إصدارات أنصار الإمام المهدي / العدد (154)

**انتشارات انصار امام مهدی**

الحَوَاريُّ الثالث عشر

سیزدهمین حَواری

السيد أحمد الحسن

تعليق

علاء السالم

گردآوری و پِی نوشت

علاء سالم

مترجم

گروه مترجمان انتشارات انصار امام مهدی

الطبعة الأولى

1433 هـ - 2012 م

لمعرفة المزيد حول دعوة السيد أحمد الحسن

يمكنكم الدخول إلى الموقع التالي :

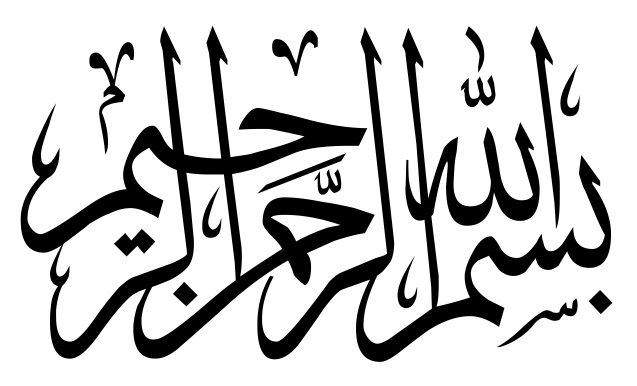
[www.almahdyoon.org](http://www.almahdyoon.org)

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| نام کتاب  نویسنده  گردآوری و پِی نوشت  مترجم  نوبت انتشار  تاریخ انتشار  کد کتاب  ویرایش ترجمه | سیزدهمین حَواری  احمدالحسن  علا سالم  گروه مترجمان انتشارات انصار امام مهدی  اول  1395  1/128  اول | |
|  | | |

جهت کسب اطلاعات بیشتر در خصوص دعوت مبارک سید احمدالحسن به تارنماهای زیر مراجعه نمایید.

[www.almahdyoon.co](http://www.almahdyoon.co)

[www.almahdyoon.co.ir](http://www.almahdyoon.co.ir)





والحمد لله رب العالمين، وصلى الله على محمد وآل محمد الأئمة والمهديين وسلم تسليماً.

بسم الله الرَّحمن الرَّحیم

سپاس و ستایش تنها از آنِ پروردگار جهانیان است؛

بارالها! سلام و صلوات تامّ خود را بر محمد و آل محمد، امامان و مهدیین، ارزانی فرما!

مقدمة المعلِّق

**پیش‌گفتار پِی‌نویس**

**تعريف بصاحب الكتاب ودعوته الإلهية:**

**معرفی صاحب کتاب و دعوت الهی ایشان:**

السيد أحمد الحسن .. هو أحمد بن إسماعيل بن صالح بن حسين بن سلمان بن محمد بن الحسن بن علي بن محمد بن علي بن موسى بن جعفر بن محمد بن علي بن الحسين بن علي ابن أبي طالب عليهم الصلاة والسلام.

سید احمدالحسن.... ایشان، احمد فرزند اسماعیل، فرزند صالح، فرزند حسین، فرزند سلمان، فرزند محمد، فرزند حسن، فرزند علی، فرزند محمد، فرزند علی، فرزند موسی، فرزند جعفر، فرزند محمد، فرزند علی، فرزند حسین، فرزند علی بن ابی طالب که سلام و صلوات بر آنها باد می‌باشد.

هو وصي ورسول الإمام المهدي محمد بن الحسن إلى الناس كافة، اليماني الموعود عند المسلمين الشيعة، والمهدي الذي بشر بولادته رسول الله  في آخر الزمان عند المسلمين السنة، والمعزي لأنبياء الله ورسله الذي وعد به نبي الله عيسى كما ورد في الإنجيل، والمنقذ الذي وعد بإرساله نبي الله إيليا عند اليهود.

ایشان وصی و فرستاده‌ی امام مهدی ـ‌محمد بن الحسن‌ـ به سوی همه‌ی مردم، یمانی موعود برای مسلمانانِ شیعه، و همان مهدی است که رسول‌ خدا بشارت ولادتش را در آخر الزمان به مسلمانان اهل سنت داده است. همچنین ایشان همان تسلّی دهنده‌ی پیامبران و فرستادگان خداوند است که پیامبر خدا عیسی ـ‌همان‌طور که در انجیل آمده‌ـ به او وعده داده، و همان رهایی بخشی است که فرستاده ‌شدنش را پیامبر خدا ایلیا به یهودیان وعده داده است.

انطلق بدعوته الإلهية الكبرى عام 1999م في العراق (الشرق) عاصمة دولة العدل الإلهي، ومنه انتشرت إلى العالم كله، جاء الناس محتجاً عليهم بما احتج به أنبياء الله ورسله على أقوامهم: النص (الذي أوضحه لأهل الأديان وفق الكتب التي يعتقدون بها)، والعلم الذي تحدى به كبار علماء الأديان كلها، والدعوة إلى حاكمية الله، إضافة إلى تأييد الله سبحانه له بالملكوت عبر آلاف الرؤى الصادقة بالأنبياء والمرسلين التي تشهد له.

ایشان دعوت بزرگ الهی خود را در سال 1999 در عراق (شرق) پایتخت دولت عدل الهی، آغاز کرده، و این دعوت از آنجا به همه‌ی جهان منتشر شده است. ایشان به سوی مردم آمد، با همان دلایل و استدلال‌هایی که انبیا و فرستادگان خداوند با آنها بر قومشان استدلال می‌کردند: نص و تصریح (که برای پیروان دین‌ها هر یک براساس کتابی که به آن اعتقاد دارد، روشن نموده است)، علمی که با آن بزرگان همه‌ی ادیان را به مبارزه طلبیده است، و دعوت به حاکمیت خداوند؛ به علاوه‌ی تأیید ایشان توسط خداوند سبحان در ملکوت و از طریق هزاران رؤیای صادقه‌ای که پیامبران و فرستادگان برایش گواهی می‌دهند.

وكان قد خطَّ بيمينه مجموعة من الكتب التي تحوي جوانب كبيرة من المعرفة الإلهية التي بدأ ببثها إلى الناس كان منها: (كتاب التوحيد، المتشابهات، اضاءات من دعوات المرسلين، رحلة موسى إلى مجمع البحرين، الجواب المنير عبر الأثير، النبوة الخاتمة، العجل، الجهاد باب الجنة، حاكمية الله لا حاكمية الناس)، وغيرها الكثير.

ایشان با دستان خود، مجموعه‌ای از کتاب‌هایی را که جوانب بزرگی از شناخت الهی را در بردارند به نگارش درآورده و شروع به توزیع آنها بین مردم نمودند؛ از جمله: «کتاب توحید، متشابهات، روشنگری‌هایی از دعوت‌های فرستادگان، سفر موسی به مجمع البحرین، پاسخ‌های روشنگر بر بستر امواج، نبوت خاتم، گوساله، جهاد درب بهشت است، حاکمیت خداوند نه حاکمیت مردم» و بسیاری دیگر.

أما هدف دعوته فهو الهدف من دعوة نوح وإبراهيم وموسى وعيسى ومحمد صلوات الله عليهم أجمعين، أن ينتشر التوحيد على كل بقعة في هذه الأرض هدف الأنبياء والمرسلين هو هدفه، وبيان التوراة والإنجيل والقرآن وما اختُلف فيه .. أن تمتلئ الأرض قسطاً وعدلاً كما ملئت ظلماً وجوراً، أن يشبع الجياع ولا يبقى الفقراء في العراء، أن يفرح الأيتام بعد حزنهم الطويل وتجد الأرامل ما يسد حاجتها المادية بعز وكرامة، أن ... وأن ...، أن يطبق أهم ما في الشريعة العدل والرحمة والصدق.

اما هدف دعوت ایشان، همان هدف دعوت نوح، ابراهیم، موسی، عیسی و محمد ـ‌که درود خداوند بر همه‌ی ایشان باد‌ـ می‌باشد؛ اینکه توحید در جای جایِ این زمین منتشر شود. هدف ایشان، همان هدف پیامبران و فرستادگان است؛ و همچنین بیان تورات، انجیل و قرآن و آنچه در آن اختلاف دارند... اینکه زمین همان‌طور که از ظلم و ستم آکنده شده است، سرشار از عدل و داد گردد. اینکه گرسنگان سیر شوند و در زمین، نیازمندی باقی نماند. اینکه یتیمان پس از اندوهِ طولانی‌شان، شاد شوند و بیوه زنان نیازهای مادی خود را با وقار و احترام، به دست آورند. اینکه... و اینکه... اینکه مهم‌ترین مسأله‌ی شریعت، پیاده شود؛ عدل، مهربانی و راستی.

وقد التحق بركب هذه الدعوة المباركة الكثير من المؤمنين المنتشرين على مناطق كثيرة من العالم، للمزيد يرجى مراجعة الموقع الرسمي لأنصار الإمام المهدي ([[1]](#footnote-1)).

بسیاری از مؤمنان که در جای جای این جهان به سر می‌برند، به کاروان این دعوت مبارک پیوسته‌اند. برای کسب آگاهی بیشتر می‌توانید به سایت رسمی انصار امام مهدی مراجعه نمایید.([[2]](#footnote-2))

**أحمد هو الـ (۱۳) من الـ (۲۴) شيخاً في نصوص الأديان**:

**احمد «سیزدهمینِ» از «بیست و چهارمینِ» پیر در متون ادیان:**

ورد في الإنجيل: «1 بَعْدَ هذَا نَظَرْتُ وَإِذَا بَابٌ مَفْتُوحٌ فِي السَّمَاءِ، وَالصَّوْتُ الأَوَّلُ الَّذِي سَمِعْتُهُ كَبُوق يَتَكَلَّمُ مَعِي قَائِلاً: اصْعَدْ إِلَى هُنَا فَأُرِيَكَ مَا لاَ بُدَّ أَنْ يَصِيرَ بَعْدَ هذَا. 2 وَلِلْوَقْتِ صِرْتُ فِي الرُّوحِ، وَإِذَا عَرْشٌ مَوْضُوعٌ فِي السَّمَاءِ، وَعَلَى الْعَرْشِ جَالِسٌ. 3 وَكَانَ الْجَالِسُ فِي الْمَنْظَرِ شِبْهَ حَجَرِ الْيَشْبِ وَالْعَقِيقِ، وَقَوْسُ قُزَحَ حَوْلَ الْعَرْشِ فِي الْمَنْظَرِ شِبْهُ الزُّمُرُّدِ. 4 وَحَوْلَ الْعَرْشِ أَرْبَعَةٌ وَعِشْرُونَ عَرْشًا. وَرَأَيْتُ عَلَى الْعُرُوشِ أَرْبَعَةً وَعِشْرِينَ شَيْخًا جَالِسِينَ مُتَسَرْبِلِينَ بِثِيَابٍ بِيضٍ، وَعَلَى رُؤُوسِهِمْ أَكَالِيلُ مِنْ ذَهَبٍ. 5 وَمِنَ الْعَرْشِ يَخْرُجُ بُرُوقٌ وَرُعُودٌ وَأَصْوَاتٌ»([[3]](#footnote-3)).

«1 پس از این دیدم که ناگاه دروازه‌ای در آسمان باز شد و آن آواز اوّل را که چون کَرنا شنیده بودم با من سخن می‌گفت، دیگر باره می‌گوید: به اینجا صعود کن تا اموری را که پس از این باید واقع شود، به تو بنمایم. 2 فی‌الفور در روح شدم، و به ناگاه تختی در آسمان بود و بر آن تخت نشیننده‌ای. 3 و آن نشیننده، در صورت، مانند سنگ یشم و عقیق است و رنگین کمانی گرداگرد تخت که به منظر شباهت به زمرّد دارد 4 و گرداگرد تخت، بیست و چهار تخت است؛ و بر آن تخت‌ها بیست و چهار پیر که جامه‌های سفید در بردارند، نشسته دیدم در حالی که بر سر ایشان تاج‌های زرّین 5 و از تخت، برق‌ها، رعدها و صداها برمی‌آید».([[4]](#footnote-4))

وعن الجالس على العرش بإمكاننا أن نطالع في نصوص المسلمين (الشيعة) ما يؤكد أنّ رسول الله محمد  هو الجالس على العرش، وأما أصحاب العروش الأربعة والعشرين فهم خلفاؤه الطاهرون (۱۲ إماماً + ۱۲ مهدياً) كما نصّت على ذلك وصيته المقدسة، وهذا نصها:

در مورد کسی که بر تخت نشسته است، می‌توانیم در متون مسلمانان (شیعه) مطالعه کنیم و ببینیم که پیامبر خدا محمد همان کسی است که بر تخت نشسته. اما همراهان بیست و چهار تخت، همان جانشینان پاک و مطهر او هستند؛ «۱۲ امام + ۱۲ مهدی» همان‌طور که وصیت مقدّس ایشان به آن تصریح می‌کند. متن وصیت:

(... قال رسول الله  في الليلة التي كانت فيها وفاته لعلي : يا أبا الحسن، أحضر صحيفة ودواة، فأملا رسول الله  وصيته حتى انتهى إلى هذا الموضع، فقال: يا علي، إنه سيكون بعدي إثنا عشر إماماً ومن بعدهم إثنا عشر مهدياً، فأنت يا علي أول الإثني عشر إمام، سمّاك الله تعالى في سمائه علياً المرتضى وأمير المؤمنين والصديق الأكبر والفاروق الأعظم والمأمون والمهدي فلا تصح هذه الأسماء لأحد غيرك.

«.... رسول خدا در شبی که از دنیا رفتند به علی فرمودند: ای اباالحسن! صحیفه و دواتی آماده کن. حضرت وصیت‌شان را به امیرالمؤمنین املا فرمودند، تا به اینجا رسید: ای علی! پس از من دوازده امام خواهند بود و بعد از آنها دوازده مهدی، و تو ای علی، اولین نفر از دوازده امام هستی. خداوند تبارک و تعالی تو را در آسمانش، علی مرتضی و امیرمؤمنان و صدیق اکبر (تصدیق کننده‌ی بزرگ پیامبر) و فاروق اعظم (به وسیله‌ی تو، بین حقّ و باطل فرق گذاشته می‌شود) و مأمون و مهدی نامیده است و این اسامی برای احدی جز تو شایسته نیست.

يا علي، أنت وصيي على أهل بيتي حيّهم وميتهم وعلى نسائي فمن ثبتها لقيتني غداً ومن طلقتها فأنا برئ منها لم ترني ولم أرها في عرصة القيامة، وأنت خليفتي على أمتي من بعدي، فإذا حضرتك الوفاة فسلّمها إلى ابني الحسن البر الوصول، فإذا حضرته الوفاة فليسلّمها إلى ابني الحسين الشهيد الزكي المقتول، فإذا حضرته الوفاة فليسلّمها إلى ابنه سيد العابدين ذي الثفنات علي، فإذا حضرته الوفاة فليسلّمها إلى ابنه محمد الباقر، فإذا حضرته الوفاة فليسلّمها إلى ابنه جعفر الصادق، فإذا حضرته الوفاة فليسلّمها إلى ابنه موسى الكاظم، فإذا حضرته الوفاة فليسلّمها إلى ابنه علي الرضا، فإذا حضرته الوفاة فليسلّمها إلى ابنه محمد الثقة التقي، فإذا حضرته الوفاة فليسلّمها إلى ابنه علي الناصح، فإذا حضرته الوفاة فليسلّمها إلى ابنه الحسن الفاضل، فإذا حضرته الوفاة فليسلّمها إلى ابنه محمد المستحفظ من آل محمد، فذلك إثنا عشر إماماً.

ای علی! تو وصیّ من و سرپرست اهل بیتم هستی چه زنده و چه مرده ایشان و همچنین بر زنانم وصی من خواهی بود، پس هر کدام را که در عقد ازدواج من باقی گذاری فردای قیامت مرا ملاقات می‌کند، و هر کدام را که تو طلاق دهی من از او بیزارم، و در قیامت نه مرا می‌بیند و نه من او را می‌بینم. تو پس از من جانشین و خلیفه‌ام بر امّتم هستی. زمانی که وفات تو فرا رسید وصایت و جانشینی مرا به پسرم حسن که نیکوکار و رسیده به حقّ است تسلیم نما. زمان وفات او که فرا رسید آن را به فرزندم حسین پاک و شهید بسپارد، و وقتی که وفات او فرا رسید آن را به فرزندش آقا و سیّد عبادت کنندگان و صاحب ثفنات (دارای پینه‌های عبادت) «علی» واگذار نماید، و هرگاه زمان وفات او رسید آن را به فرزندش محمّد باقر تسلیم کند، و زمانی که وفات او رسید آن را به پسرش جعفر صادق بسپارد، و آن‌گاه که وفات او فرا رسید به فرزندش موسی کاظم واگذار کند، و وقتی که وفات او فرا رسید به فرزندش علی «رضا» تسلیم کند، و زمانی که وفات او رسید آن را به فرزندش محمّد ثقه «تقی» بسپارد و زمانی که وفات او فرا رسید آن را به فرزندش علی «ناصح» واگذار نماید، و زمانی که وفات او رسید آن را به پسرش حسن «فاضل» بسپارد، و زمانی که وفات او فرا رسید آن را به فرزندش «محمد» که حافظ شریعت و آل محمد است بسپارد. این دوازده امام بود

ثم يكون من بعده إثنا عشر مهدياً، فإذا حضرته الوفاة فليسلّمها إلى ابنه أول المقربين (المهديين) له ثلاثة أسامي: اسم كاسمي واسم أبي وهو عبد الله وأحمد، والاسم الثالث المهدي، وهو أول المؤمنين*) ([[5]](#footnote-5))*.

و بعد از ایشان دوازده مهدی خواهد بود. پس وقتی که زمان وفات او رسید، وصایت و جانشینی من را به فرزندش که اولین و برترین مقربین است تسلیم نماید، و او سه نام دارد، یک نامش مانند نام من، و نام دیگرش مثل نام پدر من است و آن عبدالله و احمد است و سومین نام او مهدی خواهد بود و او اولین مؤمنان است».([[6]](#footnote-6))

وهؤلاء الأئمة الأربعة والعشرون ورد ذكرهم عند المسلمين (السنة) أيضاً: عن كعب الأحبار، قال: (هم اثنا عشر، فإذا كان عند انقضائهم فيجعل مكان اثني عشر اثنا عشر مثلهم، وكذلك وعد الله هذه الأمة فقرأ: "وعد الله الذين آمنوا منكم وعملوا الصالحات ليستخلفنهم في الأرض كما استخلف الذين من قبلهم"، وكذلك فعل ببني إسرائيل) ([[7]](#footnote-7)).

این بیست و چهار امام در منابع مسلمانان اهل سنت نیز ذکر شده‌اند: از کعب الاحبار روایت شده است: «آنها دوازده نفرند. هنگامی که مدتشان به سر آید، طبقه‌ای صالح که خدا بر عمرشان می‌افزاید را خداوند به این امت وعده داده است. سپس قرائت کرد: ﴿(**خداوند به کسانی از شما که ايمان آورده‌اند و کارهای شايسته کرده‌اند، وعده داد که در روی زمين جانشين‌شان کند، همچنان که مردمی را که پيش از آنها بودند جانشين نمود**)﴾([[8]](#footnote-8)). گفت: و خداوند اینچنین با بنی اسرائیل رفتار نمود».([[9]](#footnote-9))

**بين يدي الكتاب (الحواري الثالث عشر)** ([[10]](#footnote-10)):

**کتاب «سیزدهمین حواری»(**[[11]](#footnote-11)**) پیش رو:**

إنّ صاحب هذا الكتاب - عزيزي القارئ - هو الوصي الثالث عشر كما نص على ذلك رسول الله محمد في وصيته المقدسة، والحواري الثالث عشر الذي وعد بعودته عيسى عند اقتراب القيامة الصغرى كما في الإنجيل، والسيد الذي يعود ثانية ويرفع راية للأمم كما نصّت التوراة. إنه المخلِّص إذن، والمنقذ العالمي الموعود الذي ينتظره أتباع الأديان جميعاً.

خواننده‌ی گرامی! صاحب این کتاب، همان سیزدهمین وصی است؛ همان‌طور که فرستاده‌ی خدا حضرت محمد در وصیت مقدّس خود به ایشان تصریح فرموده است؛ و آنگونه که در انجیل آمده است، همان سیزدهمین حواری که عیسی به بازگشت او هنگام نزدیک شدن قیامت صغری وعده داد؛ و همان‌طور که در تورات آمده، آقایی که دوباره باز می‌گردد و پرچمی را برای امت‌ها به اهتزار درمی‌آورد. بنابراین ایشان، همان رهایی‌بخش و مُنجی وعده داده شده‌ی جهانی است که همه‌ی پیروان اَدیان منتظرش هستند.

وإذا كان مخطط الله سبحانه لرَجُلِ الخلاص في يومه الموعود سري للغاية، يقول الأسقف بولس الفغالي عن الختوم في سفر الرؤيا: (والختوم السبعة "عدد الكمال" تدلّ على أن مخطط الله سري جدًّا، وأن لا شيء يبدّله) ([[12]](#footnote-12))، وإذا كان هذا الاعتراف هو ذاته الذي يؤمن به المسلمون ولا أقل الشيعة منهم كما بيَّن أئمة الهدى:

از آن رو که نقشه‌ی خداوند سبحان برای مَردِ رهایی دهنده در روز موعودش در نهایتِ سّری بودن است، اُسقف پولس فغالی در مورد مُهرها در سِفر رؤیا می‌گوید: «مُهرهای هفت‌گانه‌ی «عدد کمال» بر این دلالت می‌کند که نقشه‌ی خداوند، واقعاً سرّی است و چیزی آن را تغییر نمی‌دهد»([[13]](#footnote-13)) و این سخن، همان موضوعی است که مسلمانان یا حداقل شیعیان‌شان به آن معتقد هستند؛ آنگونه که امامان هدایت می‌فرمایند:

عن مالك الجهني قال: (قلت: لأبي جعفر إنا نصف صاحب الأمر بالصفة التي ليس بها أحد من الناس، فقال: لا والله، لا يكون ذلك أبداً حتى يكون هو الذي يحتج عليكم بذلك ويدعوكم إليه) ([[14]](#footnote-14)).

مالک جُهنی می‌گوید: به ابو جعفر عرض کردم: ما صاحب این امر را با صفتی وصف می‌کنیم که در هیچ کسی نیست. فرمود: «**نه به خدا سوگند، این هرگز نخواهد شد تا او خود بر شما با آن احتجاج کند و شما را به آن فراخواند**».([[15]](#footnote-15))

أقول: إذا كان كذلك، فإنّ كشف السر من قبل ذلك الرجل (المخلِّص) سيكون بكل تأكيد علامة توصلنا إليه وأمارة تدلّنا عليه، ومن ثمَّ خلاصنا ونجاتنا بتصديقنا إياه وركوب سفينته قبل فاجعة الطوفان الثاني التي باتت قريبة إذا شاء الله إمضاء أمره.

می‌گویم: حال که چنین است، پرده برداشتن از «راز» از سوی این مرد (رهایی‌بخش) به طور قطع و یقین نشانه‌ای است که ما را به او می‌رساند و علامتی است که ما را به او راهنمایی می‌نماید. از اینجا است که رهایی و نجات ما، فقط با تصدیق او از ناحیه‌ی ما صورت می‌پذیرد و اینکه پیش از مصیبت طوفان دوم ـ‌که اگر خداوند بخواهد جاریش کند، نزدیک است‌ـ سوار کشتی او شویم.

إنّ بيانات العالم والعبد الصالح على حدِّ وصف القرآن له، والعبد الأمين والحكيم على حد وصف الإنجيل، السيد أحمد الحسن، التي ضمّها هذا الكتاب وما احتواه من فكٍّ لأسرار مختومة ما كان لأحد أن يصل إليها لولا ارتباطه بالله، لبرهان ساطع على أحقيته وصدق دعوته المباركة.

بیانات عالِم و عبد ‌صالح تا آنجا که قرآن توصیفش نموده، و بنده‌ی امین و حکیم تا آنجا که انجیل توصیفش نموده، سید احمدالحسن ، بیاناتی که این کتاب آنها را در بردارد و آنچه از بازگشایی اسرار سر به مُهر حکایت دارد، نکته‌ای است که اگر کسی با خداوند در ارتباط نباشد، نمی‌تواند به آنها دست پیدا کند؛ تا برهانی روشن، بر حقانیت و راستی دعوت مبارک ایشان باشد.

وبرغم وضوح كلامه وسطوع حجته في الكتاب، لكن حرصاً على زيادة التوضيح تم وضع بعض التعليقات المختصرة والضرورية قدر الإمكان، وكانت في بعضها تتعرض لنقل بعض أقوال علماء الكنيسة الكاثوليكية والأرثوذكسية لأنها تلزم أصحابها ومن يلتزم بها من جهة، كما أنّ عرضها ومقارنتها بما أوضحه السيد أحمد الحسن يوضح بجلاء بطلانها وخطأها، وأنّهم خاضوا في تلك الأسرار بجهل.

علی رغم واضح بودن سخن ایشان و درخشندگی حجت و دلیل ایشان در این کتاب، به خاطر علاقه‌ی بسیار به توضیح بیش‌تر، برخی پِی‌نوشت‌های مختصر و تا حد امکان ضروری، افزوده شده است. در برخی از این توضیح‌ها، برخی سخنان دانشمندان کاتولیک و اُرتودکس کلیسا نقل شده؛ چرا که این مطالب، پیروان آنها و کسانی را که به آنها پایبند هستند را مُلزم می‌کند؛ همان‌طور که عرضه کردن آنها و مقارنه‌شان با مسایلی که سید احمدالحسن روشن فرموده است، به وضوح باطل و اشتباه بودن آنها را روشن می‌نماید و اینکه آنها از سرِ نادانی در این اَسرار وارد شده‌اند.

ثم لا يفوتني أن أنبّه إلى أني انتفعت كثيراً في التعليق على هذا الكتاب من تعليقات الأخ الدكتور توفيق محمد المغربي التي كان قد وضعها على ذات الأجوبة التي طرحت في هذا الكتاب، فجزاه الله خيراً وختم له ولنا بخير.

به علاوه شایان ذکر است که این جانب در حاشیه نویسی بر این کتاب، از بسیاری از پی‌نوشت‌های برادر دکتر توفیق محمد مغربی بهره جستم که ایشان آنها را بر همین پاسخ‌هایی که در این کتاب مطرح شده، به نگارش درآورده است. خداوند به ایشان پاداش نیکو دهد، و او و ما را ختم به خیر کند!

ختاماً، نسأل الله أن يمكّن لقائم آل محمد وينصره نصراً عزيزاً، ويهدي إليه من شاء الهداية من خلقه بفضله سبحانه، وأن يعفو عن تقصيرنا بحقه.

والحمد لله رب العالمين.

علاء السالم

١٥ نيسان ٢٠١٢ م

الموافق: ٢٣ جمادي الأولى ١٤٣٣ هـ

در پایان، از خداوند خواستاریم که برای قائم آل محمد تمکین حاصل و او را یاریِ بزرگوارانه عطا فرماید و با بخششی از سوی خودش ـ‌سبحان‌ـ هر یک از مخلوقاتش را که هدایتش را می‌خواهد، به سوی او هدایت کند، و از کوتاهی ما به حق او درگُذرد.

والحمدلله رب العالمین؛ و سپاس و ستایش تنها از آنِ پروردگار جهانیان است!

علا سالم

۱۵ آوریل ۲۰۱۲ م

برابر با ۲۳ جمادی الاول ۱۴۳۳ ه([[16]](#footnote-16))

الأسد والخروف في رؤيا يوحنا .. من هو ؟

**پرسش و پاسخ**

**شیر و برّه در رؤیای یوحنا... کیست؟**

س۱/ يُفسِّر السيد أحمد الحسن في بعض كتبه الأربعة والعشرين شيخاً في رؤيا يوحنا بـ (الأئمة الاثني عشر والمهديين الاثني عشر ) الوارد ذكرهم في وصية رسول الله محمد . والسؤال الذي يُطرح: إنّ الأربعة والعشرين شيخاً قاموا بمخاطبة الخروف المصلوب الذي يتوسّطهم، فمن يكون يا تُرى ؟

پرسش ۱: سید احمدالحسن در برخی از کتاب‌هایش، بیست و چهار پیر در رؤیای یوحنا را به «دوازده امام و دوازده مهدی» که در وصیت رسول خدا حضرت محمد ذکر شده‌اند، تفسیر فرموده‌اند. پرسشی که در اینجا مطرح می‌شود: این بیست و چهار پیر، برّه‌ی به صلیب کشیده شده‌ای که در میان خودشان است را خطاب قرار می‌دهند؛ این برّه کیست؟

الجواب: رؤيا يوحنا

پاسخ: رؤیای یوحنا

في الأصحاح الرابع:

«1.... وللوقت صرت في الروح وإذا عرش موضوع في السماء وعلى العرش جالس. 3 وكان الجالس في المنظر شبه حجر اليشب والعقيق وقوس قزح حول العرش في المنظر شبه الزمرد. 4 وحول العرش أربعة وعشرون عرشاً. ورأيت على العروش أربعة وعشرين شيخاً جالسين متسربلين بثياب بيض وعلى رؤوسهم أكاليل من ذهب. 5 ومن العرش يخرج بروق ورعود وأصوات ...».

در اصحاح چهارم:

«... 2 فی‌الفور در روح شدم، و به ناگاه تختی در آسمان بود و بر آن تخت نشیننده‌ای. 3 و آن نشیننده، در صورت، مانند سنگ یشم و عقیق است و رنگین کمانی گرداگرد تخت که به منظر شباهت به زمرّد دارد 4 و گرداگرد تخت، بیست و چهار تخت است؛ و بر آن تخت‌ها بیست و چهار پیر که جامه‌های سفید در بردارند، نشسته دیدم در حالی که بر سر ایشان تاج‌های زرّین 5 و از تخت، برق‌ها، رعدها و صداها بر می‌آید....».

وفي الأصحاح الخامس:

«1 ورأيت على يمين الجالس على العرش سفراً مكتوباً من داخل ومن وراء مختوماً بسبعة ختوم. 2 ورأيت ملاكاً قوياً ينادي بصوت عظيم من هو مستحق أن يفتح السفر ويفك ختومه. 3 فلم يستطع أحد في السماء ولا على الأرض ولا تحت الأرض أن يفتح السفر ولا أن ينظر إليه. 4 فصرت أنا أبكي كثيراً لأنه لم يوجد أحد مستحقا أن يفتح السفر ويقرأه ولا أن ينظر إليه. 5 فقال لي واحد من الشيوخ لا تبك. هو ذا قد غلب الأسد الذي من سبط يهوذا أصل داود ليفتح السفر ويفك ختومه السبعة 6 ورأيت فإذا في وسط العرش والحيوانات الأربعة وفي وسط الشيوخ خروف قائم كأنه مذبوح له سبعة قرون وسبع أعين هي سبعة أرواح الله المرسلة إلى كل الأرض. 7 فأتى وأخذ السفر من يمين الجالس على العرش. 8 ولما أخذ السفر خرت الأربعة الحيوانات والأربعة والعشرون شيخا أمام الخروف ولهم كل واحد قيثارات وجامات من ذهب مملوة بخورا هي صلوات القديسين. 9 وهم يترنمون ترنيمة جديدة قائلين مستحق أنت أن تأخذ السفر وتفتح ختومه لأنك ذبحت واشتريتنا لله بدمك من كل قبيلة ولسان وشعب وأمة 10 وجعلتنا لإلهنا ملوكا وكهنة فسنملك على الأرض. 11 ونظرت وسمعت صوت ملائكة كثيرين حول العرش والحيوانات والشيوخ وكان عددهم ربوات ربوات وألوف ألوف 12 قائلين بصوت عظيم مستحق هو الخروف المذبوح أن يأخذ القدرة والغنى والحكمة والقوة والكرامة والمجد والبركة. 13 وكل خليقة مما في السماء وعلى الأرض وتحت الأرض وما على البحر كل ما فيها سمعتها قائلة. للجالس على العرش وللخروف البركة والكرامة والمجد والسلطان إلى أبد الآبدين. 14 وكانت الحيوانات الأربعة تقول آمين. والشيوخ الأربعة والعشرون خروا وسجدوا للحي إلى أبد الآبدين».

و در اصحاح پنجم:

«1 و دیدم بر دست راست تخت‌نشین، کتابی را که مکتوب است از درون و بیرون، مختوم به هفت مُهر 2 و فرشته‌ای قوی را دیدم که به آواز بلند ندا می‌کند که کیست مستحّقِ اینکه این کتاب را بگشاید و مُهرهایش را بردارد؟ 3 و هیچ کس نه در آسمان و نه در زمین و نه در زیر ‌زمین نتوانست آن کتاب را بگشاید یا بر آن نظر کند. 4 من به شدّت می‌گریستم؛ زیرا هیچ‌کس که شایسته‌ی گشودن کتاب یا خواندن آن یا نظر کردن بر آن باشد، یافت نشد. 5 و یکی از آن پیران به من می‌گوید، گریان مباش! اینک، آن شیری که از سِبط یهودا و ریشه‌ی داوود است، غالب آمده تا کتاب و هفت مُهرش را بگشاید. 6 و به ناگاه دیدم در میان تخت و آن چهار حیوان و در وسط پیران، برّه‌ای چون ذبح شده ایستاده است و هفت شاخ و هفت چشم دارد که هفت روح خدایند که به تمامی جهان فرستاده می‌شوند. 7 پس او آمد و کتاب را از دست راست تخت‌نشین گرفت. 8 و چون کتاب را گرفت، آن چهار حیوان، و بیست و چهار پیر به حضور برّه در افتادند و هر یکی از ایشان بربطی و کاسه‌های زرّین پر از بخور دارند که دعاهای مقدّسین است. 9 و سرودی جدید می‌سُرایند و می‌گویند، تو مستحقّ گرفتن کتاب و گشودن مُهرهایش هستی؛ زیرا که ذبح شدی و مردمان را برای خدا به خون خود از هر قبیله و زبان و قوم و امّت خریدی. 10 و ایشان را برای خدای ما پادشاهان و کَهَنَه ساختی و بر زمین سلطنت خواهند کرد. 11 و دیدم و شنیدم صدای فرشتگان بسیار را که گرداگرد تخت و حیوانات و پیران بودند و عدد ایشان کرورها کرور و هزاران هزار بود؛ 12 که به آواز بلند می‌گویند: مستحّق است او ـ‌برّه ذبح ‌شده‌ـ که قوّت و دولت و حکمت و توانایی و اکرام و جلال و برکت یابد. 13 و هر مخلوقی را که در آسمان و بر زمین و زیر زمین و در دریا است، هر آنچه در آنها است، شنیدم که می‌گویند: تخت‌نشین و برّه را برکت و تکریم و جلال و توانایی باد تا اَبَد الآبدین. 14 و چهار حیوان گفتند، آمین! و آن بیست و چهار پیر برای زنده تا ابد الآبدین به روی درافتادند و سجده نمودند».

وفي الأصحاح الرابع عشر:

«ثم نظرت وإذا خروف واقف على جبل صهيون ومعه مائة وأربعة وأربعون ألفاً لهم اسم أبيه مكتوباً على جباههم ...» ([[17]](#footnote-17)).

در اصحاح چهاردهم:

«و دیدم که اینک، برّه، بر کوه صهیون ایستاده است و با وی، صد و چهل و چهار هزار نفر که اسم پدر او را بر پیشانی خود مرقوم دارند...».([[18]](#footnote-18))

من هذه النصوص يتبيَّن لك أنّ الذي رُمز له مرة بأنه أسد ومرة بأنه خروف مذبوح هو أحد الشيوخ الأربع والعشرين، حيث إنّ الجالس على العرش هو المهيمن على الرؤيا، وواضح في الرؤيا أنه الأفضل من الجميع مقاماً وعلو شأن، والشيوخ الأربع والعشرون الجالسون على العروش هم أقرب الموجودين في الرؤيا للجالس على العرش مقاماً كما هو واضح في الرؤيا.

از این متون، برای شما روشن می‌شود کسی که یک مرتبه به صورت رمزگونه با شیر بودن به او اشاره و مرتبه‌ی دیگر به اینکه او بره‌ی ذبح شده است، یکی از بیست و چهار پیر می‌باشد؛ و آن کسی که بر تخت نشسته، همان کسی است که بر رؤیا تسلّط دارد و در رؤیا روشن است که مقام این شخص از همه برتر و جایگاهش والاتر است؛ و همان‌طور که در رؤیا روشن است، این بیست و چهار پیر نشسته بر تخت‌ها، نزدیک‌ترین افراد موجود در رؤیا ـ‌از جهت جایگاه‌ـ نسبت به آن شخصی هستند که بر تخت نشسته است.

إذن، الخروف المذبوح ليس أفضل من الجالس على العرش ولا أفضل من الأربع والعشرين، مع أننا نرى في الرؤيا أنه استحق أخذ السفر وفك الختوم، فكيف استحق أخذ السفر دونهم وهم أقرب منه وأفضل منه ؟!

بنابراین بره‌ی ذبح شده از آن کسی که بر تخت نشسته، برتر نیست و از بیست و چهار پیر نیز برتر نمی‌باشد؛ با اینکه ما در رؤیا می‌بینیم که او همان کسی است که این شایستگی را دارد که کتاب را بگیرد و مهرها را بگشاید. پس چطور فقط او این شایستگی را دارد که کتاب را بگیرد و نه دیگران؛ در حالی که آنان از او نزدیک‌تر و برتر می‌باشند؟!

إذن، لابد أن يكون الخروف المذبوح هو رمز لأحد الشيوخ الأربع والعشرين.

در نتیجه باید بره‌ی ذبح شده، به طور رمزگونه اشاره به یکی از بیست و چهار پیر داشته باشد.

أما أنهم خرّوا له وكلّموه ........ الخ، فهم خرّوا بمعنى أنهم هيّأوا ومهّدوا له ومؤمنين بالنتيجة وهي تطبيق حاكمية الله في أرضه.

اما اینکه آنان برای او (به سجده) در افتادند و با او سخن گفتند و.... سایر موارد؛ اینکه آنان (به سجده) در افتادند، به معنای این است که آنان برای او آماده‌سازی و مقدمه‌چینی کردند و به نتیجه و فرجام یعنی پیاده شدن حاکمیت خداوند در زمینش، ایمان داشتند.

أما قولك: (إنّ هناك إشكالاً في كون أحد الشيوخ الأربع والعشرين هو نفسه من رمز له بالخروف وبالأسد فكيف يخاطب نفسه)، وهذا في الحقيقة لا يكاد يكون إشكالاً؛ لأننا نتكلم في رؤيا فلا إشكال أن يخاطب أحد الشيوخ الأربع والعشرون جهة منه رمز لها بالخروف وجهة أخرى رمز لها بالأسد .. الخ، ولو كان هذا الإشكال يصح لصح نقض الرؤيا؛ لأنها رمزت لمن غلب واستحق فتح السفر بالأسد ثم بيَّنت أنّ من أخذ السفر هو الخروف المذبوح:

«هو ذا قد غلب الأسد الذي من سبط يهوذا أصل داود ليفتح السفر ويفك ختومه السبعة 6 ورأيت فإذا في وسط العرش والحيوانات الأربعة وفي وسط الشيوخ خروف قائم كأنه مذبوح له سبعة قرون وسبع أعين هي سبعة أرواح الله المرسلة إلى كل الأرض. 7 فأتى وأخذ السفر من يمين الجالس على العرش».

اما این سخن شما: «در اینکه یکی از بیست و چهار پیر، همان کسی است که رمزگونه بره و شیر توصیف شده است، اشکالی وجود دارد؛ پس چگونه خودش را مورد خطاب قرار می‌دهد؟» این در‌حقیقت اشکالی محسوب نمی‌شود؛ به این دلیل که ما درباره‌ی رؤیا سخن می‌گوییم. اشکالی ندارد که یکی از آن پیرهای بیست و چهارگانه که از یک سو به رمز به بره و از سوی دیگر به شیر توصیف شده است، مورد خطاب قرار گیرد.... تا انتها؛ که اگر این اشکال صحیح می‌بود، قطعاً نقض رؤیا صحیح می‌شد؛ چرا که کسی که غالب شد و شایستگی بازگشایی کتاب را پیدا کرد، به شیر توصیف شده است، سپس بیان شده است کسی که کتاب را گرفته است، همان بره‌ی ذبح شده می‌باشد:

«اینک، آن شیری که از سِبط یهودا و ریشه‌ی داوود است، غالب آمده تا کتاب و هفت مُهرش را بگشاید. 6 و به ناگاه دیدم در میان تخت و آن چهار حیوان و در وسط پیران، برّه‌ای چون ذبح شده ایستاده است و هفت شاخ و هفت چشم دارد که هفت روح خدایند که به تمامی جهان فرستاده می‌شوند. 7 پس آمد و کتاب را از دست راست تخت‌نشین گرفت».

إذن، الخروف المذبوح والأسد رموز لمن غلب واستحق أخْذَ السفر وفكَّ ختومه وهو أحد الشيوخ الأربع والعشرين، ففي مقام الغلبة الذي يحتاج للقوة والشجاعة والإخلاص رمز له بالأسد، وفي مقام أخذ الختوم الذي يحتاج إلى التضحية رُمز له بخروف قائم كأنه مذبوح، وكلا الجهتين تخص نفس الشخص ([[19]](#footnote-19))، ولا منافاة بينهما حيث إنّ قوة الروح نتيجة للتضحية والإخلاص والصبر على المظلومية.

بنابراین بره‌ی ذبح شده و شیر برای اشاره به کسی است که چیره شد و شایستگی این را داشت که کتاب را بگیرد و مهرهایش را بگشاید؛ و او یکی از بیست و چهار پیر می‌باشد. در جایگاهِ کسی که نیازمند نیرو، شجاعت و اخلاص می‌باشد، با رمز شیر به او اشاره و در جایگاه گرفتن مُهرهایی که نیازمند به قربانی شدن می‌باشد، به رمز با بره‌ی ایستاده ـ‌که گویی ذبح شده‌ـ به او اشاره شده است. هر دو شخصیت، به یک شخص اختصاص دارد([[20]](#footnote-20)) و منافاتی بین این دو نمی‌باشد؛ از این جهت که نیرومند بودن روح در نتیجه‌ی قربانی شدن، اخلاص و صبر بر مظلومیت و ستمدیدگی است.

أما تفسيرهم الخروف المذبوح في الرؤيا بأنه عيسى ، فيبطله أنّ الجالس على العرش عندهم هو الله تعالى عن هذا علواً كبيراً ([[21]](#footnote-21)).

اما اینکه آنها بره‌ی ذبح شده در رؤیا را عیسی  تفسیر می‌کنند، این نکته که نشیننده‌ی بر تخت از دید آنها همان خداوند متعال است، این موضوع را باطل می‌کند؛ خداوند متعال بسیار بلند مرتبه‌تر از اینها است!([[22]](#footnote-22))

ولا يخفى ما في تفسيرهم هذا من حدِّ الله سبحانه ونقض ألوهيته المطلقة، وللتفصيل أكثر يمكنك قراءة كتاب التوحيد ([[23]](#footnote-23)).

و پوشیده نیست که آنچه در این خصوص در تفسیر آنان آمده، از محدودیت‌های خداوند سبحان و نقض الوهیت مطلق او می‌باشد. برای جزئیات بیشتر می‌توانید کتاب توحید را مطالعه نمایید.([[24]](#footnote-24))

أما عندنا، فالجالس على العرش هو محمد ، وحوله أربع وعشرون شيخاً على عروش أيضاً، وهم خلفاء الله في أرضه (الأئمة والمهديون) الذين ذكرهم رسول الله  في وصيته المقدسة ([[25]](#footnote-25)).

اما از نظر ما، کسی که بر روی تخت نشسته، محمد است و بیست و چهار پیر نیز گرداگرد ایشان نشسته‌اند، که اینان، خلفا و جانشینان خداوند در زمینش می‌باشند (امامان و مهدیین)؛ کسانی که رسول‌ خدا آنها را در وصیت مقدّس خود نام برده است.([[26]](#footnote-26))

الغصن الخارج من جذع يسّى:

**شاخه‌ای که از تنه‌ی یسّی بیرون می‌آید:**

س٢/ يُفسِّر القساوسة والكنيسة الغصن الذي ينبت من جذع يسى بالمسيح ، فهل هذا صحيح ؟

پرسش ٢: کشیش‌ها و کلیسا شاخه‌ای را که از تنه‌ی یسّی می‌روید، به مسیح  تفسیر نموده‌اند. آیا این صحیح است؟

الجواب: سؤالك عن الغصن الوارد في اشعياء:

پاسخ: پرسش شما در مورد شاخه‌ای است که در اشعیا آمده است:

إشعيا- الأصحاح الحادي عشر:

«1 ويخرج قضيب من جذع يسى وينبت غصن من أصوله 2 ويحل عليه روح الرب روح الحكمة والفهم روح المشورة والقوة روح المعرفة ومخافة الرب. 3 ولذته تكون في مخافة الرب فلا يقضي بحسب نظر عينيه ولا يحكم بحسب سمع أذنيه. 4 بل يقضي بالعدل للمساكين ويحكم بالإنصاف لبائسي الأرض ويضرب الأرض بقضيب فمه ويميت المنافق بنفخة شفتيه. 5 ويكون البر منطقة متنيه والأمانة منطقة حقويه 6 فيسكن الذئب مع الخروف ويربض النمر مع الجدي والعجل والشبل والمسمن معاً وصبي صغير يسوقها. 7 والبقرة والدبة ترعيان. تربض أولادهما معاً والأسد كالبقر يأكل تبناً. 8 ويلعب الرضيع على سرب الصل ويمد الفطيم يده على حجر الأفعوان. 9 لايسوؤون ولا يفسدون في كل جبل قدسي لأن الأرض تمتلئ من معرفة الرب كما تغطي المياه البحر. 10 ويكون في ذلك اليوم أن أصل يسى القائم راية للشعوب إياه تطلب الأمم ويكون محله مجداً 11 ويكون في ذلك اليوم أن السيد يعيد يده ثانية ليقتني بقية شعبه التي بقيت من أشور ومن مصر ومن فتروس ومن كوش ومن عيلام ومن شنعار ومن حماة ومن جزائر البحر. 12 ويرفع راية للأمم ويجمع منفيي إسرائيل ويضم مشتتي يهوذا من أربعة أطراف الأرض».

اشعیا ـ اصحاح یازدهم:

«1 و از تنه‌ی یسّی شاخه‌ای خارج می‌شود و شاخه‌ای از ریشه‌هایش خواهد شکفت 2 و روح پروردگار بر او قرار خواهد گرفت، روح حکمت و فهم، روح مشورت و قدرت، روح معرفت و ترس از خداوند 3 و خوشی او در ترس از پروردگار خواهد بود. او فقط بر وفق مشاهده‌ی چشمش قضاوت نمی‌کند و موافق شنیده‌ی گوش‌هایش حکم نمی‌دهد 4 بلکه مسکینان را با عدالت داوری خواهد کرد و در میان بی‌نوایانِ زمین با انصاف حکم خواهد راند. زمین را با عصای دهانش می‌زند و منافق با نفس لب‌هایش خواهد مرد 5 کمربند کمرش، عدالت و کمربند میانش، امانت خواهد بود 6 پس گرگ با گوسفندان سکونت خواهد داشت و پلنگ با بزغاله خواهد خوابید و گوساله با شیر و پرواری‌ با هم‌، و طفلی كوچک آنها را خواهد راند 7 و گاو با خرس‌ خواهد چرید و بچه‌های‌ آنها با هم‌ خواهند خوابید و شیر مثل‌ گاو كاه‌ خواهد خورد. 8 و طفل‌ شیرخواره،‌ بر سوراخ‌ مار بازی‌ خواهد كرد و طفلِ از شیر باز داشته‌ شده،‌ دست‌ خود را بر خانه‌‌ی افعی‌ خواهد گذاشت. 9 و در تمام کوه مقدّس من، فساد نمی‌کنند و کار زشتی انجام نمی‌دهند زیرا زمین از معرفت پروردگار پُر می‌شود همان طور که آب، دریا را می‌پوشاند 10 و در آن روز ریشه‌ی یسّی به عنوان پرچمی برای مردم برپا خواهد شد و امّت‌ها فقط او را طلب خواهند کرد و او با جلال خواهد بود 11 و در آن‌ روز واقع‌ خواهد گشت‌ كه‌ خداوند بار دیگر دست‌ خود را دراز كند تا بقیه‌‌ی قوم‌ خویش‌ را كه‌ از آشور، مصر، فتروس‌، حبش‌، عیلام‌، شنعار، حَمات‌ و از جزیره‌های‌ دریا باقی‌ مانده‌ باشند، بازآورد. 12 و به‌ جهت‌ امّت‌ها پرچمی برافراشته‌، رانده‌شدگان‌ اسرائیل‌ را جمع‌ خواهد كرد و پراكندگان‌ یهودا را از چهار گوشه‌ی جهان‌ فراهم‌ خواهد آورد».

تفسيرهم الغصن بأنه عيسى غير صحيح، والنص يأبى تفسيرهم ([[27]](#footnote-27)) ويناقض عقيدتهم. فعيسى بحسب معتقدهم هو الرب المطلق نفسه، فكيف يخاف من الرب وتكون لذته في مخافة الرب ؟!! وربما يعلِّلون هذا باللجوء إلى عقيدة الأقانيم الثلاثة الباطلة والمتناقضة والتي بيَّنت بطلانها بالدليل في كتاب التوحيد ([[28]](#footnote-28)).

ولی اینکه آن شاخه را به عیسی تفسیر می‌کنند، صحیح نیست و این متن، تفسیر آنان را بر نمی‌تابد([[29]](#footnote-29)) و با عقیده‌شان سرِ ناسازگاری دارد. عیسی بر اساس عقیده‌ی آنان، همان پروردگار مطلق است؛ پس چگونه او از پروردگار می‌ترسد و خوشی او در ترس از پروردگار است؟!! شاید با پناه‌آوردن به عقیده‌ی اَقانیمِ سه‌گانه‌ی باطل و متناقض ـ‌که باطل بودنش را با دلیل و برهان در کتاب توحید بیان کردم‌ـ دلیل بیاورند.([[30]](#footnote-30))

وعيسى لم يحكم ولم يقضِ بين الناس، فهو لم يتمكّن من إقامة العدل أو إنصاف المظلومين، فكيف ينطبق عليه النص أعلاه ([[31]](#footnote-31)) ؟!

این در حالی است که عیسی حکومت نکرد و بین مردم قضاوت ننمود. بنابراین ایشان امکان بر پا داشتن عدالت یا انصاف برای مظلومان و ستم‌دیدگان را به دست نیاورد؛ پس چطور متن بالا بر او منطبق می‌شود؟!([[32]](#footnote-32))

وعيسى لم يتحقق في زمنه ما يصوّره النص من أنّ الأرض تمتلئ من معرفة الرب كما تغطي المياه البحر، ويكون لهذه المعرفة أثر وهو أنّ الأغنياء يواسون الفقراء، وأنّ القوي يعين الضعيف، وأن تخلو الأرض من الظلم تقريباً ... الخ.

آنچه این متن به تصویر می‌کِشد در زمان عیسی محقق نمی‌شود؛ اینکه زمین از شناخت پروردگار پر می‌شود، همان‌طور که از آب دریاها پر شده است. این شناخت باید تأثیری بر جای بگذارد؛ مانند اینکه ثروتمندان به فقیران کمک می‌کنند، و نیرومند ضعیف را یاری می‌دهد و به زودی زمین از ستم خالی می‌شود و...

النص كله تقريباً بعيد كل البعد عن عيسى وعن دعوته، فهل مثلاً جمع عيسى منفيي إسرائيل (يعقوب عندهم) ؟؟ وهل ضمَّ مشتتي يهوذا (ابن يعقوب عندهم) من أطراف الأرض؟؟ ولو قالوا: جمعهم وضمّهم بالإيمان به، أيضاً لا يصح؛ لأنّ دعوة عيسى إلى حين رفعه لم تتجاوز حدود مدن قليلة. بينما نجد النص يقول إنّ هذا الشخص يضم مشتتي يهوذا من أطراف الأرض، أي أنّ معنى النص: أنّ هذا الشخص يؤمن به في زمن بعثته أناس من كل دول العالم تقريباً بل ومن الدول النائية عن مكان بعثته بالخصوص (أطراف الأرض)([[33]](#footnote-33)).

تقریباً تمامی محتوای متن از عیسی و دعوت ایشان به طور کامل به دور است. آیا به عنوان مثال عیسی، رانده‌شدگان‌ اسرائیل‌ (از نظر اینان یعقوب) را گرد آورده است؟؟ و آیا پراكندگان‌ یهودا (از نظر آنها، فرزند یعقوب) را از جای جای جهان گرد آورده است؟؟ اگر بگویند: آنان را گرد آورده و با ایمان به او، آنها را ضمیمه کرده است، این نیز صحیح نیست؛ چرا که دعوت عیسی تا هنگام بالا بردن ایشان، از محدوده‌ی شهرهای اندکی تجاوز نکرده بود. این در حالی است که متن می‌گوید: این شخص پراکندگان یهودا را از گوشه و کنار زمین گرد می‌آورد؛ به عبارت دیگر معنای متن چنین می‌باشد: در زمان برانگیخته شدن این شخص، مردم بسیاری تقریباً از تمامی دولت‌های عالم و به خصوص از سرزمین‌های دور دست نسبت به مکانِ برانگیخت ‌شدن او (گوشه و کنار زمین) به او ایمان می‌آورند.([[34]](#footnote-34))

«ويرفع راية للأمم ويجمع منفيي إسرائيل ويضم مشتتي يهوذا من أربعة أطراف الأرض»:

وكلمة يهوذا معناها بالعربي: (حمد) أو أحمد.

«12 و به‌ جهت‌ امّت‌ها پرچمی برافراشته‌، رانده‌شدگان‌ اسرائیل‌ را جمع‌ خواهد كرد و پراكندگان‌ یهودا را از چهار گوشه‌ی جهان‌ فراهم‌ خواهد آورد».

کلمه‌ی یهودا در زبان عربی به معنی «ستایش» یا «ستایش کرد» (حمد، أحمد) است.

جاء في التوراة في سفر التكوين - الأصحاح التاسع والعشرون:

«35 وحبلت أيضاً وولدت ابناً وقالت هذه المرة أحمد الرب. لذلك دعت اسمه يهوذا. ثم توقفت عن الولادة» ([[35]](#footnote-35)).

در تورات سِفر پیدایش اصحاح بیست و نهم آمده است:

«35 و بار ديگر حامله شده، پسری زاييد و گفت: اين مرتبه پروردگار را حمد می‌گويم. پس او را يهودا نام نهاد. سپس از زاييدن بازايستاد».([[36]](#footnote-36))

وكلمة إسرائيل معناها بالعربي: عبد الله ([[37]](#footnote-37)).

و کلمه‌ی «اسرائیل» در عربی به معنی «عبد الله» (بنده‌ی خدا) می‌باشد.([[38]](#footnote-38))

فيكون النص: «ويرفع راية للأمم ويجمع منفيي إسرائيل "عبد الله" ويضم مشتتي يهوذا "أحمد" من أربعة أطراف الأرض».

در نتیجه معنای این متن چنین می‌شود: «و به‌ جهت‌ امّت‌ها پرچمی برافراشته‌، رانده‌شدگان‌ اسرائیل‌ (عبد الله) را جمع‌ خواهد كرد و پراكندگان‌ یهودا (احمد) را از چهار گوشه‌ی جهان‌ فراهم‌ خواهد آورد».

والمشتتون الذين يجتمعون كقزع الخريف من أطراف الأرض لنصرة القائم (المهدي الأول أحمد) هم أنصار الإمام المهدي في آخر الزمان، كما هو معلوم من روايات محمد آل محمد ([[39]](#footnote-39)).

«پراكندگان‌» کسانی هستند که مانند ریختن برگ درختان پاییزی از گوشه و کنار زمین برای یاری قائم (مهدی اول، احمد) جمع می‌شوند. اینان انصار امام مهدی در آخرالزمان هستند؛ همان‌طور که از روایات محمد و آل محمد  مشخص می‌باشد.([[40]](#footnote-40))

المرأة المتسربلة بالشمس والقمر:

**زنی که خورشید و ماه را در بر دارد:**

س٣/ أوضح السيد أحمد الحسن أنّ المرأة المتسربلة بالشمس والقمر في رؤيا يوحنا هي أم الإمام المهدي ، والقساوسة والكنيسة يقولون غير ذلك، كيف يثبت صحة قوله دونهم ؟

پرسش ٣:

سید احمدالحسن اینگونه روشن کرده است، زنی که در رؤیای یوحنا خورشید و ماه را در بر دارد، مادر امام مهدی است؛ در حالی که کشیش‌ها و کلیسا چیز دیگری می‌گویند. چگونه صحیح بودن سخن ایشان و نه دیگران، ثابت می‌شود؟

الجواب: أما سؤالك عن المرأة في رؤيا يوحنا:

پاسخ:

اما پرسش شما در مورد زنی که در رؤیای یوحنا است:

في رؤيا يوحنا- الأصحاح ١٢:

«1 وظهرت آية عظيمة في السماء امرأة متسربلة بالشمس والقمر تحت رجليها وعلى رأسها إكليل من اثني عشر كوكباً. 2 وهي حبلى تصرخ متمخضة ومتوجعة لتلد ........ 5 فولدت ابناً ذكراً عتيداً أن يرعى جميع الأمم بعصا من حديد ....... 11 وهم غلبوه بدم الخروف وبكلمة شهادتهم ولم يحبوا حياتهم حتى الموت 12 من أجل هذا افرحي أيتها السماوات والساكنون فيها ويل لساكني الأرض والبحر لأن إبليس نزل إليكم وبه غضب عظيم عالماً أن له زماناً قليلاً 13 ولما رأى التنين أنه طرح إلى الارض اضطهد المرأة التي ولدت الابن الذكر ...... 17 فغضب التنين على المرأة وذهب ليصنع حرباً مع باقي نسلها الذين يحفظون وصايا الله ....».

در رؤیای یوحنا ـ اصحاح ١٢:

«1 و علامتی عظيم در آسمان ظاهر شد: زنی كه آفتاب را در بر دارد و ماه زير پايهايش و بر سرش تاجی از دوازده ستاره است، 2 در حالی که آبستن است، از دردِ زایمان و عذاب زاييدن فرياد برمی‌آورد. .... 5 پس فرزند نرینه‌ای را زاييد كه همه‌ی امّت‌های زمين را به عصای آهنين حكمرانی خواهد كرد؛ .... 11 و ايشان به وساطت خون برّه و کلمه‌ی شهادت‌شان بر او غالب آمدند و جان خود را دوست نداشتند تا اینکه بمیرند. 12 از اين رو، ای آسمان‌ها و ساكنان آنها شاد باشيد؛ وای بر ساکنان زمين و دريا زيرا كه ابليس به نزد شما فرود شده است با خشمی عظيم؛ چون می‌داند كه زمانی اندک دارد. 13 و چون اژدها ديد كه بر زمين افكنده شده، بر آن زن كه فرزند نرينه را زاييده بود، جفا كرد. .... 17 اژدها بر زن غضب نمود، رفت تا با باقی‌ماندگان نسلِ او، کسانی که وصایای خداوند را حفظ می‌کردند و حاملین آن بودند، جنگ کند....».

أولاً: تفسير المرأة بأنها الكنيسة كما يُفسِّره المسيحيون عادة بيِّن البطلان، فيكفيه أنهم يفسّرون ولدها بأنه عيسى في حين الواقع أنّ عيسى ولد وبُعث ورُفع قبل أن تولد الكنيسة ويكون لها وجود ([[41]](#footnote-41)) !!

**اول:** باطل بودن تفسیر آنها ـ‌آنگونه که مسیحیان تفسیرش می‌کنند‌ـ به اینکه این زن، همان کلیسا است روشن است. همین کافی است که آنها، فرزند آن زن را به اینکه عیسی است تفسیر می‌کنند؛ در حالی که واقعیت این است که پیش از آنکه کلیسا متولد شود و وجودی بتوان برایش در نظر گرفت، عیسی متولد شد، برانگیخته شد و مرفوع شد!([[42]](#footnote-42))

وكذا محاولة تفسيرها بمريم (عليها السلام) غير صحيح.

به همین ترتیب، تلاش در جهت تفسیر این زن به مریم نیز صحیح نیست.

ومن يطلب الحق فلينتبه أنه:

هر کس که خواهان حق است، باید توجه داشته باشد که:

لو كانت المرأة هي مريم (عليها السلام) فمن هو ولدها ؟ ومن الاثنا عشر كوكباً والشمس والقمر ؟ فهم إن قالوا إنّ المرأة في الرؤيا هي مريم (عليها السلام) سيحتاجون إلى خمسة عشر شخصية أخرى لتفسير الرؤيا بصورة صحيحة ([[43]](#footnote-43)).

اگر زن همان مریم  باشد، فرزندش کیست؟ و دوازده ستاره و خورشید و ماه چه کسانی هستند؟ اگر آنان بگویند که زنِ در رؤیا همان مریم است، به پانزده شخصیت دیگر برای تفسیر رؤیا به شکلی صحیح نیاز خواهند داشت!([[44]](#footnote-44))

وهل عيسى رعى أو سيرعى جميع الأمم بعصا من حديد ([[45]](#footnote-45)) ؟!!!

و آیا عیسی همه‌ی امت‌ها را با عصایی آهنین، حکم‌رانی کرده است یا می‌کند؟!([[46]](#footnote-46))

وهل لمريم نسل غير عيسى عُرف عنهم أنهم مكلَّفون من الله بحفظ وصايا الله، أي أنهم رسل أو خلفاء الله في أرضه وقادة للخير وطريق الله بحيث يكون شغل قادة الشر من شياطين الإنس والجن في مواجهتهم كما في الرؤيا ([[47]](#footnote-47)) ؟

و آیا مریم ، نسلی غیر از عیسی دارد که برخی از آنها به اینکه از سوی خدا تکلیف شده باشند تا وصایای خداوند را حفظ کنند، شناخته شده باشند؟! یعنی آنها فرستادگان یا جانشینان خداوند در زمینش و پیشوایان خوبی و راه خداوند باشند؛ به گونه‌ای که مسئولیت رویارویی با رهبران شرّ و بدی از شیطان‌های اِنس و جن ـ‌همان‌طور که در رؤیا وجود دارد‌ـ بر عهده‌ی آنان باشد؟!([[48]](#footnote-48))

وأيضاً: الرؤيا عندما تبيّن أحداثاً فهي تُبيِّن أموراً غيبية تحدث في المستقبل عادة، وإلا فما معنى أن نرى ما حصل أمس في رؤيا لنخبر به الناس مثلاً ونحن أصلاً نعرفه، وأيّ فائدة ستترتب على إخبار الناس به ؟ ورؤيا يوحنا حصلت بعد أن ولدت مريم (عليها السلام) عيسى بوقت طويل، بل حتى بعد أن بعث عيسى وبعد أن أتم رسالته ورفع. إذن، فرؤيا يوحنا تتكلم عن أمر غيبي سيكون، وليس عن أمر تاريخي حصل وانتهى كما يفسرها من يقول: إنّ المرأة مريم (عليها السلام) ([[49]](#footnote-49)).

همچنین وقتی رؤیا اتفاقاتی را بیان می‌کند، اموری غیبی که به طور معمول در آینده اتفاق می‌افتد بیان می‌شود؛ در غیر این صورت، اینکه آنچه دیروز اتفاق افتاده است را در رؤیا ببینیم تا به عنوان مثال مردم را از آن آگاه کنیم، چه معنایی خواهد داشت؟ در حالی که ما خود از آن آگاهیم! و در آگاهی دادن مردم به آنها، چه فایده‌ای وجود خواهد داشت؟ در حالی که رؤیای یوحنا مدتی طولانی پس از اینکه مریم عیسی را به دنیا آورد، دیده شد؛ حتی پس از مبعوث شدن عیسی و پس از به اتمام رسیدن رسالتش و مرفوع شدن او بوده است. بنابراین رؤیای یوحنا از مواردی غیبی که اتفاق خواهد افتاد، سخن می‌گوید و نه از مسایل تاریخی که اتفاق افتاده و به پایان رسیده است؛ آنگونه که کسی که می‌گوید «آن زن مریم  است» آن را تفسیر می‌کند.([[50]](#footnote-50))

ما تقدم أمور جلية تنقض مسألة أنّ المرأة هي مريم (عليها السلام).

آنچه ارایه شد، موارد روشنی بود که نافی اینکه آن زن مریم  است، می‌باشد.

ثانياً: بيان المعنى الصحيح:

وقبل بيان معنى النص في الرؤيا يجب الالتفات إلى أنّ الرؤى هي كلمات الله، وبالتالي فهي كالقرآن والتوراة والإنجيل تجري في أحوال مجرى الشمس والقمر من حيث التجدد وانطباقها على أكثر من مصداق في أزمان مختلفة، ومن حيث كونها رموز ولها معانٍ متعددة فالشمس والقمر في الرؤيا يمكن أن يكونا الرسول والوصي، أو الأم والأب الجسمانيين، أو الأم والأب الروحانيين. وكذا في أحيان يمكن أن ترى شخصاً في الرؤيا والمراد ليس هو بل اسمه فقط، وربما ترى مدينة وليست هي المقصودة بل مدينة تشابهها في بعض صفاتها أو ربما اسمها، فالرؤى كلمات الله وربما جاءت برموز وبإشارات وبحكمة إلهية تماماً كما هو الوحي وكلام الأنبياء وكلام الله في كتبه المنزلة.

**دوم:** بیان معنای صحیح:

پیش از بیان معنای این متن در رؤیا، باید توجه داشته باشیم که رؤیاها، کلمات خداوند هستند و در نتیجه رؤیا همانند قرآن، تورات و انجیل در احوالاتی که خورشید و ماه در جریان هستند، از جهت نو به نو و منطبق شدن بر مصداق‌های مختلف در زمان‌های مختلف، می‌باشند، و از این روی وجودشان رمزگونه است و معناهای متعددی دارد. خورشید و ماه در رؤیا می‌توانند فرستاده و وصی باشند، یا مادر و پدر جسمانی، یا مادر و پدر روحانی. همچنین گاهی امکان دارد شما کسی را در رؤیا ببینی که منظور، خودِ او نباشد، بلکه فقط نام او مدّ نظر باشد، و چه بسا شما شهری ببینی که خودِ آن شهر مورد نظر نباشد، بلکه منظور شهری باشد که در برخی خصوصیات یا شاید نامش با آن تشابهاتی داشته باشد. رؤیاها کلمات خداوند هستند و چه بسا رمزها، اشاره‌ها و حکمت الهی را آورده باشند، دقیقاً همانند وحی و سخن پیامبران و سخن خداوند در کتاب‌های فرو فرستاده شده‌اش.

إذا تبيَّن هذا، أقول:

إنّ المرأة في رؤيا يوحنا ترمز إلى أُمِّ الإمام المهدي في زمن معين، فهي متسربلة ومحاطة بالشمس والقمر والاثني عشر، أي: بمحمد وعلي وفاطمة والأئمة من ولد فاطمة (عليها السلام) إلى الإمام المهدي أي أربعة عشر، والولد الذي تلده في الرؤيا هو المهدي الأول المذكور في وصية رسول الله محمد ، فيكون العدد خمسة عشر كما في الرؤيا، وشياطين الأنس والجن يحاربون نسلها؛ لأنهم خلفاء الله في أرضه.

حال که این نکته روشن شد، می‌گویم:

این زن، در رؤیای یوحنا به طور رمزگونه به مادر امام مهدی در زمانی مشخص اشاره دارد. ایشان با خورشید، ماه و دوازده نفر در برگرفته و احاطه شده است؛ یعنی با محمد، علی، فاطمه و امامان از فرزندان فاطمه تا امام مهدی؛ یعنی چهارده تَن، و فرزندی که در رؤیا به دنیا می‌آورد، مهدی اول است که در وصیت فرستاده‌ی خدا حضرت محمد ذکر شده است. به این ترتیب عدد پانزده نفر در رؤیا به دست می‌آید، و شیطان‌های انسانی و جنی با نسل ایشان می‌جنگند؛ زیرا آنها خلفا و جانشینان خداوند در زمینش هستند.

أما كون الولد ليس مباشرة منها، فما معنى أنها متمخضة وولدته ؟!

اما اینکه این فرزند، فرزند مستقیمِ از او نیست؛ پس اینکه او درد زایمان دارد و او را به دنیا می‌آورد چه معنایی دارد؟

فالجواب: أنها ولدت أبيه أو الأصل الذي جاء منه.

پاسخ: این زن، پدر او یا همان اصلی که او از آن آمده را به دنیا آورده است.

ولابد من التنبيه: أنه لا مانع أن يكون هناك مصداق آخر للمرأة في زمن آخر ([[51]](#footnote-51)) باعتبار أنها ولدت نفس الولد محور الرؤيا، فتكون المرأة فاطمة (عليها السلام) والخمسة عشر هم: أبيها وأمها وبعلها، والأئمة الأحد عشر من بنيها، والسر المستودع فيها أو المولود الثاني عشر من ولدها محور الرؤيا.

و باید یادآوری شود: مانعی وجود ندارد که مصداق دیگری برای این زن در زمانی دیگر وجود داشته باشد؛([[52]](#footnote-52)) از این جهت که او همان فرزندی که محور رؤیا است را به دنیا آورده است. به این ترتیب این زن، فاطمه  است و آن پانزده نفر عبارت‌اند از: پدر، مادر و همسر ایشان و یازده امام از فرزندانش و رازی که در او به ودیعه گذاشته شده یا همان مولود دوازدهمین از فرزندانش که محور رؤیا است.

كيف تم التبشير بعيسى (عليه السلام) ومحمد (صلى الله عليه وآله):

بشارت به عیسی و محمد چگونه انجام شده است؟

س٤/ إنّ أنبياء العهد القديم بشَّروا بالمسيح ، فأين التبشير بمحمد  فيه إن كان هو صاحب الدين الأزلي ؟

پرسش ۴:

پیامبران عهد قدیم به مسیح  بشارت دادند. اگر محمد صاحب دین ازلی است، مژده و بشارت به او کجا است؟

الجواب: هل المطلوب تبشير بالاسم الصريح أم بالرمز ؟! أعتقد أنّ مسألة خلوّ العهد القديم من اسم عيسى أو يسوع كمبشَّر به مسألة مفروغ منها، فلم يبقَ إلا الرمز. ونحن بيَّنا نصوصاً رمزية من العهد القديم تأويلها بالرسول محمد ، كما أنهم أوّلوا نصوصاً رمزية بعيسى  ([[53]](#footnote-53)).

پاسخ:

آیا بشارت دادن باید صراحتاً با نام باشد یا با رمز و اشاره؟! من معتقدم مسأله‌ی خالی بودن عهد قدیم از نام عیسی یا یسوع ـ‌به عنوان بشارت داده شده‌ـ مسأله‌ای حل شده است؛ و در این بین، چیزی جز رمز و اشاره باقی نمی‌ماند. ما متون رمزآلودی از عهد قدیم را بیان کردیم که تأویل‌شان در مورد فرستاده‌ی خدا محمد رسول می‌باشد؛ همان‌طور که آنان متون رمزآلود را به عیسی  تأویل نموده‌اند.([[54]](#footnote-54))

وقبل عرض بعض هذه النصوص، أقول:

پیش از پرداختن به برخی از این متون، می‌گویم:

الدليل على الحجة أو خليفة الله في أرضه أو النبي المرسل بيَّناه واستدللنا عليه بالعقل والحكمة والنقل من التوراة والإنجيل والقرآن ([[55]](#footnote-55)).

ما دلیل بر حجت یا جانشین خدا در زمینش یا پیامبرِ فرستاده شده را بیان، و با عقل و حکمت، و نقل از تورات، انجیل و قرآن، به آن استدلال نمودیم.([[56]](#footnote-56))

فمن يطلب الحق من أهل الكتاب من اليهود والنصارى أو المسيحيين فلينظر إلى قانون معرفة الحجة الذي بيناه وفقراته الثلاث: (الوصية أو النص، والعلم والحكمة، والراية أو حاكمية الله)، ولينظر هل العقل والحكمة تقول بغيرها ([[57]](#footnote-57)).

بنابراین کسانی از اهل کتاب، یهود و نصارا یا مسیحیان، که خواهان حق هستند، باید به قانون شناخت حجت توجه داشته باشند؛ این قانون و بندهای سه‌گانه‌اش را بیان نموده‌ایم‌: «وصیت یا متن، علم و حکمت، و پرچم یا حاکمیت خداوند» و باید ببینند که آیا عقل و حکمت، جز این را بیان می‌کند؟([[58]](#footnote-58))

وأيضاً: يُقلِّب التوراة وينظر هل أوصى الرسل لمن يخلفهم أم لم يوصوا ؟

همچنین تورات را زیر و رو کنند و ببینند که آیا فرستادگان به جانشین‌های پس از خود وصیت نموده‌اند یا نه؟

وهذه بعض النصوص كمثال على وصايا الأنبياء بمن يخلفهم ([[59]](#footnote-59)):

اینها برخی از متونی است که به عنوان نمونه‌ای از وصیت‌های پیامبران به جانشینان خود می‌باشد:([[60]](#footnote-60))

التثنية - الأصحاح الواحد والثلاثين:

«وقال الرب لموسى هوذا أيامك قد قربت لكي تموت. أدع يشوع وقفا في خيمة الاجتماع لكي أوصيه. فانطلق موسى ويشوع ووقفا في خيمة الاجتماع 15 فتراءى الرب في الخيمة في عمود سحاب ووقف عمود السحاب على باب الخيمة».

تثنیه - اصحاح ۳۱:

«و پروردگار به موسی گفت: اينک ايام مردن تو نزديک است؛ يوشع را طلب نما و در خيمه‌ی اجتماع حاضر شويد تا او را وصيت نمايم. پس موسی و يوشع رفته، در خيمه‌ی اجتماع حاضر شدند. ۱۵ و پروردگار در ستون ابر بر درِ خيمه ظاهر شد و ستون ابر بر درِ خيمه ايستاد».

التثنية - الأصحاح الثالث والثلاثون:

«1 وهذه هي البركة التي بارك بها موسى رجل الله بني إسرائيل قبل موته 2 فقال: جاء الرب من سيناء وأشرق لهم من سعير وتلألأ من جبل فاران وأتى من ربوات القدس وعن يمينه نار شريعة لهم 3 فأحب الشعب. جميع قديسيه في يدك وهم جالسون عند قدمك يتقبلون من أقوالك» ([[61]](#footnote-61)).

تثنیه - اصحاح ۳۳:

«1 و این‌ است‌ بركتی‌ كه‌ موسی‌ ـ‌مرد خدا‌ـ پیش از وفاتش‌ به‌ بنی‌اسرائیل‌ بركت‌ داده‌. 2 گفت‌: پروردگار از سینا آمد، و از سعیر برایشان‌ طلوع‌ نمود و از جَبَل‌ فاران‌ درخشان‌ گردید و با كرورهای‌ مقدّسین‌ آمد، و از دست‌ راست‌ او برای‌ ایشان‌، شریعت‌ آتشین‌ پدید آمد. 3 به‌ راستی كه‌ قوم‌ خود را دوست‌ می‌دارد. جمیع‌ مقدّسانش‌ در دست‌ تو هستند و در پیشگاه پاهای‌ تو نشسته‌، هر کدام از سخنان تو بهره‌مند می‌شوند».([[62]](#footnote-62))

الملوك الأول - الأصحاح الأول:

«وقال الملك داود ادع لي صادوق الكاهن وناثان النبي وبناياهو بن يهوياداع. فدخلوا إلى أمام الملك. 33 فقال الملك لهم خذوا معكم عبيد سيدكم وأركبوا سليمان ابني على البغلة التي لي وانزلوا به إلى جيحون 34 وليمسحه هناك صادوق الكاهن وناثان النبي ملكاً على إسرائيل واضربوا بالبوق وقولوا ليجي الملك سليمان. 35 وتصعدون وراءه فيأتي ويجلس على كرسيي وهو يملك عوضا عني وإياه قد أوصيت أن يكون رئيساً على إسرائيل ويهوذا. 36 فأجاب بناياهو بن يهوياداع الملك وقال آمين. هكذا يقول الرب إله سيدي الملك. 37 كما كان الرب مع سيدي الملك كذلك ليكن مع سليمان ويجعل كرسيه أعظم من كرسي سيدي الملك داود».

اول پادشاهان - اصحاح اول:

«32 و داوودِ پادشاه‌ گفت‌: صادوق‌ كاهن‌، ناتان‌ نبی‌ و بَنایاهُو بن‌ یهُویاداع‌ را نزد من‌ بخوانید؛ پس‌ ایشان‌ به‌ حضور پادشاه‌ داخل‌ شدند. 33 و پادشاه‌ به‌ ایشان‌ گفت‌: «بندگان‌، آقای‌ خویش‌ را همراه‌ خود بردارید و پسرم‌ سلیمان‌ را بر قاطر من‌ سوار نموده‌، او را به‌ جِیحُون‌ ببرید. 34 و صادوق‌ كاهن‌ و ناتان‌ نبی‌ او را در آنجا به‌ پادشاهی‌ اسرائیل‌ مسح‌ نمایند و كَرنّا را نواخته‌، بگویید: سلیمان‌ پادشاه‌ زنده‌ باد! 35 و شما در عقب‌ وی‌ برآیید تا او داخل‌ شده‌، بر كرسی‌ من‌ بنشیند و او به‌ جای‌ من‌ پادشاه‌ خواهد شد، و فقط او را وصیت کردم كه‌ بر اسرائیل‌ و بر یهودا پیشوا باشد 36 و بَنایاهُو بن‌ یهُویاداع‌ در جواب‌ پادشاه‌ گفت‌: آمین‌! پروردگار، خدای‌ آقایم‌، پادشاه‌ اینچنین‌ گوید. 37 چنانكه‌ پروردگار با آقایم‌، پادشاه‌ بوده‌ است‌، همچنین‌ با سلیمان‌ نیز باشد، و كرسی‌ وی‌ را از كرسی‌ آقایم‌ داوودِ پادشاه‌ عظیم‌تر گرداند».

الملوك الأول - الأصحاح الثاني:

«1 ولما قربت أيام وفاة داود أوصى سليمان ابنه قائلاً 2 أنا ذاهب في طريق الأرض كلها. فتشدد وكن رجلاً. 3 إحفظ شعائر الرب إلهك إذ تسير في طرقه وتحفظ فرائضه وصاياه وأحكامه وشهاداته كما هو مكتوب في شريعة موسى لكي تفلح في كل ما تفعل وحيثما توجهت. 4 لكي يقيم الرب كلامه الذي تكلم به عني قائلاً إذا حفظ بنوك طريقهم وسلكوا أمامي بالأمانة من كل قلوبهم وكل أنفسهم قال لا يعدم لك رجل عن كرسي إسرائيل» ([[63]](#footnote-63)).

اول پادشاهان - اصحاح دوم:

«1 و چون‌ ایام‌ وفات‌ داوود نزدیک شد، پسر خود سلیمان‌ را وصیت‌ فرموده‌، گفت: 2 من‌ به‌ راه‌ تمامی‌ِ اهل‌ زمین‌ می‌روم‌. پس‌ تو قوی‌ و دلیر باش. 3 وصایای‌ پروردگار‌، پروردگار خود را نگاه‌ داشته‌، به‌ طریق‌های‌ وی‌ سلوک نما، و فرایض‌، اوامر، احكام‌ و شهادات‌ وی‌ را به‌ نوعی‌ كه‌ در تورات‌ موسی‌ مكتوب‌ است‌، محافظت‌ نما تا در هر آنچه كنی‌ و به‌ هر جایی‌ كه‌ توجه‌ نمایی‌، سعادتمند باشی 4 و تا آنكه‌ خداوند، كلامی‌ را كه‌ دربار‌ی من‌ فرموده‌ و گفته ‌‌است‌، برقرار دارد كه‌ اگر پسران‌ تو راه‌ خویش‌ را حفظ‌ نموده‌، به‌ تمامی‌ِ دل‌ و به‌ تمامی‌ِ جان‌ خود در حضور من‌ به‌ راستی‌ سلوک نمایند، به یقین‌ که از تو كسی‌ كه‌ بر كرسی‌ اسرائیل‌ بنشیند، مفقود نخواهد شد».([[64]](#footnote-64))

ولينظروا أيضاً:

همچنین باید توجه داشته باشند به اینکه:

هل استدل الأنبياء المرسلون بعلمهم وكونهم ينطقون بالحكمة، أم لا ([[65]](#footnote-65)) ؟

آیا پیامبرانِ فرستاده شده، با علم خود و اینکه به حکمت سخن می‌گویند استدلال کرده‌اند یا خیر؟([[66]](#footnote-66))

وهل طالب الأنبياء بحاكمية الله في التوراة، أم لا ([[67]](#footnote-67)) ؟

و آیا در تورات، پیامبران خواستار حاکمیت خداوند شدند یا نه؟([[68]](#footnote-68))

وينظروا إلى موسى ماذا فعل مع الذين آمنوا به وقبلوه غير أنه هاجر بهم من أرض الطاغوت ليطبّق فيهم حاكمية الله في أرض أخرى ([[69]](#footnote-69)).

و به موسی بنگرند که با کسانی که به او ایمان آوردند و پذیرایش شدند، چه کرد؟ جز اینکه آنان را از سرزمینِ طاغوت هجرت داد تا با آنان حاکمیت خداوند را در سرزمینی دیگر پیاده نماید!([[70]](#footnote-70))

إذن، المسألة محسومة لكل عاقل يطلب الحق، وهي لا تتعدى القانون الذي بيَّناه واستدللنا عليه من العقل والنقل من الأديان الإلهية الثلاثة.

بنابراین، این مسأله برای هر عاقلی که خواهان حق است، ثابت شده و قطعی است، و این مسأله از قانونی که بیان کردیم و با عقل و نقل از ادیان سه‌گانه‌ی الهی به آن استدلال کردیم، فراتر نمی‌رود.

ومحمد  جاء بالوصية والنص من الذين قبله كما في التوراة والانجيل، وجاء بالعلم والحكمة، وبراية البيعة لله أو حاكمية الله التي طالب بها وشاء الله له أن يطبقها في بقعة من هذه الأرض.

محمد وصیت و نصّ پیشینیان خود را آورد، همان‌طور که در تورات و انجیل است. او علم و حکمت آورد، و همچنین پرچم «البیعة ‌لله» (بیعت برای خدا) یا حاکمیت خداوند را آورد که خواستار آن بود، و خداوند چنین اراده فرمود تا آن را در جایی از این زمین پیاده نماید.

وهذا مثال من النص على رسول الله محمد  في العهد القديم:

این مثالی از نص بر رسول خدا حضرت محمد در عهد قدیم است:

التكوين - الأصحاح الحادي والعشرون:

«فبكر إبراهيم صباحاً وأخذ خبزاً وقربة ماء وأعطاهما لهاجر واضعاً إياهما على كتفها والولد وصرفها. فمضت وتاهت في برية بئر سبع. 15 ولما فرغ الماء من القربة طرحت الولد تحت إحدى الأشجار. 16 ومضت وجلست مقابله بعيداً نحو رمية قوس. لأنها قالت لا أنظر موت الولد. فجلست مقابله ورفعت صوتها وبكت. 17 فسمع الله صوت الغلام. ونادى ملاك الله هاجر من السماء وقال لها مالك يا هاجر. لا تخافي لأن الله قد سمع لصوت الغلام حيث هو. 18 قومي احملي الغلام وشدي يدك به. لأني سأجعله أمة عظيمة. 19 وفتح الله عينيها فأبصرت بئر ماء. فذهبت وملأت القربة ماء وسقت الغلام. 20 وكان الله مع الغلام فكبر. وسكن في البرية وكان ينمو رامي قوس. 21 وسكن في برية فاران».

پیدایش ـ اصحاح ۲۱:

«بامدادان‌، ابراهیم‌ برخاسته‌، نان‌ و مَشكی‌ از آب‌ گرفته‌، به‌ هاجر داد، و آنها را بر دوش‌ وی‌ نهاد و او را با پسر روانه‌ كرد. پس‌ (هاجر) رفت‌، و در بیابان‌ بئر شبع‌ می‌گشت‌. 15 و چون‌ آب‌ مشک تمام‌ شد، پسر را زیر بوته‌ای‌ گذاشت. 16 و به‌ مسافت‌ تیر پرتابی‌ رفته‌، در مقابل‌ وی‌ بنشست‌؛ زیرا گفت‌: «مرگ فرزند را نبینم‌»، و در مقابل‌ او نشسته‌، آواز خود را بلند كرد و بگریست‌. 17 خداوند آواز پسر را بشنید و فرشته‌ی خدا از آسمان‌ هاجر را ندا كرده‌، وی‌ را گفت‌: ای‌ هاجر، تو را چه‌ شده؟ ترسان‌ مباش‌، زیرا خدا آواز پسر را در آنجایی‌ كه‌ هست، شنیده‌ است. 18 برخیز و پسر را برداشته‌، او را به‌ دست‌ خود بگیر؛ زیرا كه‌ از او اُمّتی‌ بزرگ‌ به وجود خواهم‌ آورد. 19 و خدا چشمان‌ او را باز كرد تا چاه‌ آبی‌ دید. پس‌ رفته‌، مشک را از آب‌ پر كرد و پسر را نوشانید.20 و خدا با آن‌ پسر بود؛ و او رشد كرده‌، در صحرا سکنی گزید، و در تیراندازی‌ پرورش یافت. 21 و در صحرای‌ فاران‌ ساكن‌ شد».

ولا أعتقد أنّ عاقلاً يقول إنّ عند الله كفاراً ومشركين وعبدة أصنام أمة عظيمة، أو أنّ الله يعتبر كثرة العدد أمة عظيمة، فالمراد من الأمة العظيمة - والعظمة لله سبحانه - هم الأنبياء والأوصياء ، أي المقصود بالأمة العظيمة من إسماعيل هم أنبياء وأوصياء  من ذريته، وهؤلاء هم محمد وآل محمد  بالخصوص خلفاء الله في أرضه ([[71]](#footnote-71)).

فکر نمی‌کنم هیچ عاقلی بگوید که از نظر خداوند، کافران، مشرکان و بت‌پرستان، امتی بزرگ محسوب می‌شوند؛ یا اینکه خداوند بسیار بودن تعداد را امتی بزرگ به حساب آورد. منظور از امت بزرگ ـ‌که البته بزرگی تنها از آنِ خداوند سبحان است‌ـ پیامبران و اوصیا  می‌باشند؛ به عبارت دیگر منظور از امت بزرگ از نسل اسماعیل، پیامبران و اوصیا از فرزندان او می‌باشند؛ و اینان ـ‌به طور خاص‌ـ محمد و آل محمد هستند؛ همان جانشینان خداوند در زمینش.([[72]](#footnote-72))

وهذا مثال من النص على رسول الله محمد  من العهدين القديم والجديد (التوراة والإنجيل):

این مثالی از نص بر فرستاده‌ی خدا حضرت محمد، از کتاب‌های عهد قدیم و جدید (تورات و انجیل) است:

حبقوق - الأصحاح الثالث:

«1 صلوة لحبقوق النبي على الشجوية 2 يا رب قد سمعت خبرك فجزعت. يا رب عملك في وسط السنين أحيه. في وسط السنين عرف. في الغضب أذكر الرحمة 3 الله جاء من تيمان والقدوس من جبل فاران. سلاه. جلاله غطى السموات والأرض امتلأت من تسبيحه. 4 وكان لمعان كالنور. له من يده شعاع وهناك استتار قدرته. 5 قدامه ذهب الوبأ وعند رجليه خرجت الحمى».

حبقوق ـ اصحاح 3:

«1 دعای‌ حَبَّقُوق‌ نبی‌ بر شُجونُوت. 2 ای‌ پروردگار! چون‌ خبر تو را شنیدم،‌ ترسان‌ شدم. پروردگارا! عمل‌ خویش‌ را در میان‌ سال‌ها زنده‌ كن‌! آن را در میان‌ سال‌ها معروف‌ ساز، و در حین‌ غضب‌، رحمت‌ را بیاد آر. 3 خدا از تیمان‌ آمد و قدّوس‌ از کوه فاران‌، سِلاه‌. جلال‌ و بزرگی او آسمان‌ها را پوشانید و زمین‌ از تسبیحش آکنده شد. 4 تَلألو او چون نور بود و از دست‌ وی‌ شعاع‌ ساطع‌ گردید، و ستر قوّت‌ او در آنجا بود. 5 پیش‌ روی‌ وی‌ وبا می‌رفت‌ و آتش‌ تب‌ از پاهایش خارج می‌شد».

المعنى:

(الله جاء من تيمان): أي الله جاء من اليمن.

و(القدوس من جبل فاران): أي القدوس جاء من مكة ([[73]](#footnote-73)).

معنی:

«خدا از تیمان‌ آمد»: یعنی خداوند از یمن آمد.

و «قدّوس‌ از کوه فاران‌»: یعنی قدّوس از مکه آمد.([[74]](#footnote-74))

وتعالى الله أن يوصف بالمجيء من السماء فكيف من الأرض ؟! لأنّ الإتيان والمجي تستلزم الحركة، وبالتالي الحدوث، وبالتالي نفي الألوهية المطلقة. فلا يمكن أن يعتبر أنّ الذي يجيء من تيمان أو اليمن هو الله سبحانه وتعالى، ولا الذي يجيء من فاران هو القدوس سبحانه وتعالى. هذا فضلاً عن الأوصاف الأخرى كاليد تعالى الله عنها علواً كبيراً «وكان لمعان كالنور. له من يده شعاع وهناك استتار قدرته. 5 قدامه ذهب الوبأ وعند رجليه خرجت الحمى».

و خداوند بالاتر از این‌ است که به آمدن از آسمان توصیف شود، چه رسد به زمین؟! به این دلیل که لازمه‌ی رفت و آمد، حرکت است و در نتیجه باعث حُدوث و به دنبال آن از بین رفتن الوهیت مطلق می‌شود. پس نمی‌توان اینطور به حساب آورد که آنکه از تیمان یا یمن می‌آید، خداوند سبحان و متعال است و یا آنکه از فاران می‌آید، قدوس سبحان و متعال است. این توصیف علاوه بر ویژگی‌های دیگری مانند داشتن دست می‌باشد؛ خداوند بسیار والاتر از چنین نسبت‌هایی است. «تَلألو او چون نور بود و از دست‌ وی‌ شعاع‌ ساطع‌ گردید، و ستر قوّت‌ او در آنجا بود. 5 پیش‌ روی‌ وی‌ وبا می‌رفت‌ و آتش‌ تب‌، از پاهایش خارج می‌شد».

بل الذي يجيء هو عبد الله محمد ، وآله  من بعده حيث إنهم من مكة ومحمد وآل محمد  يمانيون أيضاً. فمجيء محمد  هو مجيء الله؛ لأنّ محمداً هو الله في الخلق، ومحمد هو ظهور الله في فاران كما بيَّنته سابقاً في أكثر من موضع.

بلکه آن کسی که می‌آید، عبد الله محمد  و خاندانش پس از او هستند؛ از این جهت که آنان از مکه هستند، محمد و آل محمد نیز یمانی می‌باشند. آمدن محمد همان آمدن الله است؛ چرا که محمد، همان الله در خلق، و محمد، همان ظهور خداوند در فاران است؛ همان‌طور که پیش‌تر در چندین مورد این موضوع را بیان نمودم.

وكون تيمان هي اليمن قد ورد حتى في الإنجيل على لسان عيسى عندما وصف ملكة اليمن بملكة التيمن (أو تيمان) ([[75]](#footnote-75)).

«تیمان» همان یمن است که حتی در انجیل بر زبان عیسی نیز آمده است؛ وقتی ایشان پادشاه یمن را پادشان تیمن (یا تیمان) توصیف می‌نماید.([[76]](#footnote-76))

إنجيل متى - الأصحاح الثاني عشر:

«ملكة التيمن ستقوم في الدين مع هذا الجيل وتدينه. لأنها أتت من أقاصي الأرض لتسمع حكمة سليمان. وهوذا أعظم من سليمان ههنا».

انجیل متی ـ اصحاح ۱۲:

«مَلِکه‌ی تیمن (جنوب) در روز داوری با این فرقه برخاسته، بر ایشان حکم خواهد راند؛ زیرا که از نقاط دور دست زمین آمد تا حکمت سلیمان را بشنود، و اینک، شخصی بزرگ‌تر از سلیمان در اینجا است».

إنجيل لوقا - الأصحاح الحادي عشر:

«ملكة التيمن ستقوم في الدين مع رجال هذا الجيل وتدينهم. لأنها أتت من أقاصي الأرض لتسمع حكمة سليمان».

انجیل لوقا ـ اصحاح ۱۱:

«ملِکه‌ی تیمن (جنوب) در روز داوری با مردم این فرقه برخاسته، بر ایشان حکم خواهد کرد؛ زیرا که از نقاط دور دست زمین آمد تا حکمت سلیمان را بشنود».

والعلم والحكمة التي جاء بها محمد  في القرآن لا يزال كل منصف يقول إنه حكمة بالغة لا يمكن أن تكون إلا منه سبحانه ([[77]](#footnote-77)).

و علم و حکمتی که محمد در قرآن آورده است به گونه‌ای است که در تمام دوران‌ها هر فرد با ‌انصافی می‌گوید: این، حکمتی رسا است که فقط می‌تواند از سوی او سبحان باشد.([[78]](#footnote-78))

وأيضاً محمد  طالب بحاكمية الله، بل ولما سنحت له الفرصة طبّق حاكمية الله وبيَّن بوضوح أنّ الحق في حاكمية الله، وأنّ كلَّ فرق المسلمين التي ستخرج عن حاكمية الله هي فرق ضالة. وحديث الفرقة الناجية أشهر من نار على علم، ومشهور في كتب السنة (تفترق هذه الأمة على ثلاث وسبعين فرقة كلها في النار إلا فرقة واحدة قيل يا رسول الله ! ما هذه الفرقة ؟ قال: من كان على ما أنا عليه اليوم وأصحابي) ([[79]](#footnote-79)).

به علاوه، محمد خواستار حاکمیت خداوند بود و حتی آن هنگام که فرصت برایش فراهم شد، حاکمیت خدا را پیاده نمود و به روشنی بیان کرد که حق در حاکمیت خداوند است و هر فرقه‌ی مسلمانی که از حاکمیت خداوند بیرون برود، فرقه‌ی گمراه است. حدیث فرقه‌ی ناجیه (گروه نجات یافته)، شناخته شده‌تر از خورشید میان روز است؛ و در کتاب‌های اهل سنت، مشهور است: «این امت، به هفتاد و سه گروه تقسیم می‌شوند که همگی آنان در آتش‌اند؛ مگر یک گروه». عرض شد: ای رسول خدا! آن گروه، کدام گروه کدام است؟ فرمود: «آنکه امروز من و یارانم بر آن هستیم».([[80]](#footnote-80))

إذن، صفة الفرقة الناجية هي أنها عبارة عن قائد منصّب من الله كما كان رسول الله ، ومؤمنين بهذه القيادة الإلهية كما كان أصحاب رسول الله .

بنابراین فرقه‌ی ناجیه، عبارت است از رهبری که از سوی خداوند منصوب شده است ـ‌‌همان‌طور که رسول خدا چنین بود‌ـ و کسانی که به این رهبری الهی، ایمان دارند ‌ـ‌همان‌طور که اصحاب رسول خدا چنین بودند‌ـ.

تبقى مسألة الإشكال والجدال، فهذا يقول لماذا محمد فعل كذا، ولماذا قال كذا، ولو كان رسول لما قال هذا ولما فعل ذاك، والقرآن مخالف لقواعد العربية، وإشكالات يمكن أن توجه نفسها إلى أيِّ رسول أو كتاب أو دين إلهي آخر، وهي مردودة ([[81]](#footnote-81)).

می‌ماند مسأله‌ی اشکال‌تراشی و جدال. یکی می‌گوید چرا محمد چنین کرد و چرا چنین گفت، که اگر او فرستاده می‌بود چنین نمی‌گفت و چنان نمی‌کرد، و قرآن در تضاد با قواعد عربی است؛ و اشکالاتی از این دست که ممکن است همین‌ها به هر فرستاده، کتاب یا دین الهی دیگری متوجه نمایند، و اینها پاسخ داده شده‌اند.([[82]](#footnote-82))

في حين أننا لابد أن نلتفت إلى أنّ من ينتقل إلى الإشكال قبل أن يرد الدليل وينقضه ويبيِّن أنه ليس دليلاً، فهو في الحقيقة قد أقرَّ الدليل والعقيدة التي يشكل عليها وأنفذها، وإنما هو بإشكاله في طور تجليتها وإظهارها؛ لأنّ الإشكالات لا تعدوا كونها إشكالات ترد ولا قيمة لها في الحقيقة، غير أنها أداة استخفاف طاغوتية يستعملها علماء الضلال والطواغيت لاستخفاف أتباعهم وإبقائهم على اتّباعهم وتقليدهم الأعمى ليحتفظوا بمناصبهم ودنياهم. وهم بعد أن تهدم عقيدتهم الباطلة وتسقط كل إشكالاتهم يعودون إلى أتفه إشكال هدفهم منه إثارة عواطف أتباعهم تجاه آبائهم وسلفهم، وهو إشكال فرعون على نبي الله موسى حيث كان قول فرعون: *﴿*... فَمَا بَالُ الْقُرُونِ الْأُولَى*﴾* [طه: 51]، فكان جواب موسى : *﴿*...عِلْمُهَا عِندَ رَبِّي فِي كِتَابٍ لَّا يَضِلُّ رَبِّي وَلَا يَنسَى﴾ [طه: 52] ([[83]](#footnote-83)).

در حالی که ما باید به این نکته توجه داشته باشیم کسی که پیش از پاسخ دادن به دلیل و رد کردن آن و بیان اینکه دلیل و برهان نیست به اشکال‌تراشی بپردازد، در حقیقت چنین شخصی آن برهان و عقیده‌ای را که به آن اشکال گرفته می‌گیرد، پذیرفته و آن را تأیید کرده، و با اشکال‌تراشی خودش در مرحله‌ی روشن و آشکار کردن آن است؛ چرا که اشکالات، چیزی فراتر از اشکالی که پاسخ داده می‌شود، نیستند و در‌حقیقت ارزشی ندارند. جز اینکه اینها ابزار طاغوتی برای توهین و خوار شمردن است که علمای گمراه و طاغوتیان از آن برای خوار و سبک کردن پیروان خود و باقی نگه داشتن آنها بر پیروی از خود و تقلید کورکورانه از آنان بهره می‌جویند تا جایگاه‌ها و دنیای خود را حفظ کنند. آنان پس از اینکه عقیده‌ی باطل‌شان مُنهدم شد و همه‌ی اشکالات‌شان از بین رفت، به نازل‌ترین اشکال بازمی‌گردند. هدف ایشان از این اشکال، برانگیختن عواطف پیروان خود نسبت به پدران و گذشتگانشان است؛ و این، همان اشکال‌تراشی فرعون بر پیامبر خدا موسی می‌باشد؛ آنجا که سخن فرعون چنین است: ﴿(... پس وضعیت اقوام پیشین چگونه است؟)‏﴾([[84]](#footnote-84))  و پاسخ موسی چنین بود: ﴿ (.... علم آن در کتابی است نزد پروردگار من. پروردگار من نه خطا می کند و نه فراموش)‏﴾([[85]](#footnote-85)).([[86]](#footnote-86))

عدد الدجال أو الوحش:

**عدد دجال یا وحش:**

س٥/ على ذكر الإشكالات على رسول الله محمد ، ينقل البعض قول القمص زكريا بطرس حيث قام بحساب ٦٦٦ في سفر الرؤيا فوجد ما يلي: (الشيطان يخرج من مكة)، ومقصوده واضح، فبماذا يجيب السيد أحمد الحسن ؟

پرسش ۵:

برخی در بیان اشکالاتی نسبت به محمد فرستاده‌ی خداوند، سخن کشیش زکریا پطرس را نقل می‌کنند. او در سِفر رؤیا اقدام به محاسبه‌ی ۶۶۶ کرده و جمله‌ی زیر را به دست آورده است: «شیطان از مکه خروج می‌کند» و منظورش، روشن است. سید ‌احمدالحسن چه پاسخ می‌دهد؟

الجواب: قولك إنّ شخصاً حسب أنّ الشيطان يخرج من مكة وأنها تساوي عدد الدجال أو الوحش كما في رؤيا يوحنا، فهذا كلام باطل وبلا قيمة؛ حيث إنّ النص يقول إنّ عدد اسم الوحش يساوي هذا العدد، فهل جملة (الشيطان يخرج من مكة) اسم لشخص، أم أنه فقط تجميع كلمات لتحامل شيطاني أعمى على رسول الله محمد  ؟!! هذا بغض النظر عن أنّ هذا الحساب المدعى مكذوب وغير صحيح.

پاسخ: این سخن شما که می‌گویی کسی محاسبه کرده که «شیطان از مکه خروج می‌کند» و این عدد با عدد دجال یا وحش ـ‌به آن صورت که در رؤیای یوحنا است‌ـ برابر است، سخنی باطل و بی‌ارزش است؛ چرا که این متن می‌گوید: عدد نامِ وحش، با این عدد مساوی است. آیا جمله‌ی «شیطان از مکه خروج می‌کند» نام یک شخصیت است یا فقط مجموعه‌ای از کلمات است تا به محمد فرستاده‌ی خداوند، حمله‌ی شیطانیِ کوری صورت پذیرد؟!! این نکته با چشم‌پوشی از این موضوع است که این محاسبه‌ی مورد ادعا دروغین بوده، صحیح نمی‌باشد.

وهذا هو النص كاملاً ليتدبره كل منصف ويعرف الحقيقة:

«1 ثم وقفت على رمل البحر. فرأيت وحشاً طالعاً من البحر له سبعة رؤوس وعشرة قرون وعلى قرونه عشرة تيجان وعلى رؤوسه اسم تجديف. 2 والوحش الذي رأيته كان شبه نمر وقوائمه كقوائم دب وفمه كفم أسد وأعطاه التنين قدرته وعرشه وسلطاناً عظيماً. 3 ورأيت واحداً من رؤوسه كأنه مذبوح للموت وجرحه المميت قد شفي وتعجبت كل الأرض وراء الوحش 4 وسجدوا للتنين الذي أعطى السلطان للوحش وسجدوا للوحش قائلين من هو مثل الوحش. من يستطيع أن يحاربه. 5 وأعطي فما يتكلم بعظائم وتجاديف وأعطي سلطاناً أن يفعل اثنين وأربعين شهراً. 6 ففتح فمه بالتجديف على الله ليجدف على اسمه وعلى مسكنه وعلى الساكنين في السماء. 7 وأعطي أن يصنع حرباً مع القديسين ويغلبهم وأعطي سلطاناً على كل قبيلة ولسان وأمة. 8 فسيسجد له جميع الساكنين على الأرض الذين ليست أسماؤهم مكتوبة منذ تأسيس العالم في سفر حيوة الخروف الذي ذبح. 9 من له أذن فليسمع. 10 إن كان أحد يجمع سبيا فإلى السبي يذهب. وإن كان أحد يقتل بالسيف فينبغي أن يقتل بالسيف. هنا صبر القديسين وإيمانهم 11 ثم رأيت وحشاً آخر طالعاً من الأرض وكان له قرنان شبه خروف وكان يتكلم كتنين. 12 ويعمل بكل سلطان الوحش الأول أمامه ويجعل الأرض والساكنين فيها يسجدون للوحش الأول الذي شفي جرحه المميت. 13 ويصنع آيات عظيمة حتى إنه يجعل ناراً تنزل من السماء على الأرض قدام الناس. 14 ويضل الساكنين على الأرض بالآيات التي أعطي أن يصنعها أمام الوحش قائلاً للساكنين على الأرض أن يصنعوا صورة للوحش الذي كان به جرح السيف وعاش. 15 وأعطي أن يعطي روحاً لصورة الوحش حتى تتكلم صورة الوحش ويجعل جميع الذين لا يسجدون لصورة الوحش يقتلون. 16 ويجعل الجميع الصغار والكبار والأغنياء والفقراء والأحرار والعبيد تصنع لهم سمة على يدهم اليمنى أو على جبهتهم 17 وأن لا يقدر أحد أن يشتري أو يبيع إلا من له السمة أو اسم الوحش أو عدد اسمه. 18 هنا الحكمة. من له فهم فليحسب عدد الوحش فإنه عدد إنسان. وعدده ستمئة وستة وستون» رؤيا يوحنا - الأصحاح الثالث عشر.

این متن کامل است تا هر فرد با ‌انصافی تدبّر کند و حقیقت را بشناسد:

«1 سپس بر شن‌های کنار دریا ایستادم. دیدم وحشی از دریا بیرون می‌آید که هفت سر و ده شاخ داشت، با ده تاج بر شاخ‌هایش و بر هر سرش، نامی کفر‌آمیز نوشته شده بود. 2 آن وحش که من دیدم به پلنگ می‌ماند، اما پاهای خرس داشت و دهان شیر. اژدها قدرت خود را و تخت خود را به وحش داد و اقتداری عظیم به او بخشید. 3 از سرهای آن وحش، یکی گویی زخمی مهلک برداشته بود؛ اما آن زخم مهلک بهبود یافته بود. تمام جهان در حیرت فرو شُد و به پیروی از آن وحش گردن نهاد. 4 اژدها را پرستش کردند؛ زیرا که به آن وحش، اقتدار بخشیده بود. نیز آن وحش را پرستش می‌کردند: کیست آن که همتای این وحش باشد؟ کیست آن که بتواند با او بجنگد؟ 5 به وحش دهانی داده شد تا سخنان نِخوت‌بار و کفر‌آمیز بگوید و اجازه یافت تا اقتدار خود را چهل و دو ماه به کار بَرد. 6 پس دهان خود را به کفر‌گویی بر خدا گشود و به نام او و به مسکن او و آنان که در آسمان می‌زیند، اِهانت کرد. 7 به او اجازه داده شد با مقدّسان بجنگد و بر آنها پیروز شود؛ و به او اقتدار بر هر طایفه و ملت و زبان و قوم داده شد. 8 همه‌ی ساکنان زمین آن وحش را خواهند پرستید. همه‌ی آن کسان که نامشان از بَدوِ آفرینش جهان در دفتر حیات نیامده بود؛ دفتری که از آنِ آن برّه‌ی ذبح شده است. 9 آن که گوش دارد، بشنود: 10 اگر کسی می‌باید به اسارت برود، به اسارت خواهد رفت. اگر کسی می‌باید با شمشیر کشته شود، با شمشیر کشته خواهد شد؛ و این، پایداریِ شکیب‌آمیزِ مقدّسان و ایمان آنان را می‌طلبد. 11 آنگاه دیدم وحشی دیگر از زمین بیرون می‌آید. او همچون بره، دو شاخ داشت؛ ولی مانند اژدها سخن می‌گفت. 12 با تمام اقتدارِ وحش اول و به نام او عمل می‌کرد و زمین و ساکنانش را به نیایشِ وحش اول که زخم مهلکش بهبود یافته بود وا می‌داشت. 13 آیات عظیم از او به ظهور می‌رسید تا آنجا که پیش چشم مردم آتشی از آسمان بر زمین فرو فرستد. 14 به سبب آیاتی که اجازه داشت به نام آن وحش به ظهور آورد ساکنان زمین را بفریفت و به آنها دستور داد تمثالی از آن وحش بسازند که به شمشیر زخم خورده، اما همچنان زنده بود. 15 به او قدرت داده شد که جانی در تمثال آن وحش بِدَمد تا آن تمثال بتواند سخن بگوید و اسباب کشتن همه‌ی آن کسان را فراهم آورد که از پرستش تمثال سر باز می‌زدند. 16 همچنین همه‌ی کسان را از خُرد و بزرگ، دارا و ندار، و غلام و آزاد واداشت تا بر دست راست خود یا بر پیشانی خویش علامت گذارند. 17 تا هیچ‌کس نتواند بدون آن علامت یا نامِ آن وحش یا شماره‌ی نام او بِخَرد یا بفروشد. 18 در اینجا حکمت است. هر که بصیرت دارد بگذارد تا عدد آن وحش را محاسبه کند؛ چرا که آن، عدد انسان است. عدد او ششصد و شصت و شش است» (رؤیای یوحنا ـ اصحاح۱۳).

مع العلم أنّ العدد مختلف فيه؛ لأنّ هناك نسختين أحدهما فيها العدد "666"، والأخرى العدد فيها "616" ([[87]](#footnote-87)). فالمنصف والذي يريد الحق يتبيَّن بوضوح أنّ هذه طريقة شخص متحامل على رسول الله محمد ، ويريد السب والشتم فقط، ونحن نترفع عن هذا وفقكم الله.

با توجه به اینکه در این عدد اختلاف نظر هست؛ زیرا دو نسخه وجود دارد که در یکی از آنها عدد «۶۶۶» و در دیگری «۶۱۶» است.([[88]](#footnote-88)) برای با ‌انصاف و کسی که حق‌جو است، به روشنی مشخص می‌شود که این راه، راه کسی است که به محمد فرستاده‌ی خدا حمله می‌کند و جز خواستار دشنام و نا‌سزا نیست؛ که ما از چنین روشی، اکراه داریم! خدا شما را توفیق دهد!

وأيضاً: يتبيَّن بوضوح أنّ هذا شخص يسلك طريق الشيطان، فمن ثمارهم تعرفونهم، وهذه هي ثمارهم؛ سب وشتم وألفاظ نابية، فمنها تعرفونهم، وتعرفون أنهم شياطين تستفزهم شياطين وينطقون عن الشيطان.

به علاوه به روشنی مشخص است که این شخص راه شیطان را می‌پیماید. آنان را از میوه‌هایشان بشناسید. این میوه‌های آنها است؛ دشنام، نا‌سزا و الفاظ رکیک. از اینها، آنان را بشناسید؛ و بدانید که آنها شیطان‌هایی هستند که شیطان‌ها آنان را برمی‌انگیزند و از سوی شیطان سخن می‌گویند.

كما يجب أن يلتفت الجميع أنه ليس من الإنصاف أن يُحَّمل محمد  أفعال الوهابيين من بعض أعراب الجزيرة ومن تبعهم، مع أنّ القرآن يذمهم ويذم أفعالهم الإجرامية ؟

همان‌طور که همه باید توجه داشته باشند که از انصاف به دور است که کارهایِ وهابی‌هایی که برخی از اعراب شبه جزیره و پیروان‌شان هستند، به محمد نسبت داده شود؛ با اینکه قرآن، آنان را مذمّت می‌کند و کارهای جنایی آنان را مذمّت نموده است!

إنّ من يُحَّمل محمداً  والإسلام ما يفعله الوهابيون، إذن فهو يُحَّمل من باب أولى عيسى والمسيحية والتوراة والإنجيل كل أفعال قسطنطين وأشباهه، أو على الأقل جرائم الكنيسة في القرون الماضية من قتل وتعذيب وإحراق مَنْ يخالفونهم أحياء تحت مسميات التجديف والهرطقة ومحاربة المسيحية والكنيسة والتي لا تقل عن جرائم الوهابيين بشاعة.

کسی که اعمال وهابی‌ها را به محمد و اسلام نسبت می‌دهد، در ‌نتیجه به طریق اَوْلى همه‌ی کارهای کُنستانتین و نظایرش را به عیسی، مسیحیت، تورات و انجیل نسبت می‌دهد؛ یا حداقل جنایات کلیسا در قرون گذشته که عبارت است از کشتار، شکنجه و زنده‌سوزاندن کسانی که با آنان مخالفت می‌کردند، تحت نام‌های کفر، اِرتداد، جنگ با مسیحیت و کلیسا و کارهایی که از جنایات زشت وهابی‌ها کمتر نیست.

الإسلام والعنف وحقوق المرأة ؟

**اسلام، خشونت و حقوق زن:**

س٦/ أيضاً: هناك مَنْ يشكل على الإسلام بالعنف لا اليوم فقط، بل من عهد النبي  وأنه انتشر بالسيف ؟ فكيف تُفسَّر هذه النصوص القرآنية التي تحث على القتل والإقصاء والتهميش (سورة آل عمران ٨٥، ٩١، ٨٣، سورة التوبة ٢٩، النساء ٩١، سورة محمد ٤) ؟ وكيف تُفسَّر آيات الإرث والشهادة والتي تنتهك الحقوق المدنية للمرأة ؟

پرسش ۶: به علاوه کسانی هستند که به اسلام از نظر خشن بودن اشکال می‌گیرند؛ نه تنها امروز بلکه از زمان پیامبر، و اینکه اسلام با شمشیر گسترش یافته است. این متون قرآنی را چگونه تفسیر می‌کنید که به کشتار، راندن و از میدان به در کردن تشویق می‌کند؟ «سوره‌ی آل عمران: ۸۵، ۱۹ و ۸۳، سوره‌ی توبه: ۲۹، سوره‌ی نسا: ۹۱ و سوره‌ی محمد: ۴»؛ و آیات ارث و شهادت و گواهی دادن و آنچه حقوق مدنی زن را ضایع می‌کند، چگونه تفسیر می‌کنید؟

الجواب: مسألة الجهاد في الدين الإلهي عموماً وليس في الإسلام فقط بيَّنتها في كتاب الجهاد باب الجنة ([[89]](#footnote-89))، وأما الآيات التي في القرآن ويعتبرونها تحريضاً على العنف أو تهميشاً للآخرين:

پاسخ:

مسئله‌ی جهاد، به طور معمول در ادیان الهی وجود دارد و فقط مختص اسلام نیست. من این موضوع را در کتاب «جهاد درب بهشت است» بیان کرده‌ام.([[90]](#footnote-90)) اما آیاتی که در قرآن وجود دارد و شما آنها را مشوّقی برای خشونت یا از میدان به در کردن دیگران بر می‌شمارید:

أولاً: آل عمران، *﴿* إِنَّ الدِّينَ عِندَ اللّهِ الإِسْلاَمُ وَمَا اخْتَلَفَ الَّذِينَ أُوْتُواْ الْكِتَابَ إِلاَّ مِن بَعْدِ مَا جَاءهُمُ الْعِلْمُ بَغْياً بَيْنَهُمْ وَمَن يَكْفُرْ بِآيَاتِ اللّهِ فَإِنَّ اللّهِ سَرِيعُ الْحِسَابِ﴾ [19]. *﴿*أَفَغَيْرَ دِينِ اللّهِ يَبْغُونَ وَلَهُ أَسْلَمَ مَن فِي السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ طَوْعاً وَكَرْهاً وَإِلَيْهِ يُرْجَعُونَ﴾ [83]. *﴿*وَمَن يَبْتَغِ غَيْرَ الإِسْلاَمِ دِيناً فَلَن يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾ [85].

اول: آل عمران: ﴿(هر آينه دين در نزد خدا دين اسلام است و اهل کتاب راه خلاف نرفتند مگر از آن پس که به حقانيت آن دين آگاه شدند، و نيز از روی حسد. آنان که به آيات خدا کافر شوند بدانند که او به زودی به حساب‌ها خواهد رسيد)﴾([[91]](#footnote-91)) ، ﴿(آيا دينی جز دين خدا می‌جويند؟! حال آنکه آنچه در آسمان‌ها و زمين است خواه و ناخواه تسليم فرمان او هستند و به نزد او بازشان می‌گردانند)﴾([[92]](#footnote-92)) ، ﴿(و هر کس دينی جز اسلام اختيار کند از او پذيرفته نخواهد شد و در آخرت از زيان‌ديدگان خواهد بود)﴾([[93]](#footnote-93)).

المعنى: آل عمران، *﴿* أَفَغَيْرَ دِينِ اللّهِ يَبْغُونَ وَلَهُ أَسْلَمَ مَن فِي السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ طَوْعاً وَكَرْهاً وَإِلَيْهِ يُرْجَعُونَ قُلْ آمَنَّا بِاللّهِ وَمَا أُنزِلَ عَلَيْنَا وَمَا أُنزِلَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالأَسْبَاطِ وَمَا أُوتِيَ مُوسَى وَعِيسَى وَالنَّبِيُّونَ مِن رَّبِّهِمْ لاَ نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِّنْهُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ وَمَن يَبْتَغِ غَيْرَ الإِسْلاَمِ دِيناً فَلَن يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾ [83 - 85].

معنی: آل عمران: ﴿(آيا دينی جز دين خدا می‌جويند؟! حال آنکه آنچه در آسمان‌ها و زمين است خواه و ناخواه تسليم فرمان او هستند و به نزد او بازشان می‌گردانند \* بگو: به خدا و آنچه بر ما و بر ابراهيم و اسماعيل و اسحاق و يعقوب و فرزندان او، و نيز آنچه بر موسی و عيسی و پيامبران ديگر از جانب پروردگارشان نازل شده است، ايمان آورديم، ميان هيچ يک از ايشان فرقی نمی‌نهيم و همه تسليم اراده‌ی او هستيم \* و هر کس دينی جز اسلام اختيار کند از او پذيرفته نخواهد شد و در آخرت از زيان‌ديدگان خواهد بود)﴾([[94]](#footnote-94)).

الآية ٨٤ من سورة آل عمران تُبيِّن بوضوح معنى الإسلام في الآيات بأنه التسليم لله ولخليفة الله في أرضه في كل زمان، المنصب وفق قانون خلافة الله في أرضه الذي كان منذ اليوم الأول للإنسان الأول على هذه الأرض، وهو نبي الله آدم الذي نصّبه الله خليفة في أرضه.

آیه‌ی ۸۴ از سوره‌ی آل عمران، به روشنی معنای اسلام را در آیات بیان می‌کند؛ اینکه اسلام همان تسلیم خداوند و خلیفه‌ی خداوند در زمین در هر زمان که براساس قانون خلافت خداوند در زمینش منصوب شده است، می‌باشد؛ قانونی که از نخستین روز برای نخستین انسان در این زمین وجود داشته است؛ او همان پیامبر خدا حضرت آدم می‌باشد که خداوند او را به عنوان خلیفه و جانشینش در زمینش گماشت.

فهذه الآيات ليست بصدد تهميش أحد أو الحكم على أحد، إنما هي بصدد بيان قانون الإيمان المقبول عند الله وهو التسليم له ولخليفته في أرضه. أما إن كنت تعتبر أنّ وضع قانون للإيمان هو تهميش للآخرين الذين لا يقبلونه فمعنى كلامك أنّ كل أصحاب دين - باعتبار أنّ عندهم قانون إيمان - يهمّشون غيرهم بل يتعدى الأمر إلى كل مجموعة يؤمنون بفكر معيَّن ([[95]](#footnote-95)).

این آیات برای از میدان به در کردن یا حکم کردن علیه کسی نیست؛ بلکه فقط برای بیان قانون ایمانِ قابل قبول از نظر خداوند می‌باشد؛ یعنی همان تسلیم شدن در برابر خداوند و خلیفه‌ی خداوند در زمینش.

اما اینکه شما وضع قانونی برای ایمان را از میدان به در کردن دیگرانی بدانی که آن را نپذیرفته‌اند، به این معنی خواهد بود که همه‌ی پیروان ادیان ـ‌از آنجا که براساس قانون ایمان عمل می‌کنند‌ـ غیر از خودشان را منزوی و از میدان به در کرده‌اند و حتی این موضوع بر هر گروهی که به تفکر مشخصی ایمان دارند نیز منطبق می‌گردد.([[96]](#footnote-96))

ثانياً: التوبة، *﴿*قَاتِلُواْ الَّذِينَ لاَ يُؤْمِنُونَ بِاللّهِ وَلاَ بِالْيَوْمِ الآخِرِ وَلاَ يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ اللّهُ وَرَسُولُهُ وَلاَ يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُواْ الْكِتَابَ حَتَّى يُعْطُواْ الْجِزْيَةَ عَن يَدٍ وَهُمْ صَاغِرُونَ﴾ [التوبة: 29].

دوم: توبه: ﴿(با کسانی از اهل کتاب که به خدا و روز قيامت ايمان نمی‌آورند و آنچه را که خدا و پيامبرش حرام کرده است بر خود حرام نمی‌کنند و دين حق را نمی‌پذيرند پیکار کنيد، تا آنگاه که به دست خود در عين مذلت و خواری جزيه بدهند)﴾([[97]](#footnote-97)).

المعنى: القرآن وحدة متكاملة وما يفعله الوهابيون لتمرير عقائدهم الباطلة وفتاواهم في قتل الناس، وما يفعله المسيحيون وغيرهم هذه الأيام للطعن في القرآن هو عملية اقتطاع آيات من كتاب هو عبارة عن وحدة متكاملة لا يمكن أن يؤخذ منها جزء بمعزل عن الكل أو بقية الأجزاء([[98]](#footnote-98))، وقد بيَّن الله في القرآن أنه وحدة متكاملة لا يصح تجزئتها وأنّ من يجزئها هو شخص مغرض؛ إما أنه يريد الطعن بصورة عبثية عشوائية كمن يقول لمن قال: "لا إله إلا الله" أنت كافر وتنكر وجود الله لأنك قلت "لا إله"، وإما أنه شخص يريد أن يُمرِّر عقيدة أو فتوى فاسدة لغرض في نفسه كما فعل الوهابيون (أو المتسمون بالسلفية).

معنی: قرآن، یکپارچه و کامل است و آنچه وهابی‌ها برای گسترش عقاید باطل و فتواهایشان در مورد کشتار مردم انجام می‌دهند و آنچه مسیحی‌ها و دیگران در این روزها برای طعنه‌زدن به قرآن انجام می‌دهند، عبارت است از فرآیند تقطیع آیاتی از کتابی که یکپارچه و کامل است و نمی‌توان بخشی از آن را به دور از کل یا بقیه‌ی اجزا برگرفت.([[99]](#footnote-99)) خداوند در قرآن بیان کرده که قرآن، یکپارچه و کامل است و جزء جزء کردن آن صحیح نیست و کسی که آن را جزء جزء کند، مُغرض است؛ یا کسی است که می‌خواهد به شکلی کور و بی‌هدف طعنه بزند، مانند کسی که به گوینده‌ی «لا اله اله الله» می‌گوید تو کافر هستی و وجود خدا را انکار می‌کنی؛ چرا که «لا اله» گفتی! یا کسی است که برای هدف نفسانی‌اش، می‌خواهد عقیده یا فتوای فاسدی را گسترش دهد؛ همان‌طور که وهابی‌ها چنین می‌کنند.

وهذه آيات قرآنية تنهى عن هذا السلوك المنحرف المغرض في تجزئة القرآن:

آیات قرآنیِ زیر از چنین رفتار منحرف و مغرضانه‌ای که برای تجزیه و بخش بخش کردن قرآن انجام می‌شود، باز ‌می‌دارد:

*﴿*...أَفَتُؤْمِنُونَ بِبَعْضِ الْكِتَابِ وَتَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ فَمَا جَزَاء مَن يَفْعَلُ ذَلِكَ مِنكُمْ إِلاَّ خِزْيٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يُرَدُّونَ إِلَى أَشَدِّ الْعَذَابِ وَمَا اللّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ﴾ [البقرة : ٨٥].

﴿(... آيا به بعضی از کتاب ايمان می‌آوريد و بعضی ديگر را انکار می‌کنيد؟! پاداش کسی که چنين کند در دنيا جز خواری نيست، و در روز قيامت به سخت‌ترين عذاب‌ها بازگردانیده می‌شود وخدا از آنچه می‌کنيد غافل نيست)﴾([[100]](#footnote-100)).

*﴿*الَّذِينَ جَعَلُوا الْقُرْآنَ عِضِينَ فَوَرَبِّكَ لَنَسْأَلَنَّهُمْ أَجْمَعِيْنَ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾ [الحجر: ٩١ - ٩٣].

﴿(آنان که قرآن را به بخش بخش کردند \* به پروردگارت سوگند که همه را بازخواست کنيم \* به خاطر کارهايی که می‌کرده‌اند)﴾([[101]](#footnote-101)).

أما الآية ٢٩ من سورة التوبة، فنحتاج أن نقرأ الآيات بعدها لنتبيَّن لماذا حثَّ الله المؤمنين على القتال هنا ؟

اکنون آیه‌ی مورد نظر را می‌آوریم؛ یعنی توبه: ۲۹ ولی با آیات بعدی‌اش تا ببینیم چرا خداوند در اینجا مؤمنان را به کشتار تشویق می‌کند.

التوبة، *﴿*قَاتِلُواْ الَّذِينَ لاَ يُؤْمِنُونَ بِاللّهِ وَلاَ بِالْيَوْمِ الآخِرِ وَلاَ يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ اللّهُ وَرَسُولُهُ وَلاَ يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُواْ الْكِتَابَ حَتَّى يُعْطُواْ الْجِزْيَةَ عَن يَدٍ وَهُمْ صَاغِرُونَ وَقَالَتِ الْيَهُودُ عُزَيْرٌ ابْنُ اللّهِ وَقَالَتْ النَّصَارَى الْمَسِيحُ ابْنُ اللّهِ ذَلِكَ قَوْلُهُم بِأَفْوَاهِهِمْ يُضَاهِؤُونَ قَوْلَ الَّذِينَ كَفَرُواْ مِن قَبْلُ قَاتَلَهُمُ اللّهُ أَنَّى يُؤْفَكُونَ اتَّخَذُواْ أَحْبَارَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَاباً مِّن دُونِ اللّهِ وَالْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَمَا أُمِرُواْ إِلاَّ لِيَعْبُدُواْ إِلَهاً وَاحِداً لاَّ إِلَهَ إِلاَّ هُوَ سُبْحَانَهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ يُرِيدُونَ أَن يُطْفِؤُواْ نُورَ اللّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَيَأْبَى اللّهُ إِلاَّ أَن يُتِمَّ نُورَهُ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ﴾ [٢٩ - ٣٣].

توبه: ﴿(با کسانی از اهل کتاب که به خدا و روز قيامت ايمان نمی‌آورند و آنچه را که خدا و پيامبرش حرام کرده است بر خود حرام نمی‌کنند و دين حق را نمی‌پذيرند پیکار کنيد، تا آنگاه که به دست خود در عين مذلت و خواری جزيه بدهند \* يهود گفتند: عُزَير پسر خدا است، و نصاری گفتند: عيسی پسر خدا است. اين سخنی است که بر زبان می‌رانند همانند گفتار کسانی که پيش از اين کافر بودند. خدا بکشدشان، چگونه بازگردانیده می‌شوند؟ \* آنها اَحبار و راهبان خويش و مسيح پسر مريم را به جای الله به خدايی گرفتند و حال آنکه مأمور بودند که تنها يک خدا را بپرستند، که هيچ خدايی جز او نيست، منزّه است از آنچه شريکش می‌دارند\* می‌خواهند نور خدا را با دهان خود خاموش کنند، در حالی که خدا جز به کمال رسانیدن نور خود، نمی‌خواهد، هر چند کافران را خوش نيايد \* او کسی است که فرستاده‌اش را با هدايت و دين حق فرستاد، تا او را بر همه‌ی دين‌ها پيروز گرداند، هر چند مشرکان را خوش نيايد)﴾([[102]](#footnote-102)).

إذن، الله يحث على قتالهم لأنهم هم من بدأ بالحرب *﴿*يُرِيدُونَ أَن يُطْفِؤُواْ نُورَ اللّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَيَأْبَى اللّهُ إِلاَّ أَن يُتِمَّ نُورَهُ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ﴾، ولا أعتقد أنّ التحريض على قتل الآخر، أو أنّ التهيؤ لقتل الآخر، أو أنّ إعداد العدة لقتل الآخر ليس حرباً، وأعتقد أنّ إرادة إطفاء نور الله بأفواههم تحتمل هذه الأمور وأكثر ([[103]](#footnote-103)).

بنابراین خداوند به جنگ با ایشان تشویق می‌کند؛ چرا که آنها کسانی بودند که پیکار را آغاز نمودند: ﴿(می‌خواهند نور خدا را با دهان خود خاموش کنند، در حالی که خدا جز به کمال رسانیدن نور خود، نمی‌خواهد، هر چند کافران را خوش نيايد)﴾ و فکر نمی‌کنم تشویق کردن به کشتن دیگران یا آمادگی برای کشتن دیگران یا آماده کردن نفرات برای کشتار دیگران، جنگ محسوب نشود؛ و معتقدم اراده‌ی خاموش کردن نور خداوند با دهان‌هایشان، چنین مواردی و حتی بیش‌تر را در بردارد.([[104]](#footnote-104))

وإن كانت الآيات المتقدمة تحتمل الأخذ والرد وأنها متشابهة، فهناك آية واضحة ومحكمة تُبيِّن أنّ الله يحث المؤمنين على قتال من يقاتلونهم وينهى الله المؤمنين عن الاعتداء على الآخرين، والمتشابه يرجع إلى المحكم، قال تعالى: *﴿*وَقَاتِلُواْ فِي سَبِيلِ اللّهِ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَكُمْ وَلاَ تَعْتَدُواْ إِنَّ اللّهَ لاَ يُحِبِّ الْمُعْتَدِينَ﴾ [البقرة: ١٩٠].

هر ‌چند آیات گفته شده، گرفتن و پاسخ‌دادن را احتمال می‌دهد و اینکه جزو متشابهات هستند، ولی آیه‌ی روشن و محکمی وجود دارد که بیان می‌کند خداوند مؤمنان را به جنگ با کسانی که با آنها می‌جنگند تشویق می‌کند و مؤمنان را از تجاوز به دیگران باز‌ می‌دارد؛ و متشابه به محکم باز‌گردانیده می‌شود.

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿(با کسانی که با شما جنگ می‌کنند، در راه خدا بجنگيد و تعدّی مکنيد؛ زيرا خدا تجاوزکاران را دوست ندارد)﴾([[105]](#footnote-105)).

ثم إنّ فعل الرسول محمد  واضح، فاليهود - وهم أهل كتاب - كانوا يعيشون معه في المدينة بأمان ولم يمسهم بسوء حتى بدأوا هم بمحاربته وإعانة من يقاتلونه .

به علاوه، عملکرد رسول خدا حضرت محمد  واضح و روشن است. یهود که اهل کتاب هستند، با ایشان در مدینه در امنیت زندگی می‌کردند و به ایشان بدی نمی‌رسید تا اینکه این، آنها بودند که جنگ با ایشان و کمک به کسانی که با ایشان جنگیده بودند را آغاز نمودند.

وأيضاً: يجب الانتباه أنّ الإسلام والدين الإلهي لا يعتبر أنّ الدين مفصول عن السياسة بل أنّ الحكم والسياسة جزء من الدين، وبالتالي فكثير من الآيات في القرآن هي عبارة عن قوانين عسكرية تُبيِّن حقوق الجندي في المعركة وما يجوز له أن يفعله تجاه من يقاتله، فالمؤمن لا يقتل - حتى من يقاتله - إلا بأمر الله ليؤجر، ولهذا شرَّع الله للمؤمنين في ساحة المعركة قتل من يقاتلهم وبيَّن هذا الأمر في آيات قرآنية، كما تسنُّ - الآن وقبل الآن- الدول القوانين لجيوشها وتُبيِّن فيها حقوق جنودها في ساحة المعركة وما يجوز وما لا يجوز .. إلخ.

همچنین باید به این نکته توجه داشت که اسلام و دین الهی، دین را از سیاست جدا نمی‌داند؛ بلکه حکومت و سیاست، بخشی از دین می‌باشد و در ‌نتیجه بسیاری از آیات در قرآن عبارت‌اند از قوانین نظامی که حقوق سرباز را در نبرد و کاری را که مجاز است در برابر کسی که با او می‌جنگد انجام دهد، مشخص می‌کنند. مؤمن تا زمانی که با او جنگی نشود نمی‌جنگد و تنها با دستور خداوند پیکار می‌کند تا اجر و پاداش بگیرد؛ به همین جهت خداوند برای مؤمنان در میدان نبرد، جنگ با کسانی که با او می‌جنگند را در آیات قرآنی تشریع فرموده است؛ همان‌طور که هم‌اکنون و پیش از این، حکومت‌ها برای لشکریانشان قوانینی را وضع می‌کنند و در آن حقوق سربازانشان را در میدان نبرد بیان می‌کنند و آنچه جایز است و آنچه جایز نیست و ... را تشریح می‌کنند.

ثالثاً: *﴿*سَتَجِدُونَ آخَرِينَ يُرِيدُونَ أَن يَأْمَنُوكُمْ وَيَأْمَنُواْ قَوْمَهُمْ كُلَّ مَا رُدُّوَاْ إِلَى الْفِتْنِةِ أُرْكِسُواْ فِيِهَا فَإِن لَّمْ يَعْتَزِلُوكُمْ وَيُلْقُواْ إِلَيْكُمُ السَّلَمَ وَيَكُفُّوَاْ أَيْدِيَهُمْ فَخُذُوهُمْ وَاقْتُلُوهُمْ حَيْثُ ثِقِفْتُمُوهُمْ وَأُوْلَئِكُمْ جَعَلْنَا لَكُمْ عَلَيْهِمْ سُلْطَاناً مُّبِيناً﴾ [النساء: ٩١].

سوم: ﴿(گروه ديگری را خواهيد يافت که می‌خواهند از شما و قوم خود در امان باشند، اينان هرگاه به کفر دعوت شوند به آن بازگردند، پس اگر خود را به کناری نکشند و صلح نکنند و از اعمال خويش باز نَايستند آنان را هر جا که يافتيد، بگيريد و بکشيد که خدا شما را بر آنان تسلطی آشکار داده است)﴾([[106]](#footnote-106)).

أين الإشكال في هذه الآية ؟

اشکال این آیه در کجا است؟

هي تحثُّ على مقاتلة الكافر المحارب الذي لا يكف يده عن أذى المؤمنين.

آیه به جنگ با کافر محاربی که دست از آزار مؤمنین باز‌ نمی‌دارد، تشویق می‌کند.

إضافة إلى أنّ الآية التي قبلها من نفس السورة فيها بيان أيضاً لجواز مهادنة من يطلب السلام ولا يحارب المؤمنين ولا يطلب أذاهم: *﴿*إِلاَّ الَّذِينَ يَصِلُونَ إِلَىَ قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُم مِّيثَاقٌ أَوْ جَآؤُوكُمْ حَصِرَتْ صُدُورُهُمْ أَن يُقَاتِلُوكُمْ أَوْ يُقَاتِلُواْ قَوْمَهُمْ وَلَوْ شَاء اللّهُ لَسَلَّطَهُمْ عَلَيْكُمْ فَلَقَاتَلُوكُمْ فَإِنِ اعْتَزَلُوكُمْ فَلَمْ يُقَاتِلُوكُمْ وَأَلْقَوْاْ إِلَيْكُمُ السَّلَمَ فَمَا جَعَلَ اللّهُ لَكُمْ عَلَيْهِمْ سَبِيلاً﴾ [النساء: ٩٠].

به علاوه اینکه در آیه‌ی پیش از آن، بیانی است برای جایز بودن صلح با کسی که درخواست صلح می‌کند و با مؤمنان نمی‌جنگند و نمی‌خواهد آنها را آزار نماید.

﴿(مگر کسانی که به قومی که ميان شما و ايشان پيمانی است، می‌پيوندند، يا خود، نزد شما می‌آيند در حالی که از جنگيدن با شما يا جنگيدن با قوم خود، ملول شده باشند، و اگر خدا می‌خواست بر شما پيروزشان می‌ساخت و با شما به جنگ بر می‌خاستند. پس هر گاه کناره گرفتند و با شما نجنگيدند و به شما پيشنهاد صلح کردند، خدا هيچ راهی برای شما بر ضد آنان نگشوده است)﴾([[107]](#footnote-107)).

رابعاً: *﴿*فَإِذا لَقِيتُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا فَضَرْبَ الرِّقَابِ حَتَّى إِذَا أَثْخَنتُمُوهُمْ فَشُدُّوا الْوَثَاقَ فَإِمَّا مَنّاً بَعْدُ وَإِمَّا فِدَاء حَتَّى تَضَعَ الْحَرْبُ أَوْزَارَهَا ذَلِكَ وَلَوْ يَشَاءُ اللَّهُ لَانتَصَرَ مِنْهُمْ وَلَكِن لِّيَبْلُوَ بَعْضَكُم بِبَعْضٍ وَالَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَلَن يُضِلَّ أَعْمَالَهُمْ﴾ [محمد: ٤].

چهارم: ﴿(چون با کافران روبه‌رو شديد، گردنشان را بزنيد تا چون آنها را سخت فرو گرفتيد، اسيرشان کنيد و سخت ببنديد. آنگاه يا به منّت آزاد کنيد يا به فديه، تا آنگاه که جنگ به پايان آيد. اين است حکم خدا و اگر خدا می‌خواست از آنان انتقام می‌گرفت، ولی خواست تا شما را با يکديگر بيازمايد و آنان که در راه خدا کشته شده‌اند اعمالشان را باطل نمی‌کند)﴾([[108]](#footnote-108)).

المعنى: هذه الآية تُبيِّن بعض حقوق الجنود المؤمنين - في الجيش الإسلامي - أثناء الحرب وفي ساحة المعركة، وهو أنّ من حقهم أن يقتلوا الكافر الذي يقاتلهم ([[109]](#footnote-109)). وتُبيِّن أنّ من حقهم أيضاً أخذ الأسرى وتعطيهم الحرية في التعامل مع الأسرى؛ فإما أن يطلقونهم بدون مقابل، أو يبادلونهم، أو يفدونهم .. الخ.

معنی: این آیه برخی از حقوق سربازان مؤمن را در جنگ در میدان نبرد بیان می‌کند. از حقوق ایشان است که با کافری که با آنها می‌جنگد، بجنگند([[110]](#footnote-110)) و بیان می‌کند که حق ایشان، گرفتن اسیران نیز هست و می‌توانند در برخورد با اسیران، به آنها آزادی دهند؛ یا بدون عوضی ایشان را آزاد کنند یا آنان را مبادله کنند یا برایشان فدیه‌ای بگیرند و ... .

فأين الإشكال في هذه الآية وقد قلنا إنّ القرآن عبارة عن قانون إلهي ليس للعبادة فقط، بل يُبيِّن أيضاً السياسة والحكم الإلهي وحقوق المؤمنين وما يجب عليهم .. الخ.

اشکال این آیه در کجا است؟ گفتیم که قرآن عبارت است از قانونی الهی که فقط مربوط به عبادت نمی‌باشد؛ بلکه سیاست، حکومت الهی، حقوق مؤمنان و آنچه بر ایشان واجب است و ... را بیان می‌کند.

خامساً: من يقول إنّ المرأة ظُلمت بتشريع معين مثل الإرث ([[111]](#footnote-111)) أو الشهادة لابد أن يُبيِّن لنا ميزانه ووزنه القياسي الذي على أساسه يحدد العدل والظلم، وبالتالي قرَّر وقطع أنّ المرأة يجب أن تتساوى مع الرجل في كل شيء، مع أننا نرى جميعاً أنّ المرأة لا تساوي الرجل في كل شيء([[112]](#footnote-112)).

پنجم: کسی که می‌گوید به زن در تشریعی خاص مانند ارث یا شهادت، ستم شده است([[113]](#footnote-113)) باید برای ما ملاک و میزان قانونی‌اش را که براساس آن عدل و ستم مشخص می‌شود، بیان کند؛ و در نتیجه بیان کند و یقین نماید که باید زن با مرد در همه چیز مساوی باشد؛ با اینکه همه‌ی ما می‌بینیم که زن با مرد در هر چیزی مساوی نیست.([[114]](#footnote-114))

وأيضاً: من يريد أن يوجّه النقد لتشريع معين ضمن منظومة قانونية وتشريعية عليه أن يلاحظ هذا التشريع كجزء من هذه المنظومة، ولا يقتطع هذا الجزء ويعامله بمعزل عن المنظومة ككل.

همچنین کسی که می‌خواهد در یک نظام قانونی و تشریعی، تشریع مشخصی را نقد کند، باید این تشریع را مانند بخشی از این نظام در نظر بگیرد و این بخش را جدا نکند و با آن به صورت جدای از نظام به عنوان یک کُل، برخورد نکند.

المفروض أن ينظر إلى حقوق المرأة وواجباتها في القانون الإلهي على الأقل، لا أن ينظر إلى الحقوق فقط ويقول إنّ المرأة أُعطيت حقوقاً أقل من الرجل في القانون الإلهي. لماذا لا ينظر إلى الواجبات ويقول إنّ الرجل حمُّل واجبات أكثر من المرأة في القانون الإلهي ؟

حدا‌قل به حقوق زن و واجباتش در قانون الهی توجه کند؛ نه اینکه فقط به حقوق توجه کند و بگوید در قانون الهی به زن، حقوقی کم‌تر از مرد داده شده است.

چرا به واجبات توجه نمی‌کند و نمی‌گوید در قانون الهی مرد واجبات بیش‌تری نسبت به زن دارد؟

وكمثال: شخصان أحدهما كلَّفته ببناء ارتفاعه خمسة طوابق والآخر عشر طوابق، هل من العدل أن أعطيهما نفس كمية مواد البناء ونفس المبلغ للبناء؟ ولو أعطيت صاحب العشر ضعف صاحب الخمسة هل يصح أن يأتي شخص ويقول أنت ظالم لأنك لم تساوِ بين الاثنين وكلاهما يعمل عندك ؟

به عنوان مثال دو شخص را در نظر بگیرید که یکی از آنها به ساختن بنایی به بلندی پنج طبقه و دیگری به بلندی ده طبقه تکلیف شده است. آیا عادلانه است که مقدار مواد ساختمانی یکسان و مبلغ یکسان به هر دو داده شود؟! اگر به صاحب ده طبقه، دو ‌برابر صاحب پنج طبقه داده شود، آیا صحیح است کسی بیاید و بگوید: شما ستمکار هستید؛ چرا که بین دو این دو نفر مساوات را رعایت نکرده‌ای در حالی که هر دو برای شما کار می‌کنند؟!

أعتقد أنّ من يقول إنّ المرأة ظُلمت بهذا التشريع، فكلامه وقراره ارتجالي بعيد عن البحث العلمي الدقيق.

به نظر من کسی که بگوید به زن به واسطه‌ی این تشریع ستم شده، گفتار و نظرش خام و به دور از بحث دقیق علمی است.

نصيحة لكل مسيحي يريد التعرف على الحق:

**نصیحتی به هر مسیحی که خواهان شناخت حق است:**

س٧/ بماذا تنصح المسيحي للتعرف على الحق والتصديق بنبوة محمد  من خلال الإنجيل؟

پرسش ۷: چه توصیه‌ای به یک مسیحی می‌نمایید تا حق را بشناسد و پیامبریِ محمد را از طریق انجیل تصدیق کند؟

الجواب: نصيحتي لكل مسيحي حر ليعرف الحق أن يجعل مقياسه قول عيسى : «.. وكان يخرج شيطاناً وكان ذلك أخرس. فلما أخرج الشيطان تكلم الأخرس. فتعجب الجموع. 15 وأما قوم منهم فقالوا ببعلزبول رئيس الشياطين يخرج الشياطين. 16 وآخرون طلبوا منه آية من السماء يجربونه. 17 فعلم أفكارهم وقال لهم كل مملكة منقسمة على ذاتها تخرب. وبيت منقسم على بيت يسقط. 18 فإن كان الشيطان أيضاً ينقسم على ذاته فكيف تثبت مملكته ...» الأصحاح الحادي عشر - إنجيل لوقا.

پاسخ: نصیحت بنده به هر مسیحی آزاده برای شناخت حق، این است که سخن عیسی را میزان سنجش خود قرار دهد: «.... عیسی دیوی لال را از کسی بیرون می‌کرد. چون دیو بیرون رفت، مردِ لال توانست سخن بگوید و مردم در شگفت شدند. 15 اما برخی گفتند: او دیوها را به یاری بَعَلزِبول ـ‌رئیس دیوها‌ـ بیرون می‌کند. 16 و دیگران نیز به قصد آزمودن او خواستار آیتی آسمانی شدند. 17 او افکار آنان را درک کرده، به ایشان گفت: هر حکومتی که بر ضد خود تجزیه شود، نابود خواهد شد، و هر خانه‌ای که بر خود تجزیه شود، فرو خواهد ریخت 18 اگر شیطان نیز بر ضد خود تجزیه شود چگونه حکومتش پایدار بماند».([[115]](#footnote-115))

فمن يؤمنون بالإنجيل ليقرأوا نصوصاً من القرآن ويتدبروها بإنصاف، ثم على ضوء النص الإنجيلي السابق: هل يمكنكم اعتبار هذه النصوص شيطانية كما يفعل الموتورون الذين لا همَّ لهم إلا سبّ محمد  ؟

کسی که به انجیل ایمان دارد، باید متونی از قرآن را بخواند و با انصاف در آن تدبُّر نماید. به علاوه براساس متن پیشین انجیل، آیا می‌توانید این متون را شیطانی بدانید، به همان صورت که کسانی که تلاششان فقط توهین به محمد است، چنین کاری را انجام می‌دهند؟

وهذه أمثلة من النصوص القرآنية:

و اینها نمونه‌هایی از متون قرآنی است:

﴿ادْعُ إِلِى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحِكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُم بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَن ضَلَّ عَن سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ﴾ [النحل: ١٢٥].

﴿(مردم را با حکمت و اندرز نيکو به راه پروردگارت بخوان و با بهترين شيوه با آنان مجادله کن؛ زيرا پروردگار تو به کسانی که از راه او منحرف شده‌اند آگاه‌تر و به هدايت‌يافتگان داناتر است)﴾([[116]](#footnote-116)).

﴿وَاعْبُدُواْ اللّهَ وَلاَ تُشْرِكُواْ بِهِ شَيْئاً وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَاناً وَبِذِي الْقُرْبَى وَالْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينِ وَالْجَارِ ذِي الْقُرْبَى وَالْجَارِ الْجُنُبِ وَالصَّاحِبِ بِالجَنبِ وَابْنِ السَّبِيلِ وَمَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ إِنَّ اللّهَ لاَ يُحِبُّ مَن كَانَ مُخْتَالاً فَخُوراً﴾ [النساء: ٣٦].

﴿(خدای را بپرستيد و هيچ چيز را شريک او مسازيد و با پدر و مادر و خويشاوندان و يتيمان و بينوايان و همسايه‌ی خويشاوند و همسايه‌ی بيگانه و يار مصاحب و مسافر رهگذر و بندگان خود نيکی کنيد؛ هر آينه خداوند متکبران فخر فروشان را دوست ندارد)﴾([[117]](#footnote-117)).

﴿وَلَا تُصَعِّرْ خَدَّكَ لِلنَّاسِ وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحاً إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ﴾ [لقمان: ١٨].

﴿(و با تکبّر از مردم روی مگردان و به خودپسندی بر زمين راه مرو؛ زيرا خدا هيچ خود پسندِ فخر فروشی را دوست ندارد)﴾([[118]](#footnote-118)).

﴿لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَى مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ﴾ [الحديد: ٢٣].

﴿(تا بر آنچه از دستتان رفته است اندوهگين نباشيد و به آنچه به شما داده است شادمانی نکنيد، و خدا هيچ متکبر فخر فروشی را دوست ندارد)﴾([[119]](#footnote-119)).

فليقرأوا هذه الآيات من سورة الإسراء ويسألوا أنفسهم:

آیات زیر از سوره‌ی اسرا را بخوانند و از خودشان بپرسند:

هل الشيطان يدعو لعبادة الله وحده ؟ هل الشيطان يدعو لمكارم الأخلاق، والإحسان للوالدين وللفقراء، وإنفاق المال ومساعدة من يحتاج للمساعدة، وينهى عن القتل، وعن الزنا، وعن الاعتداء على مال اليتيم، ويأمر بالإيفاء بالوعد، والإيفاء بالكيل ؟

آیا شیطان به پرستشِ تنها خداوند دعوت می‌کند؟ آیا شیطان به اخلاق نیکو، نیکی به پدر و مادر و فقرا، انفاق مال و کمک به آنکه نیازمند به مساعدت است دعوت می‌کند؟ و از کشتار، زنا و تجاوز بر مال یتیم باز می‌دارد؟ و به وفای عهد و کامل کردن پیمانه دستور می‌دهد؟

وإذا كان الشيطان يأمر بهذه الأخلاق الطيبة فالله سبحانه وتعالى يأمر بماذا عندهم ؟

اگر شیطان به این اخلاق پاک دعوت می‌کند، پس در نظر اینان، خداوند سبحان و متعال به چه چیزی دعوت می‌کند؟!

أليست هذه هي وصايا كل الأنبياء وحكمتهم التي جاءوا بها من عند الله:

آیا اینها همان وصیت‌های همه‌ی پیامبران و حکمت‌شان که از سوی خداوند آورده‌اند، نیست؟

﴿لاَّ تَجْعَل مَعَ اللّهِ إِلَهاً آخَرَ فَتَقْعُدَ مَذْمُوماً مَّخْذُولاً وَقَضَى رَبُّكَ أَلاَّ تَعْبُدُواْ إِلاَّ إِيَّاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَاناً إِمَّا يَبْلُغَنَّ عِندَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلاَهُمَا فَلاَ تَقُل لَّهُمَا أُفٍّ وَلاَ تَنْهَرْهُمَا وَقُل لَّهُمَا قَوْلاً كَرِيماً وَاخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ وَقُل رَّبِّ ارْحَمْهُمَا كَمَا رَبَّيَانِي صَغِيراً رَّبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَا فِي نُفُوسِكُمْ إِن تَكُونُواْ صَالِحِينَ فَإِنَّهُ كَانَ لِلأَوَّابِينَ غَفُوراً وَآتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ وَالْمِسْكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ وَلاَ تُبَذِّرْ تَبْذِيراً إِنَّ الْمُبَذِّرِينَ كَانُواْ إِخْوَانَ الشَّيَاطِينِ وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِرَبِّهِ كَفُوراً وَإِمَّا تُعْرِضَنَّ عَنْهُمُ ابْتِغَاء رَحْمَةٍ مِّن رَّبِّكَ تَرْجُوهَا فَقُل لَّهُمْ قَوْلاً مَّيْسُوراً وَلاَ تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَى عُنُقِكَ وَلاَ تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ فَتَقْعُدَ مَلُوماً مَّحْسُوراً إِنَّ رَبَّكَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَن يَشَاءُ وَيَقْدِرُ إِنَّهُ كَانَ بِعِبَادِهِ خَبِيراً بَصِيراً وَلاَ تَقْتُلُواْ أَوْلادَكُمْ خَشْيَةَ إِمْلاقٍ نَّحْنُ نَرْزُقُهُمْ وَإِيَّاكُم إنَّ قَتْلَهُمْ كَانَ خِطْءاً كَبِيراً وَلاَ تَقْرَبُواْ الزِّنَى إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً وَسَاء سَبِيلاً وَلاَ تَقْتُلُواْ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللّهُ إِلاَّ بِالحَقِّ وَمَن قُتِلَ مَظْلُوماً فَقَدْ جَعَلْنَا لِوَلِيِّهِ سُلْطَاناً فَلاَ يُسْرِف فِّي الْقَتْلِ إِنَّهُ كَانَ مَنْصُوراً وَلاَ تَقْرَبُواْ مَالَ الْيَتِيمِ إِلاَّ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ حَتَّى يَبْلُغَ أَشُدَّهُ وَأَوْفُواْ بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْؤُولاً وَأَوْفُوا الْكَيْلَ إِذا كِلْتُمْ وَزِنُواْ بِالقِسْطَاسِ الْمُسْتَقِيمِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلاً وَلاَ تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولـئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْؤُولاً وَلاَ تَمْشِ فِي الأَرْضِ مَرَحاً إِنَّكَ لَن تَخْرِقَ الأَرْضَ وَلَن تَبْلُغَ الْجِبَالَ طُولاً كُلُّ ذَلِكَ كَانَ سَيٍّئُهُ عِنْدَ رَبِّكَ مَكْرُوهاً ذَلِكَ مِمَّا أَوْحَى إِلَيْكَ رَبُّكَ مِنَ الْحِكْمَةِ وَلاَ تَجْعَلْ مَعَ اللّهِ إِلَهاً آخَرَ فَتُلْقَى فِي جَهَنَّمَ مَلُوماً مَّدْحُوراً﴾ [الإسراء: ٢٢ - ٣٩].

﴿(همراه خدا معبود دیگری قرار مده، که نکوهيده و خوار خواهی ماند \* پروردگارت مقرّر داشت که جز او را نپرستيد، و به پدر و مادر نيکی کنيد. هرگاه يکی از آن دو یا هر دو در کنار تو سالخورده شوند، به آنان «اُف» (کمترین درشتی) مگو و به درشتی خطاب مکن و با آنان با اکرام سخن بگوی \* و از سرِ مهربانی بال تواضع برایشان بگستران و بگو: ای پروردگار من! بر آنها رحمت آور، همچنان که مرا در خُردی پرورش دادند \* پروردگارتان به آنچه در دل‌هايتان می‌گذرد داناتر است، و اگر از صالحان باشيد قطعاً او آمرزنده‌ی توبه کنندگان است \* و حق خويشاوندان و مسکينان و در راه ماندگان را ادا کن و هيچ اسراف‌کاری مکن \* که اسراف‌کاران برادران شياطين‌اند و شيطان نسبت به پروردگارش ناسپاس بوده است \* و اگر به انتظار رحمتی که از جانب پروردگارت اميد می‌داری از آنها روی می‌گردانی، پس با آنها به نرمی سخن بگوی \* نه دست خويش از روی خِسَّت به گردن ببند و نه به سخاوت يکباره بگشای که ملامت زده و حسرت خورده بنشينی \* به درستی که پروردگار تو در رزقِ هر کس که بخواهد گشايش می‌دهد، يا تنگ می‌گيرد؛ که او به بندگانش آگاهِ بينا است \* فرزندان خود را از بيم تنگ‌دستی مکشيد؛ این ما هستیم که هم آنها را روزی می‌دهیم و هم شما را؛ کشتن‌شان خطایی است بزرگ \* و به زنا نزديک مشويد؛ که زنا کاری است زشت و شيوه‌ای است ناپسند \* و نفسی را که خدا حرام کرده است جز به حق نکشید، و هر کس که مظلوم کشته شود به سرپرست خون او قدرتی داده‌ايم؛ ولی نباید در قتل زیاده‌روی کند، که او یاری شده است \* و جز به وجهی نيکوتر به مال يتيم نزديک مشويد تا آنگاه که به حدّ رشد رسد، و به پیمان خويش وفا کنيد که از پیمان بازخواست خواهد شد \* و چون پيمانه کنيد، پيمانه را کامل گردانيد و با ترازويی درست وزن کنيد؛ که اين بهتر و سرانجامش نيکوتر است \* و از پِی آنچه علمی به آن نداری مرو، زيرا گوش و چشم و دل، همه را از آن بازخواست کنند \* و به سرمستی و نخوت بر زمين راه مرو، که هرگز زمين را نخواهی شکافت و به بلندی کوه‌ها نخواهی رسيد \* همه‌ی اینها بدَش نزد پروردگار تو ناپسند است \* اينها از حکمت‌هایی است که پروردگارت به تو وحی کرده است و همراه با خدای يکتا، معبود دیگری قرار مده، که ملامت شده و مطرود به جهنم افکنده شوی)﴾([[120]](#footnote-120)).

عارٌ على المسيحيين وأيُّ عار وخزي أن يهملوا قول عيسى: «كل مملكة منقسمة على ذاتها تخرب. وبيت منقسم على بيت يسقط. 18 فإن كان الشيطان أيضاً ينقسم على ذاته فكيف تثبت مملكته»، ولا يجعلونه مقياساً يقايسون به ما جاء في القرآن ليعلموا أنه من عند الله.

این ننگ و عاری است بر مسیحیان، و کدام ننگ و عاری بالاتر از اینکه سخن عیسی را رها کنند: «هر حکومتی که بر ضد خود تجزیه شود، نابود خواهد شد، و هر خانه‌ای که بر خود تجزیه شود، فرو خواهد ریخت 18 اگر شیطان نیز بر ضد خود تجزیه شود چگونه حکومتش پایدار بماند» و آن را میزان و مقیاسی قرار ندهند تا آنچه را که در قرآن آمده با آن قیاس کنند تا بدانند که از سوی خداوند است.

أليس هذا هو قياس عيسى ، فلماذا الإعراض عنه ؟! هل تؤمنون ببعض كتابكم وتكفرون ببعض ؟

مگر این میزان عیسی نیست؟ پس روی‌گردانی از آن، از چه رو؟ آیا شما به برخی از کتاب‌تان ایمان دارید و به برخی کفر می‌ورزید؟!

انظروا للقرآن وتدبروا ما فيه من الحكمة والدعوة إلى الخير وإلى التحلي بالأخلاق الطيبة الكريمة، فكيف يكون من الشيطان السفيه الذي يدعو إلى الشر وإلى الأخلاق الذميمة، هل الشيطان منقسم على نفسه ؟ هل مملكة الشيطان منقسمة على نفسها ؟

قرآن را ببینید و در آنچه از حکمت و دعوت به خوبی و آراسته شدن به اخلاق پاک بزرگوارانه در آن است تدبّر کنید. چطور می‌تواند از سوی شیطان سفیه و نادان باشد که به شرّ و بدی و اخلاق نکوهیده فرا می‌خواند؟! آیا حکومت شیطان بر ضد خود تجزیه می‌شود؟

أليس هكذا علمكم عيسى أن تميزوا الحق من الباطل. فهل أنتم غير قادرين على التمييز بين الحكمة والسفه، بين الخير والشر، بين الأخلاق الطيبة وبين الأخلاق الذميمة ؟

آیا این همان میزانی نیست که عیسی به شما آموخت تا حق را از باطل تشخیص دهید؟ آیا شما توانایی تمایز قائل شدن میان حکمت و سفاهت، خوبی و بدی، اخلاق پاک و اخلاق نکوهیده را ندارید؟

وهل أنتم تعتقدون أنّ الشيطان ومملكته منقسمة على نفسها، فمرة تدعو للخير ومرة للشر؟ مرة للأخلاق الكريمة ومرة للأخلاق الذميمة ؟

آیا شما اعتقاد دارید که شیطان و حکومتش بر ضد خود تجزیه می‌شود؟ یک بار به خوبی دعوت می‌کند و بار دیگر به بدی؟! یک بار به اخلاق بزرگوارانه و بار دیگر به اخلاق نکوهیده؟!

«كل مملكة منقسمة على ذاتها تخرب. وبيت منقسم على بيت يسقط. 18 فإن كان الشيطان أيضاً ينقسم على ذاته فكيف تثبت مملكته».

«هر حکومتی که بر ضد خود تجزیه شود، نابود خواهد شد، و هر خانه‌ای که بر خود تجزیه شود، فرو خواهد ریخت 18 اگر شیطان نیز بر ضد خود تجزیه شود چگونه حکومتش پایدار بماند».

كما أنصح كل مسيحي يخاف سوء العاقبة أن يلتفت إلى أنّ ما تطرحه كنائسهم الآن وهو أنّ عيسى لاهوت مطلق، قد خالفه فيما سبق كثير من المسيحيين ومنهم آريوس، وهم من كبار علماء المسيحيين، وكان ولا يزال كثير من المسيحيين كشهود يهوا لا يعتقدون بهذه العقيدة الباطلة السفيهة التي يردها الإنجيل والعقل. وقد بيَّنت بطلانها في كتاب التوحيد بنص إنجيلي لا يقبل التأويل واللبس، وبالدليل العقلي الواضح البيِّن ([[121]](#footnote-121)).

همان‌طور که هر مسیحی که از بدی فرجام در هراس است را نصیحت می‌کنم که به آنچه هم‌اکنون کلیساهایشان مطرح می‌کنند، با دقت بنگرند؛ اینکه عیسی لاهوت مطلق است! بسیاری از مسیحیان پیش‌تر با این مسأله مخالفت نمودند؛ از جمله آریوس که از بزرگان علمای مسیحی بود، و از دیرباز و همواره بسیاری از مسیحیان ـ‌مانند شاهدان یهوه‌ـ به این عقیده‌ی باطل سفیهانه ـ‌که انجیل و عقل آن را رد می‌کند‌ـ اعتقاد نداشته و ندارند؛ که باطل بودن آن را در کتاب توحید و با متن انجیلی که هیچ تأویل و پوشیدگی در آن راه ندارد و با دلیل عقلی روشن و واضح بیان نموده‌ام.([[122]](#footnote-122))

مسألة الصلب وإنجيل يهوذا:

**مسأله‌ی صلیب و انجیل یهودا:**

س٨/ وفيما يتعلق بمسألة الصلب، إلامَ يدعو السيد أحمد الحسن المسيحيين ؟

پرسش ۸: سید احمدالحسن در خصوص مسئله‌ی به صلیب رفتن، مسیحیان را به چه فرا می‌خواند؟

الجواب: ليلتفت المسيحيون إلى مسألة أنّ عيسى تعرّض للصلب باطلة، وقد بيَّنت بطلانها من الإنجيل وأقوال عيسى فيه، وطلبه من الله أن يجز عنه الصلب وعذابه ([[123]](#footnote-123)). فإما أنّ الله قد استجاب دعاء عيسى ورفعه ونزل شبيه له، وهذا هو الصحيح. وإما أنّ الله لم يستجب دعاء عيسى ، ومعنى قولهم هذا: أنّ الله لا يعبأ بدعاء عيسى .

پاسخ: مسیحیان باید به این نکته توجه داشته باشند اینکه عیسی خواستار به صلیب رفتن باشد باطل است؛ و باطل بودن آن را با استفاده از انجیل و سخنان عیسی در آن بیان نمودم، و همچنین درخواست ایشان از خداوند برای به صلیب نرفتن و برگردانیدن و رنج و آزار صلیب از او را.([[124]](#footnote-124)) پس یا خدا دعای عیسی را اجابت فرمود، او را بالا برد و شبیه او را فرو فرستاد ـ‌که این، عقیده‌ی صحیح است‌ـ و یا خداوند دعای عیسی را اجابت نفرمود؛ که در این صورت، معنای سخن آنان چنین است: خداوند به دعای عیسی اهمیتی نمی‌دهد!

وأيضاً يتهمون عيسى بالسفه وضعف الإدراك وقلة المعرفة، وإلا فما معنى أن يطلب عيسى أن يجز الله عنه الصلب إذا كان قادراً أن يصبر على عذاب الصلب دون أن يشتكي، وهو يعلم أنّ مسألة الصلب مهمة في مسيرة الدين الإلهي ([[125]](#footnote-125)).

به علاوه آنها عیسی را به سِفاهت، ضعف ادراک و کمیِ بصیرت متّهم می‌کنند؛ در غیر این صورت، در حالی که عیسی این توانایی را دارد که بر آزار و شکنجه‌ی به صلیب رفتن بدون اینکه هیچ شکایتی داشته باشد صبر کند، اینکه عیسی درخواست می‌کند خداوند به صلیب رفتن را از او بردارد، چه معنایی دارد؟! در حالی که ایشان خود می‌داند که مسأله‌ی به صلیب رفتن، در روند پیشرفت دین الهی، مسأله‌ای مهم است.([[126]](#footnote-126))

وأيضاً: فليلتفتوا إلى الوثيقة التاريخية (إنجيل يهوذا) ([[127]](#footnote-127)) التي بيَّنتها الجمعية التاريخية الدولية، وهي إحدى المخطوطات الأثرية التي عُثر عليها في مصر، وتاريخها يعود إلى بداية القرن الثالث الميلادي، أي قبل الإسلام وقبل بعث محمد . وفي هذه الوثيقة أنّ عيسى لم يصلب بل صُلب شخص آخر شبيه له.

همچنین باید به «سند تاریخی» (انجیل یهودا)([[128]](#footnote-128)) که انجمن تاریخ بین المللی بر آن اذعان داشته است، توجه داشته باشند. این انجیل یکی از آثار باستانی خطی است که در مصر کشف شده است و تاریخش به ابتدای قرن سوم میلادی باز می‌گردد؛ یعنی پیش از اسلام و پیش از بعثت محمد. در این سند آمده است که عیسی به ‌صلیب‌ کشیده نشد، بلکه شخصی دیگر به صلیب کشیده شد که شبیه او بود.

وما يهمنا هو أنّ مسألة الشبيه عموماً - بغض النظر عن المصداق - موجودة عند المسيحيين قبل أكثر من ألف وسبعمئة عام، وكما يقول المثل: (لا يوجد دخان من غير نار) فلو لم يكن للأمر أثر لما ظهر عند المسيحيين الأوائل وفي عقائدهم ([[129]](#footnote-129)).

آنچه برای ما مهم است این است که به طور کلی مسئله‌ی شبیه ـ‌بدون در نظر ‌گرفتن مصداق‌ـ بیش از هزار و هفتصد سال پیش نزد مسیحیان وجود داشته است؛ و همان‌طور که در مَثَل گفته می‌شود: «هیچ دودی بی آتش نیست»؛ اگر این موضوع هیچ اثر و نشانه‌ای نداشت، بین مسیحیانِ اولیه و در اعتقادات‌شان آشکار نمی‌شد.([[130]](#footnote-130))

فالسؤال الذي لابد أن يتنبّه له المسيحيون ويسألوا أنفسهم عنه هو: من أين أتت هذه الفرقة من المسيحيين القدماء بأنّ عيسى لم يصلب، وأنّ من صُلب هو شبيه له ؟ هل هي مجرد أفكار ؟ وهل هذه المسألة فكرية أم تاريخية نقلية ؟ هل يمكن مثلاً القول: إنّ هذه الفرقة اعتقدوا أنّ عيسى لم يصلب وأنّ من صُلب هو شبيه له دون أن يكون هناك نقل تاريخي وصلهم عن طريق بعض من عاشوا زمن الصلب ؟!!!

پرسشی که مسیحیان باید به آن توجه داشته باشند و از خود بپرسند این است که این فرقه‌ی باستانی از مسیحیان از کجا آورده‌اند که عیسی به صلیب کشیده نشد و کسی که به صلیب کشیده شد، شبیه او است؟ آیا این فقط چیزی بوده که در فکر آنان خطور کرده است؟ و آیا این موضوع، صرفاً مسئله‌ای عقیدتی است، یا موضوعی تاریخی است که نقل شده؟ آیا به عنوان مثال می‌توان گفت: این گروه اعتقاد داشتند که عیسی به صلیب نرفت و کسی که به صلیب کشیده شد، شبیه او بوده است، بدون اینکه روایتی تاریخی وجود داشته باشد که توسط برخی کسانی که در زمان به صلیب کشیده شدن زندگی می‌کرده‌اند، به آنان رسیده باشد؟!!

أنصح كلَّ مسيحي حر أن لا يهتم لقول الكنيسة اليوم: إنّ من كتبوا هذا الانجيل أو هذا النص من المسيحيين الأوائل هم فرقة مهرطقة؛ لأنّ هذه الفرقة أيضاً لو سألتموهم في ذلك الزمان عن عقائد الكنيسة اليوم لقالوا: إنها هرطقة، ولو سألنا آريوس وأتباعه عن الكنيسة اليوم لقالوا: إنها مهرطقة، فشتم الكنيسة كل من يخالفها من المسيحيين بالهرطقة كما يفعلون اليوم مع شهود يهوا لا يقدم ولا يؤخر ولا يخفي الحقيقة التي تجلّت الآن بوضوح، وهي أنّ ما تقوله الكنيسة اليوم أمر مختلف فيه بين المسيحيين الأوائل، بل ولا يزال مختلف فيه إلى اليوم، وفرقة شهود يهوا المسيحية خير شاهد على هذا الاختلاف اليوم.

تمام مسیحیان آزاده را نصیحت می‌کنم که به این سخن کلیسایِ امروز توجهی نداشته باشند: اینکه کسانی که این انجیل یا این متن از مسیحیانِ اولیه را به نگارش درآورده‌‌اند، فرقه‌ای بدعت‌گذار بوده‌اند؛ چرا که اگر در آن دوران از این گروه درباره‌ی عقاید کلیسای امروزی می‌پرسیدیم، قطعاً آنان می‌گفتند: اینها بدعت است؛ و اگر از آریوس و پیروانش درباره‌ی کلیسای امروز بپرسیم، قطعاً خواهند گفت: آنها بدعت‌گذار هستند. کلیسا هر مسیحی که با او سرِ ناسازگاری داشته باشد را به عنوان بدعت‌گذار، به دشنام و ناسزا می‌گیرد؛ به همان صورتی که امروز با شاهدان یهوه چنین می‌کنند. این حقیقتی که اکنون به روشنی آشکار شده است، نه جلو می‌افتد، نه عقب و نه پوشیده می‌ماند؛ آنچه کلیسای امروز می‌گوید، موضوعی بوده که در میان مسیحیان اولیه مورد اختلاف بوده است، و حتی تا امروز نیز در آن، اختلاف وجود دارد. فرقه‌ی مسیحی شاهدان یهوه، بهترین گواه بر این اختلاف امروزین می‌باشد.

والحقيقة الثابتة الآن - فيما يخص الصلب - أنّ هناك وثيقة تاريخية، وقد تم تحليلها من جهات عالمية مختصة بالآثار وبأحدث الطرق العلمية، وثبت أنها تعود لبداية القرن الثالث الميلادي، وفيها أنّ عيسى لم يصلب بل هناك شبيه صلب بدلاً عنه، فهل سيكتفي المسيحيون بتصريح الكنيسة: أنّ هذه الوثيقة تعود لفرقة مسيحية قديمة مهرطقة ؟!!!

حقیقت ثابت شده‌ی موجود در حال حاضر ـ‌در آنچه اختصاص به صلیب کشیده شدن دارد‌ـ این است که سندی تاریخی وجود دارد و تجزیه و تحلیل آن از سوی گروه‌های جهانی باستان‌شناسی و با جدیدترین متدهای علمی به انجام رسیده و ثابت شده که این سند به ابتدای قرن سوم میلادی باز می‌گردد. در این سند، عیسی به صلیب کشیده نشد بلکه شبیهی وجود دارد که به جای او به صلیب کشیده شد. آیا مسیحیان به این تصریح کلیسا که این سند، به فرقه‌ی مسیحیِ کهنی باز می‌گردد که بدعت‌گذار بوده است، اکتفا خواهند نمود؟!!

هل هذا الرد من الكنيسة رد علمي ؟! أليس مثلاً يمكن أن يقول لهم أي مخالف: لماذا لا تكونون أنتم من يهرطق ؟! أليس الصحيح الآن وبعد ظهور هذه الحقائق أن يُبحث موضوع الصلب بموضوعية وبعلمية وبعيداً عن التعصب والتقليد الأعمى؟

آیا این پاسخِ کلیسا، پاسخی علمی است؟! آیا ـ‌به عنوان مثال‌ـ هر مخالفی نمی‌تواند به آنان بگوید: چرا شما آن بدعت‌گذار نباشید؟! آیا صحیح نیست که اکنون و پس از آشکار‌شدن این حقایق، موضوع به صلیب رفتن، به شکل بی‌طرف، علمی و به دور از تعصّب و تقلید کورکورانه مورد بحث قرار گیرد؟

وهذا نص من إنجيل يهوذا (وبحسب ترجمة حقَّقتها الكنيسة مع النص القبطي) يبيِّن بوضوح أنّ عيسى لم يصلب، بل هناك من شُبِّه به وصُلب بدلاً عنه:

این متنی از انجیل یهودا است (طبق ترجمه‌ای که کلیسا با متن قبطی مقابله نموده) که به وضوح بیان می‌کند که عیسی به صلیب کشیده نمی‌شود، بلکه کسی دیگری وجود دارد که شبیه او است و به جای او بر صلیب می‌رود:

إنجيل يهوذا - المشهد الثالث:

«وقال يهوذا: يا سيد، أيمكن أن يكون نسلي تحت سيطرة الحكام ؟ أجاب يسوع وقال له: "تعالَ، أنه أنا [... سطرين مفقودين ..] لكنك ستحزن كثيراً عندما تري الملكوت وكل أجياله".

وعندما سمع ذلك قال له يهوذا: "ما الخير الذي تسلمته أنا ؟ لأنك أنت الذي أبعدتني عن ذلك الجيل.

أجاب يسوع وقال: "ستكون أنت الثالث عشر وستكون ملعوناً من الأجيال الأخرى - ولكنك ستأتي لتسود عليهم. وفي الأيام الأخيرة سيلعنون صعودك [47] إلى الجيل المقدس»

»But you will exceed all of them. For you will sacrifice the man that clothes me«.

«ولكنك ستفوقهم جميعاَ لأنك ستضحي بالإنسان الذي يرتديني.

ويرتفع قرنك حالاً.

ويضرم عقابك الإلهي.

ويظهر نجمك ساطعاً.

وقلبك [...] [57]».

انجیل یهودا ـ مشهد سوم:

«و یهودا گفت: ای آقا! آیا ممکن است نسل من تحت سلطه‌ی حکام قرار گیرد؟ عیسی پاسخ داد و به او گفت: بیا این من هستم ... دو خط مفقود شده است.... لیکن تو هنگامی که ملکوت و نَسلَش را ببینی، بسیار غم‌انگیز خواهی شد».

«و هنگامی که آن را شنید یهودا به او گفت: من چه خیری را حاصل کردم؟ چرا که تو کسی هستی که مرا از آن نسل دور ساختی.

عیسی پاسخ داد و گفت: تو سیزدهمین خواهی بود و در آینده از سوی نسل‌های دیگر مورد لعنت واقع خواهی شد ـ‌ لیکن تو برای پادشاهی بر آنان بازخواهی گشت و در روزهای پایانی، صعودِ تو را لعنت خواهند کرد 47 تا نسلِ مقدّس».

»But you will exceed all of them. For you will sacrifice the man that clothes me«

«اما تو برتر از همه‌ی آنها خواهی بود؛ زیرا تو آن انسانی را که مرا پوشیده است، قربانی خواهی کرد،

و حال و وضعیت قرن تو بلند،

و مجازات الهیِ تو شعله‌ور،

و ستاره‌ات درخشان و ظاهر خواهد شد

و قلب تو.... 57».

وفي النص المتقدم:

در این متن:

أولاً: يهوذا يُشبَّه بعيسى ويُصلب بدلاً عنه ويضحي بنفسه.

**اول:** یهودا شبیه عیسی می‌شود، به جای او به صلیب می‌رود و خود را قربانی می‌کند.

ثانياً: إنّ يهوذا سيأتي في آخر الزمان ليسود.

**دوم:** یهودا در آخرالزمان می‌آید تا آقایی کند.

فلابد أن يكون (يهوذا) المذكور في بعض نصوص (إنجيل يهوذا) كالنص المتقدم هو غير يهوذا الاسخريوطي ([[131]](#footnote-131)) الذي سلَّم عيسى كما في نهاية إنجيل يهوذا: «واقتربوا من يهوذا وقالوا له: ماذا تفعل هنا ؟ أنت تلميذ يسوع، فأجابهم يهوذا كما أرادوا منه واستلم بعض المال وأسلمه لهم» إنجيل يهوذا - المشهد الثالث.

به طور قطع «یهودای» آمده در برخی متون «انجیل یهودا» ـ‌مثل همین متن‌ـ کسی غیر از یهودای اسخریوطی است([[132]](#footnote-132)) که عیسی را تحویل داده؛ همان‌طور که در پایان انجیل آمده است: «و به یهودا نزدیک شدند و به او گفتند: اینجا چه کار می‌کنی؟ تو شاگرد عیسی هستی. یهودا همان‌طور که از او انتظار داشتند، به آنان پاسخ داد؛ و او بخشی از پول را گرفت و او را به آنان تحویل داد».([[133]](#footnote-133))

ومع الالتفات إلى أنّ كلمة يهوذا تعني بالعربي الحمد أو أحمد ([[134]](#footnote-134))، أي اسم المهدي أو المنقذ أو المعزي الموعود به في آخر الزمان، يتوضح أنّ المراد بيهوذا الآخر الذي شُبّه بعيسى وصُلب بدلاً عنه والذي خاطبه عيسى بأنه سيعود ويسود في آخر الزمان هو المنقذ والمعزي والمهدي (أحمد) المذكور في التوراة والإنجيل والقرآن ووصية رسول الله محمد  ([[135]](#footnote-135)).

با توجه به اینکه کلمه‌ی یهودا در عربی به معنای «حمد = ستایش» یا «احمد = ستایش کرد»([[136]](#footnote-136)) است؛ یعنی این اسم، اسم مهدی، رهایی‌بخش، یا تسلّی‌دهنده‌ای است که در آخر الزمان وعده‌اش داده شده است؛ و بیان می‌کند که منظور از یهودا، شخص دیگری است که شبیه به عیسی شد و به جای او بر صلیب رفت و همان کسی است که عیسی او را اینگونه خطاب قرار داده است که او باز می‌گردد و در آخر الزمان آقایی می‌کند. او مُنجی، تسلّی‌دهنده‌ و مهدی (احمد) ذکر شده در تورات، انجیل، قرآن و وصیّت رسول خدا حضرت محمد می‌باشد.([[137]](#footnote-137))

من هو الشبيه المصلوب ؟

**شبیهِ به صلیب کشیده شده، کیست؟**

س٩/ من يطالع قضية الصلب والفداء في أقوال علماء الأديان يرى التخبط فيها واضحاً، فهل يمكن بيان القول الفصل فيها من خلال ما يعتقدون به من نصوص ؟

پرسش ۹: کسی که ماجرای صلیب و فدا شدن را در سخنان علمای ادیان مطالعه کند، آشفتگی و سردرگمی را به وضوح در آنها می‌بیند. آیا امکان دارد که شما با توجه به متونی که به آنها معتقد هستید سخن نهایی را در این خصوص بیان کنید؟

وما هو تفسير هذه الرواية: (.. قلت لأبي عبد الله : لأي شيء سمي القائم ؟ قال: لأنه يقوم بعدما يموت، إنه يقوم بأمر عظيم يقوم بأمر الله سبحانه) ؟

و تفسیر این روایت چیست؟ به ابو عبدالله امام صادق عرض کردم: چرا قائم به این نام نامیده شده است؟ ایشان فرمود: «**به این دلیل که پس از مردنش، قیام می‌کند. او به امر بزرگی بر ‌می‌خیزد؛ به دستور خداوند سبحان بر‌می‌خیزد**».

الجواب: قال الشيخ الطوسي في كتاب الغيبة: (وأما ما روي من الأخبار التي تتضمن أنّ صاحب الزمان يموت ثم يعيش أو يقتل ثم يعيش، نحو ما رواه:

پاسخ: شیخ طوسی در کتاب غیبت می‌گوید: «و اما از آنچه از اخبار روایت شده، چنین بر می‌آید که صاحب‌الزمان می‌میرد، سپس زندگی می‌کند، یا کشته می‌شود، سپس زندگی می‌کند، مانند این روایت:

الفضل بن شاذان، عن موسى بن سعدان، عن عبد الله بن قاسم الحضرمي، عن أبي سعيد الخراساني، قال: قلت لأبي عبد الله : لأي شيء سمي القائم؟ قال: لأنه يقوم بعد ما يموت، إنه يقوم بأمر عظيم يقوم بأمر الله سبحانه.

فضل بن شاذان از موسی بن سعدان از عبد الله بن قاسم حضرمی از ابو سعید خراسانی روایت می‌کند: به ابو عبد الله امام صادق عرض کردم: به چه دلیلی قائم به این نام نامیده شده است؟ ایشان فرمود: «**به این دلیل که پس از مردنش، قیام می‌کند. او به امر بزرگی بر‌ می‌خیزد؛ به دستور خداوند سبحان بر‌می‌خیزد**».

وروى محمد بن عبد الله بن جعفر الحميري، عن أبيه، عن يعقوب بن يزيد، عن علي بن الحكم، عن حماد بن عثمان، عن أبي بصير، قال: سمعت أبا جعفر يقول: مثل أمرنا في كتاب الله مثل صاحب الحمار أماته الله مائة عام ثم بعثه.

محمد بن عبد الله حمیری از پدرش از یعقوب بن زید از علی بن حکم از حماد بن عثمان از ابو بصیر نقل می‌کند: از ابو جعفر امام باقر شنیدم که می‌فرماید: «**مَثَل امر ما در کتاب خداوند، مَثَل صاحب الاغ است که خداوند او را یکصد سال میرانده، سپس او را بر‌انگیخته است**».

وعنه، عن أبيه، عن جعفر بن محمد الكوفي، عن إسحاق بن محمد، عن القاسم بن الربيع، عن علي بن خطاب، عن مؤذن مسجد الأحمر، قال: سألت أبا عبد الله هل في كتاب الله مثل للقائم ؟ فقال: نعم، آية صاحب الحمار أماته الله (مائة عام) ثم بعثه.

و از او از پدرش از جعفر بن محمد کوفی از اسحاق بن محمد از قاسم بن ربیع از علی بن خطاب از مؤذن مسجد احمر روایت می‌کند: از امام صادق پرسیدم: آیا در کتاب خداوند، مثالی برای قائم وجود دارد؟ ایشان فرمود: «**بله. آیه‌ی صاحب الاغ که او را صد سال میراند و سپس او را بر‌انگیخت**».

وروى الفضل بن شاذان، عن ابن أبي نجران، عن محمد بن الفضيل، عن حماد بن عبد الكريم، قال: قال أبو عبد الله : إنّ القائم إذا قام قال الناس: أنى يكون هذا وقد بليت عظامه منذ دهر طويل).

فضل بن شاذان از ابن ابی نجران از محمد بن فضیل از حماد بن عبدالکریم روایت کرد: امام صادق فرمود: «**وقتی قائم**  **قیام کند، مردم می‌گویند: چگونه چنین می‌شود؟ در ‌حالی که روزگاران طولانی است که استخوان‌هایش پوسیده است**».

ثم علّق الشيخ الطوسي رحمه الله عليها، فقال: (فالوجه في هذه الأخبار وما شاكلها أن نقول: بموت ذكره، ويعتقد أكثر الناس أنه بلي عظامه، ثم يظهره الله كما أظهر صاحب الحمار بعد موته الحقيقي. وهذا وجه قريب في تأويل هذا الأخبار، على أنه لا يرجع بأخبار آحاد لا توجب علماً عما دلّت العقول عليه، وساق الاعتبار الصحيح إليه، وعضده الأخبار المتواترة التي قدمناها، بل الواجب التوقف في هذه والتمسك بما هو معلوم، وإنما تأوّلناها بعد تسليم صحتها على ما يفعل في نظائرها ويعارض هذه الأخبار ما ينافيها) كتاب الغيبة للطوسي: ص423.

سپس شیخ طوسی که خداوند رحمتش کند، تعلیقی می‌زند و می‌گوید:

«توجیه این اخبار و مشابه‌های آن، این است که بگوییم: یاد او به مرگ می‌شود، و بیشتر مردم معتقد می‌شوند که استخوان‌هایش پوسیده شده است. سپس خداوند همان‌طور که صاحب الاغ را پس از مرگ حقیقی‌اش آشکار نمود، او را آشکار می‌کند؛ این توجیهی نزدیک در تأویل این اخبار می‌باشد. البته به اخبار آحاد (منفرد) که باعث علمی به آنچه عقل به آن گرایش پیدا کرده و اعتبار صحیح به آن سمت کشیده شده، نمی‌شود، مراجعه نمی‌گردد و اخبار متواتر که پیش‌تر بیان کردیم، این را تأیید می‌کند. بلکه واجب، توقف در این خصوص و تمسّک جستن به آنچه مشخص است، می‌باشد و ما این را فقط پس از پذیرفتن صحیح بودنشان، تأویل نمودیم؛ همان‌ کاری که در مورد نظایر آن انجام می‌دهیم و این اخبار با مخالف‌هایش در تعارض می‌باشد».([[138]](#footnote-138))

الشيخ الطوسي فهم من ظاهر هذه الأحاديث ونظائرها التي كانت تُروى في عصره بأنها تعني أنّ هناك شخصاً يدخل للدنيا ويخرج منها مقتولاً، ثم يعود إليها بأن يحييه الله في الدنيا مرة أخرى فيكون هو القائم من آل محمد (المهدي، المنقذ، المخلِّص).

شیخ طوسی از ظاهر این احادیث و نظایرشان که در زمان خودش روایت می‌شدند، چنین می‌فهمد که شخصی به دنیا وارد و سپس کشته شده، از آن خارج می‌گردد، سپس به آن باز می‌گردد به طوری که خداوند بار دیگر او را در این دنیا زنده می‌کند و او قائم آل محمد خواهد بود (مهدی، نجات‌دهنده، رهایی‌بخش).

قال الشيخ الطوسي رحمه الله في تقديم الروايات: (وأما ما روي من الأخبار التي تتضمن أنّ صاحب الزمان يموت ثم يعيش أو يقتل ثم يعيش).

شیخ طوسی که خداوند رحمتش کند، در مقدمه‌ی روایات می‌گوید: «و اما آنچه از اخباری که بیان می‌کنند صاحب الزمان می‌میرد سپس زندگی می‌کند، یا کشته می‌شود سپس زندگی می‌کند»

وبما أنّ الشيخ الطوسي فهم أنّ القائم المقصود بهذه الأخبار هو الإمام المهدي محمد بن الحسن ، وبما أنه ليس لديه فهم يوفّق بين هذا الظاهر وبقية الأحاديث، فقد لجأ إلى التأويل تارة، وإلى كونها آحاد لا يحصل منها اليقين تارة أخرى، وإلى التوقّف في معناها أخيراً.

و از آنجا که شیخ طوسی، قائمِ منظور در این اخبار را امام مهدی، محمد بن الحسن فهمیده و از آنجا که ایشان بین ظاهر روایات و بقیه‌ی احادیث فهمِ سازگاری نداشته است، یک بار به تأویل پناه برده و بار دیگر به اینکه این اخبار، آحاد است و از آنها یقین حاصل نمی‌شود، و در نهایت به توقف در معنای آن!

وهو في كل الأحوال جزاه الله خيراً، مع أنّ تأويله لم يكن موفقاً ولا يمكن أن تقبله النصوص المتقدمة بحال، فكيف يكون قيام القائم من الموت مجرد ظهوره بعد موت ذكره مع أنّ المثل الذي ضُرِب له هو صاحب الحمار الذي ذكر الله موته وإحياءه بعد موته صريحاً في القرآن:

خداوند به ایشان در همه‌ی حالت‌ها خیر دهد؛ ولی تأویل او صحیح نیست و به هیچ وجه متون پیشین، امکان پذیرش آن را فراهم نمی‌کند. چگونه قیام قائم از مرگ، صرفاً به معنای آشکار شدنش پس از مردن یادش می‌باشد؟ در ‌حالی که مثالی که خداوند در قرآن برای او زده، صاحب الاغی است که خداوند مردنش را ذکر نموده و پس از مرگش، آشکارا زنده می‌شود.

*﴿*أَوْ كَالَّذِي مَرَّ عَلَى قَرْيَةٍ وَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا قَالَ أَنَّىَ يُحْيِـي هَـَذِهِ اللّهُ بَعْدَ مَوْتِهَا فَأَمَاتَهُ اللّهُ مِئَةَ عَامٍ ثُمَّ بَعَثَهُ قَالَ كَمْ لَبِثْتَ قَالَ لَبِثْتُ يَوْماً أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ قَالَ بَل لَّبِثْتَ مِئَةَ عَامٍ فَانظُرْ إِلَى طَعَامِكَ وَشَرَابِكَ لَمْ يَتَسَنَّهْ وَانظُرْ إِلَى حِمَارِكَ وَلِنَجْعَلَكَ آيَةً لِّلنَّاسِ وَانظُرْ إِلَى العِظَامِ كَيْفَ نُنشِزُهَا ثُمَّ نَكْسُوهَا لَحْماً فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ قَالَ أَعْلَمُ أَنَّ اللّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾ [البقرة: 259].

﴿(**يا مانند آن کس که به دهی رسيد؛ دهی که سقف‌های بناهايش فرو ريخته بود. گفت: چگونه خداوند اين مردگان را زنده می‌کند؟ خداوند او را به مدت صد سال ميراند، آنگاه زنده‌اش کرد و گفت: چه مدت در اينجا بوده‌ای؟ گفت: يک روز يا قسمتی از يک روز. گفت: نه، صد سال است که در اينجا بوده‌ای. به طعام و آبت بنگر که تغيير نکرده است، و به خرت بنگر. می‌خواهيم تو را برای مردمان عبرتی گردانيم. بنگر که استخوان‌ها را چگونه به هم می‌پيونديم و گوشت بر آن می‌پوشانيم. چون (قدرت خدا) بر او آشکار شد، گفت: (حال) می‌دانم که خدا بر هر کاری توانا است**)﴾([[139]](#footnote-139)).

ثم مَنْ هم الذين يعتقدون بأنّ الإمام المهدي محمد بن الحسن ميت في زمن الظهور كما صرّح الشيخ الطوسي: (ويعتقد أكثر الناس أنه بلي عظامه) ؟!! فالشيعة يعتقدون بحياته، والسنة لا يعتقدون بوجوده أصلاً فكيف يعتقدون بموته ؟!!!

حال، کسانی که معتقدند امام مهدی، محمد بن الحسن، در زمان ظهور مُرده است ـ‌همان‌طور که شیخ طوسی تصریح کرده (و بیش‌تر مردم معتقدند که استخوان‌هایش پوسیده است)‌ـ چه کسانی هستند؟!! شیعه اعتقاد به زنده بودن ایشان دارند و اهل سنّت اصلاً اعتقاد به وجود ایشان ندارند، پس چگونه به مردن ایشان اعتقاد داشته باشند؟!!

إنّ الفهم الصحيح للأحاديث المتقدمة الذي لا يتعارض مع ما روي عنهم  هو أنّ المهدي القائم الذي يظهر يقول للناس إنه هو نفسه الشبيه الذي صُلب فلا يتعقّل بعض الناس هذا الأمر، وبالتالي يقولون له: إنّ الشبيه قد صُلب ومات على الصليب وانتهى أمره منذ دهر طويل (إنّ القائم إذا قام قال الناس: أنى يكون هذا وقد بليت عظامه منذ دهر طويل).

فهم صحیح احادیث پیش‌گفته به گونه‌ای که با روایات ایشان در تعارض نباشد، چنین است که مهدی قائمی که ظهور می‌کند، به مردم می‌گوید: او خودش همان شخص شبیهی است که به صلیب کشیده شده است؛ و برخی از مردم، چنین چیزی را عاقلانه نمی‌دانند. در نتیجه می‌گویند شبیه، به صلیب کشیده شده و روی صلیب مرده و روزگاران طولانیِ پیشین، کارش به پایان رسیده است. «**وقتی قائم** **قیام کند، مردم می‌گویند: چگونه می‌شود؟ در ‌حالی که روزگاران طولانی است که استخوان‌هایش پوسیده است**».

انتبه إلى وقت قولهم (إذا قام) وليس قبل هذا، أي أنه إذا قام يقول لهم شيئاً، فيقولون رداً عليه: (أنى يكون هذا وقد بليت عظامه منذ دهر طويل).

به وقت سخن ایشان دقت کن «**وقتی قیام کند**» و پیش از این هنگام نمی‌باشد؛ یعنی: وقتی قیام کند، به آنها چیزی می‌گوید که در پاسخ به او می‌گویند: «**چگونه می‌شود؟ در ‌حالی که روزگاران طولانی است که استخوان‌هایش پوسیده است**».

الآن، نقول: لماذا يصار إلى التأويل أو رد الأحاديث طالما أمكن جمع ظاهرها مع ما روي عنهم  ؟! خصوصاً إذا وجدنا أنّ هناك روايات ونصوصاً أخرى تنص على هذا الفهم للظاهر وتؤيده كما سيأتي.

حال ما می‌گوییم تا هنگامی که امکان جمع ظاهر احادیث با روایات ایشان امکان‌پذیر است، چرا به سمت تأویل یا ردّ احادیث حرکت می‌شود؟! مخصوصاً اگر روایات و متون دیگری بیابیم که بر این فهم ظاهر تصریح می‌کنند؛ این روایات به زودی آورده خواهند شد.

الحقيقة، إنه لا يوجد داعٍ وسبب راجح لصرف هذه الأحاديث عن ظاهرها وما أشارت إليه وهو أنّ هناك صفة للقائم، هي أنه نزل إلى الدنيا وقُتل قبل أن يولد ويدخل فيها مرة أخرى ويكون هو القائم (المهدي أو المنقذ أو المخلص).

در ‌حقیقت هیچ انگیزه و دلیلِ برتری وجود ندارد که این احادیث را از ظاهرشان و معنای اشاره ‌شده، باز‌گرداند؛ اینکه قائم، ویژگی خاصی دارد؛ به این دنیا فرود می‌آید و پیش از متولد شدن کشته می‌شود و دوباره وارد آن می‌گردد و او همان قائم (مهدی، منجی یا رهایی‌بخش) می‌باشد.

وهذا الأمر وبيانه يشبه الرمز السري أو كلمة السر، فهو دليل على دعوى القائم نفسه، فالنصوص موجودة كوجود الأرقام والحروف وبمتناول الجميع ولكن من يمكنه أن يستخرج منها كلمة السر الصحيحة غير صاحبها ؟! كل من عداه لن يصلوا إلى الرمز؛ لأنّ أقوالهم لن تتعدى الاحتمالات والتخرصات المليئة بالمتناقضات لا أكثر ولا أقل، أما القائم فيأتي بهذا الرمز أو كلمة السر ويفتح بها السر ليتعرف عليه من يريد المعرفة ببساطة وجلاء ووضوح.

این مسئله و بیان آن، مشابه رمز سرّی یا کلمه‌ی عبور می‌باشد. این دلیلِ قائم بر دعوت به خودش می‌باشد. متون موجود، مانند وجود داشتن اعداد و حروف می‌باشند که در دسترس همگان هستند؛ ولی برای چه کسی جز صاحبش این امکان وجود دارد که کلمه‌ی عبور صحیح را از آن، استخراج نماید؟! هیچ کسی جز او به رمز نمی‌رسد؛ چرا که سخنان آنان از احتمالات و تخمین‌هایی آکنده از تناقضات فراتر نمی‌رود؛ نه بیشتر و نه کمتر.

اما قائم این رمز یا کلمه‌ی عبور را می‌آورد و با آن، راز را می‌گشاید، تا کسی که خواهان شناخت است به سادگی و روشنی و وضوح او را بشناسد.

ولقد بيَّنت مسألة المصلوب والشبيه في (المتشابهات - الجزء الرابع) ([[140]](#footnote-140))، ولكن لا بأس أن أبيّنها هنا بصورة أخرى.

مسئله‌ی صلیب و شبیه (عیسی) را در متشابهات جلد چهارم([[141]](#footnote-141)) بیان کردم؛ ولی اشکالی ندارد که آن را در اینجا به شکل دیگری بیان نمایم.

**أولاً**: **في القرآن**:

اول: در قرآن:

قال تعالى: *﴿*وَقَوْلِهِمْ إِنَّا قَتَلْنَا الْمَسِيحَ عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ رَسُولَ اللّهِ وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَكِن شُبِّهَ لَهُمْ وَإِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُواْ فِيهِ لَفِي شَكٍّ مِّنْهُ مَا لَهُم بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِلاَّ اتِّبَاعَ الظَّنِّ وَمَا قَتَلُوهُ يَقِيناً﴾ [النساء: ١٥٧].

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿(**و نيز به آن سبب که گفتند: ما مسيح پسر مريم پيامبر خدا را کشتيم؛ و حال آنکه آنان مسيح را نکشتند و بر دار نکردند بلکه امر بر ايشان مشتبه شد. هر آينه آنان که درباره‌ی او اختلاف می‌کردند، خود در ترديد بودند و به آن يقين نداشتند جز آنکه تنها پيرو گمان خود بودند و عيسی را به يقين نکشته بودند**)﴾([[142]](#footnote-142)).

إذن، بحسب القرآن فإنّ عيسى لم يقتل ولم يصلب، بل هناك شخص شُبِّه به وصُلب مكانه. وأيضاً: الآية أعلاه تجيب بجواب واضح على سؤال مهم هو: هل هناك من لديه علم بسر قضية الصلب وما جرى فيها ؟

بنابراین بر‌اساس قرآن، عیسی کشته و به صلیب کشیده نشده است؛ بلکه شخصی وجود دارد که شبیه او بوده و به صلیب کشیده شده است. به علاوه آیه‌ی فوق‌الذکر به پرسش مهمی پاسخ می‌دهد که عبارت است از: آیا کسی وجود دارد که از راز داستان به صلیب کشیدن و اتفاقاتی که بر آن رفته است، آگاهی داشته باشد؟

حيث إنّ جواب هذا السؤال يجعل تخرصات الناس - وخصوصاً من يدعون الإسلام - بلا قيمة، فالجواب من القرآن:*﴿*وَإِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُواْ فِيهِ لَفِي شَكٍّ مِّنْهُ مَا لَهُم بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِلاَّ اتِّبَاعَ الظَّنِّ﴾. إذن، هي قضية محصور علمها بالله سبحانه ومن اتصلوا بالله وهم حججه على خلقه، باعتبار أنه يُعرِّفهم ويُعلِّمهم بالحقائق المخفية والغيب إذا شاء سبحانه كما بيَّن تعالى في القرآن، قال تعالى: *﴿*َعالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَداً إِلَّا مَنِ ارْتَضَى مِن رَّسُولٍ فَإِنَّهُ يَسْلُكُ مِن بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ رَصَداً لِيَعْلَمَ أَن قَدْ أَبْلَغُوا رِسَالَاتِ رَبِّهِمْ وَأَحَاطَ بِمَا لَدَيْهِمْ وَأَحْصَى كُلَّ شَيْءٍ عَدَداً﴾ [الجن: ٢٦ - ٢٨].

پاسخ به این پرسش، ظنیّات مردم را ـ‌مخصوصاً کسانی که ادعای اسلام دارند‌ـ بی‌ارزش می‌سازد. پاسخ از قرآن این است: ﴿(**آنان که درباره‌ی او اختلاف می‌کردند، خود در ترديد بودند و به آن يقين نداشتند جز آنکه تنها پيرو گمان خود بودند**)﴾([[143]](#footnote-143)).

بنابراین، این ماجرا، داستانی است که آگاه بودن از آن منحصر به خداوند سبحان و کسانی که متصل به خداوند هستند، می‌باشد؛ یعنی حجت‌های او بر خلقش؛ به این دلیل که او سبحان و متعال هرگاه بخواهد، آنان را آگاه می‌کند و حقایق مخفی و غیب را به آنان می‌شناساند. همان‌طور که خداوند متعال در قرآن بیان فرموده است. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿(**او دانای غيب است و غيب خود را بر هيچ کس آشکار نمی‌سازد \* مگر بر آن فرستاده‌ای که از او خوشنود باشد که برای نگهبانی از او پيش روی و از پشت سرش نگهبانی می‌گمارد \* تا بداند که آنها پيام‌های پروردگارشان را رسانيده‌اند و خدا به آنچه نزد آنها است احاطه دارد و همه چيز را به عدد، شماره کرده است**)﴾([[144]](#footnote-144)).

والآية واضحة أنّ الغيب الذي يعلمه الله يُعلم بعضه لرسله، وجميع خلفاء الله في أرضه هم رسل الله سبحانه إلى خلقه سواء الأنبياء والمرسلون قبل محمد ، أو محمد  والأئمة  من بعده، فكلهم إذن مشمولون بأنّ الله يُطلعهم على ما يشاء من الغيب.

آیه روشن است؛ اینکه غیبی را که خداوند می‌داند، پاره‌ای از آن را برای فرستادگانش آشکار می‌کند و همه‌ی خلفای خداوند در زمینش، فرستادگان خداوند سبحان به سوی خلقش می‌باشند؛ چه پیامبران و فرستادگان پیش از محمد باشند یا محمد و یا امامان پس از او. بنابراین همگی آنها شامل اینکه خداوند آنان را از غیبی که بخواهد، آگاه می‌کند، می‌گردند.

وقال تعالى: *﴿*يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلاَ يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِّنْ عِلْمِهِ إِلاَّ بِمَا شَاء﴾، و(ما بين أيديهم) ليس ما يقبضون عليه بأيديهم، ولا (ما خلفهم) هو الواقع خلف ظهورهم، وإلا لما امتاز بعلمه سبحانه، بل المراد (بين أيديهم) أي المستقبل، و (ما خلفهم) أي أحداث الماضي، فالمراد بقوله تعالى: *﴿*يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ﴾ أي يعلم علم الغيب الذي لا يعرفه الناس من أحداث المستقبل والماضي، وبتكملة الآية يتضح المراد أكثر بقوله: *﴿*وَلاَ يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِّنْ عِلْمِهِ﴾ أي من علم الغيب الذي بين أيديهم وخلفهم، ثم بيَّن تعالى أنه يُعلم بعض علم الغيب من يُريد من خلقه بما يُريد سبحانه *﴿*إِلاَّ بِمَا شَاء﴾.

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿(**آنچه را که پيش رو و آنچه را که پشت سرشان است می‌داند و به علم او جز آنچه خود خواهد احاطه نتواند يافت**)﴾([[145]](#footnote-145)) ؛ آنچه پيش روى آنان است، چیزی نیست که با دست‌هایشان به آن دسترسی پیدا کنند و آنچه پشت سرشان است، چیزی نیست که پشت سرشان اتفاق افتاده باشد، وگرنه خداوند سبحان به این دانش، متمایز نمی‌شد؛ بلکه منظور از آنچه پيش روى آنان است، آینده و آنچه پشت سرشان است، اتفاقات گذشته می‌باشد. پس منظور از این سخن خداوند متعال: (**آنچه را که پيش رو و آنچه را که پشت سرشان است می‌داند**) این است که او علم غیبی می‌داند که مردم از اتفاقات آینده و گذشته نمی‌دانند. با کامل شدن آیه، منظور بیشتر مشخص می‌شود؛ با این سخن: (**و به علم او احاطه نتواند يافت**)؛ یعنی از علم غیبی که در پيش روى آنان و آنچه در پشت سرشان قرار دارد. سپس خداوند متعال بیان کرده است که برخی از غیب را به کسانی از خلقش که بخواهد و آنچه را خداوند بخواهد، آگاه می‌نماید. ﴿إِلاَّ بِما شاء﴾ (**جز به آنچه بخواهد**).

النتيجة مما تقدم: القرآن يقرر أنّ الذي قتل وصلب ليس عيسى *﴿*وَقَوْلِهِمْ إِنَّا قَتَلْنَا الْمَسِيحَ عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ رَسُولَ اللّهِ وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَكِن شُبِّهَ لَهُمْ﴾.

نتیجه از آنچه ارایه شد: قرآن بیان می‌کند کسی که کشته و به صلیب کشیده شده، عیسی نمی‌باشد: (**گفتند: ما مسيح پسر مريم پيامبر خدا را کشتيم؛ و حال آنکه آنان مسيح را نکشتند و بردار نکردند بلکه امر بر ايشان مشتبه شد**).

إنّ تحديد الشخص المصلوب وما يحيط بتشبيهه بعيسى وكيف حدثت الحادثة، لا يعلمها الناس يهوداً ونصارى ومسلمين ([[146]](#footnote-146)) وغيرهم، وإنّ من يخوضون فيها سيتخبطون بجهل لا أكثر ولا أقل *﴿*وَإِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُواْ فِيهِ لَفِي شَكٍّ مِّنْهُ مَا لَهُم بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِلاَّ اتِّبَاعَ الظَّنِّ﴾.

مشخص کردن شخص به صلیب کشیده شده و آنچه به شبیه شدن او به عیسی مربوط می‌باشد و اینکه آن حادثه چگونه اتفاق افتاده است را مردم (یهود، نصارا، مسلمانان و سایرین) نمی‌دانستند([[147]](#footnote-147)) و کسانی که در آن وارد شدند، به جهل و نادانی گرفتار شدند؛ نه بیشتر و نه کمتر: (**هر آينه آنان که درباره‌ی او اختلاف می‌کردند، خود در ترديد بودند و به آن يقين نداشتند جز آنکه تنها پيرو گمان خود بودند و عيسی را به يقين نکشته بودند**).

إنّ الله يعلم الغيب وأحداث المستقبل والماضي ويُطلع على بعضها خلفاءه في أرضه.

خداوند، غیب و اتفاقات آینده و گذشته را می‌داند و خلفای خودش در زمینش را به برخی از آن، آگاه می‌نماید.

إذن، حادثة الصلب وما يحيط بها سر - ليس عند المسلمين فقط بل حتى عند المسيحيين وسيأتي الكلام بهذا الأمر - ولا يتيسر الوصول إلى حقيقته إلا لمن يطلعه الله عليه وهذا أمر يخص حجج الله، وبالتالي فالمرور إلى هذا السر بسلاسة ويسر دال على حجية من مر إليه لأنه قد جاء بكلمة السر أو كلمة المرور التي لا يأتي بها إلا من كان متصلاً بالله سبحانه.

بنابراین حادثه‌ی به صلیب کشیدن و مسایل مربوط به آن، راز می‌باشد ـ‌نه فقط برای مسلمانان، بلکه حتی برای مسیحیان که سخن در این مورد خواهد آمد‌ـ و رسیدن به حقیقت آن جز برای کسی که خداوند او را آگاه نماید، آسان نیست و این چیزی است که مختص حجت‌های خداوند می‌باشد. در نتیجه دستیابی آسان و راحت به این راز، دلالت بر حجیت کسی دارد که آن را بیان کرده؛ چرا که او، کلمه‌ی رمز یا کلمه‌ی عبوری را آورده است که کسی نیاورده مگر آن کس که به خداوند سبحان متصل باشد.

**ثانياً**: **في الإنجيل**:

دوم: در انجیل:

١- عيسى يطلب أن لا يصلب ولا يكون هو المصلوب.

۱- عیسی درخواست می‌کند که به صلیب کشیده نشود و شخص مصلوب نباشد.

«...39 **‍**ثُمَّ تَقَدَّمَ قَلِيلاًوَخَرَّ عَلَى وَجْهِهِ، وَكَانَ يُصَلِّي قَائِلاً:"يَا أَبَتَاهُ، إِنْ أَمْكَنَ فَلْتَعْبُرْ عَنِّي هذِهِ الْكَأْسُ ...» متى - الأصحاح 26.

«... 39 سپس قدری پیش رفته، به روی زمین در افتاده، دعا می‌کرد، در حالی که می‌گفت: ای پدر، اگر ممکن باشد این پیاله را از من بگذران...».([[148]](#footnote-148))

«... 35 ثُمَّ تَقَدَّمَ قَلِيلاً وَخَرَّ عَلَى الأَرْضِ، وَكَانَ يُصَلِّي لِكَيْ تَعْبُرَ عَنْهُ السَّاعَةُ إِنْ أَمْكَنَ. 36 وَقَالَ:"يَا أَبَا الآبُ، كُلُّ شَيْءٍ **‍**مُسْتَطَاعٌ لَكَ، فَأَجِزْ عَنِّي هذِهِ الْكَأْسَ ..» مرقس - الأصحاح 14.

«... 35 و قدری پيش‌تر رفته، به روی زمين افتاد و دعا كرد تا اگر ممكن باشد آن ساعت از او بگذرد 36 پس گفت: ای پدرِ پدران، هر چيزی برای تو امکان‌پذیر است. اين پياله را از من بگذران...».([[149]](#footnote-149))

«... 41 وَانْفَصَلَ عَنْهُمْ نَحْوَ رَمْيَةِ حَجَرٍ وَجَثَا عَلَى رُكْبَتَيْهِ وَصَلَّى 42 قَائِلاً:"يَا أَبَتَاهُ، إِنْ شِئْتَ أَنْ تُجِيزَ عَنِّي هذِهِ الْكَأْسَ ...» لوقا - الأصحاح 22.

«... 41 و از ايشان به مسافت پرتاب سنگی دور شده، به زانو درآمد و دعا كرده42 گفت: ای پدر، اگر تو بخواهی اين پياله را از من بگردان...».([[150]](#footnote-150))

فكيف يرد الله طلب عيسى ودعاءه وتوسله أن لا يصلب ويدفع عنه الصلب ؟ وهل أنّ عيسى لا يستحق أن يجاب دعاؤه، أم لا يوجد عند الله بديل عن عيسى يصلب مثلاً ؟!

و چگونه خداوند درخواست و دعا و توسل عیسی را برای صلیب کشیده نشدن و بازداشته شدن صلیب از او، رد می‌کند؟! آیا عیسی این شایستگی را ندارد که دعایش اجابت شود یا خداوند، جایگزینی به جای عیسی ندارد که به عنوان مثال به صلیب کشیده شود؟!

إضافة إلى أنّ المسيحيين يعتقدون أنّ عيسى هو اللاهوت المطلق نفسه، وبالتالي فهم يحتاجون تعليل طلب عيسى المتقدم تعليلاً لا يوقعهم في تناقض ينفي لاهوته المطلق كما يعتقدون هم فيه، وهذا بعيد المنال.

به علاوه، اینکه مسیحیان اعتقاد دارند که عیسی خود، لاهوت مطلق است؛ و در ‌نتیجه آنها باید برای درخواست پیشین عیسی دلیلی بیاورند؛ دلیلی که آنها را وارد تناقضی نکند که لاهوت مطلق بودن او را نفی کند ـ‌آن طور که در مورد ایشان، به این مسأله اعتقاد دارند‌ـ و این خواسته‌ای دست نیافتنی است!

فهم لو قالوا: إنه طلب أن يُدفع عنه الصلب لجهله بحتمية الحدث، فقد نقضوا لاهوته المطلق؛ لأنهم وصفوه بالجهل وهو ظلمة، فتبيَّن أنه نور وظلمة وليس نوراً لا ظلمة فيه، وبالتالي انتقض لاهوته المطلق. وإن قالوا: إنه طلب أن يدفع عنه الصلب مع علمه بحتمية الحدث، فقد اتهموه بالسفه، وإلا فما معنى طلبه هذا مع علمه بحتمية الحدث ؟! وقولهم هذا ينفي لاهوته المطلق بل وينفي عنه ما دون ذلك وهو حكمة الأنبياء .

اگر بگویند: او به این جهت درخواست باز‌داشته شدن از به صلیب کشیدن را از خود نموده که به حتمی بودن اتفاق آگاهی کامل ندارد، در این صورت لاهوت مطلق بودن ایشان را از بین برده‌اند؛ چرا که آنها، ایشان را به جهل و نادانی توصیف کرده‌اند و نادانی، ظلمت و تاریکی می‌باشد؛ در ‌نتیجه روشن می‌شود که او نور همراه با ظلمت است و نوری که در آن هیچ ظلمتی نیست، نمی‌باشد. بنابراین لاهوت مطلق بودن ایشان را از بین برده‌اند. اگر بگویند: او با آگاهی نسبت به حتمی بودن اتفاق، درخواست باز‌داشته شدن از مصلوب شدنِ خودش را نموده است، ایشان را به بی‌خردی متهم می‌نمایند؛ چرا که معنای این درخواست او با علم به حتمی بودن اتفاق، چه معنایی می‌تواند داشته باشد؟! این سخن‌شان نیز لاهوت مطلق بودن ایشان را نفی می‌کند و حتی پایین‌تر از آن را نیز نفی می‌کند؛ یعنی همان حکمت پیامبران را.

٢- المصلوب لا يقبل أن يقول إنه ملك بني إسرائيل.

۲- مصلوب نمی‌پذیرد بگوید که او پادشاه بنی‌اسرائیل است.

فلماذا لا يقبل لو كان هو نفسه عيسى الذي جاء يبلغ الناس بأنه ملك بني إسرائيل؟! أليس هذا يدل بوضوح على أنّ الذي أُلقي عليه القبض وصُلب شخص آخر غير عيسى ملك بني إسرائيل، لهذا هو لم يقبل أن يقول إنه ملك بني إسرائيل.

حال اگر او عیسایی است که برای تبلیغ مردم به اینکه او پادشاه بنی اسرائیل است، آمده باشد، چرا چنین چیزی را نمی‌پذیرد؟! آیا این موضوع به روشنی دلالت ندارد بر اینکه کسی که دستگیر و به صلیب کشیده شد، شخص دیگری غیر از عیسای پادشاه بنی‌اسرائیل می‌باشد؟ و به همین دلیل او نپذیرفت بگوید که پادشاه بنی اسرائیل است.

«... فوقف يسوع أمام الوالي فسأله الوالي قائلاً أأنت مَلِك اليهود فقال له يسوع: أنت تقول ...» إنجيل متى - الأصحاح 27.

«11 عيسی در حضور والی ايستاده بود. پس والی از او پرسيده، گفت: آيا تو پادشاه يهود هستی؟ عيسی به او گفت: تو می‌گويی!...»،([[151]](#footnote-151))

«.. فسأله بيلاطس أنت ملك اليهود فأجاب وقال له أنت تقول..» إنجيل مرقس- الأصحاح 15.

«... 2 پیلاطس از او پرسید: تو پادشاه یهود هستی؟ او پاسخ داد و به او گفت: تو می‌گویی...»،([[152]](#footnote-152))

«.. 33 ثم دخل بيلاطس أيضاً إلى دار الولاية ودعا يسوع، وقال له أنت ملك اليهود. 34 أجابه يسوع أمن ذاتك تقول هذا أم آخرون قالوا لك عني. 35 أجابه بيلاطس ألعلي أنا يهودي. أمتك ورؤساء الكهنة أسلموك إلي. ماذا فعلت. 36 أجاب يسوع مملكتي ليست من هذا العالم. لو كانت مملكتي من هذا العالم لكان خدامي يجاهدون لكي لا أُسَلَّم إلى اليهود. ولكن الآن ليست مملكتي من هنا. 37 فقال له بيلاطس أفأنت إذا مَلِك. أجاب يسوع أنت تقول إني ملك. لهذا قد ولدت أنا، ولهذا قد أتيت إلى العالم لأشهد للحق ..» إنجيل يوحنا - الأصحاح 18.

«... 33 پس پيلاطس دوباره داخل ديوان‌ خانه شد و عيسی را طلبيده، به او گفت: آيا تو پادشاه يهود هستی؟ 34 عيسی به او جواب داد: آيا تو اين را از خود می‌گويی يا ديگران درباره‌ی من به تو گفتند؟ 35 پيلاطس جواب داد: مگر من يهودی هستم؟ امّت تو و رؤسای كهنه تو را به من تسليم كردند. چه كرده‌ای؟ 36 پاسخ داد پادشاهیِ من متعلق به این دنیا نیست. اگر پادشاهیِ من از اين جهان می‌بود، خادمان من می‌جنگیدند تا به يهود تسليم نشوم. ولی اكنون پادشاهی من از اين جهان نيست. 37 پيلاطس به او گفت: مگر تو پادشاه هستی؟ عيسی جواب داد: تو می‌گويی كه پادشاه هستم. برای این من متوّلد شدم و به این جهت به این جهان آمدم تا به راستی شهادت دهم...».([[153]](#footnote-153))

٣- مخاطبة المصلوب لمريم أم عيسى . يدل على أنه ليس ابنها، وإلا فهل يليق بابن أن يخاطب أمه (يا امرأة). نعم، يصح أن يخاطبها المصلوب بهذه الكلمة إذا لم يكن هو نفسه عيسى ، ومخاطبته لها بهذه الكلمة ليوضح أنها ليست أمه وأنه ليس عيسى  ([[154]](#footnote-154)).

۳- چگونگی مخاطب قرار گرفتن مریم مادر عیسی توسط مصلوب دلالت می‌کند بر اینکه ایشان، فرزند او نمی‌باشد در غیر این صورت، آیا شایسته است فرزندی مادرش را «ای زن» خطاب کند؟ آری، اگر این به صلیب کشیده شده، عیسی نباشد، خطاب قرار دادن او با این عبارت توسط او صحیح خواهد بود. خطاب قرار دادن او با این عبارت، روشن می‌کند که مریم، مادرش نیست و او نیز عیسی نمی‌باشد:([[155]](#footnote-155))

«25 وكانت واقفات عند صليب يسوع أمه وأخت أمه مريم زوجة كلوبا ومريم المجدلية. 26 فلما رأى يسوع أمه والتلميذ الذي كان يحبه واقفاً قال لأمه يا امرأة هو ذا ابنك. 27 ثم قال للتلميذ هو ذا أمك» إنجيل يوحنا - الأصحاح 19.

«و پای صليب عيسی، مادر او و خواهر مادرش، مريم همسر کُلوپا و مريم مجدليه ايستاده بودند 26 چون عيسی مادر خود را با آن شاگردی كه دوست می‌داشت ايستاده ديد، به مادر خود گفت: ای زن، اينک این پسر تو است.27 و به آن شاگرد گفت: اينک این مادر تو است».([[156]](#footnote-156))

٤- بطرس يعرض أن يضع نفسه مكان عيسى للصلب وعيسى يُبيِّن له عجزه عن هذا الأمر.

۴- پطرس خودش را به عنوان کسی که به جای عیسی به صلیب کشیده می‌شود، عرضه می‌دارد؛ ولی عیسی ناتوانی او را از این مهم، بیان می‌کند:

«وقال الرب لسمعان سمعان هو ذا الشيطان طلبكم لكي يغربلكم كالحنطة. 32 ولكني طلبت من أجلك لكيلا يفنى إيمانك. وأنت متى رجعت ثبت إخوتك. 33 فقال له يا رب إني مستعد أن أمضي معك حتى إلى السجن وإلى الموت. 34 فقال أقول لك يا بطرس لا يصيح الديك اليوم قبل أن تنكر ثلاث مرات أنك تعرفني» إنجيل لوقا - الأصحاح 22.

«پس پروردگار به شمعون گفت: ای شمعون، اينک شيطان خواست شما را چون گندم غربال كند32 ليكن من برای تو دعا كردم تا ايمانت تلف نشود و هنگامی كه تو بازگشت كنی برادران خود را استوار نما. 33 به وی گفت: ای پروردگار، حاضرم با تو بروم حتّی به زندان و به سوی مرگ. 33 گفت: تو را می‌گويم ای پطرس، امروز خروس بانگ نزده باشد كه سه مرتبه انكار خواهی كرد كه مرا نمی‌شناسی».([[157]](#footnote-157))

«قال له سمعان بطرس يا سيد إلى أين تذهب. أجابه يسوع حيث أذهب لا تقدر الآن أن تتبعني ولكنك ستتبعني أخيرا. 37 قال له بطرس يا سيد لماذا لا أقدر أن أتبعك الآن. إني أضع نفسي عنك. 38 أجابه يسوع أتضع نفسك عني. الحق الحق أقول لك لا يصيح الديك حتى تنكرني ثلاث مرات» إنجيل يوحنا - الأصحاح 13.

«شمعون پطرس به وی گفت: ای آقا، كجا می‌روی؟ عيسی پاسخ داد: جايی که می‌روم، اکنون نمی‌توانی‌ از پیِ من بيايی؛ ولی در آخر از پی من خواهی آمد. 33 پطرس به او گفت: ای آقا، برای چه اکنون نتوانم از پی تو بيايم؟ جان خود را در راه تو خواهم نهاد. 38 عيسی به او جواب داد: آيا جان خود را در راه من می‌نهی؟ به یقین به تو می‌گويم تا سه مرتبه مرا انكار نكرده باشی، خروس بانگ نخواهد زد».([[158]](#footnote-158))

في النصين المتقدمين من الإنجيل نفهم أنّ عيسى عرض بصورة أو بأخرى على الحواريين أن يفدوه، أو على الأقل نجد في النصوص أنّ عيسى يُبيِّن لبطرس وهو أفضل الحواريين أنه غير قادر أن يفدي عيسى : «قال له بطرس يا سيد لماذا لا أقدر أن أتبعك الآن. إني أضع نفسي عنك. 38 أجابه يسوع أتضع نفسك عني ؟ الحق الحق أقول لك لا يصيح الديك حتى تنكرني ثلاث مرات».

در دو متن پیشینِ انجیل، چنین متوجه می‌شویم که به صورتی یا به شکل دیگری به حواریون عرض می‌کند که به جای او فدا شوند یا حداقل در متون می‌بینیم که عیسی به پطرس ـ‌که او برترین حواری است‌ـ بیان می‌دارد که او توانایی فدا شدن به جای عیسی را ندارد:

«پطرس به او گفت: ای آقا، برای چه اکنون نتوانم از پی تو بيايم؟ جان خود را در راه تو خواهم نهاد. 38 عيسی به او جواب داد: آيا جان خود را در راه من می‌نهی؟ به یقین به تو می‌گويم تا سه مرتبه مرا انكار نكرده باشی، خروس بانگ نخواهد زد».

إذن، هذا النص من إنجيل يوحنا يُبيِّن بوضوح أنّ عيسى طلب من بطرس أن يفديه، أو أنه ناقش عرض بطرس «أتضع نفسك عني؟»، ونجد أنّ عيسى أجاب على هذا السؤال بأنّ بطرس غير قادر على هذا الأمر: «الحق الحق أقول لك لا يصيح الديك حتى تنكرني ثلاث مرات». وهذه المناقشة لم تأتِ من فراغ، فما الذي جعل بطرس يعرض هذا العرض لو لم يكن عيسى قد طرح هذا الأمر لهم ؟!

بنابراین این متن از انجیل یوحنا به روشنی بیان می‌کند که عیسی از پطرس درخواست می‌کند که به جای او فدا شود یا به پطرس چنین پاسخ می‌گوید «آيا جان خود را در راه من می‌نهی؟» و می‌بینیم که عیسی این پرسش را اینگونه پاسخ می‌دهد که پطرس توانایی چنین چیزی را ندارد: «به یقین به تو می‌گويم تا سه مرتبه مرا انكار نكرده باشی، خروس بانگ نخواهد زد». این گفت‌وگو بی هیچ مقدمه‌ای نیامده است؛ اگر عیسی چنین موضوع مهمی را برای ایشان مطرح نمی‌کرد، چه چیزی باعث شد تا پطرس چنین درخواستی را بیان کند؟!

وأيضاً: كلام بطرس «إني أضع نفسي عنك»، كيف يمكن فهمه بغير مسألة التشبيه، وإلا فكيف يضع بطرس نفسه مكان عيسى ليصلب إذا لم يُشبَّه به قبل هذا لكي يأخذه اليهود ويصلبوه على أنه عيسى نفسه، فالقوم يطلبون عيسى وليس بطرس، ولن يأخذوا بطرس ما لم يُشبه به.

همچنین این سخن پطرس «جان خود را در راه تو خواهم نهاد» را به چه صورتی غیر از مسئله‌ی شبیه شدن می‌توان درک کرد؛ در غیر این صورت چگونه پطرس خودش را به جای عیسی برای به صلیب کشیده ‌شدن قرار می‌دهد، اگر پیش از آن به او شبیه نشده باشد؛ تا یهود او را بگیرند و به عنوان اینکه او عیسی است، به صلیب کشیده شود. اینها دنبال عیسی بودند، نه پطرس و تا زمانی که پطرس شبیه او نشده باشد، او را نمی‌گیرند.

وأيضاً: رد عيسى لم يكن أنه لا يصح أن تفديني يا بطرس، أو لابد أن أُصلب أنا، أو أي جواب آخر غير أنك يا بطرس غير قادر على هذا الأمر، وهذا ينقلنا إلى التساؤل: إذا كان بطرس والحواريون عاجزين عن أن يضعوا أنفسهم مكان عيسى ويتحمّلوا الصلب، فهل لا يوجد عند الله أحد يؤدي هذه المهمة بعد أن طلب عيسى بوضوح أن يُدفَع عنه الصلب كما تقدم ؟!

همچنین پاسخ عیسی اینگونه نبود که ای پطرس، صحیح نیست تو به جای من فدا شوی، یا ناگزیر من باید به صلیب کشیده شوم، یا هر پاسخ دیگر؛ جز اینکه تو توانایی این مهم را نداری. این مسأله ما را به این پرسش می‌کِشاند که اگر پطرس و حواریون این توانایی را ندارند تا جان خود را به خاطر عیسی بدهند و به صلیب کشیده شدن را تحمل کنند، آیا خداوند هیچ کس دیگری ندارد که این وظیفه‌ی مهم را انجام دهد آن هم پس از اینکه همان‌طور که گفته شد، عیسی به روشنی درخواست می‌کند که به صلیب کشیدن از او بر‌داشته شود؟!

٥- «‏١١ فَقَالَ يَسُوعُ لِبُطْرُسَ: "اجْعَلْ سَيْفَكَ فِي الْغِمْدِ! الْكَأْسُ الَّتِي أَعْطَانِي الآبُ أَلاَ أَشْرَبُهَا؟"» يوحنا - الأصحاح 18.

۵- «11 عیسی به پطرس گفت: شمشیرت را غلاف کن. آیا جامی را که پدر به من داده است، ننوشم!؟».([[159]](#footnote-159))

هذا الكلام صدر من المصلوب أثناء القبض عليه، وهو كلام شخص قابل بمسألة الصلب ولا إشكال عنده معها، بل ويعتبر أنّ التردد في شرب كأس الصلب أمرٌ غير مقبول وغير وارد ولا مطروح بالنسبة له، ولا يمكن أن يفكر فيه «الكاس التي أعطاني الآب ألا أشربها ؟!!!»، لا يسأل فقط بل يتساءل بتعجب «ألا أشربها»، فكيف يمكن تصوّر أن يصدر هذا الكلام من نفس الشخص الذي كان قبل إلقاء القبض على المصلوب يقول: «يا أبا الآب كل شئ مستطاع لك فاجز عني هذه الكأس» مرقس - الأصحاح 14 ؟!

این سخن از مصلوب در هنگام دستگیر شدنش بیان شده و سخن کسی است که به صلیب کشیده‌شدن را پذیرفته است و با آن مشکلی ندارد. حتی تردید در نوشیدن جام صلیب را در مورد خودش غیرقابل قبول، بیان و مطرح شدن می‌داند و اینکه امکان ندارد حتی در آن تأملی کند. «آیا جامی را که پدر به من داده است، ننوشم!؟»؛ جمله فقط پرسشی نیست، بلکه با تعجّب می‌پرسد: «ننوشم!؟». چطور می‌توان تصور کرد که این سخنِ همان کسی باشد که پیش از دستگیر شدن برای به صلیب کشیده شدن، می‌گوید: «ای پدر پدران، هر چيزی برای تو امکان‌پذیر است. اين پياله را از من بگذران».([[160]](#footnote-160))

إذن، فهما شخصان مختلفان تماماً، فالشخص الذي أُلقي عليه القبض وصُلب شخص آخر غير عيسى الذي طلب أن لا يُصلَب.

بنابراین، این دو به طور کامل از یکدیگر متمایزند؛ آن کس که دستگیر و به صلیب کشیده شد، شخص دیگری غیر از عیسی است که درخواست به صلیب کشیده نشدن می‌نماید.

٦- ما موجود في إنجيل يهوذا.

۶- آنچه در انجیل یهودا وجود دارد؛

وهو إنجيل أثري عُثر عليه ويعود تاريخه إلى ما قبل الإسلام، فلا يمكن القدح به على أنه ملفّق من مسلمين، وبالتالي فهو إنجيل مسيحي وكان متداولاً بين المسيحيين الأوائل، واستنساخ وتداول إنجيل يهوذا بين بعض المسيحيين الأوائل دال على اختلافهم في هوية المصلوب في تلك الفترة.

انجیلی که تاریخی است و کشف شده و تاریخش به پیش از اسلام باز می‌گردد، و امکان چنین طعنه زدنی به آن وجود ندارد که از سوی مسلمانان جعل شده باشد، و در ‌نتیجه انجیلی مسیحی است و بین مسیحیان از ابتدا رایج بوده است و نسخه‌‌برداری و دست به دست شدن انجیل یهودا بین مسیحیان اولیه، دلیلی بر اختلاف ایشان در شخصیت مصلوب در آن زمان می‌باشد.

وهذا نص من إنجيل يهوذا يُبيِّن أنّ المصلوب ليس عيسى ، بل ويحدد اسم المصلوب وصفاته وصفة ذريته.

این متنی از انجیل یهودا است که بیان می‌کند شخص به صلیب کشیده شده، عیسی نیست و حتی نام مصلوب، ویژگی‌ها و ویژگی فرزندانش را نیز مشخص می‌کند.

إنجيل يهوذا - المشهد الثالث:

«وقال يهوذا: يا سيد، أيمكن أن يكون نسلي تحت سيطرة الحكام ؟ أجاب يسوع وقال له: "تعالَ، أنه أنا [... سطرين مفقودين..] لكنك ستحزن كثيراً عندما تري الملكوت وكل أجياله".

وعندما سمع ذلك قال له يهوذا: "ما الخير الذي تسلمته أنا ؟ لأنك أنت الذي أبعدتني عن ذلك الجيل.

أجاب يسوع وقال: "ستكون أنت الثالث عشر وستكون ملعوناً من الأجيال الأخرى - ولكنك ستأتي لتسود عليهم. وفي الأيام الأخيرة سيلعنون صعودك [47] إلى الجيل المقدس»

»But you will exceed all of them. For you will sacrifice the man that clothes me«.

«ولكنك ستفوقهم جميعاً لأنك ستضحي بالإنسان الذي يرتديني.

ويرتفع قرنك حالاً.

ويضرم عقابك الإلهي.

ويظهر نجمك ساطعاً.

وقلبك [...] [57]».

در انجیل یهودا، مشهد سوم آمده است: «و یهودا گفت: ای آقا، آیا ممکن است نسل من تحت سلطه‌ی حکام قرار گیرد؟ عیسی پاسخ داد و به او گفت: بیا این من هستم ....دو خط مفقود شده است.... لیکن تو هنگامی که ملکوت و نَسلَش را ببینی، بسیار غم‌انگیز خواهی شد».

«و هنگامی که آن را شنید یهودا به او گفت: من چه خیری را حاصل کردم؟ چرا که تو کسی هستی که مرا از آن نسل دور ساختی.

عیسی پاسخ داد و گفت: تو سیزدهمین خواهی بود و در آینده از سوی نسل‌های دیگر مورد لعنت واقع خواهی شد ـ‌ لیکن تو برای پادشاهی بر آنان بازخواهی گشت و در روزهای پایانی، صعودِ تو را لعنت خواهند کرد 47 تا نسلِ مقدّس».

»But you will exceed all of them. For you will sacrifice the man that clothes me«

«اما تو برتر از همه‌ی آنها خواهی بود؛ زیرا تو آن انسانی را که مرا پوشیده است، قربانی خواهی کرد،

و حال و وضعیتِ قرن تو بلند،

و مجازات الهیِ تو شعله‌ور،

و ستاره‌ات درخشان و ظاهر خواهد شد

و قلب تو.... 57».

وإضافة إلى أنّ النص يُبيِّن بوضوح أنّ المصلوب ليس عيسى «ولكنك ستفوقهم جميعاً لأنك ستضحي بالإنسان الذي يرتديني»، فإنه يطرح اسم المصلوب على أنه يهوذا. وأكيد أنّ يهوذا في هذا النص ليس يهوذا الاسخريوطي الخائن الذي ذهب لعلماء اليهود وجاء بالشرطة الدينية للقبض على المصلوب، فيهوذا الذي يُصلب بدل عيسى كما في نص إنجيل يهوذا هو إنسان صالح ويضحي بنفسه لأجل عيسى، بل ويصفه عيسى في إنجيل يهوذا بصفة لا يمكن أن يتصف بها يهوذا الاسخريوطي وهي أنه سيكون الثالث عشر؛ حيث أنّ الحواريين - كما اتفق الجميع - اثنا عشر فقط، وبعد خيانة يهوذا الاسخريوطي جاءوا ببديل عنه ليكمل العدد اثنا عشر، ولم يكونوا أبداً ثلاثة عشر، وهذا يجعل يهوذا المخاطب هنا غير يهوذا الاسخريوطي حتماً. هذا إضافة إلى عبارات جاءت في إنجيل يهوذا هي:

به علاوه این متن به روشنی بیان می‌کند که به صلیب کشیده شده، عیسی نیست: «اما تو برتر از همه‌ی آنها خواهی بود؛ زیرا تو آن انسانی را که مرا پوشیده است، قربانی خواهی کرد». پس نام به صلیب کشیده شده را یهودا معرفی می‌کند و اکیداً یهودا در این متن، همان یهودای اسخریوطی خائنی نیست که به سوی علمای یهود رفت و مأموران دینی را برای دستگیری به صلیب کشیده شده آورد. بنابراین همان‌طور که در متن انجیل یهودا موجود است، یهودایی که به جای عیسی به صلیب کشیده می‌شود، انسانی شایسته است که خودش را به خاطر عیسی قربانی می‌کند؛ حتی عیسی او را در انجیل یهودا با صفتی توصیف می‌نماید که امکان ندارد یهودای اسخریوطی به چنین صفتی آراسته بوده باشد؛ اینکه او سیزدهمین است. آن طور که همگی اتفاق نظر دارند، حواریون فقط دوازده نفر هستند و پس از خیانت یهودای اسخریوطی کسانی به جای او آمدند تا عدد دوازده نفر کامل شود و به هیچ وجه سیزده نفر نبودند. همین مورد، به طور قطع در اینجا یهودای مخاطب را غیر از یهودای اسخریوطی قرار می‌دهد. این علاوه بر عبارت‌هایی است که در انجیل یهودا آمده که عبارت‌اند از:

«ولكنك ستأتي لتسود عليهم»: وهذه العبارة تجعل الأمر منحصراً بالمنقذ الذي يأتي في آخر الزمان ليملأ الأرض بالعدل، فيهوذا الاسخريوطي لا يأتي في آخر الزمان؛ لأنه باختصار شخص طالح ولد ومات في ذلك الزمان.

«لیکن تو برای پادشاهی بر آنان بازخواهی گشت». این عبارت، موضوع را به منجی که در آخر الزمان می‌آید، منحصر می‌کند؛ همان منجی که می‌آید تا زمین را پر از عدل و داد کند. اما یهودای اسخریوطی در آخرالزمان نمی‌آید؛ چرا که به طور خلاصه، شخصیتی نابِکار است که در آن زمان به دنیا آمده و از دنیا نیز رفته است.

«وقال يهوذا: يا سيد، أيمكن أن يكون نسلي تحت سيطرة الحكام ؟ أجاب يسوع وقال له: "تعالَ، أنه أنا [... سطرين مفقودين..] لكنك ستحزن كثيراً عندما تري الملكوت وكل أجياله". وعندما سمع ذلك قال له يهوذا: "ما الخير الذي تسلمته أنا ؟ لأنك أنت الذي أبعدتني عن ذلك الجيل».

«و یهودا گفت: ای آقا، آیا ممکن است نسل من تحت سلطه‌ی حکام قرار گیرد؟ عیسی پاسخ داد و به او گفت: بیا این من هستم ....دو خط مفقود شده است.... لیکن تو هنگامی که ملکوت و نَسلَش را ببینی، بسیار غم‌انگیز خواهی شد» «و هنگامی که آن را شنید یهودا به او گفت: من چه خیری را حاصل کردم؟ چرا که تو کسی هستی که مرا از آن نسل دور ساختی».

«أيمكن أن يكون نسلي تحت سيطرة الحكام»: الحكام يحكمون الجميع، فهل هناك معنى وحكمة في أن يسأل شخص عن نسله إذا كانوا تحت سيطرة الحكام ؟! إنّ هذا الكلام لن يكون له معنى إلا في حالة واحدة، وهي أنّ هؤلاء النسل الذين يسأل عنهم هم خلفاء الله في أرضه، وبالتالي فهو يسأل إن كانوا سيكونون تحت سيطرة الحكام الطواغيت، أم سيمكّنهم الناس من الحكم. إذن، (يهوذا) ليس المتوقع أن يسود هو فقط، بل نسله أيضاً خلفاء الله في أرضه، وهو يسأل عن خلفاء الله في أرضه من نسله، هل يمكن رغم تنصيبهم الإلهي أن يكونوا تحت سلطة وسيطرة الحكام الطواغيت كما كان حال كثير من خلفاء الله الذين سبقوهم كإبراهيم وموسى وعيسى نفسه، أم أنّ الناس ستمكنهم من إجراء حاكمية الله على الأرض ؟

«آیا ممکن است نسل من تحت سلطه‌ی حکام قرار گیرد؟»: حکام به همه حکمرانی می‌کنند؛ آیا معنا و حکمتی دارد اینکه کسی از نسل خودش بپرسد، آیا آنها تحت سلطه‌ی حکام می‌باشند؟!

این سخنی بی‌معنا خواهد بود مگر در یک صورت؛ اینکه این نسلی که در مورد ایشان می‌پرسد، همان خلفا و جانشینان خداوند در زمین باشند و در ‌نتیجه در مورد ایشان می‌پرسد که آیا تحت سیطره و سلطه‌ی حکام طاغوت خواهند بود یا مردم حکومت را برای آنها ممکن خواهند ساخت؟ بنابراین چنین توقعی نمی‌رود که فقط یهودا پادشاهی کند، بلکه نسل او نیز خلفا و جانشینان خداوند در زمینش می‌باشند. او در مورد خلفای خداوند در زمینش که از نسل خودش می‌باشند، می‌پرسد که آیا ممکن است بر خلاف منصوب شدن الهی ایشان، تحت سلطه و سیطره‌ی حکام طاغوت قرار گیرند؟ همان‌طور که وضعیت بسیاری از خلفای الهی که پیش از ایشان بودند، چنین بود؛ مانند ابراهیم، موسی و خود عیسی؛ یا مردم در راستای اجرای حاکمیت خداوند بر زمین، به ایشان تمکین خواهند داد.

وفي هذا السؤال وجواب عيسى عليه عدة أمور تحتّم أنّ يهوذا هنا ليس هو الاسخريوطي، فيهوذا الاسخريوطي أصلاً ليس من خلفاء الله في أرضه، فلا معنى للسؤال لو كان السائل يهوذا الاسخريوطي. ويهوذا الاسخريوطي ليس له نسل بل مات بعد حادثة الصلب، فلا معنى للسؤال لو كان هو.

در این پرسش و پاسخ عیسی به آن، مواردی وجود دارد که بیان می‌کند به طور حتم یهودا در اینجا همان یهودای اسخریوطی نیست. یهودای اسخریوطی به هیچ وجه از خلفا و جانشینان خداوند در زمینش نیست، پس این پرسش که آیا این شخص، یهودای اسخریوطی است، معنایی ندارد. یهودای اسخریوطی نسلی نداشت؛ بلکه پس از حادثه‌ی به صلیب کشیدن از دنیا رفت؛ بنابراین اگر او همان شخص باشد، این پاسخ برای پرسش، معنایی نخواهد داشت:

«لكنك ستحزن كثيراً عندما تري الملكوت وكل أجياله»: كيف ليهوذا الاسخريوطي الطالح أن يرى الملكوت ؟ نعم، يمكن أن يرى الملكوت لو كان يهوذا هنا شخصاً إلهياً جاء من الملكوت وهو عائد إلى الملكوت بعد انتهاء مهمته في الصلب بدلاً عن عيسى ، فهو إذن ليس يهوذا الاسخريوطي.

«لیکن تو هنگامی که ملکوت و نَسلَش را ببینی، بسیار غم‌انگیز خواهی شد». چگونه یهودای اسخریوطی بدکاره می‌تواند ملکوت را ببیند؟! آری، می‌تواند ملکوت را ببیند اگر یهودا در اینجا شخصی الهی باشد که از ملکوت آمده باشد و پس از انجام وظیفه‌ی خود مبنی بر به صلیب کشیدن به جای عیسی، به ملکوت باز‌گردد؛ بنابراین، این شخص، یهودای اسخریوطی نیست.

«وعندما سمع ذلك قال له يهوذا: "ما الخير الذي تسلمته أنا ؟ لأنك أنت الذي أبعدتني عن ذلك الجيل»: أي جيل أُبعد عنه يهوذا الاسخريوطي ؟!!! الحقيقة أنّ هذا الكلام لا يستقيم إلا في حالة واحدة، أن يكون يهوذا هنا ليس يهوذا الاسخريوطي بل هو شخص إلهي ملكوتي جاء في زمن وجيل عيسى وهو ليس زمانه وجيله، بل جاء لأداء مهمة ويعود من حيث جاء.

«و هنگامی که آن را شنید یهودا به او گفت: من چه خیری را حاصل کردم؟ چرا که تو کسی هستی که مرا از آن نسل دور ساختی»: یعنی همان نسلی که یهودا اسخریوطی از آن دور شده بود؟!

واقعیت آن است که این سخن فقط در یک صورت سخنی درست خواهد بود؛ اینکه این یهودا، همان یهودای اسخریوطی نباشد، بلکه شخصیتی الهی باشد که در زمان و نسل عیسی آمده یعنی زمانی که زمان و نسل او نمی‌باشد؛ حتی برای انجام وظیفه‌ای آمده و به همان جایی که آمده، بازگردد.

وأيضاً: جاء بسبب دعاء عيسى أن يدفع عنه الصلب، لهذا صح أن يقول لعيسى «لأنك أنت الذي أبعدتني عن ذلك الجيل».

همچنین به دنبال دعای عیسی که به صلیب کشده شدن از او دور شود، آمده است. به این ترتیب این سخن او که به عیسی می‌گوید: «چرا که تو کسی هستی که مرا از آن نسل دور ساختی» درست و صحیح می‌باشد.

إذن، يهوذا المذكور في بعض نصوص إنجيل يهوذا كالنص المتقدم ليس يهوذا الاسخريوطي الذي خان عيسى وسلّمه لعلماء اليهود كما في نهاية إنجيل يهوذا: «واقتربوا من يهوذا وقالوا له: ماذا تفعل هنا ؟ أنت تلميذ يسوع، فأجابهم يهوذا كما أرادوا منه واستلم بعض المال وأسلمه لهم» إنجيل يهوذا - المشهد الثالث.

بنابراین یهودای گفته شده در برخی متون انجیل یهودا مانند متنی که پیش‌تر ارایه شد، همان یهودای اسخریوطی که به عیسی خیانت کرد و همان‌طور که در پایان انجیل یهودا آمده، او را به علمای یهود تسلیم نمود، نمی‌باشد: «به یهودا نزدیک شدند و به او گفتند: اینجا چه می‌کنی؟ تو شاگرد یسوع هستی. پس یهودا همان‌طور که از او خواستند، پاسخشان را داد و اموالی (مبلغی) دریافت کرد و او را تسلیم‌شان نمود».([[161]](#footnote-161))

بل يهوذا هذا كما وصفه إنجيل يهوذا إنسان صالح ومن خلفاء الله في أرضه، بل ويكون بعض ذريته خلفاء الله في أرضه. وأيضاً: هو لم يكن من جيل عيسى ولا من زمانه، أي أنه نزل من الملكوت في وقت عيسى. وإضافة إلى كل هذا، فإنّ النص يقول إنّ يهوذا هذا هو الذي سيملأ الأرض عدلاً ويسود في آخر الزمان.

بلکه این یهودا همان‌طور که انجیلِ یهودا توصیفش می‌کند، انسانی صالح و حتی از جانشینان خداوند در زمینش است و برخی از فرزندانش نیز جانشینان خداوند در زمینش هستند. همچنین او از نسل عیسی و از زمان عیسی، نیست؛ به این معنی که او در زمان عیسی از ملکوت فرود آمده است. علاوه بر همه‌ی اینها، متن بیان می‌کند این یهودا، همان کسی است که زمین را از عدل و داد پر خواهد ساخت و در آخرالزمان سروری خواهد کرد.

الآن، كل هذه الصفات التي جاءت ليهوذا الذي صُلب بدلاً من عيسى تنطبق على المنقذ الذي يأتي في آخر الزمان، فإذا سألنا أخيراً عن معنى كلمة (يهوذا) لنرى مَنْ يكون هذا الشخص؟ نجد أنّ كلمة يهوذا بالعربية تعني الحمد أو أحمد، وهذا المعنى تؤكده التوراة حيث جاء في التوراة: سفر التكوين - الأصحاح التاسع والعشرون «35 وحبلت أيضاً وولدت ابناً وقالت هذه المرة أحمد الرب. لذلك دعت اسمه يهوذا. ثم توقفت عن الولادة».

اکنون تمام این ویژگی‌هایی که برای یهودایی که به جای عیسی به صلیب کشیده شد، آمده است، بر نجات‌دهنده‌ای که در آخرالزمان می‌آید، منطبق می‌باشد. پس اگر در نهایت ما از معنی کلمه‌ی یهودا سؤال کنیم، این شخصیت را چه کسی خواهیم دید؟ خواهیم دید که کلمه‌ی یهودا در زبان عربی به معنی «ستایش» یا «ستایش کرد» (الحمد ، أحمد) می‌باشد و بر این معنی در تورات تأکید شده، آنجا که در تورات سِفر پیدایش اصحاح بیست و نهم آمده است: «35 و بار ديگر حامله شده، پسری زاييد و گفت: اين مرتبه پروردگار را حمد می‌گويم. پس او را يهودا نام نهاد. سپس از زاييدن بازايستاد».

إذن، يهوذا تعني أحمد وهو اسم المهدي أو المنقذ أو المعزي الموعود به في آخر الزمان، المذكور في التوراة والإنجيل والقرآن ووصية رسول الله محمد .

بنابراین یهودا یعنی «ستایش گفت» (أحمد)؛ و این، اسم مهدی، رهایی‌بخش یا تسلی‌دهنده‌ای است که در آخر الزمان وعده‌اش داده شده و در تورات، انجیل، قرآن و وصیت رسول خدا حضرت محمد ذکر شده است.

وأيضاً، في التوراة والإنجيل: المصلوب وصفت مواقفه وروي عنه كلام بعد إلقاء القبض عليه تدل على أنه شخص حكيم وراضٍ تمام الرضا بما يجري له، وأنه غير يهوذا الاسخريوطي حيث إنّ يهوذا الاسخريوطي شخص استحوذ عليه الشيطان فلا تصدر منه الحكمة، ولا يمكن أن يكون هادئاً ورابط الجأش وهو يساق ليصلب بدلاً عن عيسى الذي كفر به.

همچنین در تورات و انجیل کسی که به صلیب کشیده شده است موافق با چنین چیزی توصیف شده و پس از دستگیر شدنش سخنی از او روایت می‌شود که نشان می‌دهد او شخصی حکیم است و با تمام وجود به آنچه بر او رفته، راضی می‌باشد و اینکه او غیر از یهودا اسخریوطی است. یهودا اسخریوطی شخصیتی است که شیطان بر او سیطره یافته است؛ از چنین شخصیتی حکمتی بیرون نمی‌تراود و امکان ندارد در آرامش و به دور از ترس و اندوه باشد در حالی که به جای عیسایی که نسبت به او کفر ورزیده، به صلیب کشیده می‌شود!

في التوراة - سفر إشعيا، وفي أعمال الرسل - الأصحاح الثامن هذا النص: «... مثل شاة سيق إلى الذبح، ومثل خروف صامت أمام الذي يجزره هكذا لم يفتح فاه ...».

در تورات سفر اشعیا و در اعمال رسولان اصحاح هشتم چنین متنی دیده می‌شود: «... همانند برّه‌ای به سوی قربان‌گاه و همانند گوسفندی ساکت و آرام در حضور کسی که ذبحش می‌کند، اینگونه دهانش را نمی‌گشاید...».

وإضافة إلى أنّ النص كما هو الواقع الذي حصل يدل على أنه ذهب بكل هدوء ورباطة جأش إلى العذاب والصلب، فهناك أمر آخر يدل عليه النص وهو أنه لم يتكلّم ولم يتظلّم ولم يُبيِّن حقه وأنه رسول، في حين أنّ عيسى بَكَّتَ العلماء والناس، ووعظهم وبيَّن حقه فلا يَصدِقُ عليه أنه ذهب إلى الذبح صامتاً.

به علاوه این متن ـ‌همان طور که در واقعیت نیز اتفاق افتاده‌ـ بیان می‌کند که او در کمال آرامش و اطمینان خاطر به سوی عذاب و به صلیب کشیده شدن می‌رود. بنابراین در اینجا مورد دیگری که این متن به آن هدایت می‌کند وجود دارد: اینکه او هیچ صحبت و دادخواهی نمی‌کند و حقش و اینکه او فرستاده است را ابراز نمی‌کند در حالی که عیسی برای علما و مردم دلیل می‌آورد و حقش را بیان می‌نمود؛ بنابراین اینکه او در سکوت به سوی ذبح شدن پیش رود، بر عیسی صدق نمی‌کند.

وفي الإنجيل: المصلوب يُبشِّر أحد اللذين صُلبا معه بأنه سيذهب للفردوس لأنه دافع عنه، فهل يمكن مع هذه الحكمة وهذا التبشير من المصلوب أن يكون هو يهوذا الاسخريويطي؟! وبما يُبشِّر يهوذا الاسخريوطي لو كان قد بدل الله شكله وسيق إلى الصلب بدلاً عن عيسى الذي كفر به، أليس لو كانت هذه حاله فهو يعلم يقيناً أنه ظالم وسيعاقب، فأي فردوس يُبشِّر بها من يدافع عنه ؟!

در انجیل شخص به صلیب کشیده شده، به یکی از کسانی که با او به صلیب کشیده می‌شود بشارت می‌دهد که او به بهشت خواهد رفت چرا که از او دفاع کرده است. حال، آیا ممکن است با چنین حکمت و چنین بشارت دادنی از سوی به صلیب کشیده شده، این شخص همان یهودا اسخریوطی باشد؟! یهودا اسخریوطی به چه بشارت می‌دهد، اگر خداوند شکل او را تغییر داده و به جای عیسایی که کافرش شده، به سوی صلیب کشده بشود؟! اگر وضعیت او اینگونه است، آیا او خود نمی‌داند که به یقین ستم‌کار است و عقوبت خواهد شد؛ پس او کسی که از او دفاع کرده است را به کدامین فردوس بشارت می‌دهد؟!

«وكان واحد من المذنبين المعلقين يجدف عليه قائلاً إن كنت أنت المسيح فخلص نفسك وإيانا. 40 فأجاب الآخر وانتهره قائلا أولا أنت تخاف الله إذ أنت تحت هذا الحكم بعينه. 41 أما نحن فبعدل لأننا ننال استحقاق ما فعلنا. وأما هذا فلم يفعل شيئاً ليس في محله. 42 ثم قال ليسوع اذكرني يا رب متى جئت في ملكوتك. 43 فقال له يسوع الحق أقول لك إنك اليوم تكون معي في الفردوس» إنجيل لوقا: 23.

«و يكی از آن دو خطاكار مصلوب بر وی كفر گفت كه اگر تو مسيح هستی خود و ما را برهان! 40 پس ديگری پاسخش داده، او را نهيب زد و گفت: مگر تو از خدا نمی‌ترسی؟ چون تو نيز زير همين حكم هستی. 41 اما ما به انصاف، چرا که جزای اعمال خود را يافته‌ايم، ليكن اين شخص هيچ كار بی‌جا نكرده است! 42 پس به عيسی گفت: ای پروردگار، مرا به ياد آور هنگامی كه به ملكوت خود درآیی. 43 عيسی به وی گفت: هر آينه به تو می‌گويم امروز تو با من در فردوس خواهی بود».([[162]](#footnote-162))

وفي إنجيل لوقا أيضاً:

«33 وَلَمَّا مَضَوْا بِهِ إِلَى الْمَوْضِعِ الَّذِي يُدْعَى جُمْجُمَةَ صَلَبُوهُ هُنَاكَ مَعَ الْمُذْنِبَيْنِ، وَاحِداً عَنْ يَمِينِهِ وَالآخَرَ عَنْ يَسَارِهِ. 34 فَقَالَ يَسُوعُ: يَا أَبَتَاهُ، اغْفِرْ لَهُمْ، لأَنَّهُمْ لاَ يَعْلَمُونَ مَاذَا يَفْعَلُونَ» إنجيل لوقا: 23.

و همچنین در انجیل لوقا: «33 و چون به موضعی كه آن را كاسه‌ی سر می‌گويند رسيدند، او را در آنجا با آن دو خطاكار، يكی بر طرف راست و ديگری بر چپش مصلوب كردند. 34 عيسی گفت: ای پدر، اينها را بيامرز، زيرا نمی‌دانند چه می‌كنند».([[163]](#footnote-163))

لا يمكن أن يصدر ما تقدم وما روي من الحكمة والمواقف الرصينة الثابتة للمصلوب وفي أصعب الظروف من سفيه أو شيطاني كافر والعياذ بالله كيهوذا الاسخريوطي كما يحلو لبعضهم تصوير الشبيه على أنه يهوذا الاسخريوطي، هكذا بدون أي دليل فقط ليضعوا شبيهاً لعيسى صُلب مكانه ([[164]](#footnote-164)).

آنچه تقدیم شد و آنچه روایت شد غیرممکن است از سرِ حکمت و خردمندیِ نامتناقض از سوی شخص مصلوب باشد در حالی که او در پست‌ترین ظرفیت‌های سفاهت و کم‌خردی قرار داشته یا پناه بر خدا شیطانی کافر همچون یهودا اسخریوطی بوده باشد؛ آن گونه که بعضی از آنها مشکل را اینگونه گره‌گشایی کرده‌اند که او، یهودای اسخریوطی است؛ همین‌طوری بی هیچ دلیلی، فقط برای اینکه او را شبیه عیسی که به جایش به صلیب کشیده شد، قرار دهند!([[165]](#footnote-165))

وإضافة إلى كل ما تقدم، يجب الالتفات إلى أنّ يهوذا الاسخريوطي جاء ودلَّ الشرطة الدينية على المصلوب وألقوا القبض على الشبيه المصلوب، فكيف يكون يهوذا الاسخريوطي جاء مع الشرطة ودلَّهم على الشبيه وهو نفسه الشبيه، هل يهوذا الاسخريوطي شخصان مثلاً ؟

علاوه بر آنچه تقدیم شد، باید توجه داشت که یهودای اسخریوطی می‌آید و پلیس‌های دینی را به سوی شخص مصلوب هدایت می‌کند و باعث دستگیر شدن شبیهِ به صلیب کشیده شده می‌شود؛ حال چگونه ممکن است یهودا اسخریوطی به همراه پلیس‌ها بیاید و آنها را به سوی شبیه عیسی هدایت کند در حالی که خودش همان شخص شبیه باشد؟! آیا مثلاً یهودا اسخریوطی دو شخصیت دارد؟!

المفروض أن تكون الأطروحات أكثر تعقلاً، ولا تكون بهذا المستوى من السذاجة والتناقض، فكيف لشخص أن يعقل موقفاً يقف فيه يهوذا الاسخريوطي وهو مع الشرطة ويدلهم على الشبيه، وهو نفسه الشبيه ؟ فهو موجود في نفس المكان بشخصين وصورتين، وبحالتين متناقضتين تماماً !! ما هذا المستوى من الطرح، وأعجب كيف يقبله بعضهم وهو بهذا المستوى من التناقض!!

طرح‌های ارایه شده باید از عقلانیت بیش‌تری برخوردار باشند و در چنین سطحی از سادگی و تناقض‌گویی قرار نگیرد. چگونه به نظر کسی که با چنین دیدگاهی در مورد یهودا اسخریوطی موافق است یعنی او همراه پلیس‌ها می‌باشد و آنها را به سوی شخص شبیه راهنمایی می‌کند و در عین حال خودش همان شخص شبیه می‌باشد، این دیدگاه عقلانی به نظر می‌رسد که او در یک مکان با دو شخصیت، دو صورت و دو حالت به طور کامل متناقض وجود داشته باشد؟! این چه طرح و ایده‌ای است؟! و تعجب می‌کنم که چطور برخی از ایشان چنین دیدگاهی که در چنین سطحی از تناقضات قرار دارد را می‌پذیرند!

إضافة إلى أنّ ما تقدم ينفي ما يقوله بعض المسلمين (بدون دليل) من أنّ المصلوب يهوذا الاسخريوطي، فإنه يوجد روايات بيَّنت أنّ الشبيه المصلوب شاب صالح شُبِّه بصورة عيسى، بل وروي عن النبي أنه من ذرية علي بالخصوص ([[166]](#footnote-166)).

علاوه بر آنچه ارایه شد، آنچه برخی از مسلمانان می‌گویند، اینکه (بدون هیچ دلیلی) مصلوب همان یهودا اسخریوطی است را رد می‌کند؛ روایاتی وجود دارد که بیان می‌کند شبیه به صلیب کشیده شده، جوانی صالح و نیکوکار به صورت عیسی بوده است و حتی از پیامبر روایت شده است که او به طور خاص از فرزندان امام علی می‌باشد.

النتيجة مما تقدم:

نتیجه‌ی آنچه ارایه شد:

إنّ في التوراة والأناجيل التي يعترف بها المسيحيون نصوصاً تدل على أنّ عيسى لم يصلب، وإن لم يكن كل من هذه النصوص كافٍ بمفرده فهي بمجموعها تمثّل دليلاً على أنّ المصلوب غير عيسى .

در تورات و انجیلی که مورد قبول مسیحیان است متونی وجود دارد که بیان می‌کنند عیسی به صلیب کشیده نشد و اگر هر یک از این متون به تنهایی کفایت نکند، مجموعه‌ی آنها به مثابه دلیلی می‌باشد که شخص به صلیب کشیده شده، عیسی نمی‌باشد؛

فعيسى يطلب من الله أن لا يصلب.

اینکه عیسی از خداوند می‌خواهد که به صلیب کشیده نشود.

والمصلوب يرفض أن يقول بلسانه إنه ملك بني إسرائيل مع أنّ عيسى ملك بني إسرائيل.

به صلیب کشیده شده نمی‌پذیرد با زبانش اقرار کند که او پادشاه بنی اسرائیل است با اینکه عیسی پادشاه بنی اسرائیل بود.

والمصلوب يخاطب مريم أم عيسى (يا امرأة).

مصلوب، مریم ـ‌مادر عیسی‌ـ را با عبارت «ای زن» خطاب قرار می‌دهد.

وبطرس يعرض أن يضع نفسه مكان عيسى، أي يطلب أن يكون هو الشبيه «قال له بطرس يا سيد لماذا لا أقدر أن أتبعك الآن. إني أضع نفسي عنك»، وعيسى يرفض؛ لأنه يعلم أنّ بطرس عاجز عن هذا الأمر ويعطيه أمارة عجزه أنه سيتبرأ من المصلوب ثلاث مرات، وهي أكيد براءة من عيسى .

پطرس خودش را به عنوان جایگزین عیسی داوطلب می‌کند؛ یعنی اینکه او همان شخص شبیه باشد «پطرس به او گفت: ای آقای من، اکنون چرا من نمی‌توانم از پی تو بیایم؟» و عیسی نمی‌پذیرد چرا که او می‌داند پطرس توانایی چنین وظیفه‌ای را ندارد و به ناتوانی‌اش چنین اشاره می‌نماید: که او سه مرتبه از به صلیب کشیده شده، برائت خواهد جست، و این اکیداً برائت از عیسی می‌باشد.

وبمقارنة كلام عيسى قبل أن يأتي الجنود ويلقوا القبض على المصلوب مع كلام المصلوب أثناء إلقاء القبض عليه، نعرف أنهما شخصان مختلفان تماماً، فهما يقفان موقفان مختلفان أزاء القبول بالصلب، فالشخص الذي يقول «الكاس التي أعطاني الآب ألا اشربها» لا يمكن أن يكون هو نفسه من قال قبل ساعات «يا أبا الآب كل شئ مستطاع لك فاجز عني هذه الكأس».

با مقایسه‌ی سخن عیسی پیش آمدن سربازان و دستگیر کردن به صلیب کشیده شده با سخن مصلوب هنگام دستگیر شدنش، متوجه می‌شویم که آنها دو شخصیت کاملاً متفاوت می‌باشند و آنها در برابر پذیرفتن به صلیب کشیده شدن، دو برخورد مختلف را اتخاذ می‌کنند. آن که می‌گوید «آیا جامی که پروردگار به من می‌دهد را ننوشم؟!...» نمی‌تواند همان کسی باشد که ساعاتی پیش گفته بود: «ای پدر پدران، هر چيزی برای تو امکان‌پذیر است. اين پياله را از من بگذران».

ومن إنجيل يهوذا:

و از انجیل یهودا:

المصلوب ليس عيسى نفسه بل شبيه شُبِّه بعيسى .

مصلوب خود عیسی نیست بلکه شبیه مشتَبَه شده به عیسی است.

المصلوب وُصِف بأنه الثالث عشر.

مصلوب اینگونه توصیف می‌شود که او سیزدهمین است.

المصلوب وُصِف بأنه سيأتي في آخر الزمان ليسود.

مصلوب این‌گونه توصیف می ‌شود که در آخرالزمان خواهد آمد تا سروری کند.

المصلوب اسمه يهوذا (أحمد كما تبيَّن)، ولكن ليس يهوذا الاسخريوطي.

اسم مصلوب یهودا (همان‌طور که گفته شد به معنی احمد) می‌باشد و یهودا اسخریوطی نیست.

المصلوب نزل من الملكوت وليس من جيل عيسى .

مصلوب از ملکوت فرود آمده است و از قوم عیسی نمی‌باشد.

المصلوب له ذرية وهم خلفاء لله في أرضه.

مصلوب فرزندانی دارد که خلفا و جانشینان خدا در زمینش می‌باشند.

أيضاً: في التوراة والإنجيل وإنجيل يهوذا نصوص واضحة تبيِّن أنّ المصلوب لا يمكن أن يكون يهوذا الاسخريوطي، وفيها رد على من يقول إنّ المصلوب يهوذا الاسخريوطي.

همچنین در تورات، انجیل و انجیل یهودا متون واضحی وجود دارد که بیان می‌دارند که به صلیب کشیده شده نمی‌تواند یهودا اسخریوطی باشد و در آنها پاسخی برای کسی که می‌گوید مصلوب همان یهودا اسخریوطی است، وجود دارد.

**ثالثاً: في الروايات:**

سوم: در روایات:

١- في كتب الشيعة:

در کتاب‌های شیعه:

في تفسير علي بن إبراهيم عن أبي جعفر ، قال: (إنّ عيسى وعد أصحابه ليلة رفعه الله إليه فاجتمعوا عند المساء، وهم اثنا عشر رجلاً فأدخلهم بيتاً ثم خرج عليهم من عين في زاوية البيت وهو ينفض رأسه من الماء، فقال: إن الله رافعي إليه الساعة ومطهري من اليهود فأيكم يلقى عليه شبحي فيقتل ويصلب ويكون معي في درجتي ؟ قال شاب منهم: أنا يا روح الله قال: فأنت هُوَ ذا ... ثم قال : إن اليهود جاءت في طلب عيسى من ليلتهم … وأخذوا الشاب الذي ألقي عليه شبح عيسى فقتل وصلب) تفسير القمي: ج١ ص١٠٣.

در تفسیر علی بن ابراهیم از ابو جعفر روایت شده است که فرمود: «**عیسی** **در شبی که خداوند او را به سوی خودش بالا برد، شب‌ هنگام یارانش را وعده گذاشت؛ در حالی که آنها دوازده مرد بودند. آنها را به خانه‌ای داخل کرد. سپس** از چشمه‌ای که در کنج خانه بود، به سوی آنان آمد **در حالی که بر سرش آب می‌ریخت و فرمود: خداوند در این ساعت مرا به سوی خودش بالا می‌برد و از یهود پاکم می‌گرداند. کدامین شما شبح من بر وی خواهد افتاد، کشته و به صلیب کشیده می‌شود و با من هم‌درجه می‌گردد؟ جوانی از بینشان گفت: من، ای روح خدا. فرمود: تو همانی**.... سپس امام فرمود: **یهود در همان شب در طلب عیسی** **آمدند.... و آن جوان که شبح عیسی** **بر وی افتاده بود را گرفتند، کشتند و به صلیب کشیدند**».([[167]](#footnote-167))

وهذه الرواية تُبيِّن أنّ هناك آخر غير يهوذا الاسخريوطي هو من أُلقي عليه الشبه وصُلب، وهو بدرجة عيسى، وعيسى خليفة من خلفاء الله في أرضه ونبي وإمام ومن أُولي العزم من الرسل، فهذا الشبيه المصلوب إذن على الأقل خليفة من خلفاء الله في أرضه (فأيكم يلقي عليه شبحي فيقتل ويصلب ويكون معي في درجتي).

این روایت بیان می‌کند که آنجا شخص دیگری غیر از یهودا اسخریوطی بود که شبیه و به صلیب کشیده شد و هم‌درجه‌ی عیسی بود. عیسی خلیفه‌ای از خلفای خداوند در زمینش، پیامبر، امام و از فرستادگان اولوالعزم می‌باشد، بنابراین، این شبیهِ به صلیب کشیده شده حداقل خلیفه و جانشینی از خلفای خداوند در زمینش می‌باشد «کدامین شما شبح من بر وی خواهد افتاد، کشته و به صلیب کشیده می‌شود و با من هم‌درجه می‌گردد؟».

وفيها أيضاً: إنّ هناك اثنا عشر حضروا مع عيسى في الوقت الذي كان فيه يهوذا عند علماء اليهود لتسليم عيسى لهم، فمن يكون الثاني عشر غير المصلوب الذي دخل وخرج دون أن يلفت انتباهاً، أو حتى يراه أحد في البداية غير عيسى : «مثل شاة سيق إلى الذبح، ومثل خروف صامت أمام الذي يجزره هكذا لم يفتح فاه».

به علاوه در آنجا دوازده تن به همراه عیسی در همان هنگامی که یهودا نزد علمای یهود بود تا عیسی را تسلیم‌شان کند، حاضر بودند؛ حال، نفر دوازدهم چه کسی غیر از مصلوبی که داخل و خارج می‌شود بدون اینکه حضورش احساس شود یا حتی کسی در ابتدا غیر از عیسی او را ببیند، می‌تواند باشد؟ «همانند بره‌ای به سوی قربان‌گاه و همانند گوسفندی ساکت و آرام در حضور کسی که ذبحش می‌کند، اینگونه دهانش را نمی‌گشاید».

وهذا الأمر موجود وإن لم يكن بهذا الوضوح في الإنجيل الموجود الآن وقد تبيَّن فيما تقدم:

این موضوع وجود دارد و اگر با این وضوح در انجیل‌های موجود دیده نمی‌شود، اکنون آنچه ارایه شد، بیان می‌کند که:

«وقال الرب لسمعان سمعان هو ذا الشيطان طلبكم لكي يغربلكم كالحنطة. 32 ولكني طلبت من أجلك لكيلا يفنى إيمانك. وأنت متى رجعت ثبت إخوتك. 33 فقال له يا رب إني مستعد أن أمضي معك حتى إلى السجن وإلى الموت. 34 فقال أقول لك يا بطرس لا يصيح الديك اليوم قبل أن تنكر ثلاث مرات أنك تعرفني» إنجيل لوقا - أصحاح ٢٢.

«پس پروردگار به شمعون گفت: ای شمعون، اينک شيطان خواست شما را چون گندم غربال كند32 ليكن من برای تو دعا كردم تا ايمانت تلف نشود و هنگامی كه تو بازگشت كنی برادران خود را استوار بنما. 33 به وی گفت: ای پروردگار، حاضرم با تو بروم حتّی به زندان و به سوی مرگ. 34 گفت: تو را می‌گويم ای پطرس، امروز خروس بانگ نزده باشد كه سه مرتبه انكار خواهی كرد كه مرا نمی‌شناسی».([[168]](#footnote-168))

«قال له سمعان بطرس يا سيد إلى أين تذهب. أجابه يسوع حيث أذهب لا تقدر الآن أن تتبعني ولكنك ستتبعني أخيرا. 37 قال له بطرس يا سيد لماذا لا أقدر أن أتبعك الآن. إني أضع نفسي عنك. 38 أجابه يسوع أتضع نفسك عني. الحق الحق أقول لك لا يصيح الديك حتى تنكرني ثلاث مرات» إنجيل يوحنا - أصحاح ١٣.

«شمعون پطرس به وی گفت: ای آقا، كجا می‌روی؟ عيسی پاسخ داد: جايی که می‌روم، اکنون نمی‌توانی‌ از پیِ من بيايی؛ ولی در آخر از پی من خواهی آمد. 37 پطرس به او گفت: ای آقا، برای چه اکنون نتوانم از پی تو بيايم؟ جان خود را در راه تو خواهم نهاد. 38 عيسی به او جواب داد: آيا جان خود را در راه من می‌نهی؟ به یقین به تو می‌گويم تا سه مرتبه مرا انكار نكرده باشی، خروس بانگ نخواهد زد».([[169]](#footnote-169))

وروي ما يُبيِّن بأنّ الشبيه خليفة من خلفاء الله، وأنّ الذين رفضوه وقتلوه كفار والذين سيقبلونه عند عودته ويدافعون عنه مؤمنون أخيار:

و آنچه روایت شد بیان می‌کند که شخص شبیه، خلیفه‌ای از خلفای خداوند و از کسانی که کفار او را نمی‌پذیرند و می‌کُشند و از کسانی که هنگام بازگشتش او را پذیرا می‌شوند و برگزیدگان مؤمنان از او دفاع می‌نمایند، می‌باشد.

عن أبي الجارود، عن أبي جعفر : (في قوله: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آَمَنُوا هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَى تِجَارَةٍ تُنجِيكُم مِّنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ﴾ فقالوا: لو نعلم ما هي لبذلنا فيها الأموال والأنفس والأولاد، فقال الله: ﴿تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَتُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنفُسِكُمْ﴾ إلى قوله: ﴿ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ وَأُخْرَى تُحِبُّونَهَا نَصْرٌ مِّنَ اللَّهِ وَفَتْحٌ قَرِيبٌ﴾ يعني في الدنيا بفتح القائم. وأيضاً قال: فتح مكة. قوله: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آَمَنُوا كُونوا أَنصَارَ اللَّهِ﴾ إلى قوله: ﴿فَآَمَنَت طَّائِفَةٌ مِّن بَنِي إِسْرَائِيلَ وَكَفَرَت طَّائِفَةٌ﴾ قال: التي كفرت هي التي قتلت شبيه عيسى وصلبته، والتي آمنت هي التي [قبلت] ([[170]](#footnote-170)) شبيه عيسى حتى لا يقتل، فقتلت الطائفة التي قتلته وصلبته وهو قوله: ﴿فَأَيَّدْنَا الَّذِينَ آَمَنُوا عَلَى عَدُوِّهِمْ فَأَصْبَحُوا ظَاهِرِينَ﴾) تفسير القمي - علي بن إبراهيم القمي: ج٢ ص٣٦٥ - ٣٦٦.

از ابو جارود از ابو جعفر روایت شده است که فرمود: «**این آیه** (**ای کسانی که ايمان آورده‌ايد، آيا شما را به تجارتی که از عذاب دردآور رهايي‌تان دهد راه بنمايم؟**) **پاسخ گفتند: اگر بدانیم آن چیست، مال و جان و فرزندانمان را در آن می‌نهیم. خداوند فرمود**: (**به خدا و پيامبرش ايمان بياوريد و در راه خدا با مال و جان خويش جهاد کنيد ـ‌تا این سخن خداوند متعال‌ـ اين است پيروزی بزرگ، و نعمتی ديگر که دوستش داري: نصرتی است از جانب خداوند و فتحی نزديک**)؛ **یعنی در دنیا با فتح قائم، و همچنین می‌فرماید فتح مکه با این سخن** (**ای کسانی که ايمان آورده‌ايد، ياران خدا باشيد** **ـ‌تا این سخنش‌ـ** **پس گروهی از بنی‌اسرائيل ايمان آوردند و گروهی کافر شدند**). **فرمود: گروهی که کافر شدند، کسانی هستند که شبیه عیسی** **را به قتل رسانیدند و به صلیبش کشیدند و آنان که ایمان آوردند، کسانی هستند که شبیه عیسی را پذیرفتند(**[[171]](#footnote-171)**) تا کشته نشود؛ پس گروهی که او را کشتند و به صلیب کشیدند را می‌کشند و این همان سخن خداوند متعال است که می‌فرماید**: (**پس ما کسانی را که ايمان آورده بودند بر ضد دشمنانشان مدد کرديم تا پيروز شدند**)».([[172]](#footnote-172))

مَنْ هم الذين يجب على الناس الإيمان بهم غير خلفاء الله في أرضه (والتي آمنت هي التي قبلت شبيه عيسى حتى لا يقتل) ؟! إذن، فالرواية تُبيِّن بوضوح أنّ المصلوب خليفة من خلفاء الله في أرضه، ويجب على الناس الإيمان به ونصرته عند مجيئه إلى هذا العالم.

کسانی که ایمان به خودشان و نه ایمان به خلیفه‌ای از خلفای خداوند در زمینش را واجب می‌کنند، چه کسانی هستند؟! «**و آنان که ایمان آوردند، کسانی هستند که شبیه عیسی را آزاد می‌کنند تا کشته نشود**».

بنابراین، روایت به وضوح بیان می‌کند که مصلوب، خلیفه‌ای از خلفای خداوند در زمینش است و بر مردم واجب است که هنگام آمدنش به این عالم، به او ایمان بیاورند و یاری‌اش کنند.

وهذا موجود في الإنجيل، وقاله الشبيه المصلوب بوضوح تام: «أجاب يسوع مملكتي ليست من هذا العالم. لو كانت مملكتي من هذا العالم لكان خدامي يجاهدون لكي لا أُسَلَّم إلى اليهود. ولكن الآن ليست مملكتي من هنا» إنجيل يوحنا - الأصحاح ١٨.

این نکته در انجیل وجود دارد و شبیه به صلیب کشیده شده به وضوح بیان می‌کند: «عيسی پاسخ داد پادشاهی من متعلق به این دنیا نیست. اگر پادشاهی من از اين جهان می‌بود، خادمان من می‌جنگیدند تا به يهود تسليم نشوم. ولی اكنون پادشاهی من از اين جهان نيست».([[173]](#footnote-173))

أي إنه يُبيِّن أنه عند مجيئه إلى هذا العالم الجسماني في جيله وزمانه سيكون هناك من يدافعون عنه لكي لا يُسلَّم إلى يهود زمانه ويُصلب «لكان خدامي يجاهدون لكي لا أُسَلَّم إلى اليهود. ولكن الآن ليست مملكتي من هنا»، (والتي آمنت هي التي قبلت شبيه عيسى حتى لا يقتل).

یعنی او بیان می‌کند که هنگام بازگشتش به این عالم جسمانی در قوم و زمان خودش، کسانی خواهند بود که از او دفاع می‌کنند تا تسلیم یهودیان زمانش و به صلیب کشیده نشود: «خادمان من می‌جنگیدند تا به يهود تسليم نشوم. ولی اكنون پادشاهی من از اين جهان نيست»، «**و آنان که ایمان آوردند، کسانی هستند که شبیه عیسی را آزاد می‌کنند تا کشته نشود**».

وروي أنّ الشبيه المصلوب من ذرية رسول الله :

روایت شده است که شبیه به صلیب کشیده شده، از نسل رسول خدا می‌باشد.

قال رسول الله محمد  وهو يدعو لعلي بن أبي طالب : (اللهم أعطه جلادة موسى، واجعل في نسله شبيه عيسى ، اللهم إنك خليفتي عليه وعلى عترته وذريته الطيبة المطهرة التي أذهبت عنها الرجس والنجس) الغيبة للنعماني: ص١٤٤.

رسول خدا حضرت حضرت محمد در حالی که برای علی بن ابی طالب دعا می‌کند، می‌فرماید: «(**خداوندا، شکیبایی و مقاومت موسی را به او عطا فرما، و در نسلش شبیه عیسی** **را قرار بده. خداوندا، تو هستی جانشین من بر او و بر عترتش و بر ذریه‌ی پاک و مطهرش که پلیدی و آلودگی را از آنان دور کردی**)»([[174]](#footnote-174)).

٢- في كتب السنة:

در کتاب‌های اهل سنّت:

روى السنة في تفاسيرهم أنّ الذي صُلب ليس يهوذا الاسخريوطي، بل هو شاب كان مع الحواريين:

اهل سنّت در تفسیرهایشان روایت می‌کنند کسی که به صلیب کشیده شد یهودا اسخریوطی نبود بلکه جوانی بود همراه با حواریون:

[روى سعيد بن جبير عن ابن عباس: أن عيسى خرج على أصحابه لما أراد الله رفعه، فقال: أيكم يُلقى عليه شبهي، فيقتل مكاني، ويكون معي في درجتي ؟ فقام شاب، فقال: أنا، فقال: اجلس، ثم أعاد القول، فقام الشاب، فقال عيسى: اجلس، ثم أعاد، فقال الشاب: أنا، فقال: نعم أنت ذاك، فألقي عليه شبه عيسى، ورفع عيسى، وجاء اليهود، فأخذوا الرجل، فقتلوه، ثم صلبوه. وبهذا القول قال وهب بن منبه، وقتادة، والسدي] زاد المسير في علم التفسير - ابن الجوزي.

سعید بن جبیر از ابن عباس روایت می‌کند: «عیسی به همراه اصحابش هنگامی که خداوند اراده فرمود بالایش ببرد خارج شد. فرمود: «**کدام یک از شما شبیه من بر او افتد، به جای من کشته شود و با من هم‌درجه باشد**؟» جوانی برخاست و گفت: **من**. فرمود: «**بنشین**». سپس سخنش را تکرار کرد. آن جوان برخاست و عیسی گفت: «**بنشین**». سپس تکرار کرد و آن جوان برخاست و گفت: **من**. فرمود: «**آری، تو همانی**». او شبیه عیسی شد و عیسی رفع گردید. یهود آمدند، آن مرد را گرفتند، به قتل رسانیدندش و سپس بر دارش کردند. و وهب بن منبه و قتاده و سدی نیز همین سخن را گفته‌اند».([[175]](#footnote-175))

[حدثنا بشر بن معاذ، قال: ثنا يزيد، قال: ثنا سعيد، عن قتادة، قوله: ﴿إنَّا قَتَلْنا المَسِيحَ عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ رَسُولَ اللَّهِ وَما قَتَلُوهُ وَما صَلَبُوهُ﴾ ... إلى قوله: ﴿وكانَ اللَّهُ عَزِيزاً حَكِيماً﴾ أولئك أعداء الله اليهود اشتهروا بقتل عيسى بن مريم رسول الله، وزعموا أنهم قتلوه وصلبوه. وذُكر لنا أن نبيّ الله عيسى بن مريم قال لأصحابه: أيكم يُقذف عليه شبهي فإنه مقتول؟ فقال رجل من أصحابه: أنا يا نبيّ الله. فقُتل ذلك الرجل، ومنع الله نبيه ورفعه إليه.

بشر بن معاذ برای ما روایت کرد و گفت: از یزید از سعید از قتاده درباره‌ی این سخن خداوند متعال ﴿ **ما مسیح عیسی بن مریم فرستاده‌ی خداوند را کشتیم در حالی که او را نکشتند** ﴾... تا این سخن ﴿ **خداوند پیروزمند حکیم است** ﴾ گفت: آن یهودیان دشمنان خدا به قتل عیسی بن مریم فرستاده‌ی خداوند شهره شدند و چنین پنداشتند که او را به قتل رسانیدند و به صلیب کشیدند. به ما گفته شده پیامبر خدا عیسی بن مریم به یارانش فرمود: **کدام یک از شما شبیه من بر وی افتد تا کشته شود؟** مردی از بین یارانش گفت: **من ای پیامبر خدا**. آن مرد به قتل رسید و خداوند پیامبرش را بازداشت و به سوی خودش بالا برد.

حدثنا الحسن بن يحيى، قال: أخبرنا عبد الرزاق، قال: أخبرنا معمر، عن قتادة في قوله: ﴿وَما قَتَلُوهُ وَما صَلَبُوهُ وَلَكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ﴾ قال: أُلِقي شبهه على رجل من الحواريين فقُتل، وكان عيسى بن مريم عَرَض ذلك عليهم، فقال: أيكم ألِقي شبهِي عليه وله الجنة ؟ فقال رجل: عليّ.

حسن بن یحیی برای ما روایت کرد و گفت: عبد الرزاق به ما خبر داد و گفت: معمر از قتاده به ما خبر داد و درباره‌ی این سخن خداوند متعال (**و حال آنکه آنان مسيح را نکشتند و بردار نکردند بلکه امر بر ايشان مشتبه شد**) گفت: شبهه‌ای بر مردی از حواریون واقع شد و کشته شد. عیسی بن مریم این را بر آنان عرضه داشت و فرمود: **کدامین از شما شبیه من بر وی واقع شود و بهشت برایش باشد؟** مردی گفت: بر من.

حدثني المثنى، قال: ثنا أبو حذيفة، قال: ثنا شبل، عن ابن أبي نجيح، عن القاسم بن أبي بزّة: أن عيسى ابن مريم قال: أيكم يُلقي عليه شبهِي فيُقتل مكاني ؟ فقال رجل من أصحابه: أنا يا رسول الله. فأُلقي عليه شبهه، فقتلوه، فذلك قوله: ﴿وَما قَتَلُوهُ وَما صَلَبُوهُ وَلَكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ﴾.  
حدثنا القاسم، قال: ثنا الحسين، قال: ثني حجاج، قال: قال ابن جريج: بلغنا أن عيسى ابن مريم قال لأصحابه: أيكم يَنتدب فيلقى عليه شبهي فيقتل ؟ فقال رجل من أصحابه: أنا يا نبيّ لله. فألقي عليه شبه فقُتل، ورفع لله نبيه إليه.

مثنی برای ما روایت کرد و گفت: از ابو حنیفه از شبل از ابن ابی نجیح از قاسم بن ابی بزّه روایت کرد و گفت: عیسی بن مریم فرمود: **کدام یک از شما شبیه من بر وی افتد و به جای من به قتل رسد؟** مردی از یارانش گفت: من ای رسول خدا. شبیهش بر وی افتاد و او را کشتند. این مصداق خداوند متعال است: (**و حال آنکه آنان مسيح را نکشتند و بردار نکردند بلکه امر بر ايشان مشتبه شد**).

قاسم برای ما روایت کرد و گفت: از حسین از حجاج از ابن جریح روایت کرد و گفت: به ما چنین رسید که عیسی بن مریم به یارانش فرمود: **کدام یک از شما داوطلب می‌شود و شبیه من بر وی می‌افتد و کشته می‌شود؟** مردی از یارانش گفت: من ای پیامبر خدا. شبیه بر وی افتاد و به قتل رسید و خداوند پیامبرش را به سوی خودش بالا برد.

حدثنا محمد بن عمرو، قال: ثنا أبو عاصم، قال: ثنا عيسى، عن ابن أبي نجيح، عن مجاهد في قوله: ﴿شُبِّهَ لَهُمْ﴾ قال: صلبوا رجلاً غير عيسى يحسبونه إياه.

محمد بن عمرو برای ما روایت کرد و گفت: از ابو عاصم از عیسی از ابن ابی نجیح از مجاهد درباره‌ی این سخن ﴿**شُبِّهَ لَهُمْ**﴾ (**امر بر ايشان مشتبه شد**) گفت: مردی غیر از عیسی را که فکر می‌کردند همو است، به صلیب کشیدند.

حدثني المثنى، قال: ثنا أبو حذيفة، قال: ثنا شبل، عن ابن أبي نجيح، عن مجاهد: ﴿وَلَكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ﴾ فذكر مثله.

حدثنا القاسم، قال: ثنا الحسين، قال: ثني حجاج، عن ابن جريج، عن مجاهد، قال: صلبوا رجلاً شبهوه بعيسى يحسبونه إياه، ورفع الله إليه عيسى حياً] جامع البيان في تفسير القرآن - ابن جرير الطبري.

قاسم برای ما روایت کرد و گفت: از حسین از حجاج از ابن جریح از مجاهد روایت کرد و گفت: مردی را که با عیسی اشتباه گرفتند و تصور نمودند او است، به صلیب کشیدند و خداوند عیسی را به سوی خودش سلامت و زنده بالا برد».([[176]](#footnote-176))

[ثم أخبر سبحانه أنَّ بني إسرائيل ما قَتَلُوا عيسَىٰ، وما صَلَبوه، ولكنْ شُبِّه لَهُمْ، واختلفتِ الرُّوَاةُ في هذه القصَّة، والذي لا يُشَكُّ فيه أنَّ عيسَىٰ كان يَسِيحُ في الأَرْضِ ويدعو إلى اللَّه، وكانَتْ بنو إسرائيل تَطْلُبُه، ومَلِكُهُمْ في ذلك الزَّمَانِ يجعَلُ عليه الجَعَائِلَ، وكان عيسَىٰ قد ٱنضوَىٰ إليه الحواريُّون يَسِيرُونَ معه؛ حيثُ سار، فلَمَّا كان في بعض الأوقات، شُعِرَ بأمْر عيسَىٰ، فَرُوِيَ أنَّ رجلاً من اليهود جُعِلَ له جُعْلٌ، فما زال يَنْقُرُ عنه؛ حتى دلَّ علَىٰ مكانه، فلما أحَسَّ عيسَىٰ وأصحابُهُ بتلاحُقِ الطَّالبين بهم، دخلوا بَيْتاً بمرأى مِنْ بني إسرائيل، فرُوِيَ أنهم عَدُّوهم ثلاثةَ عَشَرَ، ورُوِيَ: ثمانيةَ عَشَرَ، وحُصِرُوا لَيْلاً، فرُوِيَ أنَّ عيسَىٰ فرق الحواريِّين عن نَفْسه تلك الليلةَ، ووجَّههم إلى الآفاقِ، وبقي هُوَ ورجُلٌ معه، فَرُفِعَ عيسَىٰ، وأُلْقِيَ شَبْهُهُ على الرجُلِ، فَصُلِبَ ذلك الرجُلُ] الجواهر الحسان في تفسير القرآن - الثعالبي.

«سپس خداوند سبحان خبر می‌دهد که بنی اسرائیل عیسی را به قتل نرسانیدند و به صلیبش نکشیدند بلکه امر بر ایشان مشتبه شد. راویان در این ماجرا اختلاف کردند اما در این تردید ندارند که عیسی بر روی زمین حرکت و به خداوند دعوت می‌کرد. بنی اسرائیل به دنبال او بودند و حکومت آنها در آن زمان به دست خراج‌گزاران و باج‌گیران بود. حواریونی که همراه او بودند هر کجا عیسی می‌رفت به او می‌پیوستند. گاهی اوقات فرمان عیسی را دریافت نمی‌کردند. روایت شده است که مالیاتی بر مردی از یهود واقع شد و پیوسته از آن در تنگنا بود. تا در نهایت به مکان او رسید. عیسی و یارانش متوجه نشدند که جست‌وجوگرانشان به آنها رسیدند. مردانی از بنی اسرائیل را داخل خانه کردند و روایت شده که آنها دشمن آن سیزده نفر بودند و روایت شده: دوازده نفر. آنها شبانه محاصره شدند. روایت شده که عیسی آن شب حواریون را از خود جدا کرد و آنها را به دور دست‌ها متوجه نمود و خودش با مردی همراهش باقی ماند. عیسی رفع شد و شبیه بر مرد افتاد و آن مرد به صلیب کشیده شد».([[177]](#footnote-177))

[فاجتمعت اليهود على قتله فأخبره الله بأنه يرفعه إلى السماء ويطهره من صحبة اليهود، فقال لأصحابه: أيكم يرضى أن يلقى عليه شبهي فيقتل ويصلب ويدخل الجنة ؟ فقال رجل منهم: أنا، فألقى الله عليه شبهه فقتل وصلب] تفسير مدارك التنزيل وحقائق التأويل- النسفي.

«یهود بر قتل او اجتماع کردند. خداوند خبر می‌دهد که او را به آسمان بالا برد و از همراهی با یهود پاکش نمود. به یارانش فرمود: **کدام یک از شما راضی می‌شود که شبیه من بر وی افتد، کشته شود، به صلیب کشیده شود و به بهشت وارد شود**؟ مردی از بینشان گفت: **من**؛ و شبیه بر وی افتاد، کشته و به صلیب کشیده شد».([[178]](#footnote-178))

[...... امتثل والي بيت المقدس ذلك وذهب هو وطائفة من اليهود إلى المنزل الذي فيه عيسى وهو في جماعة من أصحابه اثني عشر أو ثلاثة عشر وقال سبعة عشر نفراً وكان ذلك يوم الجمعة بعد العصر ليلة السبت فحصروه هنالك. فلما أحس بهم وأنه لا محالة من دخلوهم عليه أو خروجه إليهم قال لأصحابه: أيكم يلقى عليه شبهي وهو رفيقي في الجنة ؟ فانتدب لذلك شاب منهم فكأنه استصغره عن ذلك، فأعادها ثانية وثالثة وكل ذلك لا ينتدب إلا ذلك الشاب، فقال: أنت هو وألقى الله عليه شبه عيسى حتى كأنه هو وفتحت روزنه من سقف البيت وأخذت عيسى سنة من النوم فرفع إلى السماء وهو كذلك كما قال الله تعالى: ﴿إذ قال الله يا عيسى إني متوفيك ورافعك إلي﴾ الآية، فلما رفع خرج أولئك النفر فلما رأى أولئك ذلك الشاب ظنوا أنه عيسى فأخذوه في الليل وصلبوه ووضعوا الشوك على رأسه ..... وما قتلوه وما صلبوه ولكن شبه لهم أي رأوا شبهه فظنوه إياه] تفسير ابن كثير.

«.... فرماندار بیت‌المقدّس با آن موافقت کرد و او و گروهی از یهود به خانه‌ای که عیسی به همراه گروهی از یارانش که دوازده یا سیزده نفر بودند، رفتند. گفت هفده نفر بودند و آن روز جمعه بعد از عصر شب شنبه بود. آنجا را محاصره کردند. هنگامی که متوجه آنها شد و اینکه آنها نمی‌توانند بر او داخل شوند یا او به سویشان خارج شود به یارانش فرمود: **کدام یک از شما شبیه من بر وی افتد در حالی که او دوست و همراه من در بهشت باشد؟** آن جوان از میانشان داوطلب شد. گویی از این مأموریت کوچکش شمرد. برای دومین و سومین بار نیز تکرار کرد و هر دفعه کسی جز آن جوان داوطلب نمی‌شد. پس فرمود: **تو همانی**. خداوند شبیه عیسی را بر او انداخت تا اینکه گویی خود او شد. روزنه‌ای در سقف خانه ایجاد شد و عیسی را چرتی فراگرفت و به آسمان بالارفت، همان‌طور که خداوند متعال می‌فرماید: (**آنگاه که خداوند به عیسی فرمود که من تو را می‌میرانم و به سوی خودم بالا می‌برم**). هنگامی که او رفع شد، آن عده خارج شدند. هنگامی که آن گروه آن جوان را دیدند پنداشتند عیسی است. او را همان شب گرفتند، به صلیبش کشیدند و خار بر سرش نهادند... (**و حال آنکه آنان مسيح را نکشتند و بردار نکردند بلکه امر بر ايشان مشتبه شد**)؛ یعنی شبیهش را دیدند و پنداشتند که او است».([[179]](#footnote-179))

إذن، النتيجة من التوراة والإنجيل والقرآن والعقل والروايات أنّ المصلوب ليس عيسى ولا يهوذا الاسخريوطي، ووجدنا روايات تقول إنه من ذرية رسول الله  وعلي ، وتشير إلى أنه خليفة من خلفاء الله، فماذا نفعل ؟

بنابراین نتیجه‌ای که از تورات، انجیل، قرآن، عقل و روایات به دست می‌آید این است که شخص به صلیب کشیده شده، عیسی و همچنین یهودای اسخریوطی نیست و می‌بینیم که روایات بیان می‌کنند که او از نسل رسول خدا و علی و اشاره می‌کنند که او خلیفه‌ای از خلفای خداوند می‌باشد.

هل نبقى نجادل ونرد هذه الروايات ونمرر أوهامنا المبنية على الهوى لا غير والتي تعارض ما نقل في التوراة والإنجيل والروايات، وتعارض العقل أيضاً، ونقول إنّ المصلوب يهوذا الاسخريوطي، وأنها عنزة وإن طارت ؟!!! أم نقول: القول منا ما اتفقت عليه الكتب السماوية التوراة والإنجيل والقرآن ونص عليه رسول الله وآل محمد  وهو أنّ المصلوب ليس عيسى ، والمصلوب إنسان صالح، والمصلوب خليفة من خلفاء الله في أرضه، والمصلوب من آل محمد  ومن ذرية علي . وكل هذه الحقائق من النصوص من التوراة والإنجيل والقرآن وأقوال محمد وآل محمد ، ولا معارض معتبر لها.

پس در آنچه ما باید انجام دهیم آیا جایی برایمان باقی می‌ماند که جدال کنیم و این روایات را رد نماییم و اوهام و خیالات خودمان را که مبنایی جز هوا و هوس و نه چیزی دیگر، ندارند، و چیزهایی که با آنچه در تورات، انجیل و روایات نقل شده است و با عقل نیز در تعارض می‌باشند، مرور کنیم؟! و بگوییم شخص به صلیب کشیده شده، یهودای اسخریوطی است؟! هر قدر هم که این نظریات فاسد و شتاب‌زده باشد؟! یا آنچه را بگوییم که کتاب‌های آسمانی تورات، انجیل، قرآن و متن رسیده از رسول خدا و اهل بیت او بر آن اتفاق دارند؛ اینکه شخص مصلوب عیسی نیست، انسانی صالح است و خلیفه‌ای از خلفای خداوند در زمینش می‌باشد. به صلیب کشیده شده از آل محمد و از فرزندان علی است و تمام این حقایق از متون تورات، انجیل، قرآن و سخنان محمد و آل محمد گرفته شده است و هیچ معارض قابل اعتنایی برای آنها وجود ندارد!

الآن، بعد أن أثبتنا أنّ عيسى لم يصلب ولم يقتل، وأنّ هناك شبيهاً صُلب وشخصّناه من التوراة والإنجيل والقرآن وأقوال محمد وآل محمد ، نعود إلى ما رواه الطوسي وهو أنّ الناس لا يتعقّلون مسألة التشبيه والصلب، أو لا يتقبّلون الشخص الذي يواجههم وأنه هو، فيبدؤون بالإشكال كما روى الطوسي رحمه الله عن أبي عبد الله : (إنّ القائم إذا قام قال الناس: أنّى يكون هذا وقد بُليت عظامه منذ دهر طويل).

اکنون پس از اینکه ثابت کردیم که عیسی به صلیب کشیده و کشته نشد و شخص مشابهی به صلیب کشیده شد و این شخص را با توجه به تورات، انجیل، قرآن و سخنان محمد و آل محمد مشخص نمودیم، به آنچه طوسی روایت کرده، بازمی‌گردیم؛ اینکه مردم از آنجا که در مسئله‌ی تشبیه و صلیب تعقل نمی‌کنند و یا کسی که با آنها مواجه می‌شود و او خودش می‌باشد را پذیرا نمی‌شوند، همان‌طور که طوسی عمل نموده، شروع به اشکال‌تراشی می‌کنند: از ابا عبدالله روایت شده است: «**هنگامی که قائم** **قیام کند، مردم می‌گویند: چطور می‌تواند چنین باشد در حالی که روزگاران طولانی پیش از این، استخوان‌هایش پوسیده است**؟!».

أو لنكتب إشكالهم بصورة أخرى: كيف أنّ الشبيه المصلوب شخص نزل إلى الأرض بصورة معجزة وقُتل، وبعد ذلك يولد كطفل ويكبر حتى يكون هو القائم أو المهدي ؟!!

یا اشکال آنها را طور دیگری بازنویسی می‌کنیم: چطور ممکن است پس از اینکه شخص به صلیب کشیده شده که به صورت معجزه‌آسایی به زمین فرود آمد و به قتل رسید، به صورت نوزادی متولد و بزرگ شود تا او همان قائم یا مهدی گردد؟!!

والحقيقة، إنّ أصحاب هذا الاعتراض يطرحونه نتيجة عدم معرفتهم أو التفاتهم إلى أنّ الأرواح خُلقت قبل هذا العالم الجسماني، وهذا الأمر يثبته العقل والنقل:

حقیقت این است که کسانی که چنین اعتراضی را طرح می‌نمایند در نتیجه‌ی عدم شناخت‌شان یا توجه‌شان به این نکته است که ارواح پیش از این عالم جسمانی خلق شدند و این موضوع از نظر عقلی و نقلی به اثبات رسیده است.

فالعقل: لا يقبل أنّ الروح الأدنى مقاماً خُلقت قبل الروح الأعلى مقاماً؛ لأنها متقوّمة بوجود الأعلى، وليس هذا موضع مناقشة وبيان كيفية صدور الخلق من الحقيقة المطلقة، ولكن لا بأس ببيان بسيط: فالصادر من الحقيقة المطلقة أو المخلوق الأقرب للحقيقة المطلقة لا يمكن تكراره، وإلا لكان هو نفسه الأول لا غير، ولهذا فالمخلوق الذي بعده يكون أبعد عن الحقيقة المطلقة من الأول أي دونه مقاماً، وبالتالي يتوسّط المخلوق الأول في خلق الثاني، أي كما قال تعالى (بيدي): ﴿قَالَ يَا إِبْلِيسُ مَا مَنَعَكَ أَن تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِيَدَيَّ أَسْتَكْبَرْتَ أَمْ كُنتَ مِنَ الْعَالِينَ﴾ [ص: ٧٥]. وهكذا يكون المخلوق الأول بالنسبة للثاني يد الله، وأيضاً المخلوق الثاني بالنسبة للثالث يكون يد الله، أي أنها ليست يداً واحدة ولا اثنتين بل أيد كثيرة كما قال تعالى: ﴿وَالسَّمَاء بَنَيْنَاهَا بِأَيْدٍ وَإِنَّا لَمُوسِعُونَ﴾ [الذاريات: ٤٧].

عقل نمی‌پذیرد که روحی با مقام و رتبه‌ی پایین‌تر پیش از روح با مقام بالاتر خلق شده باشد چرا که او به وجود بالاتر پابرجا و قوام یافته است و اینجا مجال بحث و مناقشه و بیان چگونگی صادر شدن خلق از حقیقت مطلق، نمی‌باشد؛ ولی اشکالی ندارد اگر به طور گذرا اشاره‌ای به آن داشته باشیم: صادر شده از حقیقتِ مطلق یا همان نزدیک‌ترین مخلوق به حقیقت مطلق نمی‌تواند تکرار شود چرا که در غیر این صورت، همان اولی خواهد بود و نه دیگری. از همین رو مخلوقی که پس از او است باید نسبت به اولی از حقیقت مطلق دورتر و یا از نظر مقام و مرتبه پایین‌تر باشد. در نتیجه، مخلوق اول حد واسط در خلقت مخلوق دوم می‌باشد، یا همان طور که حق تعالی فرموده است «**با دو دستم**»: ﴿(**گفت: ای ابليس، چه چيز تو را از سجده کردن در برابر آنچه من با دو دست خود آفريدم منع کرد؟ آيا بزرگی فروختی يا از عالی‌مقامان بودی؟**)﴾([[180]](#footnote-180))  و به این ترتیب مخلوق اول در مقایسه با دوم، دست خداوند تلقی می‌شود و همچنین مخلوق دوم در مقایسه با سومین، دست خدا می‌گردد؛ به عبارت دیگر، یک یا دو دست وجود ندارد بلکه دست‌ها همان‌طور که حق تعالی می‌فرماید، بسیارند: ﴿(**و آسمان را با دستان برافراشتيم و حقا که ما گسترنده‌ایم**)﴾([[181]](#footnote-181)).

فالعقل يقول إنّ روح محمد  الأعلى مقاماً خُلق قبل روح آدم الأدنى مقاماً، ولا يوجد دليل عقلي يرد هذه الحقيقة. أما كون آدم خلق قبل محمد في هذا العالم الجسماني فلا يعني سبق روح آدم ؛ حيث إنه لا تلازم بين خلق الجسد وخلق الروح وهما في عالمين مختلفين.

عقل می‌گوید که روح حضرت محمد که مقام بالاتری دارد پیش از روح آدم که مقام پایین‌تری دارد، خلق شده است و هیچ دلیل عقلی برای رد کردن این حقیقت وجود ندارد. اما خلقت آدم پیش از حضرت محمد در این عالم جسمانی به معنی پیش‌تر بودن روح آدم نمی‌باشد چرا که هیچ ملازمتی بین خلقت جسد و خلقت روح وجود ندارد و آنها در عالم‌های مختلفی می‌باشند.

والقرآن يؤيد هذا الدليل الموافق للحكمة والعقل، قال تعالى: ﴿قَالَ يَا إِبْلِيسُ مَا مَنَعَكَ أَن تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِيَدَيَّ أَسْتَكْبَرْتَ أَمْ كُنتَ مِنَ الْعَالِينَ﴾ [ص: ٧٥]. وتعالى الله أن تكون له يد، وإنما (خلقت بيدي): أي بيد مخلوقة مثّلتْ قوته وإرادته وقدرته على الخلق في هذا المقام، وهذه اليد أو الروح المخلوق خلقت آدم أو توسّطت في خلق آدم . إذن، هذا الروح سبق آدم ، وهذه اليد أو الروح المخلوق هو محمد  ومن شاء الله له أن يكون يداً له سبحانه لتنفيذ ما يريد من الخلق وفي الخلق ﴿وَالسَّمَاء بَنَيْنَاهَا بِأَيْدٍ وَإِنَّا لَمُوسِعُونَ﴾ [الذاريات: ٤٧]. فهؤلاء هم أيدي الله التي يخلق بها، وهم خلق الله الأوائل المقربون ﴿هَذَا نَذِيرٌ مِّنَ النُّذُرِ الْأُولَى﴾ [النجم: ٥٦]. وهم أصحاب المقام العالي غير المكلفين بالسجود لآدم ؛ لأنهم أعلى مقاماً منه ﴿قَالَ يَا إِبْلِيسُ مَا مَنَعَكَ أَن تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِيَدَيَّ أَسْتَكْبَرْتَ أَمْ كُنتَ مِنَ الْعَالِينَ﴾ [ص: ٧٥]. العالون: أي الأرواح الذين خلقوا آدم، ولهذا فهم غير مكلَّفين بالسجود لآدم؛ لأنهم فوقه وأعلى مقاماً منه.

قرآن این دلیل را موافق حکمت و عقل می‌داند، آنجا که حق تعالی می‌فرماید: ﴿**(گفت: ای ابليس، چه چيز تو را از سجده کردن در برابر آنچه من با دو دست خود آفريدم منع کرد؟ آيا بزرگی فروختی يا از عالی‌مقامان بودی؟**)﴾([[182]](#footnote-182)) ؛ خداوند برتر از آن است که دستی داشته باشد و اینکه «**با دستانم خلق کردم**» فقط به معنی این است که با دست مخلوقی که تمثیلی از نیرو، اراده و قدرت او بر خلق در این مقام می‌باشد، و این دست یا روح خلق شده، آدم را خلق نمود یا واسطه‌ای در خلقت آدم گردید.

بنابراین، این روح پیش از آدم بوده است و این دست یا روح خلق شده، همان محمد و هر کس که خداوند بخواهد که دستی برای او سبحان و متعال برای جاری ساختن آنچه از خلقت و در مخلوقات اراده می‌فرماید، می‌باشد: ﴿(**و آسمان را با دستان برافراشتيم و حقا که ما گسترنده‌ایم**)﴾([[183]](#footnote-183)). اینان، همان دست‌های خدا هستند که با آنها خلق می‌کند و آنها، همان اولین خلایق نزدیک و مقرّب می‌باشند: ﴿(**اين بيم‌دهنده‌ای است از بيم‌دهندگان پيشين**)﴾([[184]](#footnote-184)) و آنها، همان دارندگان مقام‌های عالی هستند که مکلّف به سجده بر آدم نیستند؛ چرا که از نظر مقام از او بالاترند: ﴿(**گفت: ای ابليس، چه چيز تو را از سجده کردن در برابر آنچه من با دو دست خود آفريدم منع کرد؟ آيا بزرگی فروختی يا از عالی‌مقامان بودی؟**)﴾([[185]](#footnote-185)). ﴿**الْعَالِينَ**﴾ (**عالی‌مقامان**) یعنی ارواحی که آدم را خلق نمودند و به همین دلیل مکلّف به سجده بر آدم نبودند؛ چرا که آنها برتر از او و از نظر مقامی، بالاتر از او بودند.

أما النقل: ففيه بيان واضح أنّ روح محمد  وآل محمد  خُلقت قبل خلق آدم والخلق جميعاً، وقبل الأجسام أو هذا العالم الجسماني بأمد بعيد:

اما از نظر نقلی: بیان روشنی وجود دارد که روح محمد  و آل محمد پیش از خلقت آدم و تمام خلایق، خلق شدند؛ بسیار پیش‌تر از این عالم جسم‌ها یا این عالم جسمانی:

من القرآن:

وقال تعالى: ﴿قُلْ إِن كَانَ لِلرَّحْمَنِ وَلَدٌ فَأَنَا أَوَّلُ الْعَابِدِينَ﴾ [الزخرف: ٨١]. الآية في مقام الرد على من يقولون إنّ عيسى ابن الله، وملخص الرد هو: أنها تنفي هذه البنوّة باعتبار أنّ محمداً  المخلوق الأول وسَبَق عيسى وجوداً، وتسوق لهذا السبق بياناً هو السبق بالعبادة ﴿فَأَنَا أَوَّلُ الْعَابِدِينَ﴾، والنتيجة: فالآية واضحة في إثبات أنّ روح محمد  خُلقت قبل روح عيسى وآدم بل وقبل أرواح كل الخلق، وإلا لما صحَّ أن يوصف بأنه أول العابدين في مقام السبق الزمني أو الحدثي.

از قرآن:

حق تعالی می‌فرماید: ﴿(**بگو: اگر خدای رحمان را فرزندی می‌بود، من از نخستين پرستندگان می‌بودم**)﴾([[186]](#footnote-186)).

این آیه در مقام پاسخ‌گویی به کسانی است که می‌گویند عیسی فرزند خدا است و خلاصه‌ی این پاسخ به این صورت است که آیه این مبالغه در فرزند بودن را نفی می‌کند به جهت آنکه حضرت محمد مخلوق اول و از نظر وجودی پیش از عیسی می‌باشد و این پیش‌تر بودن را به طور لفظی به این سمت سوق می‌دهد که منظور، پیش‌تر بودن در عبادت می‌باشد: ﴿**فَأَنَا أَوَّلُ الْعابِدین**﴾ (**من از نخستين پرستندگان می‌بودم**). در نتیجه آیه در اثبات اینکه روح محمد پیش از روح عیسی و آدم خلق شده، واضح می‌باشد، و حتی پیش از ارواح تمامی مخلوقات چرا که در غیر این صورت توصیف شدن به «**اولین عبادت‌کنندگان**» در جایگاه سبقت زمانی یا حادثی (از نظر اتفاق افتادن) صحیح نمی‌باشد.

ومن الروايات من طرق السنة والشيعة:

و از روایت از طریق سنی و شیعه:

عن المفضل قال: قال أبو عبد الله : (إنّ الله تبارك وتعالى خلق الأرواح قبل الأجساد بألفي عام، فجعل أعلاها وأشرفها أرواح محمد وعلي وفاطمة والحسن والحسين والأئمة بعدهم صلوات الله عليهم، فعرضها على السموات والأرض والجبال فغشيها نورهم ...) مجمع النورين للمرندي: ص٢٧٢.

از مفضل روایت شده است: ابو عبد الله امام صادق فرمود: «**خداوند تبارک و تعالی ارواح را دو هزار سال پیش از اجساد بیافرید و شریف‌ترین و والاترین آنها را ارواح محمد، علی، فاطمه، حسن، حسین و ائمه‌ی پس از ایشان که سلام و صلوات خداوند بر ایشان باد، قرار داد. آنها را بر آسمان‌ها، زمین و کوه‌ها عرضه نمود؛ پس نور ایشان، آنها را پوشانید**....».([[187]](#footnote-187))

قال الصادق : (إن الله آخى بين الأرواح في الأظلة قبل أن يخلق الأبدان بألفي عام، فلو قد قام قائمنا أهل البيت لورَّث الأخ الذي آخى بينهما في الأظلة، ولم يورث الأخ من الولادة) بحار الأنوار: ج٦ ص٢٤٩.

امام صادق می‌فرماید: «**خداوند دو هزار سال پیش از آنکه بدن‌ها را خلق کند، ارواح را در (عالم) سایه، برادر گردانید. هنگامی که قائم ما اهل بیت قیام کند برادر از برادری که بین‌شان در (عالم) سایه پیوند برادری برقرار بوده است، ارث می‌برد و از برادر ولادتی خودش ارث نمی‌برد**».([[188]](#footnote-188))

(حدثنا أحمد بن محمد بن عبد الرحمن بن عبد الله بن الحسين بن إبراهيم بن يحيى بن عجلان المروزي المقرئ قال: حدثنا أبو بكر محمد بن إبراهيم الجرجاني، قال: حدثنا أبو بكر عبد الصمد بن يحيى الواسطي، قال: حدثنا الحسن بن علي المدني، عن عبد الله بن المبارك، عن سفيان الثوري، عن جعفر بن محمد الصادق، عن أبيه، عن جده، عن علي بن أبي طالب ، قال: (إنّ الله تبارك وتعالى خلق نور محمد  قبل أن خلق السماوات والأرض والعرش والكرسي واللوح والقلم والجنة والنار، وقبل أن خلق آدم ونوحاً وإبراهيم وإسماعيل وإسحاق ويعقوب وموسى وعيسى وداود وسليمان، وكل من قال الله عز وجل في قوله: "ووهبنا له إسحاق ويعقوب – إلى قوله – وهديناهم إلى صراط مستقيم"، وقبل أن خلق الأنبياء كلهم بأربعمائة ألف وأربع وعشرين ألف سنة وخلق الله عز وجل معه اثني عشر حجاباً .......) الخصال للصدوق: ص٤٨٢.

احمد بن محمد بن عبدالرحمن بن عبد الله بن حسین بن ابراهیم بن یحیی بن علاج مروزی مقرئی برای ما روایت کرد که ابوبکر محمد بن ابراهیم جرجانی برای ما روایت کرد که ابو بکر عبد الصمد بن یحیی واسطی برای ما روایت کرد که حسن بن علی مدنی از عبدالله بن مبارک از سفیان ثوری از جعفر بن محمد صادق از پدرش از جدش از علی بن ابی طالب روایت کرد که فرمود: «**خداوند تبارک و تعالی نور محمد** **را پیش از خلقت آسمان‌ها، زمین، عرش، کرسی، لوح، قلم، بهشت و دوزخ و پیش از خلقت آدم، نوح، ابراهیم، اسماعیل، اسحاق، یعقوب، موسی، عیسی، داوود، سلیمان و تمام کسانی که خداوند عزوجل در سخنش می‌فرماید** (**و به او اسحاق و یعقوب را بخشیدیم ـ‌تا این سخنش‌ـ و همگی را به راه مستقیم هدایت نمودیم**) **و چهار صد و بیست و چهار هزار سال پیش از خلقت تمام انبیا، خلق فرمود و خداوند عزوجل به همراه او دوازده حجاب خلق نمود**....».([[189]](#footnote-189))

عن أبي سعيد الخدري، قال: (كنا جلوساً مع رسول الله  إذ أقبل إليه رجل فقال: يا رسول الله أخبرني عن قول الله عز وجل لإبليس: ﴿أَسْتَكْبَرْتَ أَمْ كُنتَ مِنَ الْعَالِينَ﴾، فمن هم يا رسول الله الذين هم أعلى من الملائكة ؟ فقال رسول الله: أنا وعلي وفاطمة والحسن والحسين، كنا في سرادق العرش نسبح الله وتسبح الملائكة بتسبيحنا قبل أن يخلق الله عز وجل آدم بألفي عام، فلما خلق الله عز وجل آدم أمر الملائكة أن يسجدوا له ولم يأمرنا بالسجود، فسجدت الملائكة كلهم إلا إبليس فإنه أبى أن يسجد، فقال الله تبارك وتعالى: ﴿أَسْتَكْبَرْتَ أَمْ كُنتَ مِنَ الْعَالِينَ﴾، أي من هؤلاء الخمس المكتوب أسماؤهم في سرادق العرش، فنحن باب الله الذي يؤتى منه، بنا يهتدي المهتدون، فمن أحبنا أحبه الله وأسكنه جنته، ومن أبغضنا أبغضه الله وأسكنه ناره، ولا يحبنا إلا من طاب مولده) بحار الأنوار: ج٢٥ ص٢.

از ابو سعید خدری روایت شده است که گفت: همراه رسول خدا نشسته بودیم که ناگاه مردی به سویش آمد و گفت: ای رسول خدا، از این سخن خداوند عزوجل به ابلیس مرا خبر ده: (**آيا بزرگی فروختی يا از عالی‌مقامان بودی؟**). این کسانی که برتر از ملائکه هستند، چه کسانی هستند، ای رسول خدا؟ رسول خدا فرمود: «**من، علی، فاطمه، حسن و حسین، جملگی در سرادق عرش، خداوند را تسبیح می‌گفتیم و ملائکه با تسبیح ما تسبیح می‌گفتند، دو هزار سال پیش از اینکه خداوند عزوجل آدم را بیافریند. پس هنگامی که خداوند عزوجل آدم را بیافرید، ملائکه را امر فرمود که به او سجده کنند و ما را به سجده فرمان نداد. تمامی ملائکه سجده کردند به جز ابلیس که از سجده کردن سرپیچی نمود. خداوند تبارک و تعالی فرمود**: (**آيا بزرگی فروختی يا از عالی‌مقامان بودی؟**)؛ **یعنی از این پنج تن که اسمشان در سرادق عرش نوشته شده است؟! پس ما همان دروازه‌ای هستیم که از طریق آن بخشیده می‌شود. با ما هدایت‌یافتگان، هدایت می‌شوند. پس کسی که ما را دوست بدارد، خداوند دوستش می‌دارد و او را در بهشت جای می‌دهد و کسی که ما را دشمن بدارد، خداوند دشمنش می‌دارد و در آتش سکنایش می‌دهد؛ و ما را دوست نمی‌دارد مگر کسی که ولادتش پاکیزه باشد**».([[190]](#footnote-190))

روى الصدوق رحمه الله في كتاب المعراج عن رجاله إلى ابن عباس، قال: (سمعت رسول الله  وهو يخاطب علياً ويقول: يا علي، إنّ الله تبارك وتعالى كان ولا شيء معه، فخلقني وخلقك روحين من نور جلاله، فكنا أمام عرش رب العالمين نسبح الله ونقدسه ونحمده ونهلّله، وذلك قبل أن يخلق السماوات والأرضين، فلما أراد أن يخلق آدم خلقني وإياك من طينة واحدة من طينة عليين وعجننا بذلك النور وغمسنا في جميع الأنوار وأنهار الجنة، ثم خلق آدم واستودع صلبه تلك الطينة والنور، فلما خلقه استخرج ذريته من ظهره فاستنطقهم وقررهم بالربوبية، فأول خلق إقرارا بالربوبية أنا وأنت والنبيون على قدر منازلهم وقربهم من الله عز وجل، فقال الله تبارك وتعال: صدقتما و أقررتما يا محمد ويا علي وسبقتما خلقي إلى طاعتي، وكذلك كنتما في سابق علمي فيكما، فأنتما صفوتي من خلقي، والأئمة من ذريتكما وشيعتكما وكذلك خلقتكم .......) بحار الأنوار: ج٢٥ ص٣.

صدوق در کتاب معارج از طریق راویانش تا ابن عباس روایت می‌کند: شنیدم رسول خدا در حالی که علی را مخاطب قرار می‌داد، می‌فرمود: «**ای علی، خداوند تبارک و تعالی بود و هیچ چیز همراه او نبود. من و تو را به صورت دو روح از نور باعظمتش خلق فرمود. ما در برابر عرش پروردگار جهانیان خداوند را تسبیح می‌گفتیم و تقدیسش می‌کردیم و ستایش و تسبیح و تهلیلش می‌گفتیم، و این پیش از خلقت آسمان‌ها و زمین بود. هنگامی که اراده فرمود تا آدم را بیافریند من و تو را از گِلی یکسان از گِل علیین بیافرید و ما را با آن نور بیامیخت و ما را در تمامی نورها و نهرهای بهشت غوطه‌ور ساخت. سپس آدم را بیافرید و آن گل و نور را در صلبش به ودیعه نهاد. هنگامی که خلقش نمود، ذریه‌اش را از پشتش خارج نمود، آنها را گویا ساخت و بر ربوبیت از آنها اقرار گرفت. اولین خلقی که به ربوبیت اقرار نمود من، تو و پیامبران به اندازه‌ی شأن و مقام‌شان و نزدیکی‌شان به خداوند عزوجل بود. پس خداوند تبارک و تعالی فرمود: ای محمد و ای علی، تصدیق کردید و اقرار کردید و بر عبادتم از خلقم پیشی جستید و در عِلم پیشین من نیز همین‌طور بوده است؛ پس شما برگزیدگان از خلق من و امامان از فرزندان شما و شیعیان شما هستند و اینگونه شما را خلق نمودم**....».([[191]](#footnote-191))

(أخبرنا الحسين بن عبيد الله، قال: أخبرنا أبو محمد، قال: حدثنا محمد بن همام، قال: حدثنا علي بن الحسين الهمداني، قال: حدثني محمد بن خالد البرقي، قال: حدثنا محمد بن سنان، عن المفضل بن عمر، عن أبي عبد الله ، عن آبائه ، عن أمير المؤمنين ، قال: كان ذات يوم جالساً بالرحبة والناس حوله مجتمعون، فقام إليه رجل فقال: يا أمير المؤمنين، إنك بالمكان الذي أنزلك الله به، وأبوك يعذب بالنار ! فقال له: مه فض الله فاك، والذي بعث محمداً بالحق نبياً، لو شفع أبي في كل مذنب على وجه الأرض لشفعه الله تعالى فيهم، أبي يعذب بالنار وابنه قسيم النار ! ثم قال: والذي بعث محمداً بالحق نبياً، إنّ نور أبي طالب يوم القيامة ليطفئ أنوار الخلق إلا خمسة أنوار: نور محمد  ونوري ونور فاطمة ونورَي الحسن والحسين ومن ولده من الأئمة، لأن نوره من نورنا الذي خلقه الله عز وجل من قبل خلق آدم بألفي عام) أمالي الطوسي: ص٣٠٥، مائة منقبة لابن شاذان القمي: ص١٧٤، كنز الفوائد للكراجكي: ص٨٠.

حسین بن عبید الله به ما خبر داد و گفت: ابو محمد به ما خبر داد و گفت: محمد بن همام برای ما روایت کرد: علی بن حسین همدانی به ما گفت: محمد بن خالد برقی به من گفت: محمد بن سنان از مفضل بن عمر از ابو عبد الله از پدرانش از امیر المؤمنین روایت کرد: روزی در جایی وسیع نشسته بودیم و مردم گردش جمع شده بودند. مردی به سویش برخاست و عرض کرد: ای امیر مؤمنان، تو در مکانی هستی که خداوند به آن فرودت آورده در حالی که پدرت با آتش عذاب می‌شود! به او فرمود: «**ساکت شو، خداوند دهانت را ببندد. سوگند به آن کس که به حق، محمد را به پیامبری مبعوث فرمود، اگر پدرم تمام گناهکاران زمین را شفاعت کند خداوند متعال شفاعتش را می‌پذیرد. پدرم در آتش باشد و پسرش قسمت‌کننده‌ی آتش**؟!» سپس فرمود: «**سوگند به آن کس که به حق، محمد را به پیامبری مبعوث فرمود، نور ابوطالب در روز قیامت نورهای خلایق را خاموش می‌کند مگر پنج نور: نور محمد****، نور من، نور فاطمه، نور حسن و حسین و ائمه از فرزندان حسین؛ چرا که نور او از نور ما است که خداوند عزوجل دو هزار سال پیش از خلقت آدم، خلق فرمود**».([[192]](#footnote-192))

عن أمير المؤمنين علي بن أبي طالب ، قال: (كان الله ولا شيء معه، فأول ما خلق نور حبيبه محمد  قبل خلق الماء والعرش والكرسي والسماوات والأرض واللوح والقلم والجنة والنار والملائكة وآدم وحواء بأربعة وعشرين وأربعمائة ألف عام، فلما خلق الله تعالى نور نبينا محمد  بقي ألف عام بين يدي الله عز وجل واقفاً يسبحه ويحمده، والحق تبارك وتعالى ينظر إليه .........، فلما تكاملت الأنوار سكن نور محمد تحت العرش ثلاثة وسبعين ألف عام، ثم انتقل نوره إلى الجنة فبقي سبعين ألف عام، ثم انتقل إلى سدرة المنتهى فبقي سبعين ألف عام، ثم انتقل نوره إلى السماء السابعة، ثم إلى السماء السادسة، ثم إلى السماء الخامسة، ثم إلى السماء الرابعة، ثم إلى السماء الثالثة، ثم إلى السماء الثانية، ثم إلى السماء الدنيا، فبقي نوره في السماء الدنيا إلى أن أراد الله تعالى أن يخلق آدم ........) بحار الأنوار: ج١٥ ص٢٧ - ٣١.

از امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب روایت شده است که فرمود: «**خداوند بود و هیچ چیز با او نبود. اولین چیزی که خلق نمود، نور حبیبش محمد** **چهار صد و بیست و چهار هزار سال پیش از خلقت آب، عرش، کرسی، آسمان‌ها، زمین، لوح و قلم، بهشت و آتش، ملائکه، آدم و حوا بود. هنگامی که خداوند متعال نور پیامبر ما حضرت محمد** **را خلق نمود هزار سال در پیشگاه خداوند عزوجل باقی ماند در حالی که تسبیح و ستایشش می‌گفت. و حق تبارک و تعالی به او می‌نگریست... هنگامی که انوار، کامل گشت نور محمد زیر عرش هفتاد و سه هزار سال ساکن شد. سپس نورش به بهشت منتقل شد و هفتاد هزار سال باقی ماند. سپس به سدرة المنتهی منتقل شد و هفتاد هزار سال باقی ماند. سپس نورش به آسمان هفتم منتقل شد، سپس به آسمان ششم، سپس به آسمان پنجم، آسمان چهارم، آسمان سوم، آسمان دوم و سپس به آسمان دنیا منتقل شد و نور او در آسمان دنیا باقی ماند تا اینکه خداوند متعال اراده فرمود آدم** **را خلق فرماید**...».([[193]](#footnote-193))

روى جابر بن عبد الله، قال: (قلت لرسول الله : أول شيء خلق الله تعالى ما هو؟ فقال: نور نبيك يا جابر خلقه الله، ثم خلق منه كل خير، ثم أقامه بين يديه في مقام القرب ما شاء الله ثم جعله أقساماً، فخلق العرش من قسم والكرسي من قسم، وحملة العرش وخزنة الكرسي من قسم، وأقام القسم الرابع في مقام الحب ما شاء الله، ثم جعله أقساماً فخلق القلم من قسم، واللوح من قسم والجنة من قسم. وأقام القسم الرابع في مقام الخوف ما شاء الله ثم جعله أجراء فخلق الملائكة من جزء والشمس من جزء والقمر والكواكب من جزء، وأقام القسم الرابع في مقام الرجاء ما شاء الله، ثم جعله أجزاء فخلق العقل من جزء والعلم والحلم من جزء والعصمة والتوفيق من جزء، وأقام القسم الرابع في مقام الحياء ما شاء الله، ثم نظر إليه بعين الهيبة فرشح ذلك النور وقطرت منه مائة ألف وأربعة وعشرون ألف قطرة فخلق الله من كل قطرة روح نبي ورسول، ثم تنفست أرواح الأنبياء فخلق الله من أنفاسها أرواح الأولياء والشهداء والصالحين) بحار الأنوار: ج٢٥ ص٢٢.

آنچه جابر بن عبدالله روایت می‌کند: به رسول خدا عرض کردم: اولین چیزی که خداوند متعال خلق فرمود، چه بود؟ فرمود: «**نور پیامبرِ تو ای جابر، خداوند خلقش فرمود؛ سپس از آن هر چیزی را خلق نمود. سپس آن نور را در مقام قرب در مقابل خويش قرار داد تا هر زمانی كه اراده فرماید، سپس آن نور را اقسامی قرار داد. عرش را از قسمتی، کرسی را از قسمتی، و حاملان عرش و خزانه‌داران کرسی را از قسمتی خلق نمود و قسمت چهارم را در مقام حب و دوستی تا آنجا که خداوند اراده فرماید، قرار داد؛ سپس آن را بر قسمت‌هایی قرار داد؛ پس قلم را از قسمتی، لوح را از قسمتی، و بهشت را از قسمتی خلق فرمود و قسمت چهارم را در مقام خوف و ترس تا آنجا که خداوند اراده فرماید، قرار داد. سپس آن را اجزایی قرار داد؛ ملائکه را از یک جزء، خورشید را از یک جزء، ماه و ستارگان را از یک جزء بیافرید و قسمت چهارم را در مقام رجا و امیدواری تا آنجا که خداوند اراده فرماید، قرار داد. سپس آن را اجزایی قرار داد؛ عقل را از جزئی، علم و حکمت را از جزئی و عصمت و توفیق را از جزئی بیافرید و جزء چهارم را در مقام حیا تا آنجا که خداوند اراده فرماید، قرار داد. سپس با چشم عطای الهی به آن نگریست؛ نور از آن تراوش کرد و یک‌صد و بیست و چهار هزار قطره از آن برون تراوید و خداوند از هر قطره روح یک نبی و فرستاده را بیافرید. سپس ارواح انبیا نفس کشیدند و خداوند از نفس‌های آنها ارواح اولیا، شهدا و صالحان را خلق فرمود**».([[194]](#footnote-194))

عن محمد بن سنان عن ابن عباس، قال: (كنا عند رسول الله  فأقبل علي بن أبي طالب فقال له النبي : مرحباً بمن خلقه الله قبل أبيه بأربعين ألف سنة، قال: فقلنا: يا رسول الله أكان الابن قبل الأب ؟ فقال: نعم، إنّ الله خلقني وعلياً من نور واحد قبل خلق آدم بهذه المدة ثم قسمه نصفين، ثم خلق الأشياء من نوري ونور علي ، ثم جعلنا عن يمين العرش فسبّحنا فسبّحت الملائكة، فهلّلنا فهلّلوا، وكبّرنا فكبّروا، فكل من سبّح الله وكبّره فإن ذلك من تعليم علي ) بحار الأنوار: ج٢٥ ص٢٤.

از محمد بن سنان از ابن عباس روایت شده است که گفت: نزد رسول خدا بودیم. علی بن ابی طالب پیش آمد. رسول خدا به او فرمود: «**مرحبا به کسی که چهل هزار سال پیش از پدرش آفریده شد**». عرض کردیم: ای رسول خدا، آیا پسر پیش از پدر بوده؟ فرمود: «**آری، خداوند همین مدت پیش از خلقت آدم، نور من و علی را خلق فرمود و سپس آن را دو قسمت نمود. سپس چیزها را از نور من و نور علی** **خلق نمود. سپس ما را در راست عرش قرار داد. ما تسبیح گفتیم، پس ملائکه تسبیح گفتند؛ ما تهلیل گفتیم، پس ملائکه تهلیل گفتند؛ ما تکبیر گفتیم، پس ملائکه تکبیر گفتند؛ بنابراین هر چه خداوند را تسبیح می‌کند و او را بزرگ می‌دارد از تعلیم دادن علی** **است**».([[195]](#footnote-195))

عبد الله بن المبارك عن جعفر بن محمد، عن أبيه، عن جده، عن أمير المؤمنين أنه قال: (إنّ الله خلق نور محمد  قبل المخلوقات بأربعة عشر ألف سنة، وخلق معه اثني عشر حجاباً والمراد بالحجب الأئمة ) بحار الأنوار: ج٢٥ ص٢١.

عبد الله بن مبارک از جعفر بن محمد از پدرش از جدش امیرالمؤمنین روایت کرد که فرمود: «**خداوند نور محمد** **را چهل هزار سال پیش از مخلوقات خلق نمود و همراه او دوازده حجاب خلق فرمود و منظور از حجاب‌ها، ائمه** **می‌باشند**».([[196]](#footnote-196))

أخرج أبو الحسن علي بن محمد المعروف بابن المغازلي الواسطي الشافعي في كتابه "المناقب" بسنده عن سلمان الفارسي، قال: (سمعت حبيبي محمد  يقول: كنت أنا وعلي نوراً بين يدي الله عز وجل يُسبِّح الله ذلك النور ويقدسه قبل أن يخلق الله آدم بأربعة عشر ألف عام، فلما خلق آدم أودع ذلك النور في صلبه فلم يزل أنا وعلي شيء واحد حتى افترقنا في صلب عبد المطلب، ففي النبوة وفي علي الإمامة) ينابيع المودة: ج١ ص٤٧،والحديث عن سلمان انظره أيضاً في: تاريخ مدينة دمشق: ج٤٢ ص٦٧، مناقب ابن المغازلي: ص٨٧، فضائل الصحابة لابن حنبل:ج٢ ص٦٦٢، مناقب الخوارزمي: ص١٤٥.

ابو الحسن علی بن محمد معروف به ابن مغازلی واسطی شافعی در کتابش «المناقب» با سندش از سلمان فارسی روایت می‌کند: شنیدم محبوبم محمد می‌فرماید: «**من و علی نوری در دستان خداوند عزوجل بودیم. آن نور چهل هزار سال پیش از خلقت آدم او را تسبیح می‌گفت و تقدیسش می‌نمود. هنگامی که آدم را خلق فرمود آن نور را در پشتش به ودیعه نهاد. بنابراین پیوسته من و علی چیزی یکسان بودیم تا اینکه پشت عبدالمطلب جدا شد؛ پس در من نبوت و در علی، امامت می‌باشد**».([[197]](#footnote-197))

أخرج ابن المغازلي أيضاً، عن سالم بن أبي الجعد، عن أبي ذر، قال: (سمعت رسول الله  يقول: كنت أنا وعلي نوراً عن يمين العرش بين يدي الله عز وجل يسبح الله ذلك النور ويقدسه قبل أن يخلق الله آدم بأربعة عشر ألف عام، فلم يزل أنا وعلي شيء واحد حتى افترقنا في صلب عبد المطلب، فجزء أنا وجزء علي) ينابيع المودة: ج١ ص٤٧.

همچنین ابن مغازلی از سالم بن ابی جعد از اباذر روایت می‌کند که گفت: شنیدم رسول خدا می‌فرماید: «**من و علی نوری از سمت راست عرش در دستان خداوند عزوجل بودیم. آن نور چهل هزار سال پیش از خلقت آدم او را تسبیح می‌گفت و تقدیسش می‌نمود. من و علی پیوسته چیزی یکسان بودیم تا اینکه پشت عبدالمطلب جدا شد؛ بخشی من و بخشی علی گردید**».([[198]](#footnote-198))

وروى ابن عباس، قال: (سمعت رسول الله  يقول: كنت أنا وعلي نوراً بين يدي الله من قبل أن يخلق آدم بأربعة عشر ألف عام، فلما خلق الله آدم سلك ذلك النور في صلبه ولم يزل الله ينقله من صلب إلى صلب حتى أقره في صلب عبد المطلب، ثم أخرجه من عبد المطلب فقسّمه قسمين؛ قسماً في صلب عبد الله، وقسماً في صلب أبي طالب، فعلي مني وأنا منه لحمه لحمي ودمه دمي، فمن أحبه بحق أحبه ومن أبغضه فيبغضني أبغضه) نظم درر السمطين للزرندي الحنفي: ص٧٩، وأخرجه أيضاً في كتابه معارج الوصول إلى معرفة آل الرسول: ص٣٣.

از ابن عباس روایت شده است: شنیدم رسول خدا می‌فرماید: «**من و علی چهل هزار سال پیش از خلقت آدم نوری در دستان خداوند عزوجل بودیم. آن نور در پشت او راه پیمود و پیوسته خداوند آن را از پشتی به پشت دیگر منتقل می‌نمود تا اینکه در پشت عبدالمطلب قرارش داد. سپس از پشت عبدالمطلب خارجش ساخت و به دو قسمت تقسیم نمود؛ قسمتی در پشت عبدالله و قسمتی در پشت ابوطالب. پس علی از من است و من از او؛ گوشت او گوشت من، خون او خون من است؛ پس هر کس او را دوست داشته باشد، به حق که مرا دوست داشته است و هر کس او را دشمن بدارد، مرا دشمن داشته است و من نیز دشمنش می دارم**».([[199]](#footnote-199))

(أخبرنا عبد الوهاب بن عطاء، عن سعيد بن أبي عروبة، عن قتادة، قال وأخبرنا عمر بن عاصم الكلابي، أخبرنا أبو هلال، عن قتادة، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: كنت أول الناس في الخلق وآخرهم في البعث) الطبقات الكبرى: ج١ ص١٤٩.

عبد الوهاب بن عطا از سعید بن ابو عروه از قتاده و عمر بن عاصم کلابی از ابو هلال از قتاده به ما خبر دادند: رسول خدا فرمود: «**من اولین مردم در خلقت و آخرینشان در بعثت بودم**».([[200]](#footnote-200))

(حدثنا أبو همام الوليد بن شجاع بن الوليد البغدادي، أخبرنا الوليد بن مسلم، عن الأوزاعي، عن يحيى بن أبي كثير، عن أبي سلمة، عن أبي هريرة، قال: قالوا يا رسول الله صلى الله عليه وسلم متى وجبت لك النبوة ؟ قال: وآدم بين الروح والجسد. هذا حديث حسن صحيح) سنن الترمذي: ج٥ ص٢٤٥.

ابو همام ولید بن شجاع بن ولید بغدادی برای ما روایت کرد که ولید بن مسلم از اوزاعی از یحیی بن ابی کثیر از ابو سلمه از ابو هریره به ما خبر داد و گفت: عرض کردند: ای رسول خدا، چه وقت نبوت بر شما واجب گردید؟ فرمود: «**وقتی آدم بین روح و جسد بود**».([[201]](#footnote-201))

می‌گویم، آیا اکنون پس از اینکه عقل و نقل بر چنین چیزی دلالت می‌کنند، آیا مانعی عقلی وجود دارد؟ پس کسی که نمی‌پذیرد و می‌گوید این عقلانی نیست آیا خودش جایگزینی دارد که متون، عقل و حکمت آن را تأیید کند؟ آنگونه که پیش‌تر ارایه شد! یا صرفاً عناد و جدل و پیروی از هوا و هوس برای نپذیرفتن حقیقت می‌باشد و نه چیز دیگر!

(حدثنا أبو النضر الفقيه وأحمد بن محمد بن سلمة العنزي، قالا: ثنا عثمان بن سعيد الدارمي ومحمد بن سنان العوفي، ثنا إبراهيم بن طهمان، عن بديل بن ميسرة، عن عبد الله بن شقيق، عن ميسرة الفخر، قال: قلت لرسول الله متى كنت نبياً ؟ قال: وآدم بين الروح والجسد. هذا حديث صحيح الإسناد ولم يخرجاه) المستدرك للحاكم: ج٢ ص٦٠٨.

ابو نضر فقیه و احمد بن محمد بن سلمه‌ی عنزی برای ما روایت کردند که عثمان بن سعید دارمی و محمد بن سنان عوفی از ابراهیم بن طهمان از بدیل بن مسیره از عبد الله بن شفیق از میسره‌ی فخر به ما خبر دادند که گفت: به رسول خدا عرض کردم: از چه وقت شما پیامبر بودید؟ فرمود: «**وقتی آدم بین روح و جسد بود**».([[202]](#footnote-202))

الآن، تبيَّن من القرآن والروايات أنّ محمداً وآل محمد  أرواحهم موجودة في زمن بعث عيسى بل قبل أن يولد عيسى، فهل هناك مانع أن يخلق لروح أحدهم بدناً جسمانياً، أو في الحقيقة هو يظهر في العالم الجسماني بصورة تشبه عيسى ويكون هذا الأمر بإرادة الله وبحوله وقوته على الأقل كما روي ظهور جبرائيل - وهو روح - لمحمد  في هذا العالم الجسماني بصورة دحية الكلبي ([[203]](#footnote-203))، أقول: هل هناك مانع عقلي الآن بعد أن دلَّ النقل والعقل على هذا الأمر ؟

اکنون از قرآن و روایات مشخص شد که ارواح محمد و آل محمد در هنگام بعثت عیسی موجود بوده‌اند و حتی پیش از آنکه عیسی متولد شود. حال آیا مانعی وجود دارد که برای روح یکی از آنها بدنی جسمانی خلق شود و یا در واقع او در این عالم جسمانی با صورتی شبیه به عیسی ظاهر شود؟ و این امر با اراده‌ی خداوند و با حول و قوّه‌ی او صورت پذیرد؛ حداقل همان‌طور که روایت می‌شود همانند ظهور جبرئیل ـ‌که روح است‌ـ برای حضرت محمد به صورت دحیه‌ی کلبی در این عالم جسمانی!([[204]](#footnote-204))

ثم من يرفض ويقول: هذا لا يعقل، هل لديه بديل تؤيده النصوص والعقل والحكمة كما هو الحال فيما تقدم ؟ أم مجرد عناد وجدل واتباع هوى لرفض الحق لا غير !!

إنّ تقبّل الحقيقة كما هي ربما يكون فيه شيء من الصعوبة، خصوصاً مع وجود الجهل والشيطان وجنودهم الذين يعملون جاهدين لمنع الناس من الإنصات للحق ولسماع كلام الله والخضوع للدليل والتعرف على الحقيقة، ولكن عندما يُقام الدليل لإظهار الحقيقة على الناس العقلاء أن يقولوا نعم هذه هي الحقيقة لقد رأيناها بوضوح، وإلا فلن يكونوا أُناساً ولا عقلاء.

اگر حقیقت را آن گونه که هست بپذیرید مقداری سختی در آن خواهد بود خصوصاً با وجود جهل، شیطان و لشکریانش که با شدت تلاش می‌کنند تا مردم را از سکوت در برابر حق و شنیدن کلام خدا و خضوع برای دلیل و برهان و شناخت حقیقت، باز دارند؛ اما هنگامی که دلیل و برهان برای ظاهر ساختن حقیقت اقامه گردد، بر عاقلان مردم است که بگویند آری این حقیقتی است که ما به وضوح و روشنی می‌بینیم؛ در غیر این صورت نه انسان‌اند و نه عاقل!

\* \* \*

الملاحق

**پیوست‌ها**

ملحق ([[205]](#footnote-205)) رقم (1)

**پیوست ۱([[206]](#footnote-206))**

هو الله سبحانه الواحد الأحد وكل من سواه خلقه

او، خداوند سبحان، یکتای یگانه، و هر چه غیر او، جملگی مخلوق او است.

الله سبحانه وتعالى رد في القرآن الكريم على الذين قالوا إن لله سبحانه ابناً انفصل عنه أو وُلِدَ منه أو صَدَرَ عنه بمعنى أنه لاهوت مطلق صدر عن لاهوت مطلق، أو الذين يقولون إنّ الإنسان المخلوق يمكن أن يرتقي حتى يكون موصولاً باللاهوت المطلق، أي إنّ حقيقة هذا الإنسان تكون اللاهوت المطلق؛ لأنه اتحد باللاهوت المطلق، وبهذا حسب تفكيرهم يكون اللاهوت المطلق قد نزل في الناسوت وبالجسد، أو بين الناس في إنسان منهم وهذا الإنسان يكون ابن الله.

خدای سبحان و متعال، در قرآن کریم سخن کسانی را که گفته‌اند خداوند پسری دارد که از او منفصل شده یا از او متولد گشته یا از او صادر شده به این معنا که از لاهوت مطلق، یک لاهوت مطلق دیگر حاصل شده را مردود شمرده است. همچنین عقیده‌ی آن عده را که می‌گویند انسانِ آفریده شده می‌تواند تا آنجا ارتقا یابد که به لاهوت مطلق برسد یعنی به طوری که وی با لاهوت مطلق یکی و خود در واقع به لاهوت مطلق تبدیل گردد را نیز کذب شمرده است. بر اساس نگرش این افراد، لاهوت مطلق در ناسوت و در جسد تنزل یافته یا به صورت یک انسان در بین مردمان متجلی گشته است و این انسان، پسر خدا می‌باشد.

والحقيقة مع أنّ هذا الطرح العقائدي الذي تبنّاه العلماء غير العاملين باطل، ولكن الله سبحانه وتعالى ولرحمته خاطبهم وكلّمهم حتى في تفاصيل التنظير لهذا الاعتقاد، فتجده تعالى يفصل لهم ويبين لهم مواضع الخلل في عقيدتهم.

در حقیقت با این که این دیدگاه اعتقادی که علمای غیرعامل بنیان نهاده‌اند، باطل است ولی خداوند سبحان و متعال از روی رحمتش، حتی در جزئیات چنین نظریه‌ای آنها را مخاطب قرار داده و با آنها صحبت کرده است و شما می‌بینی که حق تعالی موضوع را برای آنان موشکافی می‌کند و آسیب‌ها و نقصان نهفته در این عقیده را به آنها گوشزد می‌نماید.

قال تعالى: *﴿*بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَنَّى يَكُونُ لَهُ وَلَدٌ وَلَمْ تَكُنْ لَهُ صَاحِبَةٌ وَخَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ*﴾* [الأنعام: 101]*.*

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿(**پدید آورنده‌ی آسمان‌ها و زمین است، چگونه او را فرزندی باشد و حال آن که او را همسری نیست، هر چیزی را او آفریده است و به هر چیزی دانا است**)﴾([[207]](#footnote-207)).

*﴿*أَنَّى يَكُونُ لَهُ وَلَدٌ وَلَمْ تَكُنْ لَهُ صَاحِبَةٌ*﴾*: وهذا النقض التام الذي كلّمهم الله به لا يمكنهم ردّه بأي شكل أو صورة؛ حيث إنّ معناه: إنكم تقولون بوجود ولد له سبحانه وتعالى، وهذا الولد هو لاهوت مطلق (أي أنه كامل مطلق وغني مطلق لا يفتقر لغيره)، فإن قلتم: إنه صدر منه وحده سبحانه وتعالى، فهذا يعني أن الابن مطابق للأب تماماً - وبغض النظر عن أنّ الحقيقة البسيطة المطلقة يستحيل تعددها - فأيُّ معنى وأيُّ حكمة من هذا الصدور، مع عدم وجود أي تمايز أو اختلاف أو تغاير يمكن تصوره ؟! فهل تقولون: إنّ الأب غير حكيم ليصدر أو ليلد ابناً له لا فائدة له سبحانه أو لغيره من صدوره ؟!

﴿(**چگونه او را فرزندی باشد و حال آن که او را همسری نیست**)﴾: و این نقض تامّی است که خدا به وسیله‌ی آن با ایشان سخن گفته است و آنها به هیچ وجه قادر نیستند آن را رد کنند؛ زیرا معنایش این است که: شما معتقدید خدای سبحان و متعال فرزندی دارد و این فرزند همان لاهوت مطلق است (یعنی کامل مطلق و غنی مطلق است و به دیگری نیازمند نیست). اگر بگویید که این فرزند فقط از خدای سبحان و متعال صادر شده، به آن معنا است که فرزند کاملاً با پدر مطابقت دارد ـ‌با قطع نظر از این که حقیقتِ بسیطِ (غیرمُرکّب) مطلق نمی‌تواند متعدد و چندگانه باشد‌ـ حال، در این صدور چه مفهوم و چه حکمتی نهفته است؟! و حال آن که (اصولاً) هیچ تمایز یا اختلاف و تغییری که بتوان به تصوّر آورد، وجود ندارد؟! آیا بر این باورید این پدر غیرحکیم است، چرا که فرزندی از او متولّد یا صادر شده است که نه برای او سبحان و متعال سودی به همراه دارد نه برای دیگری؟!

وإن قلتم بوجود الاختلاف أو التمايز أو التغاير - كما يصرّح النصارى اليوم أنّ الأقانيم متمايزة - فهذا يحتّم وجود لاهوت ثان *﴿*..... صَاحِبَةٌ .....*﴾* ليكون الابن صادراً عن الاثنين فلا يطابق أحدهما؛ لأنه صدر عنهما معاً، فهل أنتم تقولون بوجود اللاهوت الثاني (الصاحبة) الذي سبق الابن ([[208]](#footnote-208)) ؟؟!!!

اگر به وجود اختلاف یا تمایز یا تفاوت معتقد باشید ـ‌همان‌طور که نصاری امروزه چنین باور دارند و می‌گویند اقانیم از هم متمایزند‌ـ ، این الزاماً به معنای وجود لاهوت دوم است (...**صَاحِبَةٌ**.....) تا پسر از دو تا صادر شده باشد که در این صورت مطابق با هیچ کدام نخواهد بود چرا که او از هر دوی اینها با هم صادر شده است. بنابراین آیا شما به وجود لاهوت دوم (الصاحبة = همسر) که پیش از پسر بوده است، اعتقاد دارید؟!([[209]](#footnote-209))

فاعلموا أنكم إن قلتم بوجود الابن فلابد أن تقولوا بوجود اللاهوت الثاني (الصاحبة) قبله وإلا فكيف تقولون بوجود الابن (اللاهوت المطلق الذي صدر عنه) دون وجود اللاهوت المطلق الثاني (الصاحبة) ابتداءً معه سبحانه وتعالى، ووجود الإله المطلق الثاني (الصاحبة) ابتداءً معه سبحانه وتعالى محال؛ لأنّ اللاهوت المطلق حقيقة بسيطة مطلقة ولا يمكن أن تتعدد *﴿*أَنَّى يَكُونُ لَهُ وَلَدٌ وَلَمْ تَكُنْ لَهُ صَاحِبَةٌ*﴾*.

بدانید اگر به وجود فرزند معتقد هستید، به ناچار باید قبل از او، به وجود لاهوت دوم (الصاحبة = همسر) معترف شوید وگرنه چطور بدون وجود لاهوت مطلق دوم (الصاحبة) از پدید آمدن فرزند (لاهوت مطلقی که از آن حاصل گشته است) دم می‌زنید؛ آن هم از همان ابتدای کار به همراه خداوند سبحان و متعال! موجود بودن اله مطلق دوم (الصاحبة) در آغاز به همراه خداوند سبحان و متعال محال است؛ زیرا لاهوت مطلق، حقیقتِ بسیطِ مطلق است و نمی‌تواند چندگانه باشد: ﴿(**چگونه او را فرزندی باشد و حال آن که او را همسری نیست**)﴾.

وقال تعالى: *﴿*مَا اتَّخَذَ اللَّهُ مِنْ وَلَدٍ وَمَا كَانَ مَعَهُ مِنْ إِلَهٍ إِذاً لَذَهَبَ كُلُّ إِلَهٍ بِمَا خَلَقَ وَلَعَلا بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يَصِفُونَ*﴾* [المؤمنون: 91]*.*

و خدای متعال می‌فرماید: ﴿(**خدا هیچ فرزندی ندارد و هیچ خدایی با او نیست، اگر چنین می‌بود هر خدایی با آفریدگان خود به یک سو می‌کشید و بر یکدیگر برتری می‌جستند، خدا از آنچه او را وصف می‌کنند، منزّه است**)﴾([[210]](#footnote-210)).

أي إن رتبتم ما توهمتوه من وجود الأقانيم الثلاثة (أو الأصول الثلاثة) بهذه الصورة، فقلتم بوجود الأب (الله سبحانه وتعالى)، واللاهوت المطلق الثاني الصاحبة (الابن)، ثم صدر عنهما اللاهوت المطلق الثالث (الاقنوم الثالث) الروح القدس، فالكلام يكون في وجود اللاهوت الثاني ابتداءً مع الله سبحانه وتعالى، فهل يوجد تمايز بينهما أم لا ؟ أي أنّ كليهما واحد ؟

یعنی شما آنچه از اقانیم سه‌گانه (یا اصول سه‌گانه) پنداشته‌اید را به این صورت سامان داده‌اید و به وجود پدر (خدای سبحان و متعال) و لاهوت مطلق دوم یا همان صاحبة (پسر) معتقد گشته‌اید. سپس بر این باورید که از این دو، لاهوت مطلق سوم (اقنوم سوم) یا روح القدس صادر گشته است. سخن درباره‌ی لاهوت دومی است که در آغاز به همراه خدای سبحان و متعال بوده: آیا بین این دو تمایز و تفاوتی وجود دارد یا این که این دو یکی هستند؟

فمن يختار أنّ كليهما واحد يعود عليه النقض السابق؛ لأن الصادر عنهما مطابق لكل واحد منهما، ومن يختار التمايز بينهما ستنتقض عنده ألوهية الثاني ألوهيةً مطلقة؛ لورود النقص عليه، فالتمايز لا يكون إلا بالكمال المطلق *﴿*..... وَلَعَلا بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يَصِفُونَ*﴾*.

کسی که بگوید این دو یکی هستند، نقض پیشین بر او وارد است؛ زیرا صادر شده از این دو، با هر دوشان مطابقت دارد؛ و کسی که معتقد باشد بین این دو تمایز و تفاوت هست، الوهیّت مطلق بودن الوهیّت دوم، عقیده‌اش را نقض می‌کند زیرا این نقض بر او وارد و به‌جا است و تمایزی نمی‌تواند باشد جز در کمال مطلق: ﴿(... **و بر یکدیگر برتری می‌جستند، خدا از آنچه او را وصف می‌کنند منزّه است**)﴾.

والعلماء غير العاملين لأنهم نكسوا فطرتهم وانقلبوا رأساً على عقب، قالوا إن لله ولداً سبحانه وتعالى عما يصفون *﴿*أَلا إِنَّهُمْ مِنْ إِفْكِهِمْ لَيَقُولُونَ وَلَدَ اللَّهُ وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ*﴾* [الصافات: 151 - 152].

علمای غیرعامل از آن رو که فطرت خود را واژگونه کرده‌اند و به قهقرا بازگشته‌اند، گفته‌اند خداوند را فرزندی است، (خداوند از آنچه برای او توصیف می‌کنند منزّه است): ﴿(**آگاه باش که از دروغ‌گویی‌شان است که می‌گویند: \* خدا صاحب فرزند است، دروغ می‌گویند**)﴾([[211]](#footnote-211)).

فلو أنهم عادوا إلى فطرة الله وتفكروا في آلاء الله لأنقذوا أنفسهم من هذا الهلاك المبين وتجنبوا الكلام فيما لا يعلمون، وكلام الإنسان فيما لا يعلم كذب *﴿*إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ*﴾*، قال تعالى: *﴿*وَيُنْذِرَ الَّذِينَ قَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَداً مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ وَلا لِآبَائِهِمْ كَبُرَتْ كَلِمَةً تَخْرُجُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ إِنْ يَقُولُونَ إِلَّا كَذِباً*﴾* [الكهف: 4 - 5].

اگر آنها به فطرت الهی باز گردند و در نعمت‌های خداوند اندیشه کنند، خود را از این هلاکت آشکار نجات می‌دهند و از سخن‌گویی درباره‌ی آنچه به آن دانشی ندارند، باز‌ می‌ایستند. سخن گفتن آدمی درباره‌ی چیزی که نمی‌داند دروغ‌گویی است: **(آنها دروغ می‌گویند**). خدای متعال می‌فرماید: ﴿(**و کسانی را که گفتند: خدا فرزندی اختیار کرد، بترساند \* نه خود به آن دانشی دارند و نه پدرانشان داشته‌اند. چه بزرگ است سخنی که از دهانشان بیرون می‌آید و جز دروغی نمی‌گویند**)﴾([[212]](#footnote-212)).

وأيضاً: نقض الله سبحانه وتعالى عليهم مبدأ تعدد اللاهوت المطلق من أساسه كيفما كان الاعتقاد به:

در ضمن، خداوند سبحان و متعال، تعدد لاهوت مطلق و اعتقاد به چنین چیزی را به هر صورت که باشد از اساس مردود دانسته است:

قال تعالى: *﴿*قَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَداً سُبْحَانَهُ هُوَ الْغَنِيُّ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ إِنْ عِنْدَكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ بِهَذَا أَتَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لا تَعْلَمُونَ*﴾* [يونس: 68].

﴿(**گفتند: خدا فرزندی برگزیده است. منزّه است، بی‌نیاز است، از آنِ او است هر چه در آسمان‌ها و زمین است. شما را بر آن سخن دلیلی نیست. چرا درباره‌ی خدا چیزهایی می‌گویید که به آن آگاه نیستید**؟)﴾.([[213]](#footnote-213)).

*﴿*قَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَداً سُبْحَانَهُ هُوَ الْغَنِيُّ*﴾*: ومبدأ هذا النقض على كل من قال بتعدد اللاهوت المطلق - سواء بالبنوة أم بصورة أخرى يتوهمها من ضل عن سواء السبيل- هو أنّ الله قد أودع في فطرة الإنسان ما يميز به بين الحكمة والسفه *﴿*فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا*﴾* [الشمس: 8]. فكل من استعمل هذا الميزان سيحكم بأن القول بتعدد اللاهوت مع عدم وجود مائز هو سفه ولا حكمة فيه. وبالتالي لا يبقى إلا القول بالتمايز، وهذا يُنقض بكلمة واحدة *﴿*سُبْحَانَهُ هُوَ الْغَنِيُّ*﴾* فالتمايز في اللاهوت لا يكون إلا في الكمال، فيتعين فقر ونقص غيره فينتقض قول إن غيره لاهوت مطلق.

﴿(**گفتند: خدا فرزندی برگزیده است، منزّه است، بی‌نیاز است**)﴾: اصل این نقض ‌برای کسانی که به تعدد لاهوت مطلق معتقد است ـ‌چه به صورت فرزند و چه به گونه‌ی دیگری که افراد انحراف یافته از راه راست می‌پندارند‌ـ این است که خداوند در فطرت آدمی، چیزی به ودیعه نهاده است که انسان با آن می‌تواند حکمت را از سفاهت (حماقت) بازشناسد: ﴿**(سپس بدی‌ها و پرهیزگاری‌هایش را به او الهام کرد**)﴾([[214]](#footnote-214)). هر کس که این معیار را به کار گیرد، قطعاً خواهد گفت که اعتقاد به تعدد لاهوت به همراه عدم وجود تفاوت، سفاهت است و چنین چیزی خالی از حکمت می‌باشد. لذا تنها چیزی که می‌ماند موضوع تمایز و تفاوت بین این دو است، که این نیز با یک جمله نقض می‌شود: ﴿**سُبْحَانَهُ هُوَ الْغَنِيُّ**﴾ (**خدا منزّه است، بی‌نیاز است**). تمایز در لاهوت نمی‌باشد مگر در کمال که فقر و نقص در غیر او را مشخص می‌کند و درنتیجه وجود لاهوت مطلق غیر از او را نقض می‌کند.

أما بالنسبة لمسألة ارتقاء الإنسان، فإن الله خلق الإنسان وأودع فيه الفطرة التي تؤهله إلى الارتقاء حتى يكون أسماء الله وصورة الله وتجلي الله والله في الخلق، ولكنه مهما ارتقى لن يكون لاهوتاً مطلقاً ولا غنياً مطلقاً، بل يبقى مخلوقاً وفقيراً إلى الله سبحانه وتعالى *﴿*يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُورٌ عَلَى نُورٍ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ*﴾* [النور: 35]. يكاد لا أنه يضيء من نفسه فيكون لاهوتاً مطلقاً، فكل من سواه خلقه وفقراء إليه سبحانه وتعالى *﴿*مَا كَانَ لِلَّهِ أَنْ يَتَّخِذَ مِنْ وَلَدٍ سُبْحَانَهُ إِذَا قَضَى أَمْراً فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ*﴾* [مريم: 35].

در خصوص موضوع ارتقا انسان، خداوند انسان را آفرید و در او فطرتی به ودیعه گذاشت که با آن این شایستگی را یافته است که تا به آنجا صعود کند که اسماء الله و صورت الله و تجلی خدا و خدای در خلق شود؛ لیکن انسان هر قدر هم که اوج بگیرد و ارتقا یابد باز هم لاهوت مطلق و غنی مطلق نخواهد شد، بلکه مخلوق و نیازمند به درگاه خداوند سبحان و متعال باقی می‌ماند: ﴿(**نزدیک است روغنش روشنی بخشد هر چند آتش به آن نرسیده باشد، نوری افزون بر نور دیگر، خدا هر کس را که بخواهد به نورش، راه می‌نماید**)﴾([[215]](#footnote-215)) ؛ «نزدیک است» به این معنا نیست که از «خودش روشنی می‌بخشد» تا به این ترتیب، لاهوتِ مطلق شود، چرا که هر چه غیر از او وجود دارد، مخلوق خداوند و نیازمند به خداوند سبحان و متعال است: ﴿(**نسزد خداوند را که فرزندی برگیرد، منزّه است، چون اراده کاری کند می‌گوید: باش، پس می‌شود**)﴾([[216]](#footnote-216)).

وفي هذا النقض المتقدم الذي جاء في القرآن الكريم كفاية لمن ألقى السمع وهو شهيد.

در این نقض که در قرآن کریم آمده است، پیامی کافی است برای صاحبدلان یا آنان که با حضور قلب گوش فرا می‌دارند.([[217]](#footnote-217))

أما قولهم إنه واحد أحد مع قولهم بالأقانيم الثلاثة المتمايزة المستقلة بذاتها التي يرسل بعضها بعضاً حسب اعتقادهم وقولهم بوجود علاقة بينها كعلاقة البنوة والأبوة .... الخ، فهو قول يعلمون أنه سفيه ([[218]](#footnote-218))، وإلا كيف تجتمع الوحدة الأحدية مع تعدده وتجزئته وتمايز أجزائه وإن لم يسموها أجزاء.

آنها از یک سو عقیده دارند خداوند یکتا و یگانه است، و از سوی دیگر به اقانیم سه‌گانه‌‌ای معتقدند که از هم متمایز و در ذات خود مستقل‌اند و طبق اعتقادی که دارند، هر یک، دیگری را ارسال می‌کند و ایمان به این که بین اینها رابطه‌ای از نوع رابطه‌ی پدر فرزندی برقرار است و ... این نظریه‌ای است که خودشان هم می‌دانند از روی بی‌خردی است؛([[219]](#footnote-219)) وگرنه چطور می‌شود یگانه‌ی واحد با تعددش و اجزایش و تمایز اجزایش یک جا جمع شود، حتی اگر آنها را اجزا نام ننهند؟!

ولو أعرضنا عن كل ما تقدم فبيان باطلهم يكفيه هذا البيان إن كانوا يعقلون، وهو:

اگر همه‌ی آنچه را که تا کنون برای بطلان این عقیده گفته‌ایم کنار نهیم، مطلب زیر برای آنها کافی خواهد، بود اگر به خرد اندیشه کنند:

إنّ الله نور لا ظلمة فيه، وكل عوالم الخلق هي نور مختلط بالظلمة وموجودات ظهرت بتجلي نوره سبحانه في الظلمات، ولذا فلا يمكن اعتبار أن الله قد حل في مخلوق أو ظهر في مخلوق ظهوراً تاماً في عوالم الخلق - كما يدعون بعيسى وروح القدس - ؛ لأن معنى هذا أنها لا تبقى بل تفنى ولا يبقى إلا نور لا ظلمة فيه، أي لا يبقى خلق بل فقط الله سبحانه وهو نور لا ظلمة فيه، ولذا قلنا وكررنا إن محمداً يخفق بين اللاهوت والأنا والإنسانية، وأكدت هذا لكي لا يتوهم متوهم أن الله - وهو نور لا ظلمة فيه - يحل في عوالم الخلق تعالى الله علواً كبيراً، والأمر بيّن واضح فمعنى ظهور النور الذي لا ظلمة فيه في عوالم الخلق ظهوراً تاماً هو فناؤها واندثارها ولا يبقى لها اسم ولا رسم ولا معنى، بل لا يبقى إلا الله النور الذي لا ظلمة فيه تعالى الله علواً كبيراً.

خداوند نوری است بدون این که ظلمتی در آن باشد و تمام عوالم خلقت، نور همراه با ظلمت است، موجودات نیز با تجلی نور خدای سبحان و متعال در ظلمات تجلی و ظهور یافته‌اند، لذا امکان ندارد که در عوالم خلقت، خداوند در مخلوقی حلول یابد یا به طور کامل در او ظهور نماید ـ‌همان‌طور که در مورد عیسی و روح‌القدس چنین ادعایی دارند‌ـ زیرا معنای این سخن آن است که چنین موجودی نمی‌تواند بقا یابد بلکه فانی می‌شود و جز نور بی‌ظلمت چیز دیگری بر جای نمی‌ماند. به عبارت دیگر خلق باقی نمی‌ماند بلکه فقط خدای سبحان که نوری است بی‌ظلمت بر جای می‌ماند. بر همین اساس است که ما بارها گفته‌ایم و تکرار کرده‌ایم که محمد بین لاهوت و انانیّت و انسانیت در نوسان است. من بر این مطلب تأکید ورزیده‌ام تا کسی گمان نکند که خداوند ـ‌که نوری است بی‌ظلمت‌ـ در عوالم خلق حلول می‌یابد، تعالی الله علواً کبیراً. قضیه کاملاً روشن است: معنای ظهور تامِّ نورِ بی‌ظلمت در عوالم خلق، به معنی فنا و محو شدن آن است به گونه‌ای که نه اسمی و نه رسمی و نه معنایی از آن بر جای نمی‌ماند، بلکه فقط خداوند یعنی نوری که هیچ ظلمتی در آن راه ندارد، باقی می‌ماند، تعالی الله علواً کبیراً.

\* \* \*

ملحق ([[220]](#footnote-220)) رقم (۲)

**پیوست ۲([[221]](#footnote-221))**

بعض الكلمات في التوراة والإنجيل التي توهَّم بعضهم أنها تعني أنّ اللاهوت المطلق يحلُّ في عوالم الخلق بإنسان وبيان حقيقتها

برخی عبارت‌های موجود در تورات و انجیل که عده‌ای بر اساس آنها دچار توهم شده‌اند که لاهوت مطلق در قالب انسان، در عوالم خلق حلول می‌یابد؛ همچنین بیان تفسیر و واقعیت این عبارت‌ها.

الكلمة:

**کلمه**

في كتاب لاهوت المسيح لشنودة الثالث (بابا الأرثذوكس)، قال شنودة الثالث:

الفصل الأول: لاهوته من حيث مركزه في الثالوث القدوس - هو اللوجوس (الكلمة).

( (يو1: 1) «في البدء كان الكلمة والكلمة عند الله. وكان الكلمة الله»، وهنا الحديث عن لاهوته واضح تماماً).

در کتاب لاهوت مسیح نوشته شنودای سوم (پاپ ارتدکس)، شنودای سوم گفته است:

فصل اول: لاهوت او از لحاظ مرکزیّتش در ثالوث قدّوس، که همان، «لوگوس» (کلمه) است.

انجیل یوحنا 1: 1 «(در آغاز، کلمه بود. کلمه با خدا بود، و آن کلمه، خدا بود)».

الرد: قد بيَّنت في هذا الكتاب ([[222]](#footnote-222)) أنّ عيسى عبد وليس لاهوتاً مطلقاً، وسيأتي فصل الخطاب ومن آية محكمة ثابتة من الإنجيل ([[223]](#footnote-223))، وبالتالي هذا النص وغيره لا يصح تفسيره وفهمه بتكلّف على أنّ عيسى هو لاهوت مطلق حيث ثبت كما تقدم أنّ عيسى أو يسوع لا يمكن أن يكون نوراً لا ظلمة فيه، بل هو نور وظلمة، وما كان هذا حاله فهو مخلوق محتاج فقير إلى اللاهوت المطلق سبحانه.

**پاسخ**:

در این کتاب([[224]](#footnote-224)) توضیح دادم که عیسی بنده بود، نه لاهوت مطلق و در ادامه به فصل الخطاب و آیه‌ی محکم و ثابتی در انجیل([[225]](#footnote-225)) (برای اثبات این مطلب) اشاره می‌شود؛ لذا درست نیست که از این نصّ و دیگر نصوص، چنین تفسیر و درک شود که عیسی همان لاهوت مطلق است زیرا ثابت شد که عیسی یا یسوع نمی‌تواند نوری بدون ظلمت باشد، بلکه وی نور و ظلمت (با هم) است و کسی که چنین وضعیتی داشته باشد، مخلوقی است نیازمند به لاهوت مطلق.

تفسير هذا النص:

«في البدء كان الكلمة»: اللاهوت المطلق سبحانه لا بداية له ليقال في البدء، بل الذي في البدء هو المخلوق. إذن، فيسوع (عيسى ) مخلوق وهذه الآية تُبيِّن بوضوح أنه مخلوق. نعم، يمكن أن يقال: إنّ المراد هنا المخلوق الأول أو العقل الأول فيتم نقاش هذا الأمر، هل أنّ يسوع (عيسى ) هو الكلمة الأولى ؟ أم أنّ يسوع (عيسى ) كلمة من كلمات الله المتأخرة عن الكلمة الأولى ؟

**تفسیر این متن**:

«**در آغاز، کلمه بود**»: لاهوت مطلقِ سبحان و تعالی، آغازی ندارد که گفته شود «در آغاز»، بلکه آن که در آغاز بوده، همان مخلوق است. بر این اساس یسوع (عیسی) مخلوق است و این آیه به صراحت بر مخلوق بودن او دلالت دارد. آری، ممکن است گفته شود که در اینجا منظور، مخلوق اول یا عقل اول می‌باشد و بحث در همین راستا است: آیا یسوع (عیسی) همان کلمه‌ی نخستین است؟ یا این که یسوع (عیسی) کلمه‌ای است از کلمات خدا که پس از کلمه‌ی نخستین آمده است؟

«والكلمة عند الله»: اللاهوت المطلق حقيقة غير مركّبة والقول بتركيبها أو ما يلزم من قوله تركيبها باطل، فالاعتقاد بأنّ المراد بقوله (والكلمة عند الله) أنّ الكلمة هي اللاهوت المطلق نفسه يعني أنّ اللاهوت المطلق مركب. أما الاعتقاد ([[226]](#footnote-226)) بأنّ الكلمة هي الله - أي هو هي وهي هو بلا تمايز - مع أنه غير مركب يجعل هذا القول سفيهاً وخالياً من أي حكمة، فلا معنى للقول بأنّ الشيء عند نفسه.

«**و کلمه با خدا بود**»: لاهوت مطلق، حقیقتی غیر مرکب است و اعتقاد به ترکیب آن یا اعتقاد به آنچه که از لوازمش ترکیب بودن می‌باشد، باطل است؛ لذا اعتقاد به این که منظور از «و کلمه با خدا بود» این است که «کلمه، همان لاهوت مطلق می‌باشد» مترادف با مرکب بودن لاهوت مطلق است. از سوی دیگر اعتقاد([[227]](#footnote-227)) به این که کلمه همان خداوند است ـ‌یعنی کلمه خدا است و خدا کلمه است، بدون هیچ تفاوت و تمایزی‌ـ در حالی که وی غیر مرکب می‌باشد، این سخن را جاهلانه و عاری از حکمت می‌گرداند، زیرا معنا ندارد که گفته شود چیزی با خودش است.

«وكان الكلمة الله»: هنا موضع الشبهة، وهنا المتشابه الذي وقع فيه شنودة كما وقع فيه من كان قبله، والحقيقة بعد أن تبيَّن أنّ الكلمة هو مخلوق ولا يمكن أن يكون هو نفسه اللاهوت المطلق، فلم يبقَ إلا أنّ الله هنا ليس هو اللاهوت المطلق، بل المراد (الله في الخلق) أي صورة الله كما ورد في التوراة أو العهد القديم، «26 وقال الله نعمل الإنسان على صورتنا كشبهنا» سفر التكوين - الأصحاح الأول، «فخلق الله الإنسان على صورته. على صورة الله خلقه» سفر التكوين - الأصحاح الأول.

«**و کلمه، خدا بود**»: اینجا موضعِ شبهه است و این عبارت متشابهی است که «شنوده» و پیشینیان او در دام آن گرفتار شده‌اند. حقیقت آن است که وقتی مشخص شد که کلمه مخلوق است و نمی‌تواند خودِ لاهوت مطلق باشد، بنابراین تنها چیزی که می‌توان گفت این است که منظور از «خدا» در اینجا، لاهوت مطلق نیست بلکه مراد، خدای در خلق یا صورت خدا آن‌طور که این عبارت در تورات یا عهد قدیم مندرج است، می‌باشد: «26 و قال الله نعمل الانسان علی صورتنا کشبهنا» (سرانجام خدا فرمود انسان را شبیه خود بسازیم)،([[228]](#footnote-228)) 27 فخلق اللّه الانسان علی صورته. علی صورة اللّه خلقه» (پس خدا انسان را شبیه خود آفرید. او انسان را خلق کرد).([[229]](#footnote-229))

عمانوئيل أو الله معنا:

عمانوئیل یا خدا با ما است:

«لذلك هو ذا السيد يصعد عليهم مياه النهر القوية والكثيرة ملك أشور وكل مجده فيصعد فوق جميع مجاريه ويجري فوق جميع شطوطه. 8 ويندفق إلى يهوذا. يفيض ويعبر. يبلغ العنق ويكون بسط جناحيه ملء عرض بلادك يا عمانوئيل. 9 هيجوا أيها الشعوب وانكسروا وأصغي يا جميع أقاصي الأرض. احتزموا وانكسروا. احتزموا وانكسروا. 10 تشاوروا مشورة فتبطل. تكلموا كلمة فلا تقوم. لأن الله معنا» التوراة: إشعيا الأصحاح الثامن - العهد القديم والجديد: ج1 - مجمع الكنائس الشرقية. نعم، فالله مع الشعب المؤمن الموالي لخليفة الله في كل زمان.

«بنابراين اينک خداوند آب‌های زورآور بسيار نهر يعنی پادشاه آشور و تمامی حشمت او را بر ايشان برخواهد آورد و او از جميع نهر‌های خود برخواهد آمد و از تمامی كناره‌های خويش سرشار خواهد شد 8 و بر يهودا تجاوز می‌نماید، سيلان می‌نماید، عبور خواهد نمود تا آنكه بر گردن‌ها برسد و بال‌های خود را پهن كرده، طول و عرض ولايتت را ای عمانوئيل پر خواهد ساخت. 9 به هيجان آييد ای قوم‌ها و شكست خواهيد يافت و گوش گيريد ای اقصای زمين و كمر خود را ببنديد و شكست خواهيد يافت. كمر خود را ببنديد و شكست خواهيد يافت. 10 با هم مشورت كنيد و باطل خواهد شد و سخن گوييد و بجا آورده نخواهد شد زيرا خدا با ما است».([[230]](#footnote-230)) آری، خداوند همراه با ملتی است که به جانشین خدا در هر زمان، مؤمن است و از او پیروی می‌کند.

«وهذا كله كان لكي يتم ما قيل من الرب بالنبي القائل. 23 هو ذا العذراء تحبل وتلد ابنا ويدعون اسمه عمانوئيل الذي تفسيره الله معنا» إنجيل متى: الأصحاح الأول - العهد القديم والجديد: ج2- مجمع الكنائس الشرقية.

«و این همه برای آن واقع شد تا کلامی که خداوند به زبان نبی گفته بود، تمام گردد 23 که اینک باکره‌ی آبستن شده، پسری خواهد زایید و نام او را عمانوئیل خواهند خواند که تفسیرش این است: خدا با ما است».([[231]](#footnote-231))

خليفة الله في أرضه هو ممثّل الله، وإذا كان هو يد الله ووجه الله فهو الله في الخلق، ولكنه ليس لاهوتاً مطلقاً بل هو مخلوق فقير محتاج، وهو ليس نوراً لا ظلمة فيه بل هو نور وظلمة.

جانشین خدا بر زمینش، نماینده و تمثیل خدا است، و از آنجا که او ید الله و وجه الله است پس او خدای در خلق است اما لاهوت مطلق نیست بلکه مخلوقی فقیر و نیازمند است و نیز او نوری بدون ظلمت نیست بلکه نور و ظلمت با هم است.

وحتى لو قُبِل كل ما أضيف إلى العهد الجديد من رسائل وأعمال لن يتمكن العلماء غير العاملين من إثبات أنّ إنساناً هو لاهوت مطلق، إلا أنهم يتبعون ما تشابه عليهم معناه ويأولونه بما يوافق أهواءهم، وإلا فهو معارض في نفس هذه الرسائل والأعمال بما لا يقبل الشك ومحكم وبيِّن أنّ عيسى أو يسوع عبدٌ مخلوق، بل ومعارض بالعهد القديم الذي يؤمنون به وبأقوال كل الأنبياء السابقين الذين يدّعون الإيمان بهم، ولم يدعِ عيسى (يسوع) ولا ادعى له الأوائل أنه لاهوت مطلق، بل إنّ الأمر طارئ وجاء بعد مئات السنين وثبت في مجمع نيقية عام ٣٢٥ م ([[232]](#footnote-232)).

حتی با همه‌ی رساله‌ها و اعمالی که به عهد جدید اضافه شده است علمای غیر عامل باز هم نمی‌توانند ثابت کنند که یک انسان، لاهوت مطلق باشد؛ مگر این که از آنچه معنایش بر ایشان متشابه است پیروی کنند و آن را طبق خواست خودشان تأویل و تفسیر نمایند؛ وگرنه در همین رساله‌ها و اعمال، نقض عقاید آنها موجود می‌باشد، آن هم به صورتی که جای هیچ شک و تردیدی بر جای نمی‌گذارد. آنچه محکم و مبیّن است این است که عیسی یا یسوع بنده و مخلوق است و این ادعای آنها حتی با عهد قدیم که به آن ایمان دارند و سخنان تمام انبیای سابق که مدعی‌اند به ایشان ایمان دارند، در تعارض است. نه عیسی (یسوع) ادعا کرده که لاهوت مطلق است و نه در اوایل (دعوتش) کسی چنین ادعایی مطرح نموده است بلکه این موضوع به طور ناگهانی و پس از صدها سال حادث گشت و در سال ۳۲۵ میلادی در مجمع نیقیه به ثبت رسید.([[233]](#footnote-233))

وقد عارضه كثيرون في حينها، وبعد أن تم إقراره في مجمع نيقية وإلى اليوم هناك من المسيحيين من لا يقبل به ولا يقر بهذا الانحراف العقائدي.

در آن زمان بسیاری با آن بنای مخالفت گذاشتند ولی پس از آن در مجمع نیقیه تایید و تصویب شد، و تا به امروز در میان مسیحیان هستند کسانی که این عقیده‌ی منحرف را قبول ندارند و به آن گردن نمی‌نهند.

الله ظهر في الجسد:

خداوند در جسد ظاهر شد:

هذه إحدى الرسائل التي يستدل بها العلماء غير العاملين على ما ذهبوا إليه من ضلال وادعاء أن اللاهوت المطلق حل في الجسد.

این یکی از رساله‌هایی است که علمای غیر عامل برای اثبات ادعای باطل و گمراهانه‌ی خود مبنی بر این که لاهوت مطلق در جسد حلول یافته است از آن بهره‌برداری می‌کنند:

«1 بولس رسول يسوع المسيح بحسب أمر الله مخلصنا وربنا يسوع المسيح رجائنا 2 إلى تيموثاوس الابن الصريح في الإيمان نعمة ورحمة وسلام من الله أبينا والمسيح يسوع ربنا» رسالة بولس الرسول الأولى تيموثاوس الأصحاح الأول - العهد القديم والجديد: ج2 - مجمع الكنائس الشرقية.

«1 پولُس فرستاده‌ی یسوع مسیح به فرمان نجات‌دهنده‌ی ما خداوند، و پروردگار ما یسوع مسیح که امید ما است 2 به تیموتاؤوس، فرزند حقیقی من در ایمان تقدیم می‌گردد. از طرف خدای پدر و پروردگار ما مسیح عیسی، فیض و رحمت و سلامتی به تو باد».([[234]](#footnote-234))

«16 وبالإجماع عظيم هو سر التقوى الله ظهر في الجسد تبرر في الروح تراءى لملائكة كرز به بين الأمم أومن به في العالم رفع في المجد» رسالة بولس الرسول الأولى تيموثاوس الأصحاح الثالث - العهد القديم والجديد: ج2 - مجمع الكنائس الشرقية.

«16 و به اجماع بزرگ که سرّ تقوی است، خداوند در جسد ظاهر شد و در روح، تصدیق شد و برای فرشتگان مشهور گردید و امّت‌ها را موعظه فرمود و عالم با او ایمان آورد و در شکوه به بالا برده شد».([[235]](#footnote-235))

أولاً: الأصحاح الأول من الرسالة لم يعطِ عيسى غير صفة الربوبية وهي صفة لا إشكال أن يتصف بها نبي ورسول، فهم  مربّو الناس وأولى بهذه الصفة من الأب الذي يتصف بها ويُسمّى نسبة لأسرته رباً.

اولاً اصحاح اول از رساله، به عیسی فقط صفت ربوبیّت داده است و این صفتی است که متصف شدن پیامبر و رسول به آن بی‌اشکال است؛ زیرا اینها مربیان مردم‌اند و برای اتصاف به آن، از پدری که به آن متصف می‌شوند و نسبت به خانواده‌اش نام «رب» می‌گیرد، سزاوارترند.

بل أيضاً: بيَّن الأصحاح أنّ الإرسال لا يكون إلا بأمر الله سبحانه، وأنّ عيسى مأمور (بحسب أمر الله). إذن، عيسى مأمور ويأتمر بأمر الله، هذا يعني أنّ الله أعلى وأعلم وأقدر منه، فيثبت أنّ عيسى يحتاج لغيره ويعتري صفحة وجوده النقص، وإلا فلا معنى لأن يكون مأموراً وهو كامل مطلق، فهذا مخالف للحكمة فماذا يمكن أن ينتفع الكامل المطلق من سواه ؟!

علاوه بر این، در اصحاح آمده است که فرستادن فقط با امر خدای سبحان ممکن است و عیسی مأمور بود (طبق امر خداوند). بنابراین عیسی مأمور بود و فرمان الهی را اجرا می‌کرد و این به آن معنا است که خداوند از عیسی برتر، داناتر و قدرت‌مندتر است؛ بنابراین ثابت می‌شود که عیسی به کسی غیر از خود نیاز دارد تا صفحه‌ی وجودش را از نقص و کاستی بپیراید، وگرنه معنا ندارد که وی هم مأمور باشد و هم کامل مطلق، زیرا چنین چیزی مخالف حکمت است. کامل مطلق از غیر خود چه طرفی می‌تواند ببندد؟!

أما ما ورد في هذه الرسالة نفسها في الأصحاح الثالث، فالمفروض - بعد أن افتتحت بما رأينا - أن يفهم من ظهور الله في الجسد هو تماماً كظهوره في كل العوالم المخلوقة وتجلّيه فيها وظهورها به سبحانه. نعم، هناك خصوصية لهذا القول هنا؛ لأنه يعني أنّ عيسى مثّل (طلعة الله في ساعير) أي أنه يد الله ووجه الله وصورة الله، ولكنه عبد مخلوق وليس الله سبحانه وتعالى، هناك فرق كبير بين الحقيقة والصورة تماماً كالفرق بين الشيء واللاشيء.

اما از آنچه در همین رساله در اصحاح سوم آمده است، بعد از تفسیری که ارایه نمودیم، فهمیده می‌شود که ظهور خداوند در جسد دقیقاً مانند ظهور او در تمام عوالم خلق شده و تجلی او در آن و ظهور خلقت به خدای سبحان می‌باشد. آری در اینجا ویژگی خاصی برای این کلام است، زیرا عیسی تمثیل «پرتو فروزان خدا در ساعیر» می‌باشد؛ یعنی او دست خدا، وجه خدا و صورت خدا می‌باشد و در عین حال او بنده‌ای مخلوق است و خدای سبحان و متعال نمی‌باشد. بین حقیقت و صورت تفاوت زیادی وجود دارد، همان‌طور که بین شیء و لاشیء (چیز و هیچ‌ چیز) فرقی فراوان نهفته است.

فالله كما بيَّنت سابقاً تجلّى في عوالم الخلق وظهر فيها وأظهرها، وليس هذا يعني أنه حلَّ بها، أو أنها أصبحت لاهوتاً مطلقاً، أو أنّ بعضها ممكن أن يكون لاهوتاً مطلقاً مهما عظم نوره؛ لأنه يبقى مخلوقاً ويبقى نوراً مختلطاً بالظلمة، فأعلى مرتبة يمكن أن يرتقيها الإنسان هي أن يكون الله في الخلق *﴿*..... يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُورٌ عَلَى نُورٍ.....*﴾* [النور:35]، يكاد يضيء من نفسه - ولهذا اشتبه على إبراهيم الأمر ابتداءً حتى عرّفه الله الحقيقة ([[236]](#footnote-236)) - ولكن أبداً لا يضيء من نفسه.

همان‌طور که پیش‌تر بیان داشتم، خداوند در عوالم آفرینش تجلی یافته و در آنها ظاهر گشته و آنها را بروز داده است. البته این به آن معنا نیست که وی در اینها حلول کرده است، یا این عوالم لاهوت مطلق گشته‌اند یا برخی از آنها هر چقدر هم که نورش عظمت داشته باشد، بتواند لاهوت مطلق شود زیرا به هر حال مخلوق است و به صورت نوری آمیخته با ظلمت باقی می‌ماند. بالاترین مقامی که ممکن است انسان به آن دست یابد، خدای در خلق شدن، می‌باشد: ﴿...(**نزدیک است که روغنش روشنی بخشد هر چند آتش به آن نرسیده باشد، نوری افزون بر نور دیگر**)...﴾([[237]](#footnote-237)) ؛ نزدیک است از خود روشنی بخشد ولی هیچ‌گاه به خودی خود نور نمی‌دهد (به همین دلیل در ابتدا، امر بر حضرت ابراهیم مشتبه شد، تا خدا حقیقت را به او شناساند)([[238]](#footnote-238)) ولی هیچ‌گاه خودش نور نمی‌دهد.

والحديث القدسي عن الله سبحانه وتعالى: (لم تسعني سمائي ولا أرضي ووسعني قلب عبدي المؤمن) بحار الأنوار: ج55 ص39، أي أنه يكون وجه الله ويد الله كما ورد في القرآن: *﴿*إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ*﴾* [الفتح: 10]*، ﴿*وَيَبْقَى وَجْهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلالِ وَالْأِكْرَامِ*﴾* [الرحمن: 27]*.* وكما هو واضح في نصوص التوراة والإنجيل المتقدمة.

در حدیث قدسی از خداوند سبحان و تعالی آمده است که فرمود: «**زمین و آسمان گنجایش مرا ندارد ولی دل بنده‌ی مؤمن من، دارد**»؛([[239]](#footnote-239)) یعنی او وجه الله و ید الله است، و این معنا در قرآن نیز آمده است: ﴿(**آنان که با تو بیعت می‌کنند جز این نیست که با خدا بیعت می‌کنند، دست خدا بالای دست‌هایشان است**)﴾([[240]](#footnote-240)) و ﴿(**و ذات (وجه) پروردگار صاحب جلال و اکرام تو است که باقی می‌ماند**)﴾([[241]](#footnote-241)). و این مطلب در متونی که پیش‌تر از تورات و انجیل ارایه شد، به روشنی آمده است.

الابن:

پسر:

في التوراة والإنجيل: (أبي، أبوكم، الابن، الآب، أبناء الله).

در تورات و انجیل آمده است: «پدرم، پدر شما، فرزند پدر، فرزندان خدا».

«....... هكذا قال رب الجنود هم يبنون وأنا أهدم ويدعونهم تخوم الشر والشعب الذي غضب عليه الرب إلى الأبد. 5 فترى أعينكم وتقولون ليتعظم الرب من عند تخم إسرائيل 6 الابن يكرم أباه والعبد يكرم سيده. فإن كنت أنا أبا فأين كرامتي وإن كنت سيدا فأين هيبتي قال لكم رب الجنود أيها الكهنة المحتقرون اسمي» التوراة ملاخي: الأصحاح الأول - العهد القديم والجديد: ج1 - مجمع الكنائس الشرقية.

«.... پروردگار لشکریان اینچنین می‌فرماید: آنها بنا خواهند نمود، من ویران می‌سازم. سرزمین آنها سرزمین شرارت و خودشان مردمی که پروردگار تا ابد بر آنها خشمگین می‌باشد نامیده می‌شوند. 5 وقتی شما همه‌ی اینها را به چشم خود دیدید، می‌گویید: بزرگی و عظمت خداوند در آن سوی سرحدات اسرائیل باد! 6 پسر، پدر خود را احترام می‌کند و غلام، آقای خود را احترام می‌کند، پس اگر من پدر شما هستم، احترام و کرامت من کجا است؟ اگر من آقای شما هستم، وقار حرمت من کجا است؟ پروردگار لشکریان گفت: ای کاهنان، شما نام مرا بی‌حرمت ساخته‌اید».([[242]](#footnote-242))

«21 وفي تلك الساعة تهلل يسوع بالروح وقال أحمدك أيها الآب رب السماء والأرض لأنك أخفيت هذه عن الحكماء والفهماء وأعلنتها للأطفال. نعم أيها الآب لأن هكذا صارت المسرة أمامك. 22 والتفت إلى تلاميذه وقال كل شيء قد دفع إلي من أبي. وليس أحد يعرف من هو الابن إلا الآب ولا من هو الآب إلا الابن ومن أراد الابن أن يعلن له. 23 والتفت إلى تلاميذه على انفراد وقال طوبى للعيون التي تنظر ما تنظرونه. 24 لأني أقول لكم إن أنبياء كثيرين وملوكا أرادوا أن ينظروا ما أنتم تنظرون ولم ينظروا وأن يسمعوا ما أنتم تسمعون ولم يسمعوا» إنجيل لوقا: الأصحاح العاشر - العهد القديم والجديد: ج2 - مجمع الكنائس الشرقية.

«21 در آن لحظه روح القدس شادی عظیمی به عیسی بخشید و عیسی گفت: ای پدر، ای خداوند آسمان و زمین، تو را سپاس می‌گویم که این چیزها را از خردمندان و دانایان پنهان نمودی و برای کودکان آشکار ساختی. آری ای پدر، زیرا نظر تو اینچنین بود. 22 به شاگردان خود رو کرد و گفت: پدر، همه چیز را در اختیار من گذاشته است. فقط پدر می‌داند که پسر کیست و همچنین فقط پسر و کسانی که پسر بخواهد، می‌دانند پدر کیست. 23 و عیسی در خلوت رو به شاگردان خود کرد و به طور خصوصی گفت: خوشا به حال آن چشمانی که آنچه را شما می‌بینید، می‌بینند. 24 بدانید انبیا و پادشاهان بسیاری آرزو می‌کردند که آنچه را شما می‌بینید ببینند اما ندیدند و آن‌چه را شما می‌شنوید بشنوند اما نشنیدند».([[243]](#footnote-243))

«1 قدموا للرب يا أبناء الله قدموا للرب مجداً وعزاً. 2 قدموا للرب مجد اسمه. اسجدوا للرب في زينة مقدسة» التوراة مزامير: المزمور التاسع والعشرون - العهد القديم والجديد: ج1 مجمع الكنائس الشرقية.

«1 ای فرزندان خدا، پروردگار را ستایش کنید. جلال و قوّت را برای خداوند توصیف نمایید. 2 خداوند را به جلال اسم او تمجید نمایید. خداوند را در زینت قدوسیت‌ سجده کنید».([[244]](#footnote-244))

«ولما رأى الجموع صعد إلى الجبل. فلما جلس تقدم إليه تلاميذه. 2 ففتح فاه وعلمهم قائلاً. 3 طوبى للمساكين بالروح. لأن لهم ملكوت السموات. 4 طوبى للحزانى. لأنهم يتعزون. 5 طوبى للودعاء. لأنهم يرثون الأرض. 6 طوبى للجياع والعطاش إلى البر. لأنهم يشبعون. 7 طوبى للرحماء. لأنهم يرحمون. 8 طوبى للأنقياء القلب. لأنهم يعاينون الله. 9 طوبى لصانعي السلام. لأنهم أبناء الله يدعون. 10 طوبى للمطرودين من أجل البر. لأن لهم ملكوت السموات. 11 طوبى لكم إذا عيروكم وطردوكم وقالوا عليكم كل كلمة شريرة من أجلي كاذبين. 12 افرحوا وتهللوا. لأن أجركم عظيم في السموات. فإنهم هكذا طردوا الأنبياء الذين قبلكم» إنجيل متى: الأصحاح الخامس - العهد القديم والجديد : ج1 - مجمع الكنائس الشرقية.

«وقتی عیسی جمعیت زیادی را دید، به بالای کوه رفت. در آنجا نشست و شاگردانش به نزد او آمدند. 2 دهان خود را گشود و به آنها چنین تعلیم داد: 3 خوشا به حال مسکینان روحانی، زیرا ملکوت آسمان‌ها از آنِ ایشان است. 4 خوشا به حال ماتم‌زدگان، زیرا ایشان تسلی خواهند یافت. 5 خوشا به حال فروتنان، زیرا ایشان وارثان زمین خواهند شد. 6 خوشا به حال گرسنگان و تشنگان عدالت، زیرا ایشان سیر خواهند شد. 7 خوشا به حال رحم‌کنندگان، زیرا ایشان رحمت خواهند یافت. 8 خوشا به حال پاک‌دلان، زیرا ایشان خدا را خواهند دید. 9 خوشا به حال صلح‌کنندگان، زیرا ایشان پسران خدا خوانده خواهند شد. 10 خوشا به حال کسانی که در راه عدالت جفا می‌بینند، زیرا ملکوت آسمان‌ها از آنِ ایشان است. 11 خوشحال باشید اگر به خاطر من شما را خوار می‌سازند و به شما جفا می‌رسانند و به ناحق هر گونه تهمت به شما می‌زنند. 12 خوشحال باشید و بسیار خوشی کنید، زیرا اجر شما در آسمان‌ها بزرگ است، آنها اینچنین به انبیای پیش از شما نیز جفا می‌رسانیدند».([[245]](#footnote-245))

هذه الكلمات التي جاءت في التوراة أو الإنجيل واشتبهت في موارد على جاهلها وتأوّلها العلماء غير العاملين - ليدعوا بنوّة إنسان لله سبحانه أو ليدعوا الألوهية المطلقة لإنسان - لا تعني بأي شكل من الأشكال ألوهية إنسان ألوهية مطلقة، بل هي بمجموعها تنفي البنوة الحقيقية لأي إنسان ([[246]](#footnote-246))، وإذا التفت إليها الإنسان بقلب مفتوح طالباً معرفة الحقيقة كما أرادها الله سبحانه وتعالى الذي خلقه، لرأى أنّ عيسى يحمد الله ويثني عليه قبل أن ينطق بهذه الكلمات، ولو نظر الإنسان بعين الإنصاف لعرف أنّ هذه الكلمات منطبقة على كل الأنبياء والمرسلين والأوصياء الذين كانوا حجج الله على خلقه وخلفاءه في أرضه، فكل حجة من حجج الله هو أعرف أهل زمانه بالله، فيصدق عليه أنه من يعرف الله دون من سواه من أهل زمانه، وأيضاً: يصدق أنه لا يعرف خليفة الله وحجة الله حق معرفته إلا الله الذي خلقه «وليس أحد يعرف من هو الابن إلا الآب ولا من هو الآب إلا الابن ومن أراد الابن أن يعلن له».

این عباراتی که در تورات یا انجیل آمده و جاهلان را به اشتباه انداخته است و علمای غیرعامل نیز آنها را تأویل نموده‌اند ـ‌تا از فرزند بودن انسان برای خدای سبحان دم بزنند یا الوهیّت مطلق را برای انسان ادعا کنند‌ـ به هیچ وجه و صورتی، الوهیّت مطلق برای انسان قایل نیست؛ بلکه اینها در مجموع، نفی‌کننده‌ی فرزند حقیقی بودن برای هر انسانی می‌باشند.([[247]](#footnote-247)) اگر انسان طالب شناخت حقیقی، با دلی گشوده به آن التفات کند همان‌طور که خدای سبحان که او را خلق کرده چنین اراده فرموده است، می‌بیند که عیسی پیش از آن که این عبارات را بر زبان آورد، خدا را سپاس می‌گوید و او را حمد می‌کند. اگر انسان با دیده‌ی انصاف بنگرد در می‌یابد که این عبارات بر تمام انبیا و مرسلین و اوصیا ـ‌کسانی که حجت‌های خدا بر خلقش و جانشین او بر زمینش بودند‌ـ منطبق است. هر حجتی از حجت‌های الهی، عارف‌ترین افراد زمانش به خداوند است و لذا این مطلب که فقط او و نه دیگری از اهل زمانش خدا را می‌شناسد بر او صدق می‌کند. همچنین این مطلب بر او صادق است که جانشین خدا و حجت الهی را آن گونه که حق معرفتش است کسی نمی‌شناسد مگر خدایی که او را خلق کرده است: «فقط پدر می‌داند که پسر کیست و همچنین فقط پسر و کسانی که پسر بخواهد، می‌دانند پدر کیست».

وهذا تجده في قول رسول الله محمد  لوصيه علي بن أبي طالب : (يا علي، ما عرف الله إلا أنا وأنت، وما عرفني إلا الله وأنت، وما عرفك إلا الله وأنا) مختصر بصائر الدرجات: ص125.

این مطلب در سخن پیامبر خدا حضرت محمد به وصی‌ّاش علی بن ابی‌طالب آمده است، آنگاه که فرمود: «(**ای علی! کسی خدا را نشناخت مگر من و تو، و کسی مرا نشناخت مگر خدا و تو، و کسی تو را نشناخت مگر خدا و من**)»([[248]](#footnote-248)).

وأيضاً: لعرف الإنسان الحقيقة وهي أنّ الخلق كلهم عيال الله سبحانه وتعالى فهو يرحمهم كما يرحم الأب أبناءه، بل هو أرحم بالخلق من الأم بولدها الوحيد، وأكيد أنّ المخلصين من الأنبياء والأوصياء والأولياء  أحب الخلق إلى الله سبحانه، فهم أولى بأن يكون الله سبحانه وتعالى أباهم بهذا المعنى، ولأنهم أطاعوه ولم يعصوه سبحانه كما يطيع ويبر الابن الصالح أباه فيصح أنهم أبناء الله بهذا المعنى، وهم ليسوا لاهوتاً مطلقاً بل عباد مكرمون؛ لأنهم شاكرون *﴿*وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَداً سُبْحَانَهُ بَلْ عِبَادٌ مُكْرَمُونَ*﴾* [الأنبياء: 26]. *﴿*لَوْ أَرَادَ اللَّهُ أَنْ يَتَّخِذَ وَلَداً لاصْطَفَى مِمَّا يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ سُبْحَانَهُ هُوَ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ*﴾* [الزمر: 4].

همچنین انسان باید این واقعیت را بداند که خلق، همگی عیال خداوند سبحان و متعال هستند و او بر آنها رحمت دارد، همان‌طور که پدر بر فرزندانش رحم و مهربانی می‌کند. بلکه خداوند به خلایق مهربان‌تر از مادری است که به یگانه فرزندش مهر می‌ورزد. قطعاً مخلصین از انبیا و اوصیا و اولیا محبوب‌ترین خلایق نزد خداوند سبحان هستند، پس آنها اَوْلی‌ترند به این که خدای سبحان و متعال برای آنها در این معنی، پدر باشد. چرا که آنها خدای سبحان را اطاعت کرده و نافرمانی ننموده‌اند همان‌طور که فرزند صالح از پدرش اطاعت می‌کند و به او احسان و نیکی می‌نماید؛ لذا به این معنا صحیح است که آنها فرزندان خدا باشند. ایشان لاهوت مطلق نیستند بلکه بندگانی ارجمند و گرامی‌اند، چرا که شکرگزارند: ﴿(**و گفتند که خدای رحمان فرزندی اختیار کرده است، منزّه است او بلکه آنان بندگانی گرامی هستند**)﴾([[249]](#footnote-249)) ، ﴿(**اگر خدا می‌خواست که برای خود فرزندی برگیرد، از میان مخلوقات خود هر چه را که می‌خواست برمی‌گزید. منزّه است او. او است خدای یکتای قهار**)﴾([[250]](#footnote-250)).

وقد بين القرآن أنهم * ﴿*يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُورٌ عَلَى نُورٍ*﴾*، أي أنهم الله في الخلق، أي تجلي الله وصورة الله كما في الحديث عنهم : (إنّ الله خلق آدم على صورته) الكافي: ج1 ص134، التوحيد للصدوق: ص103.

و قرآن بیان داشته که ایشان : ﴿(**نزدیک است روغنش روشنی بخشد هر چند آتش به آن نرسیده باشد، نوری افزون بر نور دیگر**)﴾ ، یعنی اینها خدای در خلق هستند، یعنی تجلی خدا و صورت خدایند، همان‌طور که در حدیثی از ایشان نقل شده است که: «**خدا انسان را بر صورت خود آفرید**»؛([[251]](#footnote-251))

«26 وقال الله نعمل الإنسان على صورتنا كشبهنا» التوراة: سفر التكوين - الأصحاح الأول. وليسوا الله سبحانه وتعالى وبالتالي، فإنّ النظر إليهم هو نظر إلى الله ومعاينتهم هي معاينة الله، وفي الإنجيل: «طوبى للأنقياء القلب. لأنهم يعاينون الله. 9 طوبى لصانعي السلام. لأنهم أبناء الله يدعون».

«26 (سرانجام خدا فرمود انسان را بر صورت خود بسازیم که شبیه ما باشد)»([[252]](#footnote-252)). اینها خدای سبحان و متعال نیستند و در نتیجه، نگریستن به آنها همان نظر انداختن به خدا است و دیدنشان همانند دیدن خدا. در انجیل نیز آمده است: «8 خوشا به حال پاک‌دلان، زیرا ایشان خدا را خواهند دید. 9 خوشا به حال صلح‌کنندگان، زیرا ایشان پسران خدا خوانده خواهند شد».

وفي القرآن تجد نفس الكلام *﴿*وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاضِرَةٌ إِلَى رَبِّهَا نَاظِرَةٌ*﴾* [القيامة: 22 - 23]، عن أبي الصلت الهروي، عن الإمام الرضا ، قال: (قال النبي : من زارني في حياتي أو بعد موتى فقد زار الله تعالى ودرجة النبي  في الجنة أرفع الدرجات، فمن زاره في درجته في الجنة من منزله فقد زار الله تبارك وتعالى. قال: فقلت له: يا بن رسول الله ، فما معنى الخبر الذي رووه: إن ثواب لا إله إلا الله النظر إلى وجه الله تعالى ؟ فقال : يا أبا الصلت، من وصف الله تعالى بوجه كالوجوه فقد كفر ولكن وجه الله تعالى أنبياؤه ورسله وحججه صلوات الله عليهم، هم الذين بهم يتوجه إلى الله عز وجل وإلى دينه ومعرفته، وقال الله تعالى: *﴿*كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ ويَبْقَى وَجْهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ*﴾*، وقال عز وجل: *﴿*كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ*﴾*) عيون أخبار الرضا : ج2 ص106.

در قرآن همین عبارت را می‌یابی: ﴿(**در آن روز چهره‌هایی هست زیبا و درخشان\* که سوی پروردگارشان نظر می‌کنند**)﴾([[253]](#footnote-253)). ابو صلت هروی از امام رضا نقل کرده است که ایشان فرمود: «**پیامبر فرمود: کسی که مرا در زمان حیاتم یا پس از مرگم زیارت کند، خدای متعال را زیارت کرده است، و جایگاه پیامبر در بهشت، برترین درجات است. کسی که پیامبر را در جایگاهش در بهشت زیارت کند، خدای تبارک و تعالی را زیارت کرده است**. به آن حضرت عرض کردم: ای فرزند رسول خدا معنای این خبر چیست که روایت می‌کنند: پاداش لا اله الا الله نظر به وجه خدای متعال است؟ آن حضرت فرمود: **ای اباصلت! هر که خدای متعال را به وجهی چون وجوه وصف کند کافر است، لیکن وجه خدای متعال، انبیا و فرستادگان و حجت‌های او می‌باشد؛ آنها کسانی هستند که به وسیله‌ی ایشان به سوی خدای بزرگ و دین و معرفتِ او توجه می‌شود، و خدای متعال فرموده است**: ﴿(**هر چه بر روی زمین است دستخوش فنا است \* و ذات (وجه) پروردگار صاحب جلالت و اکرام تو است که باقی می‌ماند**)﴾ **و نیز فرموده است**: ﴿(**هر چیزی نابودشدنی است مگر وجه او**)﴾ ».([[254]](#footnote-254))

قال تعالى: *﴿*قُلْ إِنْ كَانَ لِلرَّحْمَنِ وَلَدٌ فَأَنَا أَوَّلُ الْعَابِدِينَ*﴾* [الزخرف: 81].

حق تعالی می‌فرماید: ﴿(**بگو: اگر خدای رحمان را فرزندی می‌بود، من نخستین پرستندگان می‌بودم**)﴾([[255]](#footnote-255)).

*﴿*قُلْ إِنْ كَانَ لِلرَّحْمَنِ وَلَدٌ فَأَنَا أَوَّلُ الْعَابِدِينَ*﴾*: أي أن محمداً  أقرب شيء إلى الله سبحانه، وأول مخلوق خلقه الله سبحانه وتعالى، وأول من عبد الله سبحانه وتعالى فلو كان لله سبحانه وتعالى ولد (تعالى الله عن ذلك) لكان محمداً ؛ لأنهم يقولون إن أول ما صدر منه سبحانه وتعالى الولد أو الكلمة، فمحمد  الذي يقول أنا أقرب الخلق إلى الله سبحانه وتعالى لم يقل أنا ابن انفصل عن الله سبحانه وتعالى، لم يقل أنا لاهوت مطلق، بل قال أنا عبد الله وابن عبد الله *﴿*وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَداً سُبْحَانَهُ بَلْ عِبَادٌ مُكْرَمُونَ*﴾* [الأنبياء: 26].

﴿**قُلْ إِن كَانَ لِلرَّحْمَنِ وَلَدٌ فَأَنَا أَوَّلُ الْعَابِدِينَ**﴾: یعنی حضرت محمد نزدیک‌ترین چیز به خداوند سبحان است، و او اولین مخلوقی است که خداوند سبحان و متعال آفریده، و او نخستین کسی است که خدای سبحان و متعال را پرستش کرده است؛ لذا اگر خدای سبحان و متعال را فرزندی می‌بود (که خداوند بسیار متعالی‌تر از آن است)، این فرزند حضرت محمد می‌بود زیرا آنها می‌گویند اولین چیزی که از او صادر شده است فرزند یا کلمه بوده است. محمد که می‌گوید من نزدیکترین خلایق به خدای سبحان و متعال هستم، نگفته است من پسری هستم که از خداوند سبحان و متعال جدا شده‌ام، و نگفته است من لاهوت مطلق هستم، بلکه گفته است که من بنده‌ی خدا و پسر بنده‌ی خدا هستم: ﴿(**و گفتند که خدای رحمان فرزندی اختیار کرده است، منزّه است او، بلکه آنان بندگانی گرامی هستند**)﴾([[256]](#footnote-256)).

فمن يبحث عن الحقيقة لابد له من تحري الدقة والإخلاص في البحث ليصل إلى الحقيقة وينجي نفسه من سخط الله سبحانه وتعالى *﴿*وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَداً لَقَدْ جِئْتُمْ شَيْئاً إِدّاً تَكَادُ السَّمَاوَاتُ يَتَفَطَّرْنَ مِنْهُ وَتَنْشَقُّ الْأَرْضُ وَتَخِرُّ الْجِبَالُ هَدّاً أَنْ دَعَوْا لِلرَّحْمَنِ وَلَداً وَمَا يَنْبَغِي لِلرَّحْمَنِ أَنْ يَتَّخِذَ وَلَداً*﴾* [مريم: 88 - 92].

کسی که به دنبال حق و حقیقت است باید در جست‌و‌جوی خویش، دقت و اخلاص را قصد کند تا به حقیقت نایل گردد و خود را از خشم خداوند سبحان و متعال نجات بخشد: ﴿(**و گفتند: خدای رحمان فرزندی اختیار کرده است \* هر آینه سخن زشتی آورده‌اید \* نزدیک است که از این سخن آسمان‌ها بشکافند و زمین باز شود و کوه‌ها فرو افتند و در هم ریزند \* زیرا برای خدای رحمان فرزندی قایل شده‌اند \* خدای رحمان را سزاوار نیست که صاحب فرزندی باشد**)﴾([[257]](#footnote-257)).

انتهى كلام السيد أحمد الحسن ، وهذه نصوص من كتاب التوحيد أيضاً بعنوان: "نصوص التوراة والإنجيل تثبت أن الله واحد أحد غير مركب"، أنقلها تتميماً للفائدة:

پایان سخن سید احمدالحسنg؛ و متن‌های زیر نیز از کتاب توحید با عنوان «متونی از تورات و انجیل که ثابت می‌کند خدای یکتای یگانه، غیر مرکّب است» برای بهره‌مندی بیش‌تر ارایه می‌نمایم: ایشانg می‌فرماید:

يقول : (وهذه النصوص واضحة محكمة بيّنة، فلا معنى لتأوّلها لتوافق نصوص اشتبه على العلماء غير العاملين معناها فأضلوا خلق الله بتفسيرها بأهوائهم تفسيراً خاطئاً.

این متون، روشن و محکم و مستدل است و هیچ معنایی ندارد که آنها را به گونه‌ای تأویل کنیم که با نصوصی که علمای غیرعامل در مفهوم آنها دچار اشتباه و شبهه شدند و با تفسیر غلط و طبق هوا و هوس خویش، مردم را به گمراهی کشاندند، سازگار باشد.

۱- بعض النصوص في التوراة (العهد القديم):

«فَاعْلمِ اليَوْمَ وَرَدِّدْ فِي قَلبِكَ أَنَّ الرَّبَّ هُوَ الإِلهُ فِي السَّمَاءِ مِنْ فَوْقُ وَعَلى الأرض مِنْ أَسْفَلُ. ليْسَ سِوَاهُ» تثنية 4: 39. «اسمعْ يَا إِسْرَائِيلُ: الرَّبُّ إِلهُنَا رَبٌّ وَاحِدٌ» تثنية 6: 4. «أَنَا أَنَا هُوَ وَلَيْسَ إِلٰهٌ مَعِي» تثنية 32: 39. «أَنَا ٱلأَوَّلُ وَأَنَا ٱلآخِرُ وَلاَ إِلٰهَ غَيْرِي» إشعياء 44: 6. «أَنَا الرَّبُّ صَانِعٌ كلَّ شَيْءٍ نَاشِرٌ السَّمَاوَاتِ وَحْدِي. بَاسِطٌ الأرض. مَنْ مَعِي؟» إشعياء 44: 24. «أَلَيْسَ أَنَا الرَّبُّ وَلاَ إِلَهَ آخَرَ غَيْرِي ؟ إِلَهٌ بَارٌّ وَمُخَلِّصٌ. لَيْسَ سوَايَ» إشعياء 45: 1. «أَلَيْسَ إِلَهٌ وَاحِدٌ خَلَقَنَا؟» ملاخي 2: 10. «أَنَا ٱلرَّبُّ إِلٰهُكَ ٱلَّذِي أَخْرَجَكَ مِنْ أَرْضِ مِصْرَ مِنْ بَيْتِ ٱلْعُبُودِيَّةِ. لاَ يَكُنْ لَكَ آلِهَةٌ أُخْرَى أَمَامِي» خروج 20: 2 و3.

۱- برخی متون در تورات (عهد قدیم):

«پس امروز بدانید و در قلب خود بسپارید که پروردگار، در آسمان‌ها و بالای آن خدا است و همچنین روی زمین در پایین‌تر از آن خدا است و به غیر از او خدای دیگری وجود ندارد».([[258]](#footnote-258))

«ای اسرائیل بشنو، پروردگار، خدای ما، خداوند یکتا است».([[259]](#footnote-259))

«من، من او هستم. و خداوند دیگری همراه من وجود ندارد».([[260]](#footnote-260))

«من اول هستم و من آخر هستم و خدایی جز من، نیست».([[261]](#footnote-261))

«من، پروردگار هستم، سازنده‌ی هر چیز، نشر دهنده‌ی آسمان‌ها، به تنهایی. گسترنده‌ی زمین. چه کسی با من است؟».([[262]](#footnote-262))

«آیا من پروردگار نیستم و به غیر از من خدای دیگری نیست؟؛ خداوندی عادل و نجات دهنده. جز من نیست».([[263]](#footnote-263))

«آیا ما را خدایی یگانه نیافریده است؟».([[264]](#footnote-264))

«من پروردگار، خدای تو هستم؛ کسی که از زمین مصر از خانه‌ی بندگی بیرونت آورد. تو را خدایان دیگری غیر از من نباشد».([[265]](#footnote-265))

۲- بعض النصوص من الإنجيل (العهد الجديد):

«بِالْحَقِّ قُلْتَ لأَنَّهُ اللَّهُ وَاحِدٌ وَلَيْسَ آخَرُ سِوَاهُ» مرقس12: 23. «وَالْمَجْدُ الَّذِي مِنَ الإِلَهِ الْوَاحِدِ لَسْتُمْ تَطْلُبُونَهُ ؟» يوحنا 5: 44.

۲- برخی متون از انجیل (عهد جدید):

«به حق گفتی که او خداوند یگانه است و به جز او خدایی نیست».([[266]](#footnote-266))

«و عزت و شکوهی که از جانب خدای یکتا می‌آید، شما طالب آن نیستید؟».([[267]](#footnote-267))

نصوص من الرسائل التي أرفقوها مع الإنجيل:

«لأَنَّ اللهَ وَاحِدٌ» رومية 3: 30. «وَأَنْ لَيْسَ إِلَهٌ آخَرُ إِلاَّ وَاحِداً» 1 كورنثوس 8: 4. «وَلَكِنَّ اللهَ وَاحِدٌ» غلاطية 3: 20. «لأَنَّهُ يُوجَدُ إِلَهٌ وَاحِدٌ» 1 تيموثاوس 3: 5. «أَنْتَ تُؤْمِنُ أَنَّ اللَّهَ وَاحِدٌ. حَسَناً تَفْعَلُ» يعقوب 2: 19).

متونی از رساله‌هایی که همراه انجیل کرده‌اند:

«زیرا خدا یگانه است».([[268]](#footnote-268))

«و خدای دیگری نیست به جز یگانه».([[269]](#footnote-269))

«ولی خداوند یگانه است».([[270]](#footnote-270))

«زیرا او خدای یگانه یافت می‌شود».([[271]](#footnote-271))

«تو ایمان داری که خدا واحد است، نیکو می‌کنی!».([[272]](#footnote-272))

ملحق ([[273]](#footnote-273)) رقم (٣)

**پیوست ۳([[274]](#footnote-274))**

(إنجيل يهوذا)

انجیل یهودا

في أوائل السبعينيات من القرن الماضي اكتشف بعض الفلاحين المصريين في إحدى قرى محافظة المنيا على بعد تقريباً ٣٠٠ كم جنوب القاهرة مخطوطة "انجيل يهوذا" مكتوباً باللغة القبطية على ورق البردي، وتنقلت المخطوطة بعد ذلك بين أيادي مختلفة لتجار آثار حتى وصلت إلى يد العلماء، الذين أخذوا في تجميعها فكانت "إنجيل يهوذا".

در اوایل دهه‌ی هفتاد قرن گذشته، برخی از کشاورزان مصری در یکی از روستاهای استان «منیا» تقریباً در ۳۰۰ کیلومتری جنوب قاهره، نسخه‌ی خطی «انجیل یهودا» که روی پاپیروس به زبان قِبطی نوشته بود را کشف کردند و پس از آن، این نسخه‌ی خطی بین تاجران آثار باستانی دست به دست شد تا به دست دانشمندان رسید؛ دانشمندانی که اقدام به جمع‌آوری آن کردند و به این ترتیب «انجیل یهودا» به وجود آمد.

تمت ترجمة الوثيقة من اللغة القبطية إلى اللغة الإنجليزية في نهاية عام ٢٠٠٥ وأفرج عن هذه الترجمة في ٦ إبريل من عام ٢٠٠٦م، حيث أعلنت صحيفة الواشنطن تايمز في عددهـا الصادر في ٧ إبريل ٢٠٠٦ أن الجمعية الجغرافية الدولية National Geographic أزاحت النقاب عن إحدى المخطوطات الأثرية أو الأناجيل التي يعود تاريخها إلى بداية القرن الثالث الميلادي.

برگردان این سند از زبان قِبطی به زبان انگلیسی در پایان سال۲۰۰۵ به اتمام رسید و در ۶ آوریل سال ۲۰۰۶([[275]](#footnote-275)) این برگردان رونمایی شد؛ جایی که روزنامه‌ی واشنگتن تایمز در ۷ آوریل ۲۰۰۶ اعلام کرد که «انجمن بین المللی جغرافیا»([[276]](#footnote-276)) نقاب از چهره‌ی دست نوشته‌های باستانی یا انجیل‌هایی برداشته است که تاریخ آن به ابتدای قرن سوم میلادی باز می‌گردد.

ومن أجل توثيق وصيانة وترجمة المخطوطة قامت الجمعية الجغرافية الوطنية ناشيونال جيوغرافيك سوسيتي The National Geographic Society بالتعاون مع مؤسسة ماسينياس للفنون العتيقة Maecenas Foundation for Ancient Art ومعهد ويت للكشوف التاريخية Waitt Institute for Historical Discovery بالتعاقد مع العالم السويسري رودلف كاسر وهو أحد أكبر العلماء في الدراسات القبطية ليقوم باستعادة وكتابة ونسخ وترجمة النص الموجود في المخطوطة.

به جهت مستندسازی، حفظ و ترجمه‌ی این نوشتار خطی، «انجمن نشنال جئوگرافی»([[277]](#footnote-277)) با همکاری «موسسه هنرهای باستانی ماسیناس»([[278]](#footnote-278)) و «انستیتوی اکتشافات تاریخی وِیت»([[279]](#footnote-279)) با همکاری دانشمند سوئیسی رودلف کازر که یکی از بزرگ‌ترین دانشمندان پژوهش‌های قبطی است، اقدام به استرداد، نوشتن، نسخه‌برداری و ترجمه‌ی متن موجود در نسخه‌ی خطی نمودند.

وبالفعل قامت اللجان العلمية والخبراء بتوثيق المخطوطة وتأكيد عمرها باستخدام أحدث أنظمة ووسائل وأدوات التدقيق:

در همین حین هیأت‌های علمی و متخصصان، اقدام به مستندسازی و مشخص کردن عمر آن با جدیدترین متدها و ابزار و ادوات با بالاترین دقت نمودند:

**اختبار الكاربون لتحديد عمر ورق البردي:**

آزمایش کربن برای تعیین عمر کاغذ این سند:

تم أخذ عينات من ورق البردي وإخضاعها لاختبارات من الكاربون المشع (كاربون ١٤) بجامعة أريزونا - تكسون، وأكدت النتائج أنّ تاريخ المخطوطة هو ما بين ٢٢٠ و ٣٤٠ للميلاد، كما صرح بذلك تيم جول Tim Jull مدير مختبرات تحديد العمر بأريزونا، واختصاصي البحوث العلمية جريج هودنجس Greg Hodings.

نمونه‌هایی از پاپیروس گرفته شد و این نمونه‌ها را در دانشگاه تاکسون آریزونا در معرض آزمایشات کربن پرتوزا (کربن ۱۴) قرار دادند و به این نتیجه رسیدند که تاریخ سند خطی به ۲۲۰ تا۳۴۰ میلادی باز می‌گردد؛ به طوری که «تیم جول»([[280]](#footnote-280)) مدیر آزمایشاتِ تعیینِ عمر در آریزونا و متخصص پژوهش‌های علمی «گرِگ هودینگز»([[281]](#footnote-281)) این مطلب را به صراحت اعلام نمودند.

**تحليل الحبر:**

بررسی جوهر:

قامت مؤسسة مككرون أسوشييتس المتخصصة في التحاليل الشرعية للحبر بإجراء اختبار نفاذية الحبر على عينات من الحبر المستخدم في كتابة الإنجيل وذلك بواسطة المايكروسكوب الإلكتروني ransmission electron microscopy tem وأعلنت المؤسسة في تقريرها عن تطابق عناصر ومكونات الحبر مع العناصر التي كانت تستخدم لصناعة الحبر المعروف في القرنين الثالث والرابع الميلاديين. وكشفت التحاليل الأخرى التي أجريت بواسطة مطياف رامان Raman spectroscopy أنّ الحبر المستخدم احتوى أيضاً على مكوّن معدني أصفر يشبه المادة المستخدمة في أحبار القرن الثالث الميلادي.

مؤسسه‌ی مک‌کرون([[282]](#footnote-282)) مرجع رسمی در بررسی جوهر با استفاده از میکروسکوپ الکترونی transmission electron microscopy tem اقدام به انجام آزمایش تطابق جوهر با نمونه‌هایی از جوهری که در نوشتن انجیل‌ها استفاده می‌شد نمود و گزارش خود را از تطابق داشتن عناصر و ترکیبات این جوهر با عناصری که برای ساختن جوهر در قرون سوم و چهارم شناخته شده بود، اعلام کرد. تجزیه و تحلیل‌های دیگری که با استفاده از «طیف‌سنجی رامان»([[283]](#footnote-283)) صورت گرفت مشخص نمود که این جوهر، شامل ترکیبات زرد رنگی که در جوهرهای قرن سوم میلادی استفاده می‌شد نیز می‌باشد.

**اختبار التصوير الطيفي:**

آزمایش تصویربرداری فراطیفی:

تم إخضاع عينات من الوثيقة لاختبارات الصور ذات الأطياف المتعددة والتي أجريت في مختبرات الطيف المتعدد بجامعة بريغهام يونج بسويسرا، وكشفت الفحوصات التي أجريت على نبات البردي المكتوب عليه "إنجيل يهوذا" أن البردي استجاب لتلك الاختبارات بنفس الطريقة التي يستجيب بها البردي القديم. كما تبين من نتائج الاختبارات الأخرى المادية أو النصية أن هذه الوثيقة هي وثيقة أصلية مصرية يعود تاريخها إلى القرن الثالث أو الرابع الميلادي.

آزمایش‌های تصویربرداری فراطیفی بر روی نمونه‌های دیگری از این سند در آزمایشگاه فراطیفی دانشگاه برینگهام یانگ سویس به انجام رسید و تحقیقاتی که روی گیاه پاپیروسی که انجیل یهودا روی آن نوشته شده بود مشخص کرد که این پاپیروس به آزمایش‌ها به همان صورتی که پاپیروس‌های قدیمی پاسخ می‌گویند، پاسخ می‌دهد. همچنین از نتایج آزمایشات دیگری که بر روی مواد یا متن صورت گرفت، مشخص شد که این سند، سندی اصالت‌دارِ مصری است که تاریخش به قرن سوم یا چهارم میلادی باز می‌گردد.

**تحليل السياق النصي والدلالي لانجيل يهوذا:**

بررسی سبک و سیاق متنی و معنایی انجیل یهودا:

قام ثلاثة من كبار العلماء (وهم: المؤرخ رودولف كاسر الأستاذ السابق بجامعة جنيف ورئيس لجنة ترجمة المخطوطات التي تم العثور عليها بنجع حمادي بمصر عام 1945 م، ومارفن ماير العالم المتخصص في دراسات الإنجيل بجامعة تشابمان أورانج - كاليفورنيا، وستيفن إيميل الأستاذ المتخصص في الدراسات القبطية "المسيحية المصرية" بجامعة منستر بألمانيا) بتحليل السياق النصي والدلالي لإنجيل يهوذا، وقد اتفق هؤلاء العلماء على أن المفاهيم اللاهوتية والتراكيب اللغوية هي مماثلة لتلك التي تضمنتها مخطوطات نجع حمادي، وذلك أن تلك المجموعة الكبيرة من المخطوطات والنصوص التي تم اكتشافها بنجع حمادي يعود تاريخها إلى نفس الفترة والتاريخ الذي كتب فيه إنجيل يهوذا.

سه تن از دانشمندان بزرگ اقدام به بررسی سبک و سیاق متنی و معناییِ انجیل یهودا نمودند. اینان، مُورِّخ رودلف کازر ‌استاد پیشین دانشگاه ژنو و رئیس هیأت ترجمه‌ی اسناد خطی که در نجع حمادیِ مصر در سال ۱۹۴۵ م به دست آوردند‌، مارفن مایر، دانشمند متخصص در پژوهش‌های انجیلی در دانشگاه چاپمن اورنج کالیفرنیا، و استیون امیل استاد متخصص در پژوهش‌های قبطی «مسیحیت مصری» در دانشگاه مونستر آلمان بودند. این دانشمندان اتفاق نظر دارند که مفاهیم لاهوتی و ترکیب‌های لغوی این انجیل، همانند آنچه دست نوشته‌های نجع حمادی در بردارند، هستند. تاریخِ این مجموعه‌ی بزرگ از نوشتارهای خطی و متونی که در نجع حمادی کشف شد، به همان دوران و تاریخی می‌رسد که انجیل یهودا در آن به نگارش درآمده است.

**تحليل بليوغرافيا الخط وطريقة نسخ المخطوطة:**

تجزیه و تحلیل پالئوگرافی([[284]](#footnote-284)) خط و نحوه‌ی نگارش این دست نوشته:

قام ستيفن أيميل أستاذ الدراسات القبطية بجامعة منستر بألمانيا بتحليل بليوغرافيا الخط وطريقة نسخ مخطوطة إنجيل يهوذا وقدم التقويم التالي للوثيقة: "إن الطريقة التي كتبت بها مخطوطة إنجيل يهوذا تذكرني جداً بكتابات ومخطوطات نجع حمادي".

استیون امیل، استاد پژوهش‌های قِبطی در دانشگاه مونستر آلمان، به تحلیل پالئوگرافی خط و نحوه‌ی نگارش دست نوشته‌ی انجیل یهودا پرداخت و اطلاعات زیر را در مورد این سند ارایه داد: «نحوه‌ی نگارش دست نوشته‌ی انجیل یهودا، به واقع مرا به یاد نگاشته‌ها و دست نوشته‌های نجع حمادی می‌اندازد».

وقد صرح بهذا الكلام وهو يشير إلى المخطوطات القديمة والشهيرة التي تم العثور عليها في منطقة نجع حمادي. كما ذكر أيميل أيضاً بأن أي مزور في العصر الحديث لن يتمكن من استنساخ أو تزوير وثيقة كهذه: "لكي يقوم مزور بتقليد أو تزوير مثل هذه الوثيقة فإنه يلزمه ليس فقط الحصول على مادة البردي الحقيقية وليس ببساطة أي بردي ولكن البردي القديم"، وأضاف: "وعليه أيضاً أن يعرف كيف يقلد طريقة الكتابة والخط القبطي القديم المستخدم خلال تلك الفترة القديمة. علماً بأن عدد العلماء المتخصصين في الدراسات القبطية هم عدد قليل ونادر".

او در حالی به چنین نکته‌ای تصریح می‌کند که دست نوشته‌های قدیمی و مشهوری که اکتشاف‌شان در منطقه‌ی نجع حمادی صورت پذیرفته است، اشاره می‌نماید. همان‎طور که امیل نیز بیان می‌نماید که هیچ جاعلی در این زمان نمی‌تواند چنین سندی را نسخه‌برداری یا جعل کند: «برای اینکه جاعلی بتواند اقدام به جعل یا ساختن چنین سندی کند، نه تنها لازم است که او ماده‌ی اصلی پاپیروس را در اختیار داشته باشد ـ‌که این به سادگی داشتن هر پاپیروسی نیست بلکه باید پاپیروسی کهن باشد» و می‌افزاید: «به علاوه او باید بداند چگونه سبک نگارش و خط قبطی کهنی که در آن دوران کهن استفاده می‌شده است را تقلید کند؛ با توجه به اینکه دانشمندان متخصص در زمینه‌ی پژوهش‌های قبطی بسیار اندک و نادر هستند».

وأضاف أيميل قائلاً: "وعليه أيضاً أن يقوم بتأليف نص باللغة القبطية على أن يكون صحيحاً من حيث اللغة والأسلوب القبطي وأن يكون مقنعاً أيضاً. علماً بأن عدد العلماء المتخصصين الذين يمكنهم القيام بذلك هو أقل من من عدد العلماء الذين يمكنهم قراءة اللغة القبطية".

و امیل اینچنین ادامه می‌دهد: «همچنین او باید متنی به زبان قبطی به وجود بیاورد که از نظر زبان و اسلوب قبطی صحیح، و قانع کننده نیز باشد؛ باید توجه داشت که تعداد دانشمندان متخصصی که می‌توانند به چنین کاری اقدام کنند کم‌تر از دانشمندانی است که می‌توانند زبان قبطی را بخوانند».

وهذه بعض تصريحات علماء مسيحيين عن إنجيل يهوذا ([[285]](#footnote-285)):

اینها برخی از تصریحات علمای مسیحی درباره‌ی انجیل یهودا است:([[286]](#footnote-286))

تيري غارسيا، نائب الرئيس التنفيذي للجمعية الجغرافية الوطنية، يقول: (إنجيل يهوذا من أهم الاكتشافات التاريخية الدينية خلال الستون السنة الماضية لمخطوطة قديمة غير مذكورة في الكتاب المقدس. وقد تم أجراء مجموعة من الاختبارات لإثبات صحتها، بما في ذلك إشعاعيا، وتحليل الحبر المستخدمة، والتصوير الطيفي المتعدد، وتحليل النص والأسلوب اللغوي. وقال غارسيا: "لقد تم المصادقة عليها كعمل حقيقي من الأدب المسيحي القديم نوع ابوكريفا).

تیِری گارسیا، قائم مقام رئیس اجرایی جمعیت جغرافیایی وطنی، می‌گوید: «انجیل یهودا از مهم‌ترین اکتشافات تاریخی دینیِ دست نوشته‌های کهن طی شصت سال گذشته که در کتاب مقدّس ذکر نشده است، می‌باشد. مجموعه‌ای از آزمایش‌ها برای اثبات صحت آن پیاده شده است. از جمله اشعه‌نگاری، تجزیه و تحلیل جوهر مورد استفاده، تصویرنگاری فراطیفی، و تجزیه و تحلیل متن و اسلوب زبانی». گارسیا ادامه می‌دهد: «برای اطمینان از صحیح بودن آن که عملی حقیقی از ادبیات مسیحی قدیم از نوع ابوکریفا (متون تورات و انجیل) می‌باشد».

إلين باجلز، أستاذة في جامعة برينستون، ومؤلفة معروفة لعدد من الكتب عن المسيحية المعرفية، تقول في بيان لها: (هذه الاكتشافات تنسف أسطورة تجانس الدين المسيحي، وتظهر حقاً كيف كانت الحركات المسيحية المبكرة متنوعة ورائعة).

هلن باگلز، استاد دانشگاه پرینستون و نویسنده‌ی شهیر تعدادی از کتاب‌های معروف مسیحی در یکی از سخنانش می‌گوید: «این اکتشافات افسانه‌ی تجانس دین مسیحی را بر باد می‌دهد و حقیقتاً آشکار می‌کند که چگونه جریان‌های مسیحی اولیه، متنوّع و دل‌نشین بوده‌اند».

تيد ويت صاحب معهد ويت للاكتشافات التاريخية، والذي تبرع بمليون دولار للجمعية الجغرافية الوطنية لاستعادة إنجيل يهوذا والحفاظ عليه، وجعله مخطوطة متاحة للجمهور، يقول: (لم أكن أعرف الكثير عن الأيام المسيحية المبكرة حتى بحثنا في هذا الاكتشاف، وبالنسبة لي رائع جداً، ويمكنك السؤال عن الترجمة والتوضيح، ولكن من المستحيل القول إنه "إنجيل يهوذا" موضوع أو مختلق).

تِد ویت، بنیان‌گذار بنیان اکتشافات تاریخیِ ویت، که یک میلیون دلار به انجمن بین‌ المللی جغرافیا هدیه داده است تا انجیل یهودا را باز گردانند و از آن محافظت کنند و آن را سند خطی در دسترس عموم قرار دهند، می‌گوید: «مطالب بسیاری از روزهای آغازین مسیحیت نمی‌دانستم تا اینکه در این اکتشاف کنکاش نمودیم. این موضوع برای من بسیار دل‌نشین است. شما می‌توانید ترجمه و توضیح را زیر سوال قرار دهی، اما از محالات است که گفته شود انجیل یهودا جعلی یا ساختگی است».

وأما كارين ل. كنج، أستاذة في كلية اللاهوت في جامعة هارفارد، فهي تتساءل عن يهوذا في إنجيل يهوذا، وتحتمل أن لا يكون هو يهوذا الاسخريوطي الخائن، بل الميسر للخلاص والذي أمر صلبه ممكناً، تقول عن يهوذا: (هل هو الخائن، أو الميسر للخلاص ..).

اما خانم کارن ل. کنج، استاد دانشکده‌ی لاهوت دانشگاه هاروارد، از شخصیت یهودای موجود در انجیل یهودا می‌پرسد و احتمال می‌دهد که او یهودای اسخریوطی خیانت‌کار نباشد؛ بلکه او یک رهایی‌بخش و کسی باشد که می‌تواند به صلیب کشیده شده باشد. او درباره‌ی یهودا می‌گوید: «آیا او یک خائن است؟ یا یک رهایی‌بخش؟....».

وكان الأحرى بعلماء الكنيسة أن يفعلوا كما فعلت كارين كنج لا أقل، ويبقوا ولو احتمالاً أن يكون يهوذا المصلوب في إنجيل يهوذا شخصاً آخر وليس هو يهوذا الخائن، ليدعوهم ذلك الاحتمال للبحث وطرح المسألة علمياً بدل أن يجعلوا من وهمهم مبرراً لرفض إنجيل يهوذا، وواضح أنّ ذلك نهجٌ بعيدٌ عن المصداقية والأمانة العلمية.

شایسته‌تر بود که علمای کلیسا حداقل همان کاری را انجام دهند که کارن کنج انجام داده است؛ و حداقل چنین احتمالی را باقی بگذارند که یهودای مصلوب در انجیل یهودا، شخص دیگری غیر از یهودای خائن باشد؛ تا این احتمال دریچه‌ای برایشان باشد که آنها را به تحقیق و طرح مسأله‌ای علمی فرا بخواند؛ به جای اینکه خیالات و پندارهایشان را توجیهی برای نپذیرفتن انجیل یهودا قرار دهند، و روشن است که این رویکرد، روشی به دور از شأن و امانت‌داری علمی است.

\* \* \*

ملحق رقم (۴)

**پیوست ۴**

في بيان الفداء وحجر الزاوية ([[287]](#footnote-287))

**در بیان فدا شدن و سنگ زاویه(**[[288]](#footnote-288)**)**

(... دين الله كله يكاد يكون مسألة واحدة فتح بها خلق الإنسان الأرضي ذكرها تعالى بقوله: *﴿*إِنِّي جَاعِلٌ فِي الأَرْضِ خَلِيفَةً*﴾*، والقرآن كله في الفاتحة والفاتحة في البسملة والبسملة في الباء والباء في النقطة والنقطة علي ، قال أمير المؤمنين: (أنا النقطة)، وماذا كان أمير المؤمنين علي غير أنه خليفة الله في أرضه ؟!

همه‌ی دین خدا تقریباً یک موضوع است که خداوند آفرینش انسانی زمینی را با آن آغاز نمود و خدای تعالی با ﴿(من در زمین خلیفه‌ای قرار می‌دهم)﴾ به آن اشاره فرموده است. قرآن جملگی در سوره‌ی فاتحه است و فاتحه در بسمله و بسمله در «باء» و «باء» در نقطه و آن نقطه علی است. امیرالمؤمنین می‌فرماید: «من آن نقطه هستم». و امیرالمؤمنین علی چیست؟! جز اینکه ایشان جانشین خدا بر زمینش می‌باشد؟!

إذن، فالنقطة والباء والبسملة والفاتحة والقرآن والدين كله هو خليفة الله في أرضه، والقرآن والدين كله هو العهد والميثاق الذي أُخذ على العباد بإطاعة خلفاء الله وأودعه الله في حجر الأساس أو الحجر الأسود أو حجر الزاوية أو الحجر المقتطع من محمد  لهدم حاكمية الشيطان والطاغوت، وقد ذكر هذا الحجر في الكتب السماوية وفي الروايات، وقريش عندما اختلفوا فيمن يحمل الحجر كانوا يعلمون أنّ هذا الحجر يشير إلى أمر عظيم ولهذا اختلفوا فيمن يحمله، وكانت مشيئة الله أنّ محمداً  هو من حمل الحجر ووضعه في مكانه لتتم آية الله، وإشارته سبحانه أنّ قائم الحق والعبد الذي أودعه الله العهد والميثاق الذي يشير له هذا الحجر سيخرج من محمد  الذي حمل الحجر.

بنابراین نقطه و باء و بسمله و فاتحه و قرآن و دین همگی عبارتند از همان جانشین خدا در زمینش. قرآن و دین تماماً همان عهد و پیمانی است که از بندگان بر اطاعت جانشینان الهی گرفته شده است و خدا آن را در حجر الاساس یا حجرالاسود یا سنگ بنا یا سنگ جدا شده از حضرت محمد برای منهدم ساختن حاکمیت شیطان و طاغوت به ودیعه نهاده است. این سنگ در کتب آسمانی و در روایات یاد شده است.

قریش آن گاه که بر سر کسی که سنگ را بردارد با هم دچار اختلاف شدند، می‌دانستند این سنگ به موضوع مهمی اشاره دارد و به همین جهت در مورد کسی که قرار بود حامل آن باشد، دچار اختلاف و چند دستگی شدند. خواست و مشیّت خدا آن بود که حضرت محمد کسی باشد که آن سنگ را بر می‌دارد و در جایش قرار می‌دهد تا نشانه‌ی الهی به سرانجام رسد؛ اشاره‌ی خدای سبحان آن بود که قائمِ به حق و بنده‌ای که خدا عهد و میثاق را در آن به ودیعه نهاده است و این سنگ به او اشاره می‌کند، از محمد که سنگ را حمل کرده بود، خارج می‌گردد.

عَنْ سَعِيدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَعْرَجِ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ، قَالَ: (إِنَّ قُرَيْشاً فِي الْجَاهِلِيَّةِ هَدَمُوا الْبَيْتَ فَلَمَّا أَرَادُوا بِنَاءَهُ حِيلَ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَهُ وَأُلْقِيَ فِي رُوعِهِمُ الرُّعْبُ حَتَّى قَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ لَيَأْتِي كُلُّ رَجُلٍ مِنْكُمْ بِأَطْيَبِ مَالِهِ وَلَا تَأْتُوا بِمَالٍ اكْتَسَبْتُمُوهُ مِنْ قَطِيعَةِ رَحِمٍ أَوْ حَرَامٍ، فَفَعَلُوا فَخُلِّيَ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ بِنَائِهِ فَبَنَوْهُ حَتَّى انْتَهَوْا إِلَى مَوْضِعِ الْحَجَرِ الْأَسْوَدِ فَتَشَاجَرُوا فِيهِ أَيُّهُمْ يَضَعُ الْحَجَرَ الْأَسْوَدَ فِي مَوْضِعِهِ حَتَّى كَادَ أَنْ يَكُونَ بَيْنَهُمْ شَرٌّ، فَحَكَّمُوا أَوَّلَ مَنْ يَدْخُلُ مِنْ بَابِ الْمَسْجِدِ، فَدَخَلَ رَسُولُ اللَّهِ ، فَلَمَّا أَتَاهُمْ أَمَرَ بِثَوْبٍ فَبَسَطَ ثُمَّ وَضَعَ الْحَجَرَ فِي وَسَطِهِ ثُمَّ أَخَذَتِ الْقَبَائِلُ بِجَوَانِبِ الثَّوْبِ فَرَفَعُوهُ ثُمَّ تَنَاوَلَهُ  فَوَضَعَهُ فِي مَوْضِعِهِ فَخَصَّهُ اللَّهُ بِهِ) الكافي: ج٤ ص٢١٧.

از سعید بن عبدالله اعرج از ابی عبدالله نقل شده است که فرمود: «قریش در جاهلیت خانه (کعبه) را ویران کردند. هنگامی که خواستند آن را بنا کنند نیرویی بین آنها و آن بود که ترس در دل‌هایشان انداخت تا این که کسی از آنها گفت: از بین هر یک از شما، مردی که پاک‌ترین مال را دارد بیاید و مالی که از طریق قطع رَحِم یا از طریق حرام کسب کرده باشد، نیاورد. چنین کردند و مانع بین آنها و ساخت بنا از بین رفت. شروع به بنا کردن آن نمودند تا به موضع حجرالاسود رسیدند. با یکدیگر مشاجره می‌نمودند که چه کسی حجر الاسود را در جایگاهش قرار دهد تا جایی که نزدیک بود شرّی واقع شود (نزاع شود). در نهایت حُکم کردند اولین کسی که از درِ مسجد الحرام داخل شود، این کار را انجام دهد. رسول الله وارد شد. هنگامی که وارد شد، دستور داد پیراهنی پهن شود، سپس سنگ را میان آن نهاد و پس از آن نمایندگان قبایل گوشه‌های آن را گرفتند و بلندش نمودند. سپس رسول اکرم آن را برداشت و در جایگاهش قرار داد و (این گونه) خداوند آن را مخصوص به او گردانید».([[289]](#footnote-289))

فمحمد  حمل الحجر الأسود، وهذه إشارة أنّ القائم وحامل الخطيئة وحامل الراية السوداء التي تشير إليها سيخرج من محمد .

پس حضرت محمد حجرالاسود را حمل نمود و این اشاره‌ای است بر این که قائم و حمل‌کننده‌ی خطا و حامل پرچم سیاه که به آن اشاره دارد، از حضرت محمد خارج خواهد شد،

وأيضاً: محمد  هو من يحمله في صلبه؛ لأنه مستودع في فاطمة بنت محمد ، ولذا يكون حامل الخطيئة الحقيقي هو رسول الله محمد .

و نیز حضرت محمد کسی است که او را در صلب خود حمل می‌کند؛ زیرا او در فاطمه دختر محمد به ودیعه نهاده شده است و لذا حمل کننده‌ی واقعی خطا، پیامبر خدا حضرت محمد می‌باشد.

أما اللون الأسود الذي شاء الله أن يكتسي به هذا الحجر فهو يشير إلى ذنوب العباد ويذكرهم بخطاياهم لعلهم يتوبون ويستغفرون وهم في بيت الله، وهو نفسه لون رايات قائم الحق، قائم آل محمد السوداء، فالرايات السود تشير إلى الحجر والحجر يشير إليها، وكلاهما يشيران بلونهما الأسود إلى خطيئة نقض العهد والميثاق المأخوذ على الخلق في الذر. وأيضاً: يشيران إلى ما يتحمّله من عناء حامل هذه الخطيئة - وحامل الراية السوداء التي تشير إلى الخطيئة - العبد الذي أوكل بكتاب العهد والميثاق، وهو الحجر الأسود وهو قائم آل محمد.

اما رنگ سیاهی که خداوند خواسته است تا این سنگ را با آن بپوشاند، به گناه بندگان اشاره دارد و خطاها و اشتباه‌هایشان را به آنها یادآوری می‌کند، تا شاید در حالی که در خانه‌ی خدا هستند توبه کنند و آمرزش بخواهند. این رنگ، همان رنگ سیاهِ پرچمِ حقِّ قائم است؛ پرچم‌های سیاه به سنگ اشاره دارد و سنگ هم به آن اشاره می‌کند و این دو با رنگ سیاه خود، با گناه و خطای نقض عهد و میثاقی که از خلق در عالم ذرّ گرفته شد، و همچنین به رنجی که حامل این خطا و حامل پرچم سیاهی که به این خطا و گناه اشاره می‌کند، بر دوش می‌کشد، اشاره می‌نمایند؛ بنده‌ای که به نوشتن این عهد و پیمان موکّل شد؛ او، همان حجرالاسود و همان قائم آل محمد است.

والحجر مرتبط بمسألة الفداء الموجودة في الدين الإلهي وعلى طول المسيرة المباركة لهذا الدين فدين الله واحد؛ لأنه من عند واحد، والفداء قد ظهر في الإسلام بأجلى صوره في الحسين ، وقبل الإسلام تجد الفداء في الحنيفية دين إبراهيم بإسماعيل، وتجده أيضاً بعبد الله والد الرسول محمد ، وأيضاً تجده في اليهودية دين موسى بيحيى بن زكريا ، وتجده في النصرانية بالمصلوب.

و این سنگ با مسئله‌ی فدا شدن که در دین الهی و در طول مسیر یکتای مبارک این دین وجود دارد، ارتباط دارد؛ چرا که دین خدا یکی است؛ چون از سوی یگانه آمده است، و فداکاری و ایثار در اسلام با روشن‌ترین صورت در حسین تجلی یافت و قبل از اسلام نیز در دین حنیف ابراهیم با اسماعیل متجلّی گشت. این موضوع را در عبدالله پدر حضرت محمد نیز می‌یابیم؛ و همچنین در دین یهود دین موسی، در یحیی پسر زکریا و در مسیحیت با مصلوب (به صلیب کشیده شده) جلوه‎گر شده است؛

وبغض النظر عن كون النصارى يتوهّمون أنّ المصلوب هو عيسى نفسه، فإنهم يعتقدون بأنّ المصلوب هو حامل الخطيئة، ومعتقداتهم وإن كان فيها تحريف ولكن هذا لا يعني أنها جميعاً جاءت من فراغ تام وليس لها أي أصل في دين الله سبحانه حُرِّفت عنه، بل كثير من العقائد المنحرفة في الحقيقة هي تستند إلى أصل ديني أخذه علماء الضلال غير العاملين وحرَّفوه وبنوا عليه عقيدة فاسدة.

صرف نظر از این که نصاری گمان می‌کنند که مصلوب، خود عیسی بوده است؛ آنها اعتقاد دارند که فردِ به دار آویخته شده همان بر دوش کشنده‌ی گناه است. چنین اعتقادی اگر چه دستخوش تحریف شده است ولی به آن معنا نیست که کاملاً پوچ باشد و هیچ اصل و ریشه‌ای در دین خدای سبحان که این اعتقاد از آن انحراف یافته است، ندشته باشد؛ بلکه بسیاری از عقاید منحرف، در حقیقت مستند به مبدأ دینی است و خاستگاه دینی دارد که علمای گمراه غیرعامل، آن را به دست گرفته، منحرف ساخته‌ و عقیده فاسدی بر مبنای آن پایه‌ریزی کرده‌اند.

فقضية كون الرسل يتحمّلون بعض خطايا أممهم ليسيروا بالأمة ككل إلى الله موجودة في دين الله ولم تأتِ من فراغ، ويمكنك مراجعة نصوص التوراة مثلاً للاطلاع على تحمّل موسى عناءً إضافياً لما يقترفه قومه من الخطايا.ورسول الله محمد  تحمّل خطايا المؤمنين قال تعالى: *﴿*لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِن ذَنبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ وَيُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَيَهْدِيَكَ صِرَاطاً مُّسْتَقِيماً*﴾* [الفتح: ٢].

این قضیه که پیامبران برخی خطاهای امّت‌های خود را متحمل می‌شوند تا امت را جملگی به سوی خداوند سیر دهند، در دین خدا وجود دارد و بی‌پایه و اساس نیست. به عنوان مثال شما با مراجعه به متون تورات درمی‌یابی که موسی رنج و زحمت مضاعفی را متحمل می‌شود هنگامی که قومش خطاهایی را مرتکب می‌شوند. حضرت محمد نیز خطاهای مؤمنین را متحمل می‌شود. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿(تا خداوند گناه تو را آنچه پیش از این بود و آنچه پس از این باشد برای تو بیامرزد و نعمت خود را بر تو تمام کند و تو را به صراط مستقیم راه نماید)﴾([[290]](#footnote-290)).

وتفسيرها في الظاهر: أنه تحمّل خطايا أمته وغفرها الله له، عن عمر بن يزيد بياع السابري قال: (قلت: لأبي عبد الله : قول الله في كتابه *﴿*لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ ما تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَما تَأَخَّرَ*﴾* قال: ما كان له من ذنب ولا هم بذنب ولكن الله حمله ذنوب شيعته ثم غفرها له) تفسير القمي: ج٢ ص٣١٤.

تفسیر ظاهری آیه چنین است که او گناهان امت را بر دوش می‌گیرد و خداوند آنها را برای او می‌آمرزد. از عمر بن یزید بیاع سابری نقل شده است که گفت: به ابو عبدالله درباره‌ی آیه‌ی ﴿لِيَغْفِرَ لَكَ اللهُ مَا تَقَدَّمَ مِن ذَنبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ﴾ سؤال کردم. حضرت فرمود: «پیامبر معصیتی نداشت و اراده‌ی معصیتی نکرد ولی خداوند گناهان شیعیان را بر او تحمیل فرمود، سپس آنها را برای او آمرزید».

وتحمّل الرسل لخطايا أممهم لا يعني أنهم يتحمّلون خطيئة نقض العهد والميثاق عن منكري خلفاء الله الذين يموتون على هذا الإنكار، بل هم يتحمّلون خطيئة من غفل عن تذكّر العهد والميثاق ونقضه مدة من الزمن في هذه الحياة الدنيا، كما أنّ تحملهم لخطايا أممهم لا يعني أنهم يصبحون أصحاب خطيئة عوضاً عن أممهم، بل معناه: أنهم يتحمّلون أثقالاً إضافية وعناءً إضافياً في تبليغ رسالاتهم في هذه الدنيا للناس.

اینکه فرستادگان، گناهان امت‌هایشان را متحمل می‌شوند به این معنا نیست که آنها گناهِ نقض عهد و پیمانِ منکرین جانشین خدا را که بر این انکار می‌میرند، متحمل می‌شوند بلکه آنها گناه کسی را بر دوش می‌گیرند که از یادآوری این عهد و پیمان غفلت ورزیده و مدت زمانی در این زندگی دنیوی، نقض عهد نموده است. به علاوه این که فرستادگان گناهان امت‌هایشان را متحمل می‌شوند به این مفهوم نیست که آنها به جای امت‌هایشان، خود اهل گناه و معصیت می‌شوند بلکه به این معنا است که آنها بارهایی اضافی و زحمت و مشقت بیشتری در تبلیغ رسالات خود در این دنیا برای مردم بر دوش می‌گیرند

وهذا طبعاً بإرادتهم هم؛ لأنهم هم من يطلب هذا، فالأب الرحيم بأبنائه يتحمّل نتائج أخطائهم في كثير من الأحيان، وإن كانت تسبب له عناءً ومشقة وربما الآلام والقتل في سبيل الله، كما هو الحال في الحسين ؛ وذلك لأنّ الأب يرجو صلاح أبنائه في النهاية، وربما كثيرون لا يتذكرون العهد حتى يراق دم أبيهم ولي الله فيكون سبباً لتذكرهم العهد والميثاق، ولهذا تجد الحسين الذي شاء الله أن يجعله سبباً لتذكّر عدد كبير من الخلق قد ترك الحج وأقبل يحث الخطى إلى مكان ذبحه .

که این موضوع، طبیعتاً با اراده‌ی خود آنها صورت می‌گیرد زیرا خودشان چنین چیزی را درخواست می‌نمایند. چه بسیار پیش می‌آید که یک پدر مهربان و دل‌سوز، پیامدهای خلاف‌کاری و اشتباه فرزندانش را بر عهده می‌گیرد هر چند ممکن است این کار زحمت و مشتق برای او در پی داشته باشد، و حتی گاهی اوقات رنج‌ها و کشته شدن در راه خدا را برای او رقم بزند همان‌طور وضعیت حسین نیز همین گونه است، و این از آن رو است که پدر چشم امید دارد که در نهایت کار، فرزندانش اصلاح شوند. چه بسا که بسیاری عهد را به خاطر نمی‌آورند مگر آن گاه که خون پدرشان یعنی ولّی خدا بر زمین ریخته شود و این کار عاملی می‌شود بر این که آنها عهد و پیمان را به یاد آورند. از این رو می‌بینیم که امام حسین که خداوند اراده فرمود تا او را سببی برای یادآوری عده‌ی بسیاری از خلایق قرار دهد، حج را رها می‌کند و مسیری را که به مکان ذبح شدنش منتهی می‌شود، در پیش می‌گیرد.

أما علاقة الحجر بخطيئة آدم ، فهذا أمر قد تكفّل الأئمة  بيانه وإن كان ربما خفي فيما مضى على الناس لعلّة أرادها الله سبحانه، بل وعلاقة الحجر بخطايا الخلق أيضاً قد تكفّلوا بيانه وقد بيَّن هذا الأمر رسول الله محمد  بأوضح بيان بالعمل - عندما قبَّل الحجر - ولكنه بيان لمن لهم قلوب ويعون أفعال محمد  الحكيم الذي يعمل الحكمة، لا كعمر بن الخطاب الذي يصرح أنه لا يفهم لماذا رسول الله محمد  قبَّل الحجر ؟! ويصرح أنّ نفسه وحقيقته لا تتقبّل تقبيل الحجر، ولكنه يفعله فقط لأنه رأى رسول الله محمداً  يفعل ذلك أمام آلاف المسلمين، ولا يمكنه مخالفة محمد  لأنه يدعي أنه خليفته، فهو يسفّه فعل محمد  ويستنّ به مجبراً فأيّ مكر هذا، روى البخاري ومسلم وأحمد: [(أن عمر جاء إلى الحجر فقبله وقال: إني لأعلم أنك حجر لا تضر ولا تنفع، ولولا أني رأيت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقبلك ما قبلتك).](javascript:OpenHT('Tak/Hits693.htm')) وروى أحمد بسنده عن سويد بن غفلة، قال: ([رأيت عمر يقبل الحجر ويقول: إني لأعلم أنك حجر لا تضر ولا تنفع، ولكني رأيت أبا القاسم صلى الله عليه وسلم بك حفياً).](javascript:OpenHT('Tak/Hits315.htm'))

اما ارتباط سنگ با گناه آدم، موضوعی است که ائمه عهده‌دار تبیین آن شده‌اند، هر چند این مسئله بنا بر علتی که خداوند سبحان اراده فرموده، ممکن است چند صباحی در گذشته بر مردم پوشیده مانده باشد. ائمه همچنین تبیین رابطه‌ی سنگ با گناهان خلق را نیز بر عهده گرفته‌اند. پیامبر خدا حضرت محمد با واضح‌ترین بیان عملی ـ‌یعنی هنگامی که سنگ را بوسید‌ـ این موضوع را تشریح فرموده است و البته این عمل، بیانی برای کسانی است که بصیرت دارند و کارهای حضرت محمد را که حکیم است و حکیمانه عمل می‌کند، درمی‌یابند، نه همانند عمر بن خطاب که به صراحت می‌گوید نمی‌داند چرا پیامبر خدا حضرت محمد سنگ را بوسیده است! وی کاملاً بی‌پرده می‌گوید که نفس و حقیقتش بوسیدن سنگ را برنمی‌تابد ولی فقط از این رو تن به این کار می‌دهد که دیده است پیامبر خدا حضرت محمد این کار را در حضور هزاران نفر از مسلمانان انجام داده است. عمر بن خطاب نمی‌تواند با آن حضرت مخالفت ورزد زیرا ادعا می‌کند که جانشین او است. او کار حضرت محمد را سفیهانه می‌داند و از روی اکراه و اجبار آن عمل را انجام می‌دهد. آخر این چه مکر و حیله‌ای است؟! بخاری و مسلم و احمد روایت کرده‌اند: «عمر به سوی حجر آمد و آن را بوسید و گفت: من می‌دانم که تو فقط سنگ هستی و نه سودی داری و نه زیانی به بار می‌آوری، و اگر ندیده بودم که رسول خدا تو را می‌بوسید، تو را نمی‌بوسیدم».

احمد با سند خودش از سوید بن غفله روایت می‌کند که می‌گوید: «عمر را دیدم که حجر را می‌بوسید و می‌گفت: من می‌دانم که تو سنگی هستی که نه زیانی می‌رسانی و نه سودی، ولی ابالقاسمرا دیدم که تو را بسیار گرامی می‌داشت».

فعمر بن الخطاب عندما قبَّل الحجر صرّح بأنه كاره لهذا الفعل ومنكر له ومستخف بهذا الحجر وكونه الشاهد على العباد بالوفاء بالعهد والميثاق المأخوذ عليهم في الذر *﴿*وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِن بَنِي آدَمَ مِن ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُواْ بَلَى شَهِدْنَا أَن تَقُولُواْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ*﴾* [الأعراف: ١٧٢].

بنابراین عمر بن خطاب وقتی حجر را بوسید، تصریح کرد که از این کار بیزار و متنفر است و این سنگ را خوار و سبک می‌شمارد در حالی که او شاهدی بر بندگان بر عهد و میثاق گرفته شده از آنان در عالم ذرّ می‌باشد: ﴿(و پروردگار تو از پشت بنی آدم فرزندانشان را بیرون آورد و آنان را بر خودشان گواه گرفت و پرسید: آیا من پروردگارتان نیستم؟ گفتند: آری، گواهی می‌دهیم تا در روز قیامت نگویید که ما از آن بی‌خبر بودیم)﴾([[291]](#footnote-291)).

وهذه إشارة جلية لمن لهم قلوب يفقهون بها، بأنّ عمر بن الخطاب منكر للعهد والميثاق المأخوذ، ولذا فنفسه تشمئز من الحجر الشاهد، وبالتالي يحاول عمر إنكار كون الحجر شاهداً حقيقياً، فيخاطب عمر بن الخطاب الحجر الشاهد والحجر الأساس والحجر الأسود بقوله: (إني لأعلم أنك حجر لا تضر ولا تنفع)، وبما أنّ الناس الذين كانوا يحيطون بعمر في هذا الموقف قد رأوا رسول الله محمداً  حفياً بهذا الحجر شديد الاهتمام به ويقبِّل هذا الحجر ويسجد عليه، بل هم أنفسهم قد ورثوا عن حنيفية إبراهيم تقديس هذا الحجر والاهتمام به، لذا تدارك عمر قوله بفعله فقبّل الحجر ولكن بعد ماذا ؟! بعد أن سفّه عمر تقبيل الحجر الأسود بأنه حجر لا يضر ولا ينفع، وبالتالي فلا حكمة في تقبيله، وبالتالي فإنّ عمر بقوله وفعله أراد أن يهمّش الحجر الأسود وينفي كونه شاهداً، ويجعل تقبيل رسول الله  للحجر وسجوده عليه أمراً مبهماً غير مفهوم خالياً من الحكمة.

و این اشاره‌ای آشکار برای کسانی است که دل‌هایی دارند که با آن می‌فهمند، به این که عمر بن خطاب، منکر عهد و پیمان گرفته شده است و در نتیجه نفسِ وی از سنگِ شاهد بیزار و مُنْزَجِر است. در نتیجه، عمر می‌کوشد این واقعیت را که حَجَر شاهد حقیقی است انکار کند، پس سنگِ شاهد، سنگِ اساس و حجر الاسود را با عبارتِ «من می‌دانم که تو نه زیانی می‌رسانی و نه سودی» مخاطب قرار می‌دهد. از آنجا که مردمی که گرداگر عمر بودند، در همین موضع، پیامبر خدا حضرت محمد را دیده بودند که این سنگ را بسیار گرامی می‌داشت و نسبت به آن اهتمام فراوانی می‌ورزید و آن را می‌بوسید و بر آن سجده می‌کرد، حتی خود آنها تقدیس و اهتمام به این سنگ را از دین حنیف ابراهیم به ارث برده بودند، لذا عمر پس انجام آن عمل، درصدد جبران سخنش برآمد، ولی چه حاصل؟ پس از آن که عمر بوسیدن حجرالاسود را بی‌خردی خواند چرا که نه سودی می‌رساند و نه زیانی دارد، بوسیدن آن فارغ از هر نوع حکمتی است و لذا عمر با گفتار و کردار خود می‌خواست حجرالاسود را نادیده بگیرد و آن را بی‌اهمیت جلوه دهد و شاهد بودن آن را منتفی سازد و بوسه‌ی پیامبر خدا بر حجر و سجده‌گزاری حضرت بر آن را موضوعی مبهم، نامفهوم و عاری از حکمت جلوه دهد.

والحقيقة، إنه لو كان الحجر الأسود لا يضر ولا ينفع لكان فعل رسول الله  - وحاشاه - خالياً من الحكمة، ولا يمكن أن يكون فعل رسول الله  له معنى وحكيماً إن لم يكن هذا الحجر يضر وينفع بإذن الله وبحوله وقوته سبحانه.

واقعیت آن است که اگر حجر الاسود نه زیانی می‌رساند و نه سودی به بار دارد، کار پیامبر خدا خالی از حکمت می‌بود که هرگز چنین نیست و امکان ندارد که عمل پیامبر خدا معنا و حکمتی در بر داشته باشد، اگر این سنگ به اذن خدا و با حول و قوت الهی خالی از سود و زیان می‌بود.

إذن، فمشيئة الله أن يظهر ما يبطنه عمر من موقف تجاه الحجر أو العبد الموكل بالعهد والميثاق أو قائم آل محمد، وسبحان الله لا يضمر الإنسان سوءاً إلا أظهره الله في فلتات لسانه.

بنابراین خواست و مشیّت الهی بر آن بود که آنچه را که عمر نسبت به حجر یا بنده‌ی موکّل به عهد و پیمان یا قائم آل محمد در دلش نهفته می‌داشت، برملا سازد. سبحان الله آدمی نیّت سوئی در دل پنهان نمی‌دارد مگر این که خداوند آن را در لغزش‌های گفتاری‌اش پدیدار می‌گرداند.

وقد تكفّل رسول الله محمد  بيان أهمية الحجر الأسود وفضله بأقواله وأفعاله، ويكفي أن تعرف أنّ رسول الله  قبّله وسجد عليه، ولم يسجد رسول الله  على جزء من الكعبة غير الحجر الأسود، وبلغ عظيم هذا الأمر وأهميته أنّ رسول الله  قال: (استلموا الركن، فإنه يمين الله في خلقه، يصافح بها خلقه، مصافحة العبد أو الدخيل، ويشهد لمن استلمه بالموافاة) المحاسن: ج١ ص٦٥.

پیامبر خدا حضرت محمد بیان اهمیت حجرالاسود و ارزش و فضلیت آن را با گفتار و کردار خود بر عهده گرفت و همین بس که بدانی پیامبر خدا آن را بوسید و بر آن سجده کرد، و این در حالی است که پیامبر خدا جز بر حجرالاسود، بر هیچ جای دیگر کعبه سجده ننموده است. عظمت و اهمیت این موضوع تا آن جا رسید که پیامبر خدا فرمود: «رکن را استلام (ببوسید و لمس) کنید چون او دست خدا بین بندگانش است که با آن با مخلوقاتش مصافحه می‌کند، مانند مصافحه‌ای که با بنده‌ی خود و یا با پناهنده‌ی خود می‌کند، و آن سنگ نسبت به کسانی که او را لمس می‌کنند و می‌بوسند در روز قیامت شهادت به برخورد و ملاقات و وفای به عهد و میثاق می‌دهد».([[292]](#footnote-292))

والمراد بالركن أي الحجر الأسود؛ لأنه موضوع فيه، وتابع الأئمة  نهج رسول الله  في بيان أهمية الحجر بأقوالهم وأفعالهم، فبيّنوا أنّ الحجر هو حامل كتاب العهد والميثاق، وأنّ آدم قد بكى أربعين يوماً ونصب مجلساً للبكاء بقرب الحجر ليُكفِّر عن خطيئته في نقض العهد *﴿*وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَى آدَمَ مِن قَبْلُ فَنَسِيَ وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْماً*﴾* [طه: ١١٥]. وأنّ الحجر كان درّة بيضاء تضيء ولكنه في الأرض تحوّل للسواد بسبب خطايا العباد، فهذه الكلمات والأفعال المباركة التي كرروها مرات أمام أصحابهم كلها تأكيد وبيان لأهمية الحجر الأسود، ولعلاقة الحجر بالخطيئة الأولى، بل والخطايا على طول مسيرة الإنسانية في هذه الأرض ....

منظور از رکن، حجرالاسود است زیرا این سنگ در آن کار گذاشته شده است. ائمه نیز شیوه‌ی پیامبر خدا در بیان اهمیت سنگ را با گفتار و کردار خود ادامه دادند و بیان داشتند که سنگ، حامل کتاب عهد و پیمان است و این که آدم چهل روز گریست و مجلس گریه و سوگواری نزدیک سنگ برپا کرد تا گناهش در نقض عهد مورد بخشش قرار گیرد: ﴿(و ما پیش از این با آدم پیمان بستیم ولی فراموش کرد، و شکیبایش نیافتیم)﴾([[293]](#footnote-293)).

این سنگ در ابتدا مرواریدی درشت و درخشان بود ولی در زمین به سبب گناهان بندگان، سیاه شد. این کلمات و اعمال مبارکی که (ائمه) بارها پیش روی اصحاب خود تکرار نموده‌اند، همگی تأکید و بیان اهمیت حجرالاسود است و این که حجر با گناه نخستین و بلکه با تمام گناهانی که در طول مسیر انسانیّت بر روی این زمین صورت می‌گیرد، ارتباط دارد....

ورسول الله محمد  دخل بيت الله فبدأ بالحجر وختم بالحجر، وأمر أصحابه أن يكون آخر عهدهم بالبيت استلام الحجر، بل ويستحب أن يستلم الحجر في كل طواف، ومس الحجر يُسبِّب غفران الذنوب وحط الخطايا، بل وسجد رسول الله محمد  على الحجر الأسود ووضع جبهته عليه بعد أن قبَّله، فماذا يمكن أن تفهم من هذا غير أنّ الحجر هو أهم ما في البيت.

و پیامبر خدا حضرت محمد وارد خانه‌ی خدا شد و کارش را با حجر آغاز کرد و به آن خاتمه داد و به اصحابش نیز دستور داد که آخرین کار آنها در خانه‌ی خدا استلام (لمس و بوسیدن) حجر باشد. حتی استلام حجر در هر طواف مستحب است و لمس کردن حجر باعث آمرزش گناهان و ریزش خطاها می‌شود. پیامبر خدا حضرت محمد بر حجر الاسود سجده گزارد و پس از آن که سنگ را بوسید، پیشانی بر آن نهاد. از اینها چه می‌توان دریافت جز این که حجر الاسود، مهم‌ترین چیز در خانه‌ی خدا باشد؟

عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ، قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ : (ذَكَرَ رَسُولُ اللَّهِ  الْحَجَّ فَكَتَبَ إِلَى مَنْ بَلَغَهُ كِتَابُهُ مِمَّنْ دَخَلَ فِي الْإِسْلَامِ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ  يُرِيدُ الْحَجَّ يُؤْذِنُهُمْ بِذَلِكَ لِيَحُجَّ مَنْ أَطَاقَ الْحَجَّ ....... فَلَمَّا انْتَهَى إِلَى بَابِ الْمَسْجِدِ اسْتَقْبَلَ الْكَعْبَةَ وَذَكَرَ ابْنُ سِنَانٍ أَنَّهُ بَابُ بَنِي شَيْبَةَ فَحَمِدَ اللَّهَ وَأَثْنَى عَلَيْهِ وَصَلَّى عَلَى أَبِيهِ إِبْرَاهِيمَ ثُمَّ أَتَى الْحَجَرَ فَاسْتَلَمَهُ، فَلَمَّا طَافَ بِالْبَيْتِ صَلَّى رَكْعَتَيْنِ خَلْفَ مَقَامِ إِبْرَاهِيمَ وَدَخَلَ زَمْزَمَ فَشَرِبَ مِنْهَا، ثُمَّ قَالَ: اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ عِلْماً نَافِعاً وَرِزْقاً وَاسِعاً وَشِفَاءً مِنْ كُلِّ دَاءٍ وَسُقْمٍ، فَجَعَلَ يَقُولُ ذَلِكَ وَهُوَ مُسْتَقْبِلُ الْكَعْبَةِ، ثُمَّ قَالَ لِأَصْحَابِهِ: لِيَكُنْ آخِرُ عَهْدِكُمْ بِالْكَعْبَةِ اسْتِلَامَ الْحَجَرِ فَاسْتَلَمَهُ ثُمَّ خَرَجَ إِلَى الصَّفَا) الكافي: ج٤ ص٢٤٩. وروى البهيقي عن ابن عباس، قال: ([رأيت رسول الله (رضي الله عنه) سجد على الحجر).](javascript:OpenHT('Tak/Hits316.htm'))

از عبدالله بن سنان روایت شده است که امام صادق فرمود: «رسول خدا حج را بیان فرمود. پس برای هر کسی که وارد اسلام شده است و نوشته‌اش به او می‌رسد، نوشت که رسول خدا اراده‌ی حج نمود و آنها را نیز به آن فرا می‌خواند که هر کسی در توانش هست، حج را به جا آورد.... پس وقتی به درب مسجد رسید رو به سوی کعبه نمود (و ابن سنان می‌گوید که آن در، دربِ بنی شیبه بود)؛ خداوند را حمد و ستايش نمود و او را ثنا گفت و بر پدرش ابراهيم درود فرستاد. سپس به سوی حجر آمد و آن را استلام نمود. وقتی خانه را طواف نمود پشت مقام ابراهيم دو رکعت نماز خواند و داخل زمزم شد و از آن نوشيد، سپس فرمود: خداوندا، از تو علم سودمند و روزی گشاده و شفا از هر درد و بيماری را مسئلت می‌نمايم. پیامبر در حالی که روبه‌روی کعبه بود این جملات را بیان فرمود. سپس به يارانش فرمود: آخرين عهد شما به کعبه استلام (لمس و بوسیدن) حجر باشد. سپس آن را استلام نمود و به سوی صفا خارج شد».([[294]](#footnote-294)) ، بیهقی از ابن عباس روایت کرده است که گفت: «پیامبر خدا را دیدم که بر سنگ سجده نمود».

ولابد من الالتفات إلى أمر مهم جداً وهو أنّ رسول الله  قد سنّ ركعتي الطواف عند مقام إبراهيم، وكان رسول الله  والأئمة  يصلّون عند مقام إبراهيم والذي يقف في صلاته عند مقام إبراهيم يكون الحجر الأسود بين يديه وفي قبلته، وهذا يُبيِّن بوضوح تام انطباق هذه الآية على قائم آل محمد أو يوسف آل محمد أو الحجر الأسود *﴿*إِذْ قَالَ يُوسُفُ لِأَبِيهِ يَا أَبتِ إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَباً وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ*﴾* [يوسف: ٤].

موضوع بسیار مهمی که نباید از آن غافل شد این است که پیامبر خدا دو رکعت در مقام ابراهیم را در طواف سنّت نهاد و پیامبر خدا و ائمه در مقام ابراهیم نماز می‌گزاردند. کسی که برای نماز در مقام ابراهیم بایستد، حجر الاسود مقابل او و در جهت قبله‌اش قرار می‌گیرد و این به وضوح کامل بر انطباق آیه‌ی زیر بر قائم آل محمد یا یوسف آل محمد یا حجرالاسود دلالت دارد: ﴿(آنگاه که یوسف به پدرش گفت: ای پدر، در خواب یازده ستاره و خورشید و ماه دیدم؛ دیدم که سجده‌ام می‌کنند)﴾([[295]](#footnote-295)).

وقد بيَّنت سابقاً ما معنى هذا السجود عندما بيَّنت تأويل هذه الآية في الإمام المهدي ، ولكن السجود هنا عند تأويله في القائم يكون لفاطمة والسر المستودع فيها معاً، تماماً كما أنّ السجود للكعبة والحجر الأسود المودع فيها، فيكون هنا الشمس محمداً  والقمر علياً والأحد عشر كوكبا هم الأئمة  من ولد علي وفاطمة (عليها السلام) وهم: (الحسن والحسين وعلي ومحمد وجعفر وموسى وعلي ومحمد وعلي والحسن ومحمد)، وسجودهم بمعنى أنهم يُمهّدون للقائم ولإقامة العدل وإنصاف المظلوم، وبالخصوص أخذ حق صاحبة المظلومية الأولى والأعظم منذ خلق الله الخلق وإلى أن تقوم الساعة.

پیش‌تر معنی این سجده را هنگامی که این آیه را بر امام مهدی تأویل کردم، بیان نمودم ولی سجده در اینجا به هنگام تأویل آن بر قائم برای فاطمه و سرّ به ودیعه نهاده شده در او می‌باشد درست مانند این که سجده برای کعبه و حجرالاسودِ نهاده شده در آن است؛ بنابراین در اینجا خورشید محمد است و ماه، علی و یازده ستاره نیز ائمه از فرزندان علی و فاطمه می‌باشند که عبارتند از: «حسن، حسین، علی، محمد، جعفر، موسی، علی، محمد، علی، حسن و محمد» و سجده‌ی آنها به این معنا است که آنها برای قائم و برای برپایی عدل و دادخواهی از مظلوم زمینه‌سازی می‌کنند؛ به ویژه برای احقاق حق آن بانویی که از زمانی که خداوند خلق را آفرید تا آن‌گاه که قیامت برپا شود، صاحب نخستین و عظیم‌ترین مظلومیت می‌باشد.

أما سجود بقية الخلق ممن فرض عليهم أن يسجدوا إلى الكعبة وبالتالي إلى الحجر الأسود فهو بمثابة إشارة واضحة وبيان أنهم بأجمعهم يمهدون للقائم سواء شاءوا أم أبوا، قال تعالى: *﴿*أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَسْجُدُ لَهُ مَن فِي السَّمَاوَاتِ وَمَن فِي الْأَرْضِ وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَالنُّجُومُ وَالْجِبَالُ وَالشَّجَرُ وَالدَّوَابُّ وَكَثِيرٌ مِّنَ النَّاسِ وَكَثِيرٌ حَقَّ عَلَيْهِ الْعَذَابُ وَمَن يُهِنِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِن مُّكْرِمٍ إِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ*﴾* [الحج: ١٨]. فالكل يُمهِّد للوارث أو القائم شاءوا أم أبوا، فالشمس والقمر والنجوم يمهدون للقائم، وأيضاً من حقَّ عليه العذاب يمهد للقائم وكلٌ بحسبه، فحركة الخلق ومسيرتهم العامة هي تمهيد للقائم الذي ينصف المظلومين، وإن كان أكثر الخلق يجهلون هذا، تماماً كطوافهم بالكعبة والحجر الأسود المودع فيها مع أنهم لا يكادون يفقهون شيئاً من طوافهم.

اما سجده‌گزاری سایر خلایق یعنی کسانی که سجده کردن به کعبه و به دنبال آن سجده کردن به حجر الاسود بر آنها واجب است، اشاره‌ای آشکار بر این است که آنها همگی برای قائم زمینه‌سازی می‌کنند، چه بخواهند و چه نخواهند! خدای تعالی می‌فرماید: ﴿(آیا ندیده‌ای که هر کس در آسمان‌ها و هر کس که در زمین است و آفتاب و ماه و ستارگان و کوه‌ها و درختان و جنبندگان و بسیاری از مردم خدا را سجده می‌کنند؟ و بر بسیاری عذاب حق است و هر که را خدا خوار سازد، هیچ گرامی‌دهنده‌ای نخواهد داشت زیرا خدا هر چه بخواهد همان می‌کند)﴾([[296]](#footnote-296)).

بنابراین همگی در حال زمینه‌سازی برای وارث یا قائم هستند، چه بخواهند و چه نخواهند! خورشید و ماه و ستارگان برای قائم مقدمات را فراهم می‌کنند. همچنین کسی که عذاب بر او محقق شده است نیز زمینه‌ساز قائم است، هر یک به فراخور حال و وضعیت خود. حرکت خلایق و مسیر عمومی آنها زمینه‌سازی برای قائم است؛ کسی که از ستم‌دیدگان دادخواهی می‌کند. البته اکثر مردم نسبت به این موضوع جاهل‌اند، دقیقاً مانند طوافی که گرد کعبه و حجرالاسود که در کعبه قرار داده شده است، می‌نمایند و با این حال از طواف خود چیزی نمی‌فهمند.

أما في الأديان السابقة فقد ذكر الحجر أيضاً في التوراة والإنجيل:

در ادیان پیشین، نام سنگ در تورات و انجیل نیز آمده است:

«قال لهم يسوع أما قرأتم قط في الكتب الحجر الذي رفضه البناؤون هو قد صار رأس الزاوية ومن قبل الرب كان هذا وهو عجيب في أعيننا لذلك أقول لكم إن ملكوت الله ينزع منكم ويعطى الأمة التي تعمل أثماره ومن سقط عليه هذا الحجر يترضض ومن سقط هو عليه يسحقه» إنجيل متى - الأصحاح الحادي والعشرون.

«42 آن‌گاه عیسی به آنها فرمود: مگر در کتاب نخوانده‌اید که آن سنگی که معماران ردّش نمودند، رأس زاویه شد (سنگ اصلی بنا شد). این کار پروردگار است و به نظر ما عجیب می‌باشد. 43 بنابراین به شما می‌گویم که ملکوت خدا از شما گرفته و به امتی داده خواهد شد که ثمرات و میوه‌هایی شایسته به بار آورد. 44 اگر کسی بر روی این سنگ بیفتد کوفته و خرد خواهد شد و هرگاه آن سنگ بر روی کسی بیفتد او را می‌کوبد و نرم می‌کند».([[297]](#footnote-297))

فالحجر الذي تكلّم عنه عيسى هو في أمة أخرى غير الأمة التي كان يخاطبها، فالملكوت ينزع من الأمة التي كان يخاطبها عيسى وهم بنو إسرائيل والذين آمنوا بعيسى - لأنه كان يخاطب بهذا الكلام تلاميذه المؤمنين به وغيرهم من بقية الناس - ويعطى للأمة المرتبطة بالحجر التي تعمل أثمار الملكوت، فكلام عيسى واضح كل الوضوح أنه في بيان فضل حجر الزاوية، وأنّ الملكوت سينزع في النهاية ممن يدّعون اتباع عيسى، ويعطى لأمة الحجر وهم أمة محمد وآل محمد ، فعيسى ربط بحكمة بين الحجر وبين الأمة التي تعطى الملكوت في النهاية.

سنگی که عیسی در مورد آن صحبت کرده است، در امت دیگری غیر از امتی که او آنها را خطاب قرار داده بود، می‌باشد. ملکوت از امتی که عیسی آنها را مخاطب نموده بود یعنی بنی‌اسرائیل و کسانی که به عیسی گرویدند ستانده می‌شود ـ‌‌زیرا او این سخنان را خطاب به شاگردانش که به او ایمان داشتند و نیز دیگر مردمان بیان کرده بود‌ـ، و این سنگ به امتِ مرتبط با سنگ که به دستاوردهای ملکوت عمل می‌کنند، داده می‌شود. کاملاً واضح است که سخن حضرت عیسی در مقام بیان فضیلت «سنگ زاویه» (سنگ بنا) ایراد شده است و این که زمامداری را در نهایت از کسانی که مدعی پیروی از عیسی هستند می‌گیرد و به امت سنگ که امت محمد و آل محمد هستند عطا می‌نماید. عیسی ارتباط بین سنگ و بین امتی که در نهایت ملکوت و پادشاهی به ایشان داده می‌شود را به صورتی حکیمانه به تصویر کشیده است.

وأيضاً: قابل هذه الأمة ببني إسرائيل ومن يدّعون اتباعه وبين أنهم لن يناولوا الملكوت في النهاية، فعيسى جعل الحجر علة إعطاء الملكوت لأمة أخرى غير الأمة التي تدّعي اتباع موسى وعيسى ، أي أنّ من يشهد لهم الحجر بأداء العهد والميثاق ومن ينصرونه هم من سيرثون الملكوت، سواء كان في هذه الأرض بإقامة حاكمية الله أم في السماوات عندما يكشف الله لهم عن ملكوته ويجعلهم ينظرون فيه، أم في النهاية عندما يسكنهم الله الجنان في الملكوت. ومن يريد أن يُفسِّر هذا الكلام بصورة أخرى ويقول: إنّ عيسى أراد بهذا الكلام نفسه ويصر على هذا القول، فإنه يغالط ولا يطلب معرفة الحقيقة، وإلا فليقرأ أصل القول وهو لداود في المزامير، فأيضاً يمكن أن يقول اليهود: إنّ داود قصد نفسه، وهكذا لا ينتهي الجدل.

ایشان همچنین این امت را با بنی اسرائیل و کسانی که ادعای پیروی از او را دارند مقایسه کرده و بیان داشته است که اینها در نهایت به زمامداری نمی‌رسند. بنابراین عیسی سنگ را علت دادن ملکوت و پادشاهی به امت دیگری غیر از امتی که مدعی پیروی از موسی و عیسی هستند برمی‌شمارد؛ یعنی کسانی که حجر گواهی می‌دهد که به عهد و میثاق وفا کرده‌اند و او را یاری رسانده‌اند، همان کسانی‌اند که پادشاهی را به ارث می‌برند، چه در این زمین باشد با برپایی حاکمیت خدا و چه در آسمان‌ها آن‌گاه که خداوند از ملکوتش بر آنها پرده بردارد و آنها را کسانی قرار دهد که در آن نظاره می‌کنند یا در نهایت خداوند ایشان را در بهشت ملکوتی جای می‌دهد.

کسی که مصرانه می‌خواهد این کلام را به صورت دیگری تفسیر کند و بگوید منظور عیسی از این حرف خودش بوده است، در واقع مغلطه‌گری می‌کند و به دنبال شناخت حق و حقیقت نیست. این شخص باید اصل کلام را که سخن داوود در مزامیر است بخواند. اینجا نیز ممکن است یهودیان بگویند که داوود خودش را قصد کرده است؛ که در این صورت این مناقشه را پایانی نیست.

ولكن الحقيقة إنّ داود وعيسى أرادوا المخلِّص الذي يأتي باسم الرب في آخر الزمان، وقد بشَّر به عيسى في مواضع أخرى في الإنجيل وسمّاه المعزي والعبد الحكيم، وهنا سمّاه حجر الزاوية فيكون السؤال: مَنْ هو الذي عُرف أو يمكن أن يُعرَف بأنه حجر الزاوية ؟ هل أنّ داود أو عيسى (عليهما السلام) عُرفوا بأنهم حجر الزاوية في بيت الرب ؟ أو ذُكروا في موضع آخر على أنهم حجر الزاوية في بيت الرب ؟ وهل هناك حجر موضوع في زاوية بيت الرب أو الهيكل عند اليهود والنصارى يدل على داود أو عيسى (عليهما السلام) ؟

ولی حقیقت آن است که داوود و عیسی نجات‌دهنده‌ای را که در آخرالزمان به نام پروردگار می‌آید قصد کرده‌اند. عیسی در جاهای دیگری در انجیل به او بشارت داده و وی را عزت داده شده و بنده‌ی حکیم نام نهاده است و در اینجا نیز «حجر زاویه» (سنگ اصلی بنا) می‌خواندش. اینجا سؤالی پیش می‌آید: چه کسی است که سنگ بنا را شناخت یا ممکن است او را بشناسد و بداند که سنگ بنا کیست؟ آیا به داوود یا عیسی گفته شده است که آنها خود، سنگ بنا در خانه‌ی پروردگار هستند؟ یا در جایی دیگر به آنها یادآوری شده است که ایشان سنگ بنا در خانه‌ی خدا هستند؟ و آیا در گوشه‌ی خانه‌ی خدا یا در هیکل، سنگی قرار داده شده است تا یهود و نصارا را هدایت کند که سنگ بر داوود یا عیسی دلالت دارد؟

الحقيقة، إنّ هذا غير موجود ولكنه موجود في الأمة الأخرى من ولد إبراهيم ، وفي بيت الرب الذي بناه إبراهيم وإسماعيل ابنه، وموجود في الزاوية وبالذات الزاوية التي اسمها الركن العراقي، وكل هذه الأمور تشير إلى أمر واحد هو المخلِّص الذي يأتي في آخر الزمان أو الذي أشار إليه داود في المزامير أنه حجر الزاوية والآتي باسم الرب.

واقعیت آن است که چنین چیزی وجود ندارد ولی در امت دیگری از فرزندان ابراهیم موجود است؛ و در خانه‌ی خدایی که ابراهیم و پسرش اسماعیل بنا نهادند وجود دارد و در گوشه و دقیقاً در گوشه‌ای که رکن عراقی نام دارد، استقرار یافته است. تمام این موارد به یک چیز دلالت دارد و آن نجات دهنده‌ای که است در آخرالزمان می‌آید یا کسی که داوود در مزامیر به او با «سنگ زاویه» (سنگ بنا) اشاره کرده و گفته است که به نام پرودگار می‌آید.

«..... 19 افتحوا لي أبواب البر. أدخل فيها وأحمد الرب. 20 هذا الباب للرب. الصديقون يدخلون فيه. 21 أحمدك لأنك استجبت لي وصرت لي خلاصاً. 22 الحجر الذي رفضه البناؤون قد صار رأس الزاوية. 23 من قبل الرب كان هذا وهو عجيب في أعيننا 24 هذا هو اليوم الذي صنعه الرب. نبتهج ونفرح فيه. 25 آه يا رب خلص. آه يا رب أنقذ. 26 مبارك الآتي باسم الرب. باركناكم من بيت الرب .....» التوراة: مزامير - المزمور المئة والثامن عشر- العهد القديم والجديد: ج١ - مجمع الكنائس الشرقية: ص٩١٥.

«... 19 دروازه‌های عدالت را برایم بگشایید تا داخل شوم و پروردگار را سپاس گویم. 20 این، دروازه‌ی پروردگار است. عادلان به آن داخل می‌شوند. 21 تو را سپاس می‌گویم زیرا که مرا اجابت فرمودی و نجات من شدی. 22 سنگی را که معماران رد کردند، سنگِ رأس زاویه (سنگ اصلی بنا) شد. 23 این از جانب پروردگار است و در نظر ما عجیب می‌نماید. 24 این همان روزی است که پروردگار آن را ساخت. در آن، خوشی کنیم و شادمان باشیم. 25 آه ای پروردگار، نجات بخش! آه ای پروردگار، ما را خلاص کن. 26 مبارک باد او که به نام پروردگار می‌آید. شما را از خانه‌ی پروردگار برکت می‌دهیم...».([[298]](#footnote-298))

وللتأكيد أكثر على أنّ المراد بحجر الزاوية في التوراة وفي الإنجيل هو المخلِّص الذي يأتي في آخر الزمان وفي العراق وهو قائم الحق، أورد هذه الرؤيا التي رآها ملك العراق في زمن دانيال النبي وفسرها دانيال النبي ، وهي تكاد لا تحتاج إلى توضيح:

برای تأکید بیشتر بر این که مراد از سنگ بنا در تورات و انجیل، همان نجات دهنده‌ای است که در آخرالزمان در عراق می‌آید و او قائم به حق است، این رؤیا را که پادشاه عراق در زمان دانیال نبی دیده و آن حضرت آن را تفسیر کرده است، می‌آورم. این رؤیا تقریباً از شرح و توضیح بی‌نیاز است:

وهذا قول دانيال النبي لملك العراق، وهو يخبره برؤياه وتفسيرها كما في التوراة الموجود:

این سخن دانیال نبی خطاب به پادشاه عراق است که در آن خوابش و تفسیر آن را طبق آنچه در تورات موجود است، به وی اطلاع می‌دهد:

«.......31 أنت أيها الملك كنت تنظر وإذا بتمثال عظيم هذا التمثال العظيم البهي جداً وقف قبالتك ومنظره هائل. 32 رأس هذا التمثال من ذهب جيد. صدره وذراعاه من فضة. بطنه وفخذاه من نحاس. 33 ساقاه من حديد. قدماه بعضهما من حديد والبعض من خزف. 34 كنت تنظر إلى أن قطع حجر بغير يدين فضرب التمثال على قدميه اللتين من حديد وخزف فسحقهما. 35 فانسحق حينئذ الحديد والخزف والنحاس والفضة والذهب معا وصارت كعصافة البيدر في الصيف فحملتها الريح فلم يوجد لها مكان. أما الحجر الذي ضرب التمثال فصار جبلاً كبيراً وملأ الأرض كلها. 36 هذا هو الحلم. فنخبر بتعبيره قدام الملك 37 أنت أيها الملك ملك ملوك لأن إله السموات أعطاك مملكة واقتدارا وسلطانا وفخرا. 38 وحيثما يسكن بنو البشر ووحوش البر وطيور السماء دفعها ليدك وسلطك عليها جميعها. فأنت هذا الرأس من ذهب. 39 وبعدك تقوم مملكة أخرى أصغر منك ومملكة ثالثة أخرى من نحاس فتتسلط على كل الأرض. 40 وتكون مملكة رابعة صلبة كالحديد لأن الحديد يدق ويسحق كل شيء وكالحديد الذي يكسر تسحق وتكسر كل هؤلاء. 41 وبما رأيت القدمين والأصابع بعضها من خزف والبعض من حديد فالمملكة تكون منقسمة ويكون فيها قوة الحديد من حيث إنك رأيت الحديد مختلطاً بخزف الطين. 42 وأصابع القدمين بعضها من حديد والبعض من خزف فبعض المملكة يكون قوياً والبعض قصماً. 43 وبما رأيت الحديد مختلطاً بخزف الطين فإنهم يختلطون بنسل الناس ولكن لا يتلاصق هذا بذاك كما أن الحديد لا يختلط بالخزف. 44 وفي أيام هؤلاء الملوك يقيم إله السموات مملكة لن تنقرض أبداً وملكها لا يترك لشعب آخر وتسحق وتفني كل هذه الممالك وهي تثبت إلى الأبد. 45 لأنك رأيت أنه قد قطع حجر من جبل لا بيدين فسحق الحديد والنحاس والخزف والفضة والذهب. الله العظيم قد عرَّف الملك ما سيأتي بعد هذا. الحلم حق وتعبيره يقين» التوراة: سفر دانيال - الأصحاح الثاني.

«.... 31 ای پادشاه تو در خواب مجسمه‌ی بزرگی دیدی که بسیار درخشان و ترسناک بود و در پیش روی تو بر پا شد. 32 سر آن از طلای خالص ساخته شده بود و سینه و بازوهایش از نقره، شکم و ران‌هایش از برنج 33 ساق‌های او از آهن و پاهایش قسمتی از آهن و قسمتی از گِل بود. 34 وقتی تو به آن نگاه می‌کردی، سنگی بدون این که کسی به آن دست بزند، به پاهای گلی و آهنین آن مجسمه اصابت کرد و آن مجسمه را در هم شکست. 35 آن‌گاه آهن، گِل، برنج، نقره و طلا همه با هم خُرد شدند و باد ذرات آن را همچون گرد و غباری که در تابستان از کاه خرمن برمی‌خیزد چنان پراکند که دیگر اثری از آن بر جای نماند. اما آن سنگی که به مجسمه برخورد کرد آن قدر بزرگ شد که مانند کوه بزرگی گردید و سراسر روی زمین را پوشانید. 36 این خواب (پادشاه) بود و تعبیرش را برای پادشاه بیان خواهیم نمود 37 ای پادشاه، تو شاه شاهان هستی، چرا که خدای آسمان‌ها به تو سلطنت و قدرت و قوّت و شکوه بخشیده است. 38 و هر جا که بنی بشر در آن سکونت دارند و حیوانات صحرا و پرندگان آسمان، همه را تسلیم تو نموده و تو را بر آنها غالب گردانیده است. تو آن سر طلایی هستی. 39 بعد از تو، سلطنت دیگری روی کار خواهد آمد که به بزرگی سلطنت تو نخواهد بود. بعد از آن سومین سلطنت که جنس آن از برنج است روی کار خواهد آمد که بر تمام زمین حکمرانی خواهد کرد. 40 پس از آن چهارمین سلطنت است که قدرتی مانند آهن دارد. همان‌طوری که آهن همه چیز را نرم و خُرد می‌کند، آن هم همه چیز را نرم و خُرد خواهد کرد. 41 تو همچنین در خواب دیدی که پاها و انگشت‌ها قسمتی از گِل و قسمتی از آهن بود. این نشانه‌ی آن است که آن سلطنت، قسمت قسمت خواهد شد. همان‌طوری که آهن و گِل با هم مخلوط شده بود، آن سلطنت هم مقداری از قدرت آهن را خواهد داشت. 42 اما انگشت‌ها که قسمتی از آهن و مقداری از گل ساخته شده بود، به این معنی است که بخشی از آن سلطنت قوی و بخشی از آن شکننده خواهد بود. 43 تو مشاهده کردی که آهن و گِل با هم مخلوط شده بودند. معنی آن این است که پادشاهان آن دوره کوشش خواهند کرد که خویشتن را با نسل انسان آمیخته سازند. ولی همان‌طوری که گِل و آهن نمی‌توانند با هم آمیخته شوند، آن‌ها هم در هدف خود موفق نخواهند شد. 44 در زمان آن پادشاهی، خدای آسمان‌ها سلطنتی بر پا خواهد کرد که هیچ گاه از بین نخواهد رفت. آن سلطنت هرگز مغلوب هیچ ملتی نخواهد شد؛ تمام این سلطنت‌ها را به کلّی از بین می‌برد و خود تا ابد باقی خواهد ماند. 45 تو دیدی که سنگی بدون دخالت دست از کوه جدا شد و آهن، برنج، گل، نقره و طلا را خُرد کرد. خدای بزرگ از آنچه در آینده اتفاق خواهد افتاد پادشاه را آگاه ساخته است. این خواب، حق و تعبیرش دقیق است».([[299]](#footnote-299))

إذن، فالحجر أو المخلِّص الذي ينقض هيكل الباطل وحكم الطاغوت والشيطان على هذه الأرض، ويكون في ملكه نشر الحق والعدل في الأرض يأتي في آخر الزمان، ويأتي في العراق كما هو واضح في رؤيا دانيال، وهو الحجر الذي ينسف الصنم أو حكم الطاغوت والأنا، بينما لا عيسى ولا داود أُرسلوا في العراق وفي آخر الزمان، فلا يمكن أن يكون أي منهما هو حجر الزاوية المذكور، بل تبيَّن بوضوح من كل ما تقدم أنّ حجر الزاوية في اليهودية والنصرانية هو نفسه الحجر الأسود الموضوع في زاوية بيت الله الحرام في مكة.

بنابراین سنگ یا نجات دهنده‌ای که هیکل باطل و زمامداری طاغوت و شیطان بر این زمین را در هم می‌شکند و در حکومت او حق و عدل در زمین منتشر می‌شود، در آخرالزمان و در عراق ظهور می‌یابد که این معنا در خواب دانیال واضح است. این همان سنگی است که بُت یا زمامداری طاغوت و انانیّت را از اصل بر می‌کند و ویران می‌سازد. این در حالی است که نه عیسی و نه داوود هیچ یک نه به عراق فرستاده شده بودند و نه در آخرالزمان بودند؛ بنابراین امکان ندارد که هیچ کدامشان همان سنگ بنای مزبور باشند. بلکه از تمام مطالب پیشین به روشنی مشخص می‌شود که سنگ بنایی که در یهودیت و نصرانیت وجود دارد، همان حجرالاسودی است که در گوشه‌ی بیت الله الحرام در مکه نهاده شده است.

فالحجر الأسود الموضوع في ركن بيت الله والذي هو تجلٍ ورمز للموكَّل بالعهد والميثاق، هو نفسه حجر الزاوية الذي ذكره داود وعيسى (عليهما السلام)، وهو نفسه الحجر الذي يهدم حكومة الطاغوت في سفر دانيال ، وهو نفسه قائم آل محمد أو المهدي الأول الذي يأتي في آخر الزمان كما روي عن رسول الله محمد  وأهل بيته ).

حجر الاسودی که در رکن خانه‌ی خدا قرار داده شده، تجلّی و نماد موکّل بر عهد و پیمان است، و همان سنگ بنایی است که داوود و عیسی ذکر کرده‌اند و این همان سنگی است که در سِفر دانیال حکومت طاغوت را منهدم می‌سازد؛ او، همان قائم آل محمد یا مهدی اول است که همان‌طور که در روایت‌های پیامبر خدا حضرت محمد و اهل بیت ایشان وارد شده است، در آخرالزمان می‌آید.

\* \* \*

ملحق رقم (٥)

**پیوست ۵**

قصة عيسى وكيف شُبِّه لهم ([[300]](#footnote-300))

**داستان عیسی و اینکه چگونه برای آنان مُشتبه شد؟(**[[301]](#footnote-301)**)**

سؤال/ ١٧٩: ما هي قصة عيسى ؟ وكيف شبه لهم بقوله تعالى: *﴿*وَقَوْلِهِمْ إِنَّا قَتَلْنَا الْمَسِيحَ عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ رَسُولَ اللَّهِ وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ وَإِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِيهِ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِلَّا اتِّبَاعَ الظَّنِّ وَمَا قَتَلُوهُ يَقِيناً*﴾* [النساء: ١٥٧] ؟

پرسش ۱۷۹: داستان حضرت عیسی چیست و چگونه طبق فرمایش حق تعالی بر آنان مشتبه شد؟ ﴿(و نيز به آن سبب که گفتند: ما مسيح پسر مريم فرستاده‌ی خدا را کشتيم؛ و حال آنکه آنان مسيح را نکشتند و بر دار نکردند بلکه امر بر ايشان مشتبه شد. هر آينه آنان که درباره‌ی او اختلاف می‌کردند، خود در ترديد بودند و به آن يقين نداشتند جز آنکه تنها پيرو گمان خود بودند و عيسی را به يقين نکشته بودند)﴾([[302]](#footnote-302)).

(الجواب: بسم الله الرحمن الرحيم

والحمد لله رب العالمين، وصلى الله على محمد وآل محمد الأئمة والمهديين.

پاسخ:

بسم الله الرحمن الرحیم

والحمد لله رب العالمین، و صلی الله علی محمد و آل محمد الائمة و المهدیین و سلم تسلیماً.

عيسى في الليلة التي رفع فيها واعد حوارييه، فحضروا عنده إلا يهوذا الذي دلَّ علماء اليهود على عيسى ، فقد ذهب إلى المرجع الأعلى لليهود، وقايضه على تسليم عيسى لهم.

حضرت عیسی در شبی که بالا برده شد، با حواریون خود وعده‌ی دیدار گذاشت. همه به جز یهودا که علمای یهود را به مکان عیسی هدایت کرد در پیشگاه او حاضر شدند. یهودا به سراغ مرجع اعلای یهود رفت و بر سر تسلیم کردن عیسی به آنان، با او معامله نمود.

وكان بعد منتصف الليل أن نام الحواريون، وبقي عيسى ، فرفعه الله، وأنزل (شبيهه الذي صلب وقتل)، فكان درعاً له وفداءً، وهذا الشبيه هو من الأوصياء من آل محمد ، صُلب وقُتل وتَحمّل العذاب لأجل قضية الإمام المهدي .

پس از نیمه شب که حواریون خوابیدند و حضرت عیسی باقی ماند، خداوند او را مرفوع نمود (بالا برد) و شبیه او را که به دار آویخته و کشته شد، فرو فرستاد. او سپر و فداییِ عیسی شد و این شبیه، از اوصیا از آل محمد می‌باشد؛ او به خاطر قضیه‌ی امام مهدی، مصلوب و کشته شد و عذاب را به جان خرید.

وعيسى لم يصلب ولم يقتل، بل رُفع فنجّاه الله من أيدي اليهود وعلمائهم الضالين المضلين (لعنهم الله)، قال تعالى: *﴿*وَقَوْلِهِمْ إِنَّا قَتَلْنَا الْمَسِيحَ عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ رَسُولَ اللَّهِ وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ*﴾*.

حضرت عیسی به دار کشیده نشد و کشته نشد بلکه بالا برده (رفع) شد و خداوند او را از دست یهود و علمای گمراه و گمراه‌کننده‌شان که خداوند لعنتشان کند، نجات داد. حق تعالی می‌فرماید: ﴿(و نيز به آن سبب که گفتند: ما مسيح پسر مريم فرستاده‌ی خدا را کشتيم؛ و حال آنکه آنان مسيح را نکشتند و بر دار نکردند بلکه امر بر ايشان مشتبه شد. هر آينه آنان که درباره‌ی او اختلاف می‌کردند، خود در ترديد بودند و به آن يقين نداشتند جز آنکه تنها پيرو گمان خود بودند و عيسی را به يقين نکشته بودند)﴾.

وفي الرواية في تفسير علي بن إبراهيم عن أبي جعفر ، قال: (إنّ عيسى وعد أصحابه ليلة رفعه الله إليه فاجتمعوا عند المساء، وهم اثنا عشر رجلاً فأدخلهم بيتاً ثم خرج عليهم من عين في زاوية البيت وهو ينفض رأسه من الماء، فقال: إنّ الله رافعي إليه الساعة ومطهري من اليهود فأيكم يلقي عليه شبحي فيُقتل ويُصلب ويكون معي في درجتي ؟ قال شاب منهم: أنا يا روح الله، قال: فأنت هُوَ ذا ...ثم قال : إنّ اليهود جاءت في طلب عيسى من ليلتهم ... وأخذوا الشاب الذي ألقي عليه شبح عيسى فقُتل وصُلب) تفسير القمي: ج١ ص١٠٣.

در روایتی در تفسیر علی بن ابراهیم از ابو جعفر روایت شده است که فرمود: «عیسی در شبی که خداوند او را به سوی خودش بالا برد، شب‌هنگام یارانش را وعده گذاشت؛ در حالی که آنها دوازده مرد بودند. آنها را به خانه‌ای داخل کرد. سپس از چشمه‌ای که در کنج خانه بود، به سوی آنان آمد در حالی که بر سرش آب می‌ریخت و فرمود: خداوند در این ساعت مرا به سوی خودش بالا می‌برد و از یهود پاکم می‌گرداند. کدامین شما شبح من بر وی خواهد افتاد، کشته و به صلیب کشیده می‌شود و با من هم‌درجه می‌گردد؟ جوانی از بینشان گفت: من، ای روح خدا. فرمود: تو همانی.... سپس امام فرمود: یهود در همان شب در طلب عیسی آمدند.... و آن جوان که شبح عیسی بر وی افتاده بود را گرفتند، کشتند و به صلیب کشیدند».([[303]](#footnote-303))

فالإمام الباقر يقول: (اجتمع اثنا عشر)، بينما الذين جاؤوا من الحواريين هم (أحد عشر)، فيهوذا لم يأتِ، بل ذهب إلى علماء اليهود ليُسلِّم عيسى ، وهذا من المتواترات التي لا تُنكر، فالثاني عشر الذي جاء أو قل الذي نزل من السماء، هو الوصي من آل محمد ، الذي صُلِبَ وقُتِلَ، بعد أن شُبِّهَ بصورة عيسى .

امام باقر می‌فرماید: «دوازده نفر گرد آمدند» در حالی که آن تعداد از حواریون که آمده بودند «یازده تن» بودند و یهودا نیامده بود بلکه به نزد علمای یهود رفته بود تا عیسی را تسلیم کند؛ این از موارد متواتر است و قابل انکار نمی‌باشد. نفر دوازدهمی که آمد یا می‌توان گفت از آسمان نازل شد، یکی از اوصیا از آل محمد بود که پس از آنکه شبیه عیسی گردید، به صلیب کشیده و کشته شد.

وكانت آخر كلمات هذا الوصي عند صلبه هي: (إيليا، إيليا لما شبقتني)، وفي إنجيل متى: «… صرخ يسوع بصوت عظيم إيلي إيلي لما شبقتني أي إلهي، إلهي لماذا تركتني. فقوم من الواقفين هناك لمّا سمعوا، قالوا: إنه ينادي إيليا … وأما الباقون فقالوا أترك لنرى هل يأتي إيليا يخلصه. فصرخ يسوع أيضاً بصوت عظيم وأسلم الروح. وإذا حجاب الهيكل قد انشق إلى اثنين من فوق إلى أسفل. والأرض تزلزلت والصخور تشققت …» إنجيل متى -أصحاح ٢٧، انتهى.

آخرین کلماتی که این وصی هنگام به صلیب کشیده شدنش بر زبان می‌راند «ایلیا، ایلیا، چرا ترکم نمودی» می‌باشد. در انجیل متی آمده است: «46 یسوع به آواز بلند صدا زده گفت: ايلی ايلی لَما شَبَقْتنی؛ يعنی الهی الهی چرا مرا ترک کردی؟ 47 برخی حاضران وقتی شنیدند گفتند او الیاس را می‌خواند... 49 و ديگران گفتند: بگذار تا ببينيم آيا الياس می‌آيد تا او را برهاند 50 یسوع باز به آواز بلند صيحه زده، روح را تسليم نمود. 51 كه ناگاه پرده‌ی هيكل از سر تا پا پاره شد و زمين متزلزل و سنگ‌ها شكافته گرديد...».([[304]](#footnote-304))

والحقيقة، إنّ ترجمة الكلمات التي قالها هكذا: (يا علي يا علي لماذا أنزلتني)، والنصارى يترجمونها هكذا (إلهي، إلهي لماذا تركتني) كما تبيَّن لك من النص السابق من الإنجيل.

در حقیقت ترجمه‌ی کلماتی که بر زبان آورد چنین می‌باشد: «ای علی! ای علی! چرا مرا فرو فرستادی؟» و مسیحیان آن را به «الهی! الهی! چرا مرا ترک کردی؟» ترجمه می‌کنند، همان‌طور که از متن پیشین از انجیل چنین دریافت می‌شود.

والإنزال أو الإلقاء في الأرض من السماء قريب من الترك. ولم يقل هذا الوصي هذه الكلمات جهلاً منه بسبب الإنزال، أو اعتراضاً على أمر الله سبحانه وتعالى، بل هي سؤال يستبطن جوابه، وجّهه إلى الناس: أي افهموا واعرفوا لماذا نزلتُ ولماذا صُلبتُ، ولماذا قُتلتُ، لكي لا تفشلوا في الامتحان مرة أخرى إذا أُعيد نفس السؤال، فإذا رأيتم الرومان (أو أشباههم) يحتلون الأرض، وعلماء اليهود (أو أشباههم) يداهنونهم، فسأكون في تلك الأرض، فهذه سنة الله التي تتكرر، فخذوا عبرتكم وانصروني إذا جئت ولا تشاركوا مرة أخرى في صلبي وقتلي.

و فرو فرستادن یا انداختن از آسمان به زمین، نزدیک به «ترک کردن» می‌باشد.

این وصی این کلمات را به دلیل جهلش نسبت به علت فرو فرستاده شدنش یا از روی اعتراض بر فرمان خداوند سبحان و متعال نگفت بلکه این پرسشی است که پاسخ را در بطن خود نهان دارد و خطابش به مردم می‌باشد؛ یعنی بدانید و آگاه باشید که چرا من فرو فرستاده شدم، چرا به دار آویخته شدم و چرا کشته شدم تا مبادا یک بار دیگر که همین سوال تکرار شد، در امتحان شکست بخورید؛ آنگاه که دیدید رومیان (یا همانندهای آنان) زمین را به اشغال خود درآورند و علمای یهود (یا همانندهای آنان) با آنها سازش می‌کنند و من بر این زمین خواهم بود و این سنّت الهی است که تکرار می‌شود، عبرت گیرید و مرا وقتی آمدم یاری کنید و بار دیگر در به دار آویختن و به قتل رسانیدنم مشارکت نکنید!

كان يريد أن يقول في جواب السؤال البيَّن لكل عاقل نقي الفطرة: صُلبتُ وتحملتُ العذاب وإهانات علماء اليهود، وقُتلتُ لأجل القيامة الصغرى، قيامة الإمام المهدي ، ودولة الحق والعدل الإلهي على هذه الأرض.

او می‌خواهد با این پرسش که برای هر عاقل پاک‌سرشتی پاسخش روشن است، بگوید: من به صلیب کشیده شدم و آزار و اهانت‌های علمای یهود را تحمّل کردم و کشته شدم به خاطر قیامت صغری، قیامت امام مهدی و دولت حق و عدل الهی بر روی این زمین.

وهذا الوصي عندما سأله علماء اليهود والحاكم الروماني: هل أنت مَلِك اليهود ؟ كان يجيب: أنت قلت، أو هم يقولون، أو أنتم تقولون، ولم يقل نعم، جواب غريب على من يجهل الحقيقة، ولكنه الآن توضّح.

و هنگامی که علمای یهود و حاکم رومی از این وصی می‌پرسد: آیا تو پادشاه یهود هستی؟ در پاسخ می‌گوید: تو اینطور گفتی، یا آنها می‌گویند، یا شما می‌گویید. او نمی‌گوید آری؛ که برای کسی که حقیقت را نداند پاسخی است غریب و شگفت‌آور؛ اما اکنون آشکار و واضح گردید.

فلم يقل: نعم، لأنه ليس هو مَلِك اليهود بل عيسى الذي رفعه الله، وهو الشبيه الذي نزل ليُصلب ويُقتل بدلاً عن عيسى .

او نگفت: آری، زیرا او پادشاه یهود نبود بلکه پادشاه یهود، عیسی بود که خداوند او را بالا برد و او شبیه همان کسی است که فرود آمد تا به جای عیسی مصلوب و به قتل رسیده شود.

وهذا نص جوابه - بعد أن الُقِيَ عليه القبض - من الإنجيل:

این متن پاسخ او از انجیل ـ‌پس از آنکه دستگیر شد‌ـ می‌باشد:

«فأجاب رئيس الكهنة وقال له استحلفك بالله الحي أن تقول لنا هل أنت المسيح، قال له يسوع: أنت قلت ..» إنجيل متى - إصحاح ٢٦.

«63 .... رئيس كهنه روی به وی كرده، گفت: تو را به خدای حیّ قسم می‌دهم ما را بگو كه آیا تو مسيح هستی؟ 64 یسوع به وی گفت: تو می‌گویی....»،([[305]](#footnote-305))

«.. فوقف يسوع أمام الوالي فسأله الوالي قائلاً أأنت مَلِك اليهود فقال له يسوع: أنت تقول ..» إنجيل متى – أصحاح ٢٧.

«11 عيسی در حضور والی ايستاده بود. پس والی از او پرسيده، گفت: آيا تو پادشاه يهود هستی؟ عيسی به او گفت: تو می‌گويی!...»،([[306]](#footnote-306))

«.. فسأله بيلاطس أنت ملك اليهود فأجاب وقال له أنت تقول..» إنجيل مرقس- أصحاح١٥.

«.... 2 پیلاطس از او پرسید: تو پادشاه یهود هستی؟ او پاسخ داد و به او گفت: تو می‌گویی....»،([[307]](#footnote-307))

«.. فقال الجميع أفأنت المسيح فقال لهم انتم تقولون إني أنا هو ..» إنجيل لوقا - أصحاح٢٢.

«.... همگان گفتند: آیا تو مسیح هستی؟ مسیح به آنها گفت: شما می‌گویید که من او هستم...»،([[308]](#footnote-308))

«.. 33 ثم دخل بيلاطس أيضاً إلى دار الولاية ودعا يسوع، وقال له أنت ملك اليهود. 34 أجابه يسوع أمن ذاتك تقول هذا أم آخرون قالوا لك عني. 35 أجابه بيلاطس ألعلي أنا يهودي. أمتك ورؤساء الكهنة أسلموك إلي. ماذا فعلت. 36 أجاب يسوع مملكتي ليست من هذا العالم. لو كانت مملكتي من هذا العالم لكان خدامي يجاهدون لكي لا أُسَلَّم إلى اليهود. ولكن الآن ليست مملكتي من هنا. 37 فقال له بيلاطس أفأنت إذا مَلِك. أجاب يسوع أنت تقول إني ملك. لهذا قد ولدت أنا، ولهذا قد أتيت إلى العالم لأشهد للحق ..» إنجيل يوحنا - إصحاح ١٨.

«... 33 پس پيلاطس دوباره داخل ايوان‌خانه شد و عيسی را طلبيده، به او گفت: آيا تو پادشاه يهود هستی؟34 عيسی به او جواب داد: آيا تو اين را از خود می‌گويی يا ديگران درباره‌ی من به تو گفتند؟35 پيلاطس جواب داد: مگر من يهودی هستم؟ امّت تو و رؤسای كهنه تو را به من تسليم كردند. چه كرده‌ای؟36 عيسی پاسخ داد: پادشاهیِ من متعلّق به این دنیا نیست. اگر پادشاهیِ من از اين جهان می‌بود، خادمان من می‌جنگیدند تا به يهود تسليم نشوم. ولی اكنون پادشاهی من از اين جهان نيست. 37 پيلاطس به او گفت: مگر تو پادشاه هستی؟ عيسی جواب داد: تو می‌گويی كه پادشاه هستم. برای این من متوّلد شدم و به این جهت به این جهان آمدم تا به راستی شهادت دهم...».([[309]](#footnote-309))

وفي هذا النص الأخير بيَّنَ الوصي أنه ليس من أهل الأرض في ذلك الزمان، بل نزل إليها لإنجاز مهمة وهي فداء عيسى ، حيث ترى أنّ هذا الوصي يقول: «مملكتي ليست من هذا العالم»، «ولكن الآن ليست مملكتي من هنا»، «ولهذا قد أتيت إلى العالم لأشهد للحق».

در این متن اخیر، وصی روشن می‌سازد که از اهل زمین در آن زمان نیست بلکه برای انجام مأموریتی در آن فرود آمده است و آن، فدا شدن برای حضرت عیسی می‌باشد، و شما می‌بینی که این وصی می‌گوید: «پادشاهیِ من متعلّق به این دنیا نیست»، «ولی اكنون پادشاهی من از اين جهان نيست» و «و به این جهت به این جهان آمدم تا به راستی شهادت دهم».

عن رسول الله : (قال ينزل عيسى ابن مريم عند انفجار الصبح ما بين مهرودين وهما ثوبان أصفران من الزعفران، أبيض الجسم، أصهب الرأس، أفرق الشعر، كأن رأسه يقطر دهناً، بيده حربة، يكسر الصليب ويقتل الخنزير ويهلك الدجال ويقبض أموال القائم ويمشي خلفه أهل الكهف، وهو الوزير الأيمن للقائم وحاجبه ونائبه، ويبسط في المغرب والمشرق الأمن من كرامة الحجة بن الحسن ) ([[310]](#footnote-310)).

از رسول خدا روایت است: «عیسی در هنگام شکافته شدن صبح میان دو جامه‌ی زرد فرود می‌آید؛ دو لباس زرد رنگ از زعفران؛ بدنش سفید، موی سرخ و بور و فرق وسطش باز شده و بر سرش روغن زده است. نیزه‌ای در دست دارد که صلیب را می‌شکند، خوک را می‌کشد و دجّال را به هلاکت می‌رساند و اموال قائم را باز می‌ستاند. پشت سر او اصحاب کهف قرار دارند. او وزیر و دست راست قائم و پرده‌دار و نایب او است و از کرامت حجّت بن الحسن در شرق و غرب عالم امنیّت را برقرار می‌سازد».([[311]](#footnote-311))

وعن أمير المؤمنين علي بن أبي طالب : (.. ويعود دار الملك إلى الزوراء وتصير الأمور شورى من غلب على شيء فعله، فعند ذلك خروج السفياني فيركب في الأرض تسعة أشهر يسومهم سوء العذاب فويل لمصر وويل للزوراء وويل للكوفة والويل لواسط كأني انظر إلى واسط وما فيها مخبر يخبر، وعند ذلك خروج السفياني، ويقل الطعام ويقحط الناس ويقل المطر، فلا أرض تنبت ولا سماء تنزل، ثم يخرج المهدي الهادي المهتدي الذي يأخذ الراية من يد عيسى بن مريم ..) ([[312]](#footnote-312)).

از امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب روایت شده است که فرمود: «.... و حکومت به زورا باز می‌گردد و امور، شورایی می‌شود و هر که بر هر چه غالب شود، همان کند. در آن هنگام سفیانی خارج می‌شود و نُه ماه در زمین سوار می‌شود و آنها را عذابی دردناک می‌چشاند. پس وای بر مصر، وای بر زورا، وای بر کوفه و وای بر واسط! گویا من به واسط و آنچه در آن است، می‌نگرم؛ در آن، خبر دهنده‌ای خبر می‌دهد. آری در آن هنگام سفیانی خروج می‌کند، غذا کم می‌شود، مردم دچار قحطی می‌شوند، باران کم می‌بارد، گیاهی در زمین نمی‌روید و آسمان نمی‌بارد. سپس مهدیِ هدایتگرِ هدایت شده خارج می‌شود؛ کسی که پرچم را از دست عیسی بن مریم می‌ستاند....».([[313]](#footnote-313))

وتوجد أحاديث كثيرة تدل على أنّ عيسى لم يُصلب ولم يُقتل، بل الذي صلب وقتل هو شبيه عيسى .

احادیث بسیاری یافت می‌شود که نشان می‌دهد عیسی به صلیب کشیده و کشته نشد بلکه کسی که بر صلیب رفت و کشته شد، شبیه عیسی می‌باشد.

عن أبي عبد الله ، قال: (رفع عيسى ابن مريم بمدرعة من صوف من غزل مريم ومن خياطة مريم، فلما انتهى إلى السماء نودي يا عيسى بن مريم ألق عنك زينة الدنيا) ([[314]](#footnote-314)).

از امام صادق روایت شده است که فرمود: «عیسی با لباسی از پشم که مریم  ریسیده و دوخته بود صعود کرد. آنگاه که به آسمان رسید ندا آمد: ای عیسی بن مریم! زینت دنیا را بیَفکن».([[315]](#footnote-315))

وعن الرضا ، قال: (ما شُبِهَ أمر أحد من أنبياء الله وحججه  للناس إلا أمر عيسى بن مريم وحده، لأنه رفع من الأرض حياً وقُبض روحه بين السماء والأرض، ثم رفع إلى السماء وردّ إليه روحه وذلك قوله عز وجل: *﴿*إِذْ قالَ اللَّهُ يا عِيسى إِنِّي مُتَوَفِّيكَ وَرافِعُكَ إِلَيَّ*﴾* آل عمران:55*) (*[[316]](#footnote-316)*).*

امام رضا می‌فرماید: «امر هیچ کدام از انبیای الهی و حجت‌هایش برای مردم شبه‌آور نشد مگر امر عیسی بن مریم؛ چرا که او زنده به آسمان رفت و روحش بین زمین و آسمان قبض شد. سپس به آسمان بالا رفت و روحش به او بازگشت و این، سخن خداوند عزّوجل می‌باشد: [إِذْ قالَ اللهُ يا عيسي‏ إِنِّي مُتَوَفِّيکَ وَ رافِعُکَ إِلَيَّ](http://tadabbor.org/?page=quran&SID=3&AID=55)([[317]](#footnote-317)) (آنگاه که خداوند گفت: ای عيسی! من تو را برگرفته، به سوی خود بالا می‌برم)».([[318]](#footnote-318))

وعن النبي ، قال: (عيسى لم يمت وإنه راجعٌ إليكم قبل يوم القيامة) ([[319]](#footnote-319)).

از پیامبر روایت شده است که فرمود: «عیسی نمرد و پیش از قیامت به سوی شما بازمی‌گردد».([[320]](#footnote-320))

والتَفِتْ إلى أنّ عيسى نبي مرسل، وقد طلب من الله سبحانه وتعالى أن يُعفى ويُصرف عنه الصلب والعذاب والقتل، والله سبحانه وتعالى لا يرد دعاء نبي مرسل، فالله استجاب له ورفعه وأُنزل الوصي الذي صُلب وقُتل بدلاً عنه، وفي الإنجيل عدة نصوص فيها دعاء عيسى بأن يُصرف عنه الصلب والقتل.

توجّه داشته باشید که عیسی پیامبر مرسَل (فرستاده شده) است و از خداوند سبحان و متعال درخواست می‌نماید که معاف شود و به دار آویخته شدن و عذاب و قتل از او برداشته شود. خداوند سبحان و متعال دعای پیامبر مرسَل را هرگز رد نمی‌کند. بنابراین خداوند دعایش را مستجاب نمود، او را بالا برد و به جای او، آن وصی که مصلوب و مقتول شد را فرو فرستاد. در انجیل متن‌های مختلفی وجود دارد که در آنها عیسی دعا می‌کند که به صلب کشیده شدن و قتل از او برداشته شود.

وهي: «… ثم تقدم قليلاً وخر على وجهه وكان يصلي قائلاً يا أبتاه إن أمكن فلتعبر عني هذه الكأس …» متى: ٢٦.

از جمله‌ی آنها:

«... 39 سپس قدری پیش رفته، به روی زمین در افتاده و دعا می‌کرد، در حالی که می‌گفت: ای پدر، اگر ممکن باشد این پیاله را از من بگذران...».([[321]](#footnote-321))

«… ثم تقدم قليلاً وخر على الأرض وكان يصلي لكي تعبر عنه الساعة إن أمكن \* وقال يا أبا الآب كل شئ مستطاع لك فاجز عني هذه الكأس …» مرقس: ١٤.

«... 35 و قدری پيش‌تر رفته، به روی زمين افتاد و دعا كرد تا اگر ممكن باشد آن ساعت از او بگذرد36 پس گفت: ای پدرِ پدران، هر چيزی برای تو امکان‌پذیر است. اين پياله را از من بگذران....».([[322]](#footnote-322))

«… وانفصل عنهم نحو رمية حجر وجثا على ركبتيه وصلى \* قائلاً يا أبتاه إن شئت أن تُجز عني هذه الكأس …» لوقا: ٢٢.

«... 41 و از ايشان به مسافت پرتاب سنگی دور شده، به زانو درآمد و دعا كرده42 گفت: ای پدر، اگر تو بخواهی اين پياله را از من بگردان...».([[323]](#footnote-323))

وفي التوراة - سفر إشعيا، وفي الإنجيل أعمال الرسل - الإصحاح الثامن هذا النص: «.. مثل شاة سيق إلى الذبح، ومثل خروف صامت أمام الذي يجزره هكذا لم يفتح فاه ..».

در تورات سفر اشعیا و در اعمال رسولان اصحاح هشتم چنین متنی دیده می‌شود: «... همانند برّه‌ای به سوی قربان‌گاه و همانند گوسفندی ساکت و آرام در حضور کسی که ذبحش می‌کند، اینگونه دهانش را نمی‌گشاید...».

وكل الأنبياء والأوصياء المرسلين تكلّموا، لم يذهب أحد منهم صامتاً إلى الذبح، بل هم أُرسلوا ليتكلموا ويُبكّتوا ويعظوا الناس، وعيسى بالخصوص كم بَكَّتَ العلماء والناس، وكم وعظهم فلا يَصدِقُ عليه أنه ذهب إلى الذبح صامتاً.

این در حالی است که تمامی انبیا و اوصیا سخن می‌گفتند و هیچ یک از آنها ساکت و خاموش به قربانگاه نرفتند؛ آنها فرستاده شدند تا سخن بگویند و مردم را هشدار دهند و موعظه کنند؛ مخصوصاً حضرت عیسی چه بسیار علما و مردم را هشدار و اندرز داد؛ بنابراین اینکه وی خاموش به قربانگاه رفت بر او صدق نمی‌کند!

بل هذا الذي ذهب إلى الذبح صامتاً هو الوصي (شبيه عيسى) الذي صُلب وقُتل دون أن يتكلم، أو يطلب من الله أن يُصرف عنه العذاب والصلب والقتل، ودون أن يتكلم مع الناس. بل إذا ألحّوا عليه وسألوه بإلحاح من أنت، هل أنت المسيح، لم يكن يجيبهم إلا بكلمة، أنت قلت.

آن کس که ساکت و خاموش به قربانگاه رفت، شخص وصی یعنی شبیه عیسی بود که بدون اینکه سخنی بگوید یا از خدا بخواهد آزار و به صلیب کشیده شدن و قتل را از او دور کند، بر دار رفت و کشته شد. او با مردم سخن نگفت و هنگامی که به او اصرار کردند و مصرّانه از او پرسیدند تو کیستی، و آیا تو مسیح هستی، فقط با یک عبارت پاسخ آنها را داد: تو می‌گویی!

وهكذا ذهب إلى العذاب والصلب والقتل صامتاً راضياً بأمر الله، منفذاً لما أُنزل له، وهو أن يُصلب ويُقتل بدلاً من عيسى .

و به این ترتیب او ساکت و خاموش و راضی به امر خدا، به سوی عذاب و به صلیب کشیده شدن و کشته شدن رفت تا فرمانی را که برای آن فرود آمده بود به انجام برساند؛ اینکه به جای حضرت عیسی بر دار و کشته شود.

ولأنه أصلاً لم يكن وقته قد حان ليُرسل ويُبلغ الناس ويتكلم معهم، ذهب هكذا مثل شاة سيق إلى الذبح، مثل خروف صامت أمام الذي يجزره هكذا لم يفتح فاه.

چرا که اساساً هنوز وقت آن نرسیده بود که او ارسال شود و مردم را تبلیغ نماید و با ایشان سخن بگوید؛ «... همانند برّه‌ای به سوی قربان‌گاه و همانند گوسفندی ساکت و آرام در حضور کسی که ذبحش می‌کند، اینگونه دهانش را نمی‌گشاید...».

أرجو أن يستفيد كل مؤمن يريد معرفة الحقيقة من هذا الموقف، فهذا الإنسان نزل إلى الأرض، وصُلب وقُتل ولا أحد يعرف، لم يطلب أن يُذكر أو أن يُعرف، نزل صامتاً، وصُلب صامتاً، وقُتل صامتاً، وصعد إلى ربه صامتاً، هكذا إن أردتم أن تكونوا فكونوا).

امیدوارم هر مؤمنی که در پِی درک و شناخت حقیقت است، از این مطلب بهره‌مند گردد. این انسان به زمین فرود آمد، به صلیب کشیده شد، کشته شد در حالی که هیچ کس نمی‌داند، او نخواست که از او یاد شود یا شناخته گردد. ساکت و خاموش پایین آمد، خاموش بر دار رفت، خاموش کشته شد و خاموش به سوی پروردگارش بالا رفت. اگر می‌خواهید اینگونه عمل کنید، چنین باشید.

\* \* \*

ملحق رقم (٦)

**پیوست ۶**

جمعة صلب الحواري الثالث عشر (جمعة ١٣) ([[324]](#footnote-324))

**جمعه به صلیب‌کِشیده‌شدن سیزدهمین حواری (جمعه سیزدهم)(**[[325]](#footnote-325)**)**

مرّت على الإنسانية قبل أيام قليلة (جمعة) تحمل رقم (١٣) من شهر نيسان ٢٠١٢ م، وهي المسماة بجمعة الأحزان لدى جمهور كبير من المسيحيين (الأرثوذكس بالتحديد)، وبشكل عام فإنّ المطالع لسيرة ملايين البشر اليوم وفيما سبق يجدهم يتشاءمون من الجمعة التي تصادف ١٣، ويتصرفون فيها بشكل لم تعهده باقي أيامهم من ترك السفر أو التسوق أو قضاء حوائجهم فيها، فما قصة الإنسان مع هذه الظاهرة العالمية ؟

چند روز پیش «جمعه»‌ای بر جامعه‌ی انسانی گذشت ـ‌جمعه‌ی «۱۳» از ماه آوریل ۲۰۱۲‌ـ که توسط بسیاری از مسیحیان (به خصوص ارتودکس‌ها) به «آدینه‌ی شوم» نامیده شد. به طور کلی اگر کسی رفتار میلیون‌ها نفر از نوع بشر امروز و همچنین گذشتگان را مطالعه کند، می‌بیند که جمعه‌ی مصادف با سیزدهم ماه را به فال بد می‌گیرند و در آن، به صورتی متفاوت با سایر روزهایشان رفتار می‌کنند؛ از جمله نرفتن به مسافرت، عدم اقدام به خرید‌ و ‌فروش یا برآوردن احتیاجات‌شان در آن. حال ماجرای این رفتار نوع انسانی با این پدیده‌ی عالم‌گیر چیست؟

وقبل استشراف الإجابة عليها من كلمات الحواري السيد أحمد الحسن ، نود أن نتعرف على شيء من نظرة الإنسان لها:

پیش از شرف‌یاب شدن به پاسخ آن از کلمات حواری سید احمدالحسن مایلیم گوشه‌ای از دیدگاه نوع انسان را در این خصوص بدانیم:

أما عند الغربيين، فإنهم بشكل عام يتشاءمون من جمعة تقع في الثالث عشر، وفي الثلاثينات مثلاً وفق صحيفة نيو يورك هيرالد New york Herald جاء أنّ المعدل اليومي للزواج في نيويورك وصل إلى ١٥٠ زيجة، فيما لا يكاد يتخطى ألـ ٦٠ نهار الجمعة. فالخوف من مصادفة تاريخ ١٣ يوم جمعة ليس اعتيادياً عندهم أبداً، يقول الطبيب دونالد دوسي: (إن العوارض التي تصيب ٢١ مليون أميركي في مثل هذا اليوم تتراوح بين التوتّر الخفيف والاضطراب والإحساس القوي بالتشاؤم والذّعر. والبعض لا يترك سريره أو يغادر منزله، في حين يقوم آخرون بكل أنواع الطقوس لصد تأثيرات هذا اليوم).

اما از دیدِ غربی‌ها، آنها به طور کلی جمعه‌ای را که مصادف سیزدهمین روز ماه شود را به فال بد می‌گیرند. به عنوان مثال طبق گزارش روزنامه‌ی نیویورک هرالد([[326]](#footnote-326)) میانگین ازدواج دوازده ماهِ سال در نیویورک به ۱۵۰ ازدواج می‌رسد؛ در ‌حالی که در این جمعه از مرز ۶۰ مورد عبور نکرده است. ترس از مصادف ‌شدن با روز جمعه‌ی سیزدهم از نظر آنان، به هیچ وجه معمولی و پیش پا افتاده قلمداد نمی‌شود. دکتر دونالد دوسی می‌گوید: «عوارضی در چنین روزی گریبان‌گیر ۲۱ میلیون آمریکایی شده است؛ از جمله ناراحتی خفیف، اضطراب و تشدید احساسِ شومی و ترس. برخی از بستر خود بیرون نمی‌آیند یا منزل خود را ترک نمی‌کنند؛ و دیگران انواع عبادات و تشریفات را برای جلوگیری از تأثیرات این روز به جا می‌آورند».

وفي دراسة أجرتها مجلة سميشونيان تبيَّن أنّ الشركات الأميركية تخسر كل يوم جمعة ١٣ في أي شهر ٧٥٠ مليون دولار؛ لأن الناس لا تتسوق أو تسافر في يوم جمعة ١٣. كما أنه لا تستخدم نسبة كبيرة جداً من ناطحات السحاب والفنادق في الولايات المتحدة الرقم ١٣ في ترقيم طبقاتها وتقفز من ١٢ إلى ١٤، وأحياناً يستبدل الرقم ١٣ بالرقم 12A. وفي المستشفيات لا وجود لغرفة تحمل الرقم 13، أما شركات الطيران فلا تدخل هذا الرقم على رحلاتها.

در پژوهشی که مجله‌ی اسمیتسونیان([[327]](#footnote-327)) انجام داده است، روشن شده که شرکت‌های آمریکایی در هر جمعه‌ی سیزدهم ماه ۷۵۰ میلیون دلار زیان می‌کنند؛ زیرا در روز جمعه‌ی سیزدهم مردم خرید نمی‌کنند یا به مسافرت نمی‌روند. درصد بسیار بزرگی از آسمان‌خراش‌ها و هتل‌های در ایالات متحده‌ی آمریکا شماره‌ی ۱۳ را در شماره‌گذاری طبقاتشان استفاده نمی‌کنند و از ۱۲ به ۱۴ می‌پرند و گاهی شماره‌ی ۱۳ به صورت 12A می‌نویسند. در بیمارستان‌ها اتاقی وجود ندارد که شماره‌اش 13 باشد و شرکت‌های هواپیمایی این شماره را در فهرست‌های خود وارد نمی‌کنند.

ثم إنّ الخوف من جمعة ١٣ ليس محصوراً بالولايات المتحدة، ففي القرن التاسع عشر مثلاً كانت شركة لويدز للتأمين البحري في لندن ترفض تأمين أي سفينة تبحر يوم جمعة ١٣، وحتى اليوم لا تحرّك البحرية الأميركية أي سفينة في هذا الموعد.

به علاوه ترس از جمعه‌ی سیزدهم فقط به ایالات متحده محدود نمی‌شود. به عنوان مثال در قرن نوزدهم شرکت بیمه‌ی دریایی لویدز لندن هر کشتی را که روز جمعه‌ی سیزدهم حرکت می‌کرد، بیمه نمی‌کرد. حتی تا امروز نیز نیروی دریایی آمریکا هیچ کشتی را در این زمان حرکت نداده است.

ويرى بعضهم أنّ الخوف من جمعة ١٣ خوف غير مبرر، وأنّ ذلك أشبه بالدعاية الكاذبة، يقول الدكتور مارتين لوثركينج: (إن أكبر حاجات الإنسان هو أن يجعل نفسه فوق مستنقع الدعايات الكاذبة، فالأشخاص المصابون بالأمراض والضعف النفسي يستسلمون بسرعة إلى الخرافات، ويظلون في حالة قلق وخوف دائم).

برخی نظرشان این است که ترس از جمعه‌ی سیزدهم، ترسی بی‌دلیل است و این موضوع بسیار به تبلیغات کاذب شباهت دارد. دکتر مارتین لوترکینگ می‌گوید: «بزرگ‌ترین نیاز انسان این است که خودش را بالاتر از باتلاق تبلیغات کاغذی قرار دهد. کسانی که گرفتار بیماری‌ها و ضعف درونی هستند، به سرعت در برابر خرافات سر تسلیم فرود می‌آورند و در حالت تشویش و ترس همیشگی قرار دارند».

إنّ تحليل دكتور مارتين لهذه الظاهرة سرعان ما يكذّبه تصرف الإنسان نفسه، فإنّ لسان حال الناس يقر بصدق معتقدهم خصوصاً وإنهم تلقّوا ذلك وفق تجارب عاشوها عبر عصور مديدة، فالناس بطبعهم تجريبيون بمعنى أنهم إذا جرّبوا شيئاً ووجدوا أنّ له واقعاً فعلاً فكلهم يعتقدون به، حينها لا تنفعهم نصائح أدعياء العلم وإن كانوا يقدمون لأنفسهم بالعلامة أو الدكتور أو ما شابه. وبالتالي فمثل تلك النصائح لا تنفع في رفع الحزن الذي يخيم على الإنسان الغربي في جمعة ١٣.

تجزیه و تحلیل تحلیل دکتر مارتین از این پدیده به معنی شتاب کردن در تکذیبِ دخل و تصرّفِ انسان بر نفسش می‌باشد. زبان حال مردم به صدق و راستیِ اعتقاد آنان اِقرار دارد؛ به خصوص اینکه آنان این مسأله را بر اساس تجاربی که طیِ مدت‌های مدیدی داشته‌اند، پذیرفته‌اند. مردم به طور طبیعی بر اساس تجربه عمل می‌کنند؛ به این معنا که اگر چیزی را تجربه کنند و ببینند که برای آن در عمل، اتفاقی افتاده است، همگی به آن اعتقاد پیدا می‌کنند. در این هنگام موعظه‌های مدعیان علم به آنها سودی نمی‌رساند؛ هر ‌چند خود را با علّامه، دکتر یا هر چیز دیگری توصیف نمایند. در ‌نتیجه نصایحی از این دست در برطرف کردن اندوه آنان که در جمعه‌ی سیزدهم بر انسان غربی سایه می‌افکند، برایشان سودی نخواهد داشت.

قريب من ذلك نجده لدى الإنسان الشرقي أيضاً، وإن كان قد سار مخطئاً كزميله الغربي لأبعد من جمعة ١٣ ليصور التشاؤم من نفس رقم (١٣) وليس فقط من جمعته.

نزدیک به چنین چیزی را نزد انسان شرقی نیز می‌بینیم. هر ‌چند فراتر از همتای غربی خودش از جمعه‌ی سیزدهم پا را فراتر نهاده و از خود شماره‌ی «۱۳» تصور شومی دارد و نه فقط از جمعه‌ی آن.

فما هي حقيقة تلك الظاهرة (حزن بني الإنسان في جمعة ١٣)، ولأي سبب كان كل ذلك الغم والحزن العميق فيها ؟

اما واقعیت این پدیده (غم و اندوه انسان‌ها در جمعه‌ی سیزدهم) چیست؟ به طور کلی این غم و اندوه عمیق در این روز، به چه علتی رخ می‌دهد؟

لنرى قبل كل شيء مثالاً لأيام حزن يعتقد بها المسلمون، وهنا نتذكر في مقدمتها يوم العاشر من المحرم مثلاً، فهو يوم شهادة الإمام الحسين ، خليفة الله في أرضه وريحانة نبيه المصطفى ، وقد ورد عن آل محمد  أنه يوم حزن ونهوا فيه عن قضاء الحوائج والانشغال بأمور الدنيا.

پیش از هر چیز، سری به مثالی از روزهای اندوه‌باری که مسلمانان به آن اعتقاد دارند، بزنیم. به عنوان طلایه‌دار چنین پدیده‌ای، از روز دهم عاشورا یادی می‌کنیم؛ این روز، روز شهادت امام حسین خلیفه و جانشین خداوند در زمینش و ریحانه‌ی محمد مصطفی است. از آل محمد روایت شده است که این روز، روز حزن و اندوه است و ایشان از برآورده کردن نیازها و مشغول‌ شدن به امور دنیوی نهی فرموده‌اند.

وشبيه بذلك الحزن يجده الإنسان عند تذكره لقتل نبي الله يحيى بن زكريا وفصل رأسه عن جسده الشريف. فماذا حصل يا ترى في جمعة ١٣ شبيهاً بيوم العاشر من المحرم ويوم قتل يحيى بن زكريا ؟؟ وهل اتشح ذلك اليوم هو الآخر بدم خليفة من خلفاء الله في أرضه ليحاكي قلبُ الإنسان الذي يُخيِّم عليه حزن عميق في (جمعة ١٣) دمَ أبيه الذي أُريق على أرض المعصية والجحود، (وخليفة الله هو الأب الحقيقي كما هو معلوم) ؟

شبیه به چنین حزن و اندوهی را انسان هنگام به یاد‌آوری کشته شدن پیامبر خدا، یحیی بن زکریا و جدا کردن سر مبارکش از جسد شریفش تجربه می‌کند. در روز جمعه‌ی سیزدهم که شبیه روز دهم محرم و روز کشته‌شدن یحیی بن زکریا است، چه اتفاقی روی داده یا دیده شده است؟ آیا این روز نیز نشانِ خون خلیفه و جانشین دیگری از خلفای خداوند در زمینش به گردن خود آویخته تا دل انسان ـ‌که اندوهی عمیق در «جمعه‌ی سیزدهم» بر او خیمه می‌زند‌ـ از خون پدرش حکایت کند؛ خونی که بر زمینِ سرپیچی و انکار ریخته شده است؟ و مشخص است که جانشین خداوند، همان پدر حقیقی است.

لا أعتقد أنّ الجواب سيبقى خافياً على ذهن القارئ لهذا السفر الجليل، فرقم (١٣) صار أمره واضحاً لدى أتباع الأديان، فعند المسلمين نجد أنه مقترن بـ (الوصي الثالث عشر) من أوصياء محمد  الذين ذكرهم في وصيته المقدسة وقد تقدمت، وهو الوصي أحمد.

فکر نمی‌کنم پاسخ در ذهن خواننده‌ی این کتاب گران‌بها پوشیده باشد؛ موضوع شماره‌ی ۱۳ برای پیروان ادیان روشن شده، و نزد مسلمانان می‌بینیم که این عدد با «وصی سیزدهم» از اوصیای حضرت محمد که یادشان در وصیت مقدّس ایشان آمده و پیش‌تر تقدیم گردید همراه است؛ و او همان احمدِ وصی است.

وأما عند المسيحيين فهو مقترن بالحواري الثالث عشر، مقترن بالخروف المذبوح الذي توسط (الشيوخ الأربعة والعشرين + الجالس على العرش) في رؤيا يوحنا اللاهوتي. فمجموعهم ٢٥ شيخاً (رسول الله محمد  + الاثنا عشر إماماً والاثنا عشر مهدياً) ، ومن يتوسطهم هو الوصي (١٣).

اما برای مسیحیان، ملازم با سیزدهمین حواری است؛ ملازم با بره‌ی ذِبح شده‌ای که در در رؤیای یوحنای لاهوتی در میان «عالی‌مقامان بیست و چهار‌گانه + کسی که بر تخت نشسته است» می‌باشد. مجموع آنان ۲۵ پیشوا می‌باشند: «فرستاده‌ی خدا حضرت محمد + ۱۲ امام و ۱۲مهدی»، و آن کس که در میان آنان نشسته، وصی سیزدهم است.

وعلى حد تعبير عيسى للمصلوب في إنجيل يهوذا: «ستكون أنت الثالث عشر .. ولكنك ستأتي لتسود عليهم .. ولكنك ستفوقهم جميعاً لأنك ستضحي بالإنسان الذي يرتديني». وقد تبيَّن في بحوث هذا الكتاب أنّ يهوذا المصلوب ليس هو الاسخريوطي الخائن، ومن يقول إنّ يهوذا الخائن رقمه ١٣ فهو مخطئ؛ لأنّ يهوذا لم يكن رقم ١٣، فواضح أنّ الحواريين كانوا ١٢، وبعد أن خرج يهوذا وخان وحصل الصلب بفترة اختير حواري جديد ليكمل العدد ١٢، وهذا يعني أنه لا يوجد شيء اسمه أنّ يهوذا الخائن هو حواري رقم ١٣ أصلاً، ومن يقول هذا فهو مغالط. إنه يهوذا الصالح إذن، و(يهوذا = أحمد بالعربية)، فهو الوصي والحواري الثالث عشر أحمد كما وضّحه هذا الكتاب.

طبق تعبیر عیسی برای شخصیت به صلیب کشیده شده در انجیل یهودا: «تو سیزدهمین خواهی بود.... لیکن تو برای پادشاهی بر آنان بازخواهی گشت.... اما تو برتر از همه‌ی آنها خواهی بود؛ زیرا تو آن انسانی را که مرا پوشیده است، قربانی خواهی کرد»؛ و در مباحث این کتاب، گفته شد که یهودای به صلیب رفته، همان اسخریوطی خائن نیست و کسی که بگوید: شماره‌ی یهودای خائن ۱۳ است، در اشتباه است؛ چرا که یهودا شماره‌ی ۱۳ نبود؛ روشن است که حواریون ۱۲ نفر بودند و پس از اینکه یهودا بیرون رفت و خیانت کرد و موضوع صلیب پیش آمد، برای مدتی حواری جدیدی انتخاب شد تا عدد ۱۲ تکمیل شود. این، یعنی اینکه هیچ چیزی به نام یهودای خائن وجود ندارد تا حواری شماره‌ی ۱۳ گردد، و هر کس چنین بگوید، مغالطه‌گر است. بنابراین این شخص، یهودای صالح و نیکوکار است؛ و «یهودا در عربی به معنی احمد» وصی و سیزدهمین حواری، «احمد» است؛ همان‌طور که این کتاب توضیح داده است.

هذا بالنسبة إلى رقم (١٣) وصاحبه، لكن ماذا بالنسبة إلى (الجمعة) ؟

این در خصوص شماره‌ی «۱۳» و صاحب آن، ولی در مورد «جمعه» چطور؟

الجمعة هي (جمعة الأحزان أو الآلام)، وهي التي حصل فيها الصلب، وتُعرف بعدة أسماء أخرى أيضاً كالجمعة الحزينة أو الأليمة أو العظيمة أو جمعة الفداء، وهو يوم احتفال ديني بارز في المسيحية وعطلة رسمية في معظم دول العالم يسبق عيد الفصح، يتم من خلاله استذكار المصلوب وموته ودفنه، إذ يعتقد أغلب المسيحيين بحسب النصوص التي عندهم بأنّ الصلب حصل في يوم جمعة.

جمعه، جمعه‌ی غم‌ها و درد‌ها است؛ جمعه‌ای است که به صلیب کشیده شدن در آن اتفاق افتاد؛ و به نام‌های دیگری نیز شناخته می‌شود؛ از جمله، جمعه‌ی سوگوار، دردناک، بزرگ، یا جمعه‌ی فدا شدن. این روز در مسیحیت روز جشن و بزرگداشت برجسته‌ای است و در بیش‌تر دولت‌های جهان، پیش از عید فِصَح تعطیلاتی رسمی است که در آن یادی از مصلوب و مرگ و دفن او می‌شود؛ زیرا بیش‌تر مسیحیان با توجه به متونی که در اختیار دارند اعتقاد دارند که رفتن بر صلیب در روز جمعه اتفاق افتاده است.

وإذا عرفت هذا تعرف حينها سبب حزن ملايين الناس في (جمعة ١٣) بعد أن حار فيه العلماء وعجزوا عن تقديم تفسير مقنع ورصين لمثل هذه الظاهرة العالمية.

حال که این را دانستیم، علت اندوه میلیون‌ها نفر از مردم در «جمعه‌ی سیزدهم» را می‌فهمیم؛ آن هم پس از اینکه دانشمندان در این موضوع سرگردان شدند و از ارایه‌ی تفسیری قانع کننده‌ و محکم برای چنین پدیده‌ی جهانی ناتوان ماندند.

ولأنّ يوم الجمعة كان هو اليوم الذي صُلب فيه شبيه عيسى ، ولأن الشبيه هو الوصي الثالث عشر (قائم آل محمد والمهدي الأول أحمد) كما أوضحته بحوث هذا الكتاب ([[328]](#footnote-328))، كان ذات اليوم (أي الجمعة) مرتبطاً بدعوة الإمام المهدي وقيام القائم كما هو معروف عند الشيعة.

از این جهت که روز جمعه، همان روزی است که شبیه عیسی در آن به صلیب کشیده شد و از آن رو که شبیه، همان وصیّ سیزدهم «قائم آل محمد، مهدی اول، و احمد» می‌باشد -همان‌طور که مباحث این کتاب روشن کرده است-([[329]](#footnote-329)) این روز (جمعه) با دعوت امام مهدی و قیام قائم در ارتباط است؛ همان‌طور که برای شیعیان چنین شناخته شده است.

ولأجل معرفة حقيقة هذه الظاهرة العالمية (جمعة ١٣) وحزن الناس فيها، كنت قد سألت السيد أحمد الحسن عنها، فكان نص جوابه أن قال:

برای شناختن حقیقت این پدیده‌ی جهانی (جمعه‌ی ۱۳) و اندوه مردم در آن، از سید احمدالحسن درباره‌ی آن پرسیدم و متن پاسخ ایشان به شرح زیر است:

(الآن تقريباً ملايين البشر يتشاءمون من الجمعة التي تصادف ١٣، فالناس أغلبهم كما هو معلوم تجريبيون، يعني إذا جربوا شيئاً ووجدوا له واقعاً فعلاً فإنهم يعتقدون به، فهم بسبب تجاربهم وجدوا أنّ يوم الجمعة الذي يصادف ١٣ يوم ربما لا تقضى فيه بعض الأحيان حوائجهم بشكل ملفت للنظر فاعتقدوا بهذا. وهذه مسألة مروية حتى عن الأئمة  بالنسبة ليوم عاشوراء وأنه لا يخرج فيه المؤمن لقضاء حاجة أو ما شابه.

«اکنون میلیون‌ها نفر از بشریت جمعه‌ای را که مصادف با سیزدهم است به فال بد می‌گیرند. همان‌طور که مشخص است بیش‌تر مردم براساس تجربه عمل می‌کنند؛ به این معنا که اگر چیزی را تجربه کنند و ببینند که برایش در عمل، اتفاقی افتاده است، همگی به آن اعتقاد پیدا می‌کنند. آنها براساس تجربه‌هایشان دیده‌اند که چه بسا در روز جمعه‌ی مصادف با سیزدهمین روز، گاهی اوقات نیازهایشان به شکل قابل توجهی برآورده نمی‌شود و به این ترتیب به این موضوع اعتقاد پیدا کرده‌اند. چنین چیزی در مورد روز عاشورا از امامان نیز روایت شده است؛ اینکه مؤمن در این روز برای برطرف ‌کردن نیاز یا انجام کارهای شبیه به آن، بیرون نمی‌رود.

وبالرغم من حزن الناس أو تشاؤمهم من جمعة ١٣ لكنهم قد يكونون غافلين عن السبب، فإنّ كثيراً من الأمور تفعلها الناس وهي غافلة عن حقيقتها وأصلها، مثلاً: الناس عندما يريدون الاستعاذة من الحسد يمسكون الخشب، وأصل هذا الأمر هو الاستعاذة بالصليب الذي صلب عليه شبيه عيسى لأنه من الخشب.

بر خلاف حزن و اندوه مردم یا بد شگون شمردن آنها نسبت به روز جمعه‌ی ۱۳، آنها از علتش بی‌خبر هستند. بسیاری موارد وجود دارد که انسان انجام می‌دهد ولی از حقیقت و اصل آن بی‌خبر و غافل است. به عنوان مثال وقتی مردم بخواهند از حسد پناه ببرند به تخته می‌زنند. اصل این مسئله همان پناه بردن به صلیبی است که شبیه عیسی بر آن به صلیب کشیده شد؛ صلیبی که از چوب و تخته بود.

وبخصوص ما نتحدث عنه (جمعة ١٣)، فأعتقد أنّ رقم ١٣ في الإسلام والمسيحية صار واضحاً، أما الجمعة فهناك جمعة الأحزان وهي التي حصل فيها الصلب، فأن يُصلب الوصي ١٣ في يوم الجمعة أليس هذا سبباً معقولاً لأن يعتبر الناس هذا اليوم يوماً مزعجاً باعتباره يوم حزين.

در خصوص موضوعی که در موردش سخن می‌گوییم (جمعه‌ی ۱۳) فکر می‌کنم شماره‌ی ۱۳ در اسلام و مسیحیت، روشن شد. اما درباه‌ی جمعه، جمعه‌ی غم‌ها و جمعه‌ای که موضوع صلیب در آن اتفاق افتاد و اینکه سیزدهمین وصی در روز جمعه به صلیب کشیده شد؛ آیا اینکه این روز، روز غم و اندوه است، علت معقولی نیست تا مردم این روز را روزی ناخوش‌آیند به شما آورند؟!

ونحن لا نستدل بهذا الأمر، ولكنه بيان نبينه لمن يعتقدون به دون أن يفهموا أصل اعتقادهم وعدم ارتياحهم لجمعة رقم ١٣. طبعاً، هناك من ذهبوا بعيداً واعتبروا الأمر هو تشاؤم من الرقم ١٣، وهذا أمر لا علاقة لنا به، فنحن نتكلم عن معتقد يعتقد به ملايين البشر وهو أنّ الجمعة التي تصادف ١٣ يوم غير مريح بالنسبة لهم أو يخافون منه أو يعتبرونه يوم شؤم، وقد تبيَّن السبب الآن وهو أنه يوم حصل فيه صلب الوصي ١٣، يعني تماماً كما أنّ يوم العاشر من المحرم يوم حزن لأنه اليوم الذي قتل فيه الوصي الثالث (الحسين )، والفرق فقط في أنّ جمعة ١٣ أخذت طابعاً أوسع واعتقد بها المتدين وغير المتدين) انتهى.

ما به این موضوع استدلال نمی‌کنیم؛ ولی توضیحی است که برای کسی که به آن اعتقاد دارد بیان می‌کنیم؛ بدون اینکه اصل و ریشه‌ی اعتقاد و ناخرسندی خود از روز جمعه‌ی ۱۳ را بداند. طبیعتاً کسانی هستند که از این هم فراتر رفتند و چنین پنداشتند که عدد ۱۳ بدشگون است. ما به این موضوع کاری نداریم؛ ما درباره اعتقادی سخن می‌گوییم که میلیون‌ها نفر به آن اعتقاد دارند؛ اینکه جمعه‌ی مصادف با ۱۳، روزی است که در موردش احساس خوبی ندارند یا از آن می‌ترسند یا آن را روز شوم و بدشگون می‌دانند. اکنون علت روشن شد؛ اینکه این روز، روزی است که در آن به ‌صلیب‌ رفتن سیزدهمین وصی اتفاق افتاد؛ یعنی درست مثل روز دهم محرم که روز غم و اندوه است؛ چرا که این روز نیز روزی است که سومین وصی (حسین) در آن کشته شد. فقط تفاوت در این است که جمعه‌ی ۱۳ شکل وسیع‌تری به خود گرفته است و دین‌دار و غیر دین‌دار، به آن اعتقاد دارند» پایان سخن ایشان.

وبهذا ظهر أنّ جمعة ١٣ تعني جمعة صلب الحواري والوصي الثالث عشر، فهي يوم قتله وإراقة دمه الطاهر، وأكيد أنّ الابن يعتصر قلبه حزناً وكمداً لإراقة دم أبيه.

به این ترتیب، مشخص شد که جمعه‌ی ۱۳ به معنای جمعه‌ی به صلیب کشیده شدن سیزدهمین حواری و وصی است. این روز، روز کشته شدن او و جاری شدن خون پاکش است. به طور قطع قلب فرزند از ریخته شدن خون پدرش، غمگین و اندوهناک می‌شود.

وها هو الأب (الوصي الثالث عشر) و(الحواري الثالث عشر) قد عاد ليسود ويرفع راية للأمم ويملأ الأرض قسطاً وعدلاً كما وعد أنبياء الله ورسله، ويصرخ بأبنائه على هذه الأرض ليفيقوا قبل فوات الأوان، فهل من مدّكر !!

والحمد لله رب العالمين.

و اکنون این پدر، «سیزدهمین وصی» و «سیزدهمین حواری» است که بازگشته تا آقایی کند و پرچم را برای امت‌ها بلند کند و همان‌طور که پیامبران و فرستادگان خداوند وعده داده‌اند، زمین را پُر از عدل و داد کند، و در این زمین برای فرزندانش فریاد برآورد؛ تا پیش از آنکه فرصت‌ها از دست برود، بیدار شوند؛ آیا یادآوری‌کننده‌ای هست!!

و سپاس و ستایش تنها از آنِ پروردگار جهانیان است.

فهرس الكتاب

[مقدمة المعلِّق 5](#_Toc326562838)

[الأسد والخروف في رؤيا يوحنا .. من هو ؟ 11](#_Toc326562839)

[الغصن الخارج من جذع يسّى 14](#_Toc326562840)

[المرأة المتسربلة بالشمس والقمر 18](#_Toc326562841)

[كيف تم التبشير بعيسى (عليه السلام) ومحمد (صلى الله عليه وآله) 21](#_Toc326562842)

[عدد الدجال أو الوحش 31](#_Toc326562843)

[الإسلام والعنف وحقوق المرأة 33](#_Toc326562844)

[نصيحة لكل مسيحي يريد التعرف على الحق 40](#_Toc326562845)

[مسألة الصلب وإنجيل يهوذا 43](#_Toc326562846)

[من هو الشبيه المصلوب ؟ 47](#_Toc326562847)

[ملحق رقم (1) 77](#_Toc326562848)

[هو الله سبحانه الواحد الأحد وكل من سواه خلقه 77](#_Toc326562849)

[ملحقرقم (2) 81](#_Toc326562850)

[الكلمة 81](#_Toc326562851)

[عمانوئيل أو الله معنا 82](#_Toc326562852)

[الله ظهر في الجسد 85](#_Toc326562853)

[الابن 86](#_Toc326562854)

[ملحق رقم (3) 91](#_Toc326562855)

[إنجيل يهوذا 91](#_Toc326562856)

[ملحق رقم (4) 95](#_Toc326562857)

[في بيان الفداء وحجر الزاوية 95](#_Toc326562858)

[ملحق رقم (5) 105](#_Toc326562859)

[قصة عيسى وكيف شُبِّه لهم 105](#_Toc326562860)

[ملحق رقم (6) 111](#_Toc326562861)

[جمعة صلب الحواري الثالث عشر (جمعة 13) 111](#_Toc326562862)

[فهرس الكتاب 117](#_Toc326562863)

والحمد لله رب العالمين

**فهرست**

[پیش‌گفتار پِی نویس 5](#_Toc472766006)

[معرفی صاحب کتاب و دعوت الهی ایشان: 5](#_Toc472766007)

[احمد «سیزدهمینِ» از «بیست و چهارمینِ» پیر در متون ادیان: 6](#_Toc472766008)

[کتاب «سیزدهمین حواری» پیش رو: 9](#_Toc472766009)

[پرسش و پاسخ 13](#_Toc472766010)

[شیر و برّه در رؤیای یوحنا... کیست؟ 13](#_Toc472766011)

[شاخه‌ای که از تنه‌ی یسّی بیرون می‌آید: 18](#_Toc472766012)

[زنی که خورشید و ماه را در بر دارد: 23](#_Toc472766013)

[بشارت به عیسی و محمد چگونه انجام شده است؟ 28](#_Toc472766014)

[عدد دجال یا وحش: 44](#_Toc472766015)

[اسلام، خشونت و حقوق زن: 47](#_Toc472766016)

[نصیحتی به هر مسیحی که خواهان شناخت حق است: 58](#_Toc472766017)

[مسئله‌ی صلیب و انجیل یهودا: 64](#_Toc472766018)

[شبیهِ به صلیب کشیده شده، کیست؟ 70](#_Toc472766019)

[پیوست‌ها 113](#_Toc472766020)

[پیوست 1 113](#_Toc472766021)

[پیوست 2 121](#_Toc472766022)

[کلمه 121](#_Toc472766023)

[عمانوئیل یا خدا با ما است: 123](#_Toc472766024)

[خداوند در جسد ظاهر شد: 127](#_Toc472766025)

[پسر: 130](#_Toc472766026)

[پیوست 3 139](#_Toc472766027)

[آزمایش کربن برای تعیین عمر کاغذ این سند: 140](#_Toc472766028)

[بررسی جوهر: 140](#_Toc472766029)

[آزمایش تصویربرداری فراطیفی: 141](#_Toc472766030)

[بررسی سبک و سیاق متنی و معنایی انجیل یهودا: 141](#_Toc472766031)

[تجزیه و تحلیل پالئوگرافی خط و نحوه‌ی نگارش این دست نوشته: 142](#_Toc472766032)

[پیوست 4 145](#_Toc472766033)

[پیوست 5 161](#_Toc472766034)

[پیوست 6 169](#_Toc472766035)

1. . www.almahdyoon.org [↑](#footnote-ref-1)
2. - www.almahdyoon.org [↑](#footnote-ref-2)
3. . رؤيا يوحنا - الأصحاح 4. [↑](#footnote-ref-3)
4. - رؤیای یوحنا: اصحاح 4. [↑](#footnote-ref-4)
5. . غيبة الطوسي: ح111، تحقيق عباد الله الطهراني، مؤسسة المعارف الإسلامية. [↑](#footnote-ref-5)
6. - غیبت طوسی: ص 111، تحقیق عباد الله تهرانی، موسسه‌ی معارف اسلامی. [↑](#footnote-ref-6)
7. . تفسير ابن أبي حاتم: ج8 ص2628 حديث رقم 14769. [↑](#footnote-ref-7)
8. - نور: 55. [↑](#footnote-ref-8)
9. - تفسیر ابن ابی حاتم: ج 8 ص 2628 ح 14769. [↑](#footnote-ref-9)
10. . انظر الملحق رقم (6): جمعة صلب الحواري الثالث عشر. [↑](#footnote-ref-10)
11. - نگاه کنید به پیوست 6: جمعه سیزدهمین حواری به صلیب‌ رفت. [↑](#footnote-ref-11)
12. .دراسات في الكتاب المقدس - رؤيا القديس يوحنا. [↑](#footnote-ref-12)
13. - پژوهش‌هایی در کتاب مقدّس ـ رؤیای قدّیس یوحنا. [↑](#footnote-ref-13)
14. .الغيبة للنعماني: ص220. [↑](#footnote-ref-14)
15. - غیبت نعمانی: ص 220. [↑](#footnote-ref-15)
16. - یکشنبه ۲۷ فروردین ۱۳۹۱ هجری شمسی (مترجم). [↑](#footnote-ref-16)
17. . عن الرقم المذكور (144.000) الذين يختم الخروف جباههم في الرؤيا بختم أبيه، قال بعض علماء الكنيسة: (نحن أمام الكنيسة شعب الله. هي تشمل عدداً كبيراً جداً، كما تضمّ جمهوراً كبيراً من كل أمّة وقبيلة وشعب ولسان (4) مفردات. هذا ما يدلّ على العالم كلّه بأقطاره الأربعة)، ولما كان الرقم المذكور في الرؤيا ضئيل جداً وفق تفسيرهم، قالوا إنّ: (العدد هو رقم رمزي) ليس إلا وغير مقصود حقيقة. هكذا بكل برود، فالتأويل بلا دليل سهل المؤونة عندهم. انظر: دراسات في الكتاب المقدس - رؤيا القديس يوحنا لبولس الفغالي. [↑](#footnote-ref-17)
18. - در مورد عدد ذکر شده (144,000) که در رؤیا برّه پیشانی آنها را با مُهر پدرشان مُهر زده است، برخی از علمای کلیسا می‌گویند: «ما در مقابل کلیسا، مردم خداوند هستیم. این عدد، تعداد بسیار زیادی را شامل می‌شود؛ و همین‌طور عموم بسیاری از هر امت، قبیله، مردم و زبانی را در بر می‌گیرد. این دلالت بر همه‌ی جهان و چهارگوشه‌اش دارد» و از آنجایی که این عدد مذکور در رؤیا طبق تفسیر آنان بسیار اندک می‌نماید، چنین گفتند که «این عدد، عددی رمزگونه است»؛ و منظور، خود عدد نیست. اینچنین با کمال خونسردی؛ در نظر اینان تأویل بدون دلیل، چه سهل و آسان است! پژوهش‌هایی در کتاب مقدّس ـ رؤیا قدّیس یوحنا، پولس فغالی. [↑](#footnote-ref-18)
19. .كون رموز الرؤيا المختلفة تشير إلى نفس الشخص من وجوه مختلفة أمر يعتقد به أيضاً العلماء المسيحيون، وكمثال أنقل نصين، أحدهما: للقس انطونيوس فكري، يقول: (.. هو أسد في قوته وملكه علينا وعلى كل الخليقة، ولكنه خروف في تقديمه نفسه ذبيحة على الصليب وحمله لخطايانا ..) شرح الكتاب المقدس - العهد الجديد - تفسير سفر الرؤيا 5.

    والآخر: للدكتور وليم ماكدونالد، يقول: (في سفر الرؤيا يمثَّل ربنا كخروفٍ وكأسد معًا. فمن جهة كونه حمل الله فهو الحمل الذبيح الرَّافع خطايا العالم. وكالأسد، فهو القاضي المعاقب لأعدائه.إنه عند مجيئه الأول كان هو الحمل (الخروف)، وعند مجيئه الثاني سيكون الأسد) معهد عمواس للكتاب المقدس. ويقول الاسقف بولس الفغالي: (.. انتظرنا أسداً فإذا نحن أمام حمل. لماذا سمي يسوع "حمل" ؟ هناك ثلاثة أسباب ..) دراسات في الكتاب المقدس - رؤيا القديس يوحنا. [↑](#footnote-ref-19)
20. - اینکه رمزهای مختلفِ رؤیا به یک شخص و از اَبعاد مختلفی اشاره دارد، مسأله‌ای است که علمای مسیحی نیز به آن اعتقاد دارند. به عنوان نمونه، دو متن را نقل می‌کنم. یکی از این دو برای آنتونیوس فکری است؛ آنجا که می‌گوید: «.... او در نیرومندی و فرمان‌روایی‌اش بر ما و همه‌ی مخلوقات چون شیر است؛ ولی در مقدّم کردن خودش به عنوان قربانی برای به صلیب رفتن و بر دوش کِشیدن گناهان ما، برّه می‌باشد....». شرح کتاب مقدّس ـ عهد جدید ـ تفسیر سفر رؤیا.

    دیگری از آنِ دکتر ولیم مکدونالد است که می‌گوید: «در سفر رؤیا، پروردگار ما هم مانند بره و هم مانند شیر، توصیف می‌شود. از این جهت که او بر دوش کشنده‌ی خداوند است، او همان بر دوش کشنده‌ی ذبح شده‌ای می‌باشد که خطاهای جهان را از بین می‌برد؛ و در جایگاه شیر، او قاضی است که دشمنانش را کیفر می‌دهد. او هنگام نخستین آمدن، بر دوش کشنده (بره) است و در دومین آمدنش، شیر خواهد بود» (بنیان عمواس کتاب مقدّس). اسقف پولس فغالی می‌گوید: «.... ما چشم انتظار شیر هستیم. در نتیجه ما در مقابل بره قرار داریم. چرا عیسی برّه نامیده شده است؟ در اینجا سه دلیل وجود دارد....» (پژوهش‌هایی در کتاب مقدّس ـ رؤیا قدّیس یوحنا). [↑](#footnote-ref-20)
21. . يقول د. وليم ماكدونالد عن الجالس على العرش أيضاً: (يُرى الله ممسكًا سفرًا له سبعة ختوم تحفظه) معهد عمواس للكتاب المقدس. ومثله قول الاسقف بولس الفغالي عن العرش: (وإذا بعرش منصوب في السماء" (آ 2 ب). تشرف على كل هذا الفصل لفظة "عرش". ترد 14 مرّة، منها مرتين في صيغة الجمع حيث نرى عروشاً (الاثنا عشر) أخرى تحيط بالعرش الأول، عرش الله) دراسات في الكتاب المقدس - رؤيا القديس يوحنا. [↑](#footnote-ref-21)
22. - دکتر ولیم مکدونالد نیز در مورد کسی که بر تخت نشسته است، می‌گوید: «خداوند دیده شده است که کتابی که هفت مُهر از آن محافظت می‌نماید، در دست دارد» (بنیان عمواس کتاب مقدّس) و همانند این، سخن اسقف پولس فغالی در مورد تخت می‌باشد: «تختی در آسمان نصب شده است (آ 2 ب). در تمام این فصل، لفظ «تخت» آمده است. 14 مرتبه آمده است؛ از این 14 مرتبه دو مرتبه به صورت جمع که می‌بینیم تخت‌هایی دیگر (دوازده تخت) بر تخت اول اِحاطه دارد؛ یعنی تخت خداوند» (پژوهش‌هایی در کتاب مقدّس ـ رؤیا قدّیس یوحنا). [↑](#footnote-ref-22)
23. .كتاب التوحيد للسيد أحمد الحسن، بيَّن فيه العقيدة الحقة باللاهوت وناقش فيه العقائد الباطلة التي يدين بها الكثير من أهل الأرض اليوم سواء كانوا مسلمين أو مسيحيين أو غيرهم. [↑](#footnote-ref-23)
24. - در کتاب توحید، سید احمدالحسن عقیده‌ی درست و صحیح به لاهوت را بیان کرده است و در آن، عقاید باطلی را که بسیاری از مردم زمین امروزه به آن اعتقاد دارند، مورد بحث قرار می‌دهد؛ می‌خواهند مسلمان باشند، مسیحی یا دیگران. [↑](#footnote-ref-24)
25. . تقدم ذكر الوصية المقدسة التي نصّت على الائمة الاثني عشر والمهديين الاثني عشر. [↑](#footnote-ref-25)
26. - متن وصیت مقدّس که بر امامان دوازده‌گانه و مهدیین دوازده‌گانه تصریح می‌نماید، پیش‌تر ارایه گردید. [↑](#footnote-ref-26)
27. . يفسر علماء الكنيسة الآية: «ويخرج قضيب من جذع يسى وينبت غصن من أصوله» بعيسى ، ويرون أنّ معنى القضيب والغصن واحد، وهو خلاف الحكمة بكل تأكيد. وكمثال لتفسيرهم أعرض ما قاله القمص تادرس يعقوب مصوراً انطباق النص على عيسى: (.. لم يقل ابن داود مع أنه شرعًا هو ابن داود، لكنه أراد تقديمه بصورة متواضعة جدًا، كقضيب وغصن من يسى الذي عاش ومات قليل الشأن) تفسير سفر أشعيا. وهم إذ يشكلون على اليهود تطبيقهم النص على "حزقيا" بلا دليل؛ ولأنه ولد قبل أن ينطق إشعيا به، نراهم يطبقون النص على عيسى بلا دليل أيضاً، وواضح أنّ الآية وما يليها آبٍ عن ذلك للأسباب التي بينها السيد أحمد الحسن، والذي بيّن معنى النص في كتاب آخر له قائلاً: (.. أما يسّى، وهو في التوراة معروف أنه والد نبي الله داود . وأم الإمام المهدي من ذرية داود.. فالإمام المهدي محمد بن الحسن العسكري من ذرية إسرائيل (يعقوب ) من جهة الأم، ومن ذرية محمد  من جهة الأب، فيصدق عليه أنه قضيب من جذع يسّى. كما يصدق على المهدي الأول من المهديين الاثني عشر أنه غصن يخرج من ذاك القضيب من جذع يسّى؛ لأنه من ذرية الإمام المهدي) كتاب وصي ورسول الامام المهدي في التوراة والانجيل والقرآن. [↑](#footnote-ref-27)
28. . أما تعليلهم لذة عيسى بمخافة الرب التي تحل عليه وربطها بمسألة الأقانيم، يقول القمص تادرس يعقوب في تفسيره: (.. حلول الروح القدس على المسيح يختلف عن حلوله علينا؛ بالنسبة له حلول أقنومي، واحد معه في ذات الجوهر مع الآب، حلول بلا حدود ..)، ويقول: (فحلول الروح القدس ليس حلولاً زمنيًا بل هو اتحاد أزلي بين الأقانيم الثلاثة ..).

    وأما ما يتعلق بإبطال عقيدة الأقانيم الثلاثة، فبإمكان الجميع قراءة كلام السيد أحمد الحسن في ملحق رقم (1). [↑](#footnote-ref-28)
29. - علمای کلیسا، آیه‌ی: «و از تنه‌ی یسّی شاخه‌ای خارج می‌شود و شاخه‌ای از ریشه‌هایش خواهد شکفت» را به عیسی تفسیر می‌کنند و نظرشان این است که معنای شاخه و تنه، یکی است و این مورد، قطعاً خلاف حکمت می‌باشد. به عنوان مثالی از تفسیرهای آنان، سخن کشیش تادریس یعقوب با این تصور که این متن بر عیسی منطبق می‌شود را بیان می‌کنم: «.... نگفته است فرزند داوود، با اینکه ایشان از جهت شرعی فرزند داوود است؛ ولی خواست او را به شکلی واقعاً متواضعانه بیان کند؛ مانند نهال و شاخه‌ای از یسّی که زندگی کرد و در حالی که جایگاهش اندک بود، از دنیا رفت» (تفسیر سفر اشعیا). آنان به اینکه یهود بی هیچ دلیلی متن را بر «حزقیا» تطبیق می‌دهند، اشکال می‌گیرند؛ چرا که حزقیا پیش از آنکه اشعیا این مطلب را بگوید، متولد شده بود؛ در حالی که می‌بینیم خود آنان نیز بدون دلیل متن را بر عیسی تطبیق می‌دهند. روشن است که این آیه و آنچه پس از آن می‌آید، بنا به دلایلی که سید احمدالحسن بیان فرموده‌اند، چنین تطبیقی را بر نمی‌تابند؛ و ایشان معنای متن را در کتاب دیگری اینگونه بیان کرده است: «... اما یسّی در تورات شناخته شده است؛ او پدر پیامبر خدا داوود  است، و مادر امام مهدی نیز از نسل داوود می‌باشد.... پس امام مهدی محمد بن الحسن العسکری از ناحیه‌ی مادری جزو نوادگان اسرائیل (یعقوب ) و از ناحیه‌ی پدری از نوادگان محمّد  به شمار می‌رود. پس اینکه حضرت مهدی شاخه‌ای از تنه‌ی یسّی است، بر او صدق می‌کند. همان‌گونه که این مورد بر مهدی اوّل از مهدیین دوازده‌گانه نیز صدق می‌کند؛ چرا که او نیز شاخه‌ای است که از شاخه‌ای از تنه‌ی یسّی بیرون می‌آید؛ چرا که او از نسل امام مهدی است» (کتاب وصی و فرستاده‌ی امام مهدی در تورات، انجیل و قرآن). [↑](#footnote-ref-29)
30. - اما در مورد دلیل آوردن آنان در مورد لذت بردن عیسی از ترس از پروردگار که بر او قرار می‌گیرد و ارتباط آن با مسئله‌ی اقانیم، کشیش تادریس یعقوب در تفسیرش می‌گوید: «... حلول و قرار گرفتن روح القدس بر مسیح، با قرار گرفتن او بر ما متفاوت است. در مورد ایشان قرار گرفتن، اُقنومی است. او در ذات جوهر، با پدر یگانه است. قرار گرفتنی بدون هیچ حد و مرزی....» و می‌گوید: «و قرار گرفتن روح القدس، قرار گرفتن زمانی نمی‌باشد. بلکه اتحادی ازلی بین اقانیم سه‌گانه وجود دارد....».

    اما در مورد باطل کردن عقیده‌ی اقانیم سه‌گانه، همگان می‌توانند سخنان سید احمدالحسن را در پیوست شماره 1 مطالعه نمایند. [↑](#footnote-ref-30)
31. . يعقّب القمص تادرس يعقوب على الآية "لا يقضي بحسب نظر عينيه" قائلاً: (يأخذ السيد المسيح موقفًا مضادًا لما حدث في أيام إشعياء إذ كان القضاة يحكمون حسب الوجوه. هذه الضربة "المحاباة" كثيرًا ما تُصيب الملتزمين بمسئوليات قيادية، وقد وقف الرب حازمًا ضد هذا الوباء، فكان يوبخ القيادات الدينية التي أُصيبت بالمحاباة والرياء مثل الفريسيين والصدوقيين والكتبة، بينما كان يدعو الأطفال إليه بلطف ويترفق بالخطاة والعشارين). وواضح أن ليٌّ النصوص هذا بعيد عن المنهج العلمي، فالنص يتحدث عن رجل يحكم ويقضي ويملأ الأرض معرفة وعدلاً لا عمّن يوبّخ ويتعامل بلطف. [↑](#footnote-ref-31)
32. - کشیش تادریس در توضیح آیه‌ی «او بر وفق مشاهده‌ی چشمش قضاوت نمی‌کند» چنین می‌نویسد: «سید مسیح موضعی کاملا متضاد با آنچه در زمان اشعیا جریان داشت که قُضّات براساس قراین قضاوت می‌کردند، اتخاذ می‌کند. این طعنه (جانب‌دارانه بودن) به بسیاری از کسانی که به مسئولیت‌های رهبری متعهد هستند، وارد می‌شود، و پروردگار با شدت در برابر این بیماری ایستادگی نمود. ایشان، رهبران دینی را که به جانب‌داری و ریاکاری دچار بودند، توبیخ می‌نمود؛ مانند فریسیان، صدوقیان و کاتبان. این در ‌حالی است که کودکان را با لطف، به سوی خود دعوت می‌کرد و با افراد خطارکار و باجگیر، مهربانی می‌نمود». روشن است که رویکرد این متون، از رویکرد علمی بسیار به‌دور است. متن درباره‌ی مردی سخن می‌گوید که حکومت می‌کند و زمین را پر از شناخت و عدل می‌کند؛ نه از کسی که توبیخ می‌کند و با لطف رفتار می‌نماید. [↑](#footnote-ref-32)
33. . يعترف علماء الكنيسة أنّ ما ذكر في النص لم يحصل في زمن عيسى ، لكنهم يزعمون حصوله على يد الكنيسة في المستقبل، هكذا بلا دليل. يقول القس انطونيوس فكري: (ويكون في ذلك اليوم = أي العصر الإنجيلي .. وهذا حدث يوم العنصرة ثم من خلال كرازة الرسل ثم عبر الكنيسة، ثم سيحدث أيضاً بإيمان اليهود في نهاية الأيام .. آية «12 ويرفع راية للأمم ويجمع منفيي إسرائيل ويضم مشتتي يهوذا من أربعة أطراف الأرض». الكنيسة ستضم الجميع الأمم مع اليهود الذين في الشتات) تفسير العهد القديم - إشعيا 11. وهو ربما يقصد كنيسة الارثوذكس، التي قال عنها بابا شنودة الثالث "الارثوذكسية القبطية هي كنيسة المسيح الوحيدة". في حين يرى بابا الفاتيكان بندكيت السادس عشر وفق وثيقة «دومينوس يزوس» أنّ "كنيسة المسيح الوحيدة هي الكنيسة الكاثوليكية"، وأنها دون غيرها تمتلك جميع وسائط الخلاص. وقد أثارت ردود فعل ليس آخرها ما نصح به كاهن الكنيسة الارثوذكسية (القمص مرقس عزيز) بابا الفاتيكان بالكف عن الهزل والإفاقة من الغيبوبة وألّا يكون ألعوبة بيد الشيطان. وأكيد أنّ الكنيسة التي تجمع الشتات بنظر مارتن لوثر (المنشق عن الكنيسة الكاثوليكية) هي كنيسته المصلحة، وهكذا. [↑](#footnote-ref-33)
34. - علمای کلیسا اعتراف می‌کنند به اینکه آنچه در متن گفته شده، در زمان عیسی اتفاق نیفتاده است؛ ولی آنان چنین می‌پندارند که در آینده به دست کلیسا حاصل خواهد شد؛ همین‌طوری و بی هیچ دلیلی! اسقف آنتونیوس فکری می‌گوید: «در آن زمان، این‌گونه است = یعنی در زمان انجیل.... این اتفاق روز پنجاه است سپس با پند و اندرز فرستادگان، سپس از طریق کلیسا. سپس در پایان روزگاران، ایمان یهود اتفاق خواهد افتاد.... آیه‌ی «12 و به‌ جهت‌ امّت‌ها پرچمی برافراشته‌، رانده‌شدگان‌ اسرائیل‌ را جمع‌ خواهد كرد و پراكندگان‌ یهودا را از چهار گوشه‌ی جهان‌ فراهم‌ خواهد آورد»؛ کلیسا همه‌ی پراكندگان‌ امت‌های یهودا را از چهار گوشه‌ی جهان‌ فراهم‌ خواهد آورد» (تفسیر عهد قدیم ـ اشعیا 11). چه بسا منظور او، کلیسای ارتودکس باشد که پاپ شنودای سوم درباره‌اش گفته است: «ارتودوکس قبطی، تنها کلیسای مسیحی است»؛ این در ‌حالی است که پاپ واتیکان بِنِدکیت شانزدهم براساس سند «دومینوس یزوس» نظرش چنین است: «تنها کلیسای مسیحی، کلیسای کاتولیکی است» و آن و نه چیز دیگر همانی است که تمامیِ ابزارهای رهایی را در اختیار دارد. این مسئله، باعث عکس‌العمل‌هایی شد که آخرین آنها، پندی که کاهن کلیسای ارتودکسی «کشیش مرقس عزیز» پاپ واتیکان بیان کرده است، نمی‌باشد؛ به اینکه از خوشمزگی دست برداشته شود و از خواب غفلت بیدار شود وگرنه بازیچه‌ای در دست شیطان خواهد بود، و به طور قطع آن کلیسایی که پراکندگی‌ها را جمع می‌کند طبق نظر مارتین لوتر «کلیسایی است که از کلیسای کاتولیک مشتق شده»؛ این همان کلیسای اصلاح‌گر است؛ و بیاناتی از این دست. [↑](#footnote-ref-34)
35. . جاء في قاموس الكتاب المقدس في شرح كلمة "يَهوذا ابن يعقوب": (اسم عبري معناه "حمد" وهو رابع أبناء يعقوب من ليئة، وولد في ما بين النهرين "تك 29: 35". وأعطي هذا الاسم لسبب شكر أمه عند ولادته). [↑](#footnote-ref-35)
36. - در فرهنگ کتاب مقدّس در شرح کلمه‌ی «یهودا پسر یعقوب» آمده است: «نامی عبری است که معنایش «ستایش کرد» (حمد) می‌باشد و او چهارمین فرزند یعقوب از لیئه (همسر یعقوب) می‌باشد و در بین النهرین متولد شده است (29: 35) و این نام به خاطر شکرگزاری مادرش در هنگام ولادتش به او داده شده است». [↑](#footnote-ref-36)
37. . وهو أمر واضح، وبينته الروايات أيضاً، منها على سبيل المثال ما رواه العياشي في تفسيره: (عن أبي داود عمن سمع رسول الله ض يقول: أنا عبد الله اسمي أحمد، وأنا عبد الله اسمي إسرائيل، فما أمره فقد أمرني، وما عناه فقد عياني) تفسير العياشي: ج1 ص44. [↑](#footnote-ref-37)
38. - این موضوعی است روشن و روایات نیز آن را بیان کرده‌اند. از جمله و به عنوان مثال، روایتی است که عیاشی در تفسیرش روایت نموده است: رسول خدا فرمود: «من عبد الله (بنده‌ی خدا) هستم و نامم احمد است. من بنده‌ی خدا هستم و اسمم اسرائیل است؛ هر چه به او امر فرمود، مرا نیز امر کرد و هر چه او به او نمایاند، مرا نیز نمایانید». تفسیر عیاشی: ج 1 ص 44. [↑](#footnote-ref-38)
39. . الروايات في ذلك كثيرة، هذا مثال منها: عن أبي خالد، عن الباقر في قول الله عز وجل: "فاستبقوا الخيرات أينما تكونوا يأت بكم الله جميعاً"، قال: الخيرات الولاية وقوله تبارك وتعالى: "أينما تكونوا يأت بكم الله جميعا" يعني أصحاب القائم الثلاثمائة والبضعة عشر رجلاً، قال: وهم والله الأمة المعدودة، قال: يجتمعون والله في ساعة واحدة قزع كقزع الخريف) الكافي - الشيخ الكليني: ج8 ص313. وهو ما يحصل اليوم، فقد آمن بالسيد أحمد الحسن أناس من بلدان وأديان وأجناس مختلفة، وأنصاره موزعون على مناطق عديدة من العالم كدول الشرق الأوسط والمغرب الغربي وشرق آسيا وروسيا ودول أوربية وغير أوربية كثيرة كبريطانيا وفرنسا وألمانيا والسويد والنروج وهولندا وفنلندا وأسبانيا واستراليا وكندا وأمريكا والمكسيك والأرجنتين وغيرها. [↑](#footnote-ref-39)
40. - روایات در این خصوص بسیارند. این مثالی از آنهاست: امام باقر در مورد سخن خداوند عزوجل: (پس به سوی نیکی‌ها پيشى جوييد. هر جا که باشید، خدا همه‌ی شما مى‏آورد) فرمود: «نیکی‌ها، ولایت است، و سخن خداوند تبارک و تعالی: (هر جا که باشید، خدا همه‌ی شما مى‏آورد) یعنی اصحاب قائم که سیصد و ده تا و اندی هستند». فرمود: «به خدا سوگند! آنان همان امت وعده داده شده هستند». فرمود: «به خدا قسم! در یک ساعت و مانند ریختن برگ درختانِ پاییزی جمع می‌شوند». کافی ـ شیخ کلینی: ج 8 ص 313. این همان چیزی است که امروز اتفاق افتاده است. افرادی از شهرها، ادیان و جنس‌های مختلفی به سید احمدالحسن ایمان آوردند و انصار ایشان در مناطق بسیاری از جهان پراکنده هستند؛ مانند کشورهای خاور‌میانه، مغرب عربی، شرق آسیا، روسیه و بسیاری از دولت‌های اروپایی و غیر اروپایی مانند بریتانیا، فرانسه، آلمان، سوئد، نروژ، هلند، فنلاند، اسپانیا، استرالیا، کانادا، آمریکا، مکزیک، آرژانتین و جاهای دیگر. [↑](#footnote-ref-40)
41. . يقول المفسر القس أنطونيوس فكري في شرحه: (والإمرأة هي الكنيسة. وهناك من قال أنها العذراء ... وهى حبلى = الكنيسة أم ولود، ولكن ولادتها لأبنائها تكون بصعوبة = تصرخ متمخضة ومتوجعة لتلد ... فولدت ابناً ذكراً = هو المسيح وهو ذكر لأنه عريس الكنيسة). ومثل ذلك يرى الاسقف بولس الفغالي فيقول: (المرأة هي الكنيسة التي تتجذّر في تاريخ إسرائيل. الكنيسة في بعدها السماوي تلتحف بالمجد. وتلبس الإكليل علامة الغلبة) دراسات في الكتاب المقدس - رؤيا القديس يوحنا. هذا، ولكن مولد الكنيسة بحسب الرأي السائد في المسيحية كان في يوم الخمسين، ففي مذكرات تاريخ الكنيسة المسيحية للقمص ميخائيل جريس ورد: (7- أيام الانتظار ومولد الكنيسة .. بعد أن أرتفع السيد المسيح عن تلاميذه عند جبل الزيتون، وصعد إلى السماء، ورجعوا إلى أورشليم ... في اليوم الخمسين لقيامة السيد المسيح، وفي الساعة الثالثة بالتوقيت العبري "التاسعة صباحاً بتوقيتنا" أثناء احتفالات اليهود في أورشليم بأحد أعيادهم الكبرى وهو عيد الخمسين ... لقد أختار الرب هذه المناسبة عند اليهود موعداً لمولد كنيسته ..). [↑](#footnote-ref-41)
42. - اسقف آنتونیوس فکری در شرح آن می‌گوید: «و آن زن، همان کلیسا است، و کسی وجود دارد که می‌گوید: او عذرا است.... و او باردار است = کلیسا، مادر فرزندانی است؛ ولی ولادت فرزندانش توسط او، با سختی بوده است = دردِ زایمان و عذاب زاييدن فرياد بر می‌آورد.... پس فرزند نرینه‌ای را زاييد = او مسیح است که پسر می‌باشد؛ او مذکر است چرا که داماد کلیسا است». نظر اسقف پولس فغالی نیز چنین است و می‌گوید: «زن، همان کلیسا است که در تاریخ اسرائیل ریشه دوانیده است. کلیسا در بُعد آسمانی‌اش، در مجد و شکوه تاجی بر سر می‌کند که نشانه‌ی چیرگی است». (پژوهش‌هایی در کتاب مقدّس ـ رؤیا قدّیس‌ یوحنا). اما متولد ‌شدن کلیسا براساس نظر رایج در مسیحیت، در روز پنجاهم بوده است. در «مذکرات تاریخ کلیسای مسیحی» اسقف میکائیل جریس آمده است: «7- ایام انتظار و متولد ‌شدن کلیسا.... پس از اینکه سید مسیح در کوه زیتون از نزد شاگردانش بالا رفت و به آسمان صعود کرد، و آنان به اورشلیم بازگشتند.... در روز پنجاهم برافراشته شدن سید مسیح و در ساعت سوم به وقت عِبری (9 صبح به وقت ما) بین جشن‌های یهودیان در اورشلیم در یکی از عید‌های بزرگشان که عید پنجاهم بود.... پروردگار این مناسبت یهودیان را به عنوان موعدی برای متولد ‌شدن کلیسا برگزید». [↑](#footnote-ref-42)
43. . من يراجع كلمات المفسرين يلاحظ التخبط والاحراج الشديد في بيان ذلك، يقول الاسقف بولس الفغالي: (المرأة التي ولدت الطفل هي الشعب الذي يشعّ في مجد النعمة الإلهية (الشمس) والعهد (إثنا عشر). وينظر الكاتب في الوقت عينه إلى شعب العهد القديم وشعب العهد الجديد) دراسات في الكتاب المقدس - رؤيا القديس يوحنا.

    وأما القمص تادرس يعقوب، فيقول: (.. ويقول الأب هيبوليتس: [واضح جدًا أنه قصد بالمرأة المتسربلة بالشمس الكنيسة التي أمدها بكلمة الآب إذ بهاؤها يفوق الشمس]. ويشير بقوله "القمر تحت رجليها" إلى كونها قد تجلت بمجد سماوي يفوق القمر. كما تشير العبارة "وعلى رأسها إكليل من اثني عشر كوكبًا" إلى الإثنى عشر رسولاً الذين أقاموا الكنيسة). [↑](#footnote-ref-43)
44. - کسی که به سخنان مُفسران مراجعه کند، آشفتگی‌ها و تنگناهای شدیدی را در بیان آن ملاحظه می‌کند. اسقف پولس فغالی می‌گوید: «زنی که کودک به دنیا می‌آورد، همان مردمی هستند که در بزرگی نعمت خداوند (خورشید) و عهد (دوازده) می‌درخشند؛ و چشم نگارنده در همین حین، به مردم عهد قدیم و عهد جدید می‌نِگرد». پژوهش‌هایی در کتاب مقدّس ـ رؤیای قدّیس یوحنا.

    اما کشیش تادریس یعقوب می‌گوید: «.... پدر هیبولیتس می‌گوید: «کاملاً روشن است زنی که خورشید را در بر دارد، همان کلیسا است که با کلمه‌ی پدر یاری شده است؛ به اینکه درخشندگی‌اش، خورشید را پشت سر گذاشته است» و با این سخنش «ماه، زیر پایش است» به این موضوع اشاره می‌کند که با بزرگی آسمانی از ماه فراتر رفته است؛ همان‌طور که عبارت «و بر سرش تاجی از دوازده ستاره است» به دوازده فرستاده‌ای که کلیسا را برپا نمودند اشاره دارد». [↑](#footnote-ref-44)
45. . واضح جداً أنّ عيسى لم يرعَ جميع الأمم بعصا من حديد فيما مضى، كما أنّ الكثير منهم ينكر مجيئه الثاني، فمتى سيرعاها إذن ؟! يقول انطنيوس فكري في شرحه: (فلا معني لما يقوله الالفيون الذين يؤمنون بأن المسيح سيأتي ثانية علي الارض ليحكم فترة 1000 سنة وفيها سيقيد الشيطان ويسود العالم السلام فيسكن الذئب مع الخروف ... الخ. فهذه التشبيهات رمزية وهي تشير للسلام الذي يسود قلوب المؤمنين والذي اتي به المسيح ملك السلام). [↑](#footnote-ref-45)
46. - کاملاً روشن است که عیسی در گذشته، همه‌ی امت‌ها را با عصای آهنین رهبری نکرده است؛ و بسیاری از آنان، آمدن دوم ایشان را انکار می‌کنند. حال که چنین است پس چه زمانی آنان را رهبری می‌کند؟! آنتونیوس فکری در شرح خود می‌گوید: «معنایی برای آنچه هزارگانی‌ها می‌گویند وجود ندارد؛ کسانی که ایمان دارند مسیح دوباره به زمین می‌آید تا مدت 1000 سال حکومت کند و در آن مدت، شیطان را به بند می‌کِشد و جهان را از سلامت پُر می‌کند، و گرگ با بره زندگی می‌کند و ..... این، تشبیهاتی رمزگونه است که اشاره به آن سلامتی دارد که دل‌های مؤمنان را پر می‌کند؛ و به همان که مسیح ـ‌پادشاه سلامت‌ـ آورده است». [↑](#footnote-ref-46)
47. . تمحّل بعضهم ليقول: (باقي نسل المرأة هم المسيحيون الذين شاركوا المصلوب، فدفعتهم هذه المشاركة إلى إعلان إيمانهم..) دراسات في الكتاب المقدس - رؤيا القديس يوحنا لبولس الفغالي. وردّه واضح، وهو أنّ نسل المرأة المذكورين مكلفون من الله بحفظ وصاياه أي أنهم خلفاء لله ورسل منه وقادة للخير، وليس عامة المؤمنين. [↑](#footnote-ref-47)
48. - برخی فریب‌کاری می‌کنند تا بگویند: «بقیه‌ی نسل زن، همان مسیحیانی هستند که با به صلیب کشیده شده مشارکت داشتند؛ و این مشارکت، آنان را وا‌داشت که ایمانشان را آشکار کنند...» (پژوهش‌هایی در کتاب مقدّس ـ رؤیای قدّیس یوحنا، پولس فغالی)؛ و پاسخ آن روشن است: اینکه این نسل زن گفته شده، از سوی خداوند به محافظت از وصیت‌های او مکلّف هستند؛ یعنی آنان، خلفا و جانشینان خداوند و فرستادگانی از سوی او و رهبران خیر و خوبی هستند، نه عموم مؤمنان! [↑](#footnote-ref-48)
49. . يقول الاسقف بولس الفغالي عن فقرات الرؤيا: (.. فتجعلنا نعيش الأمور التي حصلت أو تعلن أموراً سوف تحصل. هي ترسل أنظارنا إلى الأمام لا إلى الوراء)، ثم يقول: (.. لا شكّ أن هناك عرضاً في ترتيب تاريخي (قبل وبعد)، ولكن النهاية موجودة في البداية وما يُروى في الماضي سيأتي في المستقبل. نحن في "أبدية" يتعاصر فيها كل شيء) دراسات في الكتاب المقدس - رؤيا القديس يوحنا.

    وبذلك يظهر بطلان أقوال بعض مفسري الكتاب المقدس الذين فسروا الاثنا عشر كوكباً بأسباط العهد القديم ورسل العهد الجديد. كما أنّ عدة آيات واضحة من سفر الرؤيا تشير إلى أنها تتكلم عن أمر غيبي مستقبلي، ففي الاصحاح 1: «19 فاكتب ما رأيت وما هو كائن وما هو عتيد أن يكون بعد هذا». وفي الاصحاح 4: «1 بعد هذا نظرت واذا باب مفتوح في السماء والصوت الأول الذي سمعته كبوق يتكلم معي قائلاً اصعد الى هنا فاريك ما لابد أن يصير بعد هذا». [↑](#footnote-ref-49)
50. - اسقف پولس فغالی درباره‌ی بندهای رؤیا می‌گوید: «.... ما را در جایگاه دست و پنجه نرم کردن با مواردی که اتفاق افتاده است قرار می‌دهد، یا مواردی را آشکار می‌کند که واقع خواهد شد. اینها، نگاه‌های ما را به پیش رو می‌دوزند، نه به پشت سر» سپس می‌گوید: «.... شکی نیست نمایشی در ترتیب تاریخی (قبل و بعد) وجود دارد؛ اما نهایت آنچه در ابتدا وجود داشته است و آنچه در گذشته روایت می‌شود، در آینده خواهد آمد، و ما در «ابدیتی» هستیم که همه چیز در یک زمان وجود دارد». پژوهش‌هایی در کتاب مقدس ـ رؤیای قدّیس یوحنا.

    و به این ترتیب، باطل بودن سخنان برخی مُفسران کتاب مقدّس روشن می‌شود؛ کسانی که دوازده ستاره را به اَسباط (نوه‌های) عهد قدیم و فرستادگان عهد جدید تفسیر نمودند. همان‌طور که تعدادی از آیات روشن و واضحِ سِفر رؤیا، اشاره دارد که این رؤیا، از امور غیبی در آینده سخن می‌گوید. در اصحاح 1: «19 پس آنچه دیده‌ای و آنچه اکنون هست و آنچه از این پس خواهد شد، همه را بنویس» و در اصحاح 4: «1 پس از آن نظر کردم و اینک پیش رویم دری گشوده در آسمان بود و همان صدای چون بانگ شیپور که بار نخست با من سخن گفته بود، دیگر بار گفت: فراز آی و من آنچه را پس از این می‌باید واقع شود، بر تو خواهم نمود». [↑](#footnote-ref-50)
51. . مسألة تعدد مصداق النبوءة أمر تقره الكنيسة أيضاً، وهذا مثال يتعلق ببيان مصداق "الابن المدعو عمانوئيل وأمه العذراء" في العهد القديم، ففي قاموس الكتاب المقدس ورد: (.. أن النبوة مزدوجة المرمى، كالكثير من نبوات العهد القديم، فعمانوئيل والعذراء رمزان، فالعذراء يرمز بها - في المرمى القريب - إلى امرأة إشعياء أو امرأة آحاز، وفي المرمى البعيد إلى العذراء مريم. و"عمانوئيل" يرمز في المرمى القريب إلى "مهيرشلال حاش بز" أو إلى "حزقيا"، أما في المرمى البعيد فإلى الرب يسوع. ولا شك في أن النبوة كانت - في مرماها البعيد - تتعلق بولادة الرب يسوع المسيح من مريم العذراء). [↑](#footnote-ref-51)
52. - مسأله‌ی تعدد مصداق اِخبار غیبی، مسئله‌ای است که کلیسا نیز آن را پذیرفته است. این مثالی است از بیان مصداق «پسری که عمانوئیل خوانده می‌شود و مادر عذرایش» در عهد قدیم: در فرهنگ کتاب مقدّس آمده است: «... اِخبار غیبی، دو سویه است؛ مانند بسیاری از پیشگویی‌های عهد قدیم. عمانوئیل و عذرا، دو رمز هستند، که عذرا در سمت و سو و منظور نزدیک، به زن اشعیا یا زن آحاز، و در منظور دور، به مریم عذرا اشاره دارد و «عمانوئیل» در معنای نزدیک به «مهیرشلال حاش بز» یا «حزقیا»، اما در معنای دور، به یسوع (عیسی) پروردگار اشاره دارد. شکی نیست که این پیشگویی در معنای دورش، متعلق به ولادت یسوع مسیح پروردگار از مریم عذرا می‌باشد». [↑](#footnote-ref-52)
53. . فمثلاً: من النصوص الأساسية التي يذكرها المسيحيون للتبشير بعيسى في العهد القديم، هو ما ورد في سفر اشعيا (7: 14)، ولكنه بالنهاية رمز ولا يتضمن تصريحاً بالاسم، قال المفسر د. وليم ماكدونالد في بيان اسم عيسى: (عندئذ أعلن الملاك جنس الطفل الذي سيولد، واسمه ومهمّته. ذلك أنّ مريم كانت ستلد ابنًا، وتدعو اسمه يسوع الذي يعني "يهوه (الربّ) هو الخلاص" أو "يهوه (الربّ) المخلص". فهو سيخلّص شعبه من خطاياهم تمامًا كما يُعلن اسمه). وعن نبوءة اشعيا يقول: (إنّ نبوّة إشعياء 7: 14 تضمّنت التنبؤ بميلاد فريد: «هوذا العذراء تحبل» وبجنس الطفل، «وتلد ابنًا»، وباسم الطفل، «وتدعو (هي) اسمه عمّانوئيل». وأضاف متّى قائلاً «عمّانوئيل الذي تفسيره الله معنا». هذا ولا يوجد أي دليل يشير إلى أنّ الرب يسوع دُعي عمّانوئيل أثناء وجوده على الأرض، فلقد كان دائمًا يُدعى يسوع ..) معهد عمواس للكتاب المقدس. فيتضح أن "عمانوئيل" رمز أوّلوه في"يسوع". وأما التصريح باسمه في العهد القديم فهو غير موجود، يقول قاموس الكتاب المقدس: (الصيغة العربية للاسم العبري "يشوع" لشخصين في العهد الجديد). وأما القديم فلا وجود له فيه. [↑](#footnote-ref-53)
54. - به عنوان نمونه: از جمله متون اصلی که مسیحیان برای مژده به عیسی در عهد قدیم بیان می‌کنند، آنچه در سفر اشعیا «14:7» آمده است، می‌باشد؛ ولی در نهایت، رمزگونه است و تصریحی بر نام را در بر ندارد. مُفسّر دکتر ولیم مکدونالد در مورد بیان شدن نام عیسی می‌گوید: «در این هنگام فرشتگان، جنسیت کودکی که متولد خواهد شد و نام او و وظیفه‌اش را بیان نمودند. اینکه مریم، پسری به دنیا می‌آورد و نامش «یسوع» است که به معنای «یهوه (پروردگار) رهایی» یا «یهوه (پروردگار) رهایی‌بخش» است؛ او مردمش را به طور کامل از خطاهایشان رهایی می‌بخشد؛ همان‌طور که نامش چنین آشکار می‌کند» و درباره‌ی اِخبار غیبی اشعیا می‌گوید: «پیشگویی اشعیا 7: 14 متضمّن پیشگویی تولد یگانه‌ای است: «آن زن ـ‌عذرا‌ـ باردار می‌شود» و به جنسیت کودک (و پسری به دنیا می‌آورد) و به نام کودک (و او این چنین خوانده می‌شود که نامش عمانوئل است) و متی اینگونه افزوده است: «عمانوئل که تفسیرش چنین است: خدا با ما است» این چیزی است که گفته شده است و هیچ دلیلی وجود ندارد که اشاره کند به اینکه به پروردگار یسوع در زمان وجودش بر این زمین، عمانوئل گفته شده باشد. او همواره یسوع نامیده می‌شد...» (بنیان عمواس کتاب مقدّس). روشن می‌شود که «عمانوئل» رمزی است که آن را به «یسوع» تأویل نمودند؛ اما تصریحی به نام وی در عهد قدیم وجود ندارد. فرهنگ کتاب مقدّس می‌گوید: «صیغه‌ی عربی نام عبری «یشوع» برای دو نفرد در عهد جدید می‌باشد» اما در عهد قدیم، از آن وجودی دیده نمی‌شود. [↑](#footnote-ref-54)
55. . أوضح السيد أحمد الحسن قانون معرفة خلفاء الله في أرضه في الكثير من كتبه المنشورة، وفي هذا الكتاب أشار إلى بعض النصوص أيضاً من التوراة والإنجيل. وأما من القرآن فهذا قوله في بيانه: (.. مقتضى الحكمة الإلهية هو وضع قانون لمعرفة خليفة الله في أرضه في كل زمان، ولابد أن يكون هذا القانون وضع منذ اليوم الأول الذي جعل فيه الله سبحانه خليفة له في أرضه، فلا يمكن أن يكون هذا القانون طارئاً في إحدى رسالات السماء المتأخرة عن اليوم الأول؛ لوجود مكلفين منذ اليوم الأول، ولا أقل أن القدر المتيقن للجميع هو وجود إبليس كمكلف منذ اليوم الأول، والمكلف يحتاج هذا القانون لمعرفة صاحب الحق الإلهي، وإلا فإنه سيعتذر عن إتباع صاحب الحق الإلهي بأنه لم يكن يستطيع التمييز، ولا يوجد لديه قانون الهي لمعرفة هذا الخليفة المنصب من قبل الله سبحانه وتعالى. والقدر المتيقن للجميع حول تاريخ اليوم الأول الذي جعل فيه الله خليفة له في أرضه هو: 1/ إن الله نص على آدم وإنه خليفته في أرضه بمحضر الملائكة وإبليس. 2/ بعد أن خلق الله آدم علَّمه الأسماء كلها. 3/ ثم أمر الله من كان يعبده في ذلك الوقت الملائكة وإبليس بالسجود لآدم ..) ثم ذكر الآيات من سورة البقرة (آية 30 فما بعد) وهي توضح ذلك. انظر: اضاءات في دعوات المرسلين/ الجزء الثالث - السيد أحمد الحسن. [↑](#footnote-ref-55)
56. - سید احمدالحسن قانون شناخت جانشین و خُلفای خداوند در زمینش را در بسیاری از کتاب‌های منتشر‌شده‌اش روشن، و در این کتاب نیز به برخی از متون تورات و انجیل اشاره فرموده است. اما از قرآن، این سخن ایشان در این خصوص می‌باشد: «.... نتیجه اینکه حکمت الهی اقتضا می‌کند قانونی برای شناخت خلیفه و جانشین خداوند در زمینش و در هر زمان قرار داده شود و الزاماً این قانون باید از همان روز اولی که خداوند سبحان خلیفه‌اش را در زمینش قرار داده است، وضع شده باشد. با وجود مکلّفان از همان روز اول که حداقل همه بر این موضوع اتفاق نظر دارند که ابلیس از همان روز اول به عنوان یک شخص مکلّف وجود داشته است، این قانون نمی‌تواند در یکی از رسالت‌های بعدی آسمانی رها شده باشد؛ در حالی که مکلّف برای شناخت صاحب حق الهی به این قانون نیازمند است! در غیر این صورت، او از دنباله‌روی از صاحب حق الهی معذور خواهد بود؛ چرا که قادر نبوده است تا تمایزی قایل شود و قانونی الهی برای شناخت این خلیفه‌ای که از سوی خداوند سبحان و متعال منصوب شده، در دست نداشته است!

    آنچه همه درباره‌ی پیشینه‌ی روز اولی که خداوند خلیفه و جانشینش را در زمینش قرار داد، اتفاق نظر دارند، این است که:

    1- خداوند در حضور فرشتگان و ابلیس به آدم تصریح فرمود؛ اینکه او خلیفه و جانشینش در زمینش می‌باشد.

    2- پس از اینکه خداوند، آدم را آفرید همه‌ی نام‌ها را به او تعلیم داد.

    3- سپس خداوند به همه‌ی کسانی که در آن هنگام او را می‌پرستیدند یعنی فرشتگان و ابلیس دستور داد به آدم سجده کنند....» سپس ایشان آیاتی از سوره‌ی بقره (آیه‌ی 30 و پس از آن) را ذکر می‌کند که توضیحی بر این موضوع می‌باشد. به کتاب روشنگری‌هایی از دعوت‌های فرستادگان ـ جلد سوم ـ سید احمدالحسن مراجعه نمایید. [↑](#footnote-ref-56)
57. . يقول السيد أحمد الحسن في بيان قانون معرفة خليفة الله من جهة العقل والحكمة: (.. كما أنه وببساطة: أي إنسان يملك مصنعاً أو مزرعة أو سفينة أو أي شيء فيه عمال يعملون له فيه، لابد أن يُعيِّن لهم شخصاً منهم يرأسهم، ولابد أن ينص عليه بالاسم وإلا ستعمّ الفوضى، كما لابد أن يكون أعلمهم وأفضلهم، ولابد أن يأمرهم بطاعته ليحقق ما يرجو، وإلا فإن قَصَّر هذا الإنسان في أيٍ من هذه الأمور الثلاثة فسيجانب الحكمة إلى السفه، فكيف يُجِّوز الناس على الله ترك أيٍ من هذه الأمور الثلاثة وهو الحكيم المطلق) المصدر السابق. [↑](#footnote-ref-57)
58. - سید احمدالحسن در بیان قانون شناخت خلیفه‌ی خدا، از جهت عقلی و حکمت می‌فرماید: «....یک مثال ساده: اگر انسانی کارخانه یا مزرعه یا یک کشتی یا هر چیز دیگری داشته باشد که در آن کارگرانی باشند که برایش کار می‌‌کنند، باید شخصی را معین نماید تا ریاست آنان را بر عهده گیرد و باید او را به اسم معرفی کند، وگرنه هرج و مرج و بی‌نظمی به وجود خواهد آمد. به علاوه این شخص، باید داناترین و برترین آنها باشد و چاره‌ای ندارد از اینکه به آنها دستور بدهد که از او اطاعت کنند تا آنچه انتظار دارد، تحقق یابد. اگر این انسان در هر کدام از این موارد سه‌گانه کوتاهی کند، حکمتش به سفاهت و حماقت متمایل می‌شود. حال چگونه مردم مجاز می‌دانند که خداوند حتی یکی از این موارد سه‌گانه را ترک گوید؟! در حالی که او حکیم مطلق است!» روشنگری‌هایی از دعوت‌های فرستادگان ـ جلد سوم. [↑](#footnote-ref-58)
59. . الملاحظ للنصوص المذكورة يراها تشمل نوعين من النصوص:

    الأول: النص المباشر من قبل خليفة الله على من يليه مباشرة كما في المثال الأول والثالث والرابع في نص موسى على وصيه يوشع ونص داود على خليفته سليمان. والثاني: النص غير المباشر، أي نص الخليفة الإلهي على من يأتي من بعده ولو بعد زمن كما في النص الثاني. وواضح أنّ كلا النوعين كافٍ في إثبات أحقية خليفة الله عند بيان حقه للناس، وقد رأينا تصريحات علماء الكنيسة بكفاية نص إشعيا وبشارته في المولود من العذراء في إثبات حق عيسى . والقرآن يؤكد ذلك أيضاً، قال تعالى: ﴿وَإِذْ قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُم مُّصَدِّقاً لِّمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التَّوْرَاةِ وَمُبَشِّراً بِرَسُولٍ يَأْتِي مِن بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ﴾ الصف: 6، مع أنّ أحمد  ليس الخليفة المباشر بعد عيسى . [↑](#footnote-ref-59)
60. - خواننده‌ی این متون، مشاهده می‌کند که اینها دو نوع از متون را شامل می‌شوند:

    اول: متن مستقیم و بی‌واسطه از سوی خلیفه‌ی خدا به کسی که بی‌واسطه پس از او می‌آید؛ همانند نمونه‌های اول، سوم و چهارم، که تصریح موسی بر وصی‌اش یوشع، و تصریح داوود بر جانشینش سلیمان می‌باشند؛ و متن دوم، متن غیر مستقیم است؛ یعنی نص خلیفه‌ی الهی به کسی که پس از او می‌آید، هر ‌چند پس از زمانی باشد؛ همان‌طور که در متن دوم آمده است. روشن است که هر دو نوع، در اثبات حقانیت خلیفه و جانشین خداوند هنگام بیان حقانیش به مردم، کفایت می‌کنند. بیانات علمای کلیسا را به کفایت متن اشعیا و بشارت او به مولودِ عذرا، در اثبات حقانیت عیسی را دیدیم. قرآن نیز بر این موضوع تأکید می‌کند؛ حق تعالی می‌فرماید: (و آنگاه که عيسی بن مريم گفت: ای بنی اسرائيل، من فرستاده‌ی خدا بر شما هستم، توراتی را که پيش از من بوده است تصديق می‌کنم، و به پيامبری که پس از من می‌آيد و نامش احمد است، بشارتتان می‌دهم. پس چون آن پيامبر آيات روشن خود را برایشان آورد، گفتند: اين جادويی است آشکار) (صف6)؛ با اینکه احمد خلیفه و جانشین مستقیم پس از عیسی نبود. [↑](#footnote-ref-60)
61. . ذكر النص مجيء الرب وإشراقه وتلألؤه الحاصل في أماكن معينة (سيناء، ساعير، فاران). وتعالى الإله المطلق عن الإتيان والمجيء الملازم للحدوث، فلا يبقى إلا أن يكون ذلك بتجليه وظهوره بخاصة من خلقه. والآن، لو تجاوزنا سيناء التي كانت محل ظهور مجد الرب لموسى ، لنعرف إشراقه وطلوعه في ساعير (وهي القدس وما حولها)، فالحقيقة أنه لم يحصل ذلك في زمن موسى ، بل أنّ علماء الكنيسة يعتبرون النبوءة التي تذكر ساعير أمراً مستقبلياً ونصاً رمزياً في عيسى .

    وأما فاران فهي (مكة وما حولها)، التي نشأ فيها إسماعيل وبنى فيها مع أبيه الكعبة المشرفة وكانت موضع سكناه وبنيه، ومنها كان ظهور رسول الله محمد ، وسيتضح هذا أكثر عند بيان النص الأخير.

    قال السيد أحمد الحسن : (وردت هذه العبارة في دعاء السمات الوارد عن الأئمة : ".. وبمجدك الذي ظهر على طور سيناء، فكلّمت به عبدك ورسولك موسى بن عمران ، وبطلعتك في ساعير، وظهورك في فاران ..". وطلعة الله في ساعير بعيسى ، وظهور الله في فاران بمحمد . ولابد من الالتفات إلى أنّ عبارات الدعاء مرتّبة تصاعديّاً، فمن نبي "كلّمه الله" وهو موسى ، إلى نبي مثّل "طلعة الله" وهو عيسى ، إلى نبي مثّل "ظهور الله" وهو محمد ) كتاب النبوة الخاتمة - السيد أحمد الحسن. [↑](#footnote-ref-61)
62. - این متن، آمدن پروردگار و تابیدن و درخشش به وجود آمده از او، در مکان‌هایی مشخص (سینا، ساعیر و فاران) را ذکر می‌کند. پروردگار مطلق، از آمدن و رفتن که از ضروریاتش حادث بودن است، بسی والاتر است؛ بنابراین جز این باقی نمی‌ماند که این متن مربوط به تجلّی و ظهورِ او با آفریدگان خاصش باشد. حال اگر از سینا که مکان ظهور مجد و شکوه پروردگار به موسی بود، عبور کنیم تا اشراق و طلوع او در ساعیر (قدس و اطرافش) را بفهمیم، حقیقت این است که این واقعه در زمان موسی رخ نداد؛ بلکه علمای کلیسا این اخبار غیبی که ساعیر را ذکر می‎کند، آنچه در آینده اتفاق خواهد افتاد قلمداد می‌کنند و متن رمزآلود را درباره‌ی عیسی می‌دانند.

    اما فاران، مکه و اطراف آن است که اسماعیل در آن بزرگ شد و همراه پدرش، کعبه‌ی شریف را بنا نهاد و مکان سکونت وی و فرزندانش بود؛ که از این جمله، ظهور فرستاده‌ی خدا حضرت محمد می‌باشد. در متن زیر این موضوع روشن‌تر می‌شود:

    سید احمدالحسن می‌فرماید: «... وَ أَسْأَلُکَ اللَّهُمَّ ...وَ بِمَجْدِکَ الَّذِی ظَهَرَ عَلَى طُورِ سینَاءَ فَکَلَّمْتَ بِهِ عَبْدَکَ وَ رَسُولَکَ مُوسَى بْنَ عِمْرَانَ وَ بِطَلْعَتِکَ فِی سَاعِیرَ وَ ظُهُورِکَ فِی جَبَلِ فَارَانَ ...» (... و خدایا از تو می‌خواهم ...و به مجد تو (درخشش تو)که بر طور سینا نمایان گشت**،** پس به وسیله‌ی آن با بنده و فرستاده‌ات موسی بن عمران سخن گفتی**،** و به طلوع تو در ساعیر (محل تولد و بعثت عیسی)و به ظهور تو در فاران (کوهی نزدیک مکه و محل مناجات پیامبر)).

    پرتو فروزان خدا به صورت حضرت عیسی و ظهور خدا در فاران به صورت حضرت محمد متمثّل گشته است.

    قابل ذکر است که عبارت‌های این دعا به طور تصاعدی مرتب شده است؛ به این صورت که از پیامبری که «خدا با او سخن گفت» یعنی حضرت موسی شروع شده و به پیامبری که تبلور «پرتوافشانی الهی» است یعنی حضرت عیسی و پیامبری که تبلور «ظهور خدا است» که حضرت محمد می‌باشد، رسیده است». کتاب نبوّت خاتم ـ سید احمدالحسن. [↑](#footnote-ref-62)
63. . إنّ هذه السنة الإلهية (وصايا خلفاء الله بمن يأتي بعدهم) الواضحة في النصوص المذكورة التي يؤمن بها اليهود والمسيحيون، قد أكدها القرآن كذلك، قال تعالى: ﴿وَوَصَّى بِهَا إِبْرَاهِيمُ بَنِيهِ وَيَعْقُوبُ يَا بَنِيَّ إِنَّ اللّهَ اصْطَفَى لَكُمُ الدِّينَ فَلاَ تَمُوتُنَّ إَلاَّ وَأَنتُم مُّسْلِمُونَ﴾ البقرة: 132، وقال: ﴿كُتِبَ عَلَيْكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ إِن تَرَكَ خَيْراً الْوَصِيَّةُ لِلْوَالِدَيْنِ وَالأقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ حَقّاً عَلَى الْمُتَّقِينَ﴾ البقرة: 180، وعمل بها محمد  إذ أوضح في وصيته عند وفاته خلفاء الله من بعده وحددهم بأسمائهم. [↑](#footnote-ref-63)
64. - قرآن نیز بر این سنت الهی (وصیت‌های خلفای خداوند به کسانی که بعدشان می‌آیند) که در متونی که یهود و مسیحیان به آن ایمان دارند روشن و واضح است، تأکید می‌کند. خداوند متعال می‌فرماید: (ابراهيم به فرزندان خود به آن وصيت کرد (در برابر خدا تسليم شوند) و يعقوب به فرزندان خود گفت: ای فرزندان من، خدا برای شما اين دين را برگزيده است، مباد بميريد بی آنکه از تسلیم‌شدگان باشيد) (بقره132) و می‌فرماید: (هرگاه يکی از شما را مرگ فرا رسد و خِیری بر جای گذارد، مقرر شد که درباره‌ی پدر و مادر و خويشاوندان، از روی انصاف وصيت کند و اين حقی است برای پرهيزگاران) (بقره180)؛ و محمد به آن عمل نمود؛ آنگاه که در وصیتش هنگام وفاتش، جانشینان خداوند پس از خود را بیان، و آنها را با نامشان مشخص فرمود. [↑](#footnote-ref-64)
65. . نذكر هنا بعض الأمثلة من القرآن الكريم والعهدين القديم والجديد لإثبات ذلك:

    \* استدلال يوسف بالعلم والحكمة في تأويله رؤيا فرعون مصر، إذ ورد في سفر التكوين - الأصحاح 41: «15 فقال فرعون ليوسف: حلمت حلماً وليس من يعبره. وأنا سمعت عنك قولاً، إنك تسمع أحلاماً لتعبرها 16 فأجاب يوسف فرعون قائلاً: ليس لي. الله يجيب بسلامة فرعون»، ثم عبّرها له وقال: «33 فالآن لينظر فرعون رجلاً بصيراً وحكيماً ويجعله على أرض مصر». ومثله كانت رؤيا نوبخذنصر التي عجز أدعياء العلم وغيرهم عن تعبيرها فانزعج جداً وغضب، وبعد أن عبّرها له دانيال قال له: «... الله العظيم قد عرف الملك ما سياتي بعد هذا الحلم حق وتعبيره يقين 46 حينئذ خر نبوخذنصر على وجهه وسجد لدانيال وأمر بأن يقدموا له تقدمة وروائح سرور» سفر دانيال - الأصحاح 2.

    \* علم عيسى وحكمته، في إنجيل متى - الأصحاح 13: «54 ولما جاء إلى وطنه كان يعلمهم في مجمعهم حتى بهتوا وقالوا من أين لهذا هذه الحكمة والقوات 55 أليس هذا ابن النجار أليست أمه تدعى مريم ..».

    والنصوص في العهدين القديم والجديد كثيرة جداً. وأما القرآن فالآيات كثيرة أيضاً، فبالعلم والحكمة عُرف إبراهيم : ﴿يَا أَبَتِ إِنِّي قَدْ جَاءنِي مِنَ الْعِلْمِ مَا لَمْ يَأْتِكَ فَاتَّبِعْنِي أَهْدِكَ صِرَاطاً سَوِيّاً﴾ مريم: 43. وموسى : ﴿وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَاسْتَوَى آتَيْنَاهُ حُكْماً وَعِلْماً وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ﴾ القصص: 14. وعيسى : ﴿وَلَمَّا جَاء عِيسَى بِالْبَيِّنَاتِ قَالَ قَدْ جِئْتُكُم بِالْحِكْمَةِ وَلِأُبَيِّنَ لَكُم بَعْضَ الَّذِي تَخْتَلِفُونَ فِيهِ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُونِ﴾ الزخرف: 63. ومحمد : ﴿هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولاً مِّنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِن كَانُوا مِن قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ﴾ الجمعة: 2. [↑](#footnote-ref-65)
66. - در اینجا برخی نمونه‌ها از قرآن کریم و عهد قدیم و جدید را برای اثبات این موضوع یادآوری می‌کنیم:

    \* استدلال یوسف به علم و حکمت در تأویل رؤیای فرعون مصر. در سفر پیدایش ـ اصحاح 41 آمده است: «۱۵ فرعون‌ به‌ یوسف‌ گفت‌: خوابی‌ دیده‌ام‌ و كسی‌ نیست‌ كه‌ آن‌ را تعبیر كند، و من درباره‌‌ی تو شنیده‌ام‌ كه‌ خواب‌ می‌شنوی‌ تا تعبیرش‌ كنی‌. ۱۶ یوسف‌ فرعون‌ را به‌ پاسخ‌ داده، گفت‌: از من‌ نیست‌، خدا فرعون‌ را به‌ سلامتی‌ جواب‌ خواهد داد» سپس آن را تعبیر نمود و فرمود: «۳۳ پس‌ اكنون‌ فرعون‌ می‌باید مردی‌ بصیر و حكیم‌ را پیدا نموده‌، او را بر سرزمین‌ مصر بگمارد» و نمونه‌ی دیگر، رؤیای بخت النصر بود که مدعیان علم و دیگران از تعبیرش ناتوان بودند و او بسیار نگران و خشمگین شد، و پس از اینکه دانیال آن را برایش تعبیر نمود به او عرض کرد: «.... خداوند عظیم‌، پادشاه‌ را از آنچه‌ پس از این‌ واقع‌ می‌شود باخبر ساخته‌ است‌. پس‌ این رؤیا صحیح‌ و تعبیرش‌ یقین‌ است‌. ۴۶ آنگاه‌ بخت النصرِ پادشاه‌ به‌ روی‌ خود درافتاده‌، دانیال‌ را سجده‌ نموده، امر فرمود كه‌ هدایا و عطریات‌ برای‌ او بگذرانند» (سفر دانیال ـ اصحاح 2).

    \* علم عیسی و حکمت او؛ در انجیل متی ـ اصحاح 13: «54 و به شهر خود رفته، در کنیسه به تعلیم مردم پرداخت. مردم در شگفت شده، می‌پرستیدند: این مرد چنین حکمت و قدرتِ انجام معجزات را از کجا کسب کرده است؟ 55 مگر او پسر آن نجّار نیست؟ مگر مادرش همانکه مریم می‌نامند، نیست؟...».

    از این دست متون در عهد قدیم و جدید واقعاً بسیار است. اما در خصوص قرآن نیز آیات، بسیارند. ابراهیم با علم و حکمت شناخته شد: (ای پدر! مرا دانشی آمده است که تو را نیامده؛ پس، از من پيروی کن تا تو را به راهی راست راه بنمایم) (مریم43) و موسی: (چون به رشد و کمال رسيد و برومند شد، او را حکمت و دانشی داديم و نيکوکاران را چنين پاداش می‌دهيم) (قصص14) و عیسی: (و چون عيسی دليل‌های روشن آورد، گفت: به راستی برايتان حکمت آوردم و آمده‌ام تا برخی چيزهايی را که در آن اختلاف می‌کنيد برایتان توضیح دهم. پس، از خدا بترسيد و از من اطاعت کنيد) (زخرف63) و محمد: (او همان کسی است که ميان مردمی امی، فرستاده‌ای از خودشان مبعوث داشت تا آياتش را بر آنها بخواند و کتاب و حکمتشان بياموزد؛ اگر چه پيش ازآن در گمراهی آشکار بودند) (جمعه2). [↑](#footnote-ref-66)
67. . حاكمية الله تعني بعبارة موجزة: أنّ الله سبحانه بيده أمر التشريع وكذلك تعيين المنفذ له، ولهذا كان خلفاء الله جميعاً كلهم معيّنون من الله ليس للناس في ذلك دخل أبداً، وواجبهم تجاههم هو الطاعة والتسليم، وهذه أمثلة من العهد القديم تشير إلى ذلك، فعن موسى ورد: «14 متى أتيت إلى الأرض التي يعطيك الرب إلهك وامتلكتها وسكنت فيها فان قلت اجعل علي ملكاً كجميع الأمم الذين حولي 15 فانك تجعل عليك ملكاً الذي يختاره الرب إلهك من وسط اخوتك تجعل عليك ملكاً لا يحل لك أن تجعل عليك رجلاً أجنبياً ليس هو أخاك»سفر التثنية - الأصحاح 17.

    وعن يشوع ورد: «1 وكان بعد موت موسى عبد الرب أن الرب كلم يشوع بن نون خادم موسى .... 10 فأمر يشوع عرفاء الشعب ...قائلاً 13 اذكروا الكلام الذي أمركم به موسى عبد الرب ... 16 فأجابوا يشوع قائلين كل ما أمرتنا به نعمله وحيثما ترسلنا نذهب 17 حسب كل ما سمعنا لموسى نسمع لك إنما الرب إلهك يكون معك كما كان مع موسى 18 كل إنسان يعصى قولك ولا يسمع كلامك في كل ما تأمره به يقتل إنما كن متشدداً وتشجع» سفر يشوع - الأصحاح 1.

    وبمثله صرح القرآن الكريم في آيات كثيرة، قال تعالى: ﴿قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكَ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَتُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ بِيَدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾ آل عمران: 26، وقال: ﴿إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَة﴾ البقرة: 30. ﴿أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكاً عَظِيماً﴾ النساء: 54. [↑](#footnote-ref-67)
68. - حاکمیت خداوند به طور خلاصه عبارت است از: موضوع تشریع و قانون‌گذاری به دستان خداوند سبحان. و تعیین مُجری آن نیز بر عهده‌ی او است و به همین دلیل همه‌ی جانشینان خداوند از سوی خداوند تعیین شده بودند و مردم در این خصوص هیچ حقی ندارند. آنچه در برابر آنان بر عهده‌ی مردم است، اطاعت و تسلیم است. اینها نمونه‌هایی از عهد قدیم است که اشاره به این موضوع دارد. درباره‌ی موسی آمده است: «۱۴چون‌ به‌ زمینی‌ كه‌ پروردگار‌، خدایت‌، به‌ تو می‌دهد، داخل‌ شوی‌ و در آن‌ تصرف‌ نموده‌، ساكن‌ شوی‌ و بگویی‌ همانند جمیع‌ امت‌هایی‌ كه‌ به‌ اطراف‌ من هستند پادشاهی‌ بر خود نصب‌ نمایم‌، ۱۵ البته‌ تو پادشاهی‌ را كه‌ پروردگار ـ‌خدایت‌‌ـ برگزیند، بر خود نصب‌ نما. یكی‌ از برادرانت‌ را بر خود پادشاه‌ بساز، و مرد بیگانه‌ای‌ را كه‌ از برادرانت‌ نباشد، نمی‌توانی‌ بر خود مسلط‌ نمایی» (سفر تثنیه ـ اصحاح 17).

    درباره‌ی یشوع  آمده است: «1 و واقع‌ شد پس از وفات‌ موسی‌، بنده‌‌ی خداوند كه‌ خداوند یوشع‌ بن‌ نون‌، خادم‌ موسی‌ را خطاب‌ كرده‌.... 10 پس‌ یوشع‌ رؤسای‌ قوم‌ را امر فرموده....‌ گفت‌: ۱۳ به یاد آورید آن‌ سخن‌ را كه‌ موسی‌، بنده‌ی خداوند، به‌ شما امر فرمود.‌... ۱۶ ایشان‌ در جواب‌ یوشع‌ گفتند: هر آنچه‌ به‌ ما فرمایی خواهیم‌ كرد، و هر جا ما را فرستی‌، خواهیم‌ رفت‌. ۱۷ چنانكه‌ موسی‌ را در هر چیز اطاعت‌ نمودیم‌، تو را نیز اطاعت‌ خواهیم‌ نمود، فقط‌ پروردگار‌، خدای‌ تو، با تو باشد چنانكه‌ با موسی‌ بود. ۱۸ هر كسی‌ كه‌ از حكم‌ تو روی گرداند و كلام‌ تو را در هر چیزی‌ كه‌ او را امر فرمایی‌ اطاعت‌ نكند، كشته‌ خواهد شد؛ تو فقط‌ قوی‌ و دلیر باش‌» (سفر یشوع ـ اصحاح 1).

    و به مانند آن، قرآن کریم در آیاتی بسیار تصریح می‌نماید. حق تعالی می‌فرماید: (بگو: بارخدايا! تويی دارنده‌ی مُلک و پادشاهی. به هر که بخواهی مُلک می‌دهی و از هر که بخواهی مُلک می‌ستانی. هر کس را که بخواهی عزت می‌دهی و هر کس را که بخواهی ذلت می‌دهی. همه نيکي‌ها به دست تو است و تو بر هر کاری توانايی) (آل‌عمران26) و می‌فرماید: (من در زمين خليفه و جانشینی می‌گمارم) (بقره30) و (يا بر مردم به خاطر نعمتی که خداوند از فضل خويش به آنان ارزانی داشته است، حسد می‌برند؟ در حالی که ما به خاندان ابراهيم، کتاب و حکمت داديم و فرمان‌روايی بزرگ ارزانی‌شان داشتيم) (نسا54). [↑](#footnote-ref-68)
69. . ووعدهم أنهم إن أطاعوه كانوا أمة مقدسة: «5 فالآن إن سمعتم لصوتي وحفظتم عهدي تكونون لي خاصة من بين جميع الشعوب فإن لي كل الأرض 6 وأنتم تكونون لي مملكة كهنة وأمة مقدسة ..» سفر الخروج - الأصحاح 19. ولكنهم تمردوا عليه ورفضوا أوامره، فكان نتيجة هذا العصيان أن الله عاقبهم بالتيه أربعين سنة: «11 لن يرى الناس الذين صعدوا من مصر من ابن عشرين سنة فصاعداً الأرض التي أقسمت لإبراهيم واسحق ويعقوب لأنهم لم يتبعوني تماماً 12ما عدا كالب بن يفنة القنزي ويشوع بن نون لأنهما اتبعا الرب تماماً 13فحمي غضب الرب على إسرائيل واتاههم في البرية أربعين سنة حتى فني كل الجيل الذي فعل الشر في عيني الرب» سفر العدد - الأصحاح 32.

    يقول السيد أحمد الحسن : (وكان نتيجة هذا التيه العقوبة الإصلاحية خروج أمة ربانية صالحة، وهم أبناء هؤلاء الفاسقين وأحفادهم، وقد حملوا كلمة لا إله إلّا الله مع يوشع بن نون وصي موسى ، وقاتلوا الجبابرة والطواغيت ونصروا دين الله في أرضه) كتاب العجل - الجزء الأول. [↑](#footnote-ref-69)
70. - و به آنان وعده داد که اگر از او اطاعت کنند، امت مُقدّس خواهند شد: «۵ و اكنون‌ اگر آواز مرا بشنوید و عهد مرا نگاه‌ دارید، قطعاً خاصّان من‌ از جمیع‌ قوم‌ها خواهید بود؛ زیرا كه‌ تمامی‌ زمین از آن‌ِ من‌ است‌. ۶ و شما برای‌ من‌ مملكت‌ كَهَنه‌ و امتِ مقدّس‌ خواهید بود» (سفر خروج ـ اصحاح 19). ولی آنان، او را سرپیچی و دستوراتش را رها کردند و نتیجه‌ی این سرپیچی چنین شد که خداوند با چهل سال سرگردانی آنان را عقوبت نمود: «۱۱ البته‌ هیچ كدام‌ از مردانی‌ كه‌ از مصر بیرون‌ آمدند از بیست‌ ساله‌ و بالاتر، آن‌ زمین‌ را كه‌ برای‌ ابراهیم‌ و اسحاق‌ و یعقوب‌ قسم‌ خوردم‌، نخواهند دید؛ زیرا ایشان‌ مرا پیروی‌ كامل‌ ننمودند، ۱۲ سوای‌ كالیب‌ بن ‌یفُنَّة‌ قِنِزّی‌ و یوشَع‌ بن‌ نُون‌؛ چرا كه‌ ایشان‌ پروردگار را پیروی‌ كامل‌ نمودند. ۱۳ پس‌ غضب‌ پروردگار بر اسرائیل‌ افروخته‌ شده‌، ایشان‌ را چهل‌ سال‌ در بیابان‌ آواره‌ گردانید تا تمامی‌ آن‌ گروهی‌ كه‌ این‌ شرارت‌ را در نظر پروردگار به پا کرده بودند، هلاک‌ شدند» (سفر اعداد ـ اصحاح 32).

    سید احمدالحسن می‌فرماید: «نتیجه‌ی این سرگردانی، مجازاتی اصلاح‌گرایانه برای پرورش یافتن امتی ربّانی و صالح بود. این امت، فرزندان و نوه‌های همین گروه نافرمان بودند و کلمه‌ی لا اله الا الله را همراه با یوشع بن نون وصیّ موسی بر دوش کشیدند و با ستمگران و طاغوت‌ها پیکار کردند و دین خدا را در زمینش یاری نمودند» (کتاب گوساله ـ جلد 1). [↑](#footnote-ref-70)
71. . وليس بوسع أحد أن يصور أنّ كل بني إسرائيل هم المقصودون بالأمة العظيمة، إذ ورد في سفر العدد - الأصحاح 14: «11 وقال الرب لموسى حتى متى يهينني هذا الشعب وحتى متى لا يصدقونني بجميع الآيات التي عملت في وسطهم 12 إني أضربهم بالوبا وأبيدهم وأصيرك شعباً أبر وأعظم منهم». ومن الإنجيل نذكر مثالاً لمصداق العظمة عند الله سبحانه وتعالى: «30 فقال لها الملاك: لا تخافي يا مريم، لأنك قد وجدت نعمة عند الله 31 وها أنت ستحبلين وتلدين ابناً وتسمينه يسوع 32 هذا يكون عظيماً، وابن العلي يدعى، ويعطيه الرب الإله كرسي داود أبيه» إنجيل لوقا - الأصحاح1. ومثل هذه العظمة ذكرت ليوحنا المعمدان (يحيى ) أيضاً، فهما عظيمان لأنهما خليفتان لله. فالأمة العظيمة من ذرية اسماعيل هم محمد وآل محمد ، قال تعالى: ﴿أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكاً عَظِيماً﴾ النساء: 54. [↑](#footnote-ref-71)
72. - کسی نمی‌تواند چنین تصور کند که منظور از امتی بزرگ، همه‌ی بنی‌اسرائیل باشد. در سفر اعداد ـ اصحاح 14 آمده است: «۱۱ و خداوند به‌ موسی‌ گفت‌: تا كِی‌ این‌ قوم‌ مرا اهانت‌ نمایند؟ و تا به‌ كی‌ با وجود همه‌‌ی آیاتی‌ كه‌ در میان‌ ایشان‌ نمودم‌، به‌ من‌ ایمان‌ نیاورند؟ ۱۲ ایشان‌ را به‌ وبا مبتلا ساخته‌، هلاک می‌كنم‌ و از تو قومی‌ بزرگ‌ و عظیم‌تر از ایشان‌ خواهم‌ ساخت‌» و از انجیل مثالی را برای مصداق عظمت و بزرگی در نظر خداوند سبحان و متعال ذکر می‌کنیم: «30 اما فرشته، وی را گفت: ای مریم! مترس. لطف بسیار خدا شامل حال تو شده است. 31 اینک آبستن شده، پسر خواهی زایید که باید نامش را عیسی بگذاری. 32 این بزرگ خواهد بود، و او پسر متعال خوانده خواهد شد؛ و پروردگار، خدا، تخت پادشاهی جدّش داوود را به او عطا خواهد فرمود» (انجیل لوقا ـ اصحاح 1) و به مانند همین عظمت و بزرگی، برای یوحنای تعمید ‌دهنده (یحیی) نیز ذکر شده است. این دو بزرگ و عظیم‌اند؛ چرا که خلیفه و جانشین خداوند هستند. امت عظیم از نسل اسماعیل، محمد و آل محمد می‌باشند. حق تعالی می‌فرماید: (يا بر مردم به خاطر نعمتی که خداوند از فضل خويش به آنان ارزانی داشته است، حسد می‌برند؟ در حالی که ما به خاندان ابراهيم، کتاب و حکمت داديم و فرمان‌روايی بزرگ ارزانی‌شان داشتيم) (نسا54). [↑](#footnote-ref-72)
73. . ورد في سفر التكوين (21: 21) عن سكن إسماعيل : «سكن في البرية وكان ينمو رامي قوس وسكن في برية فاران وأخذت له أمه زوجة من أرض مصر». وفي (25: 18) منه ورد: «وسكنوا من حويلة إلى شور التي أمام مصر». وحويلة كما في قاموس الكتاب المقدس: (مقاطعة في بلاد العرب .. والصلة بين حويلة وحضرموت وأماكن أخرى تشير إلى موقع في وسط البلاد العربية أو جنوبها). وكون حضرموت في اليمن لا شك فيه، وأما شور فهي جنوب فلسطين بمحاذاة مصر. فالمنطقة اذن محصورة بين حدود دولة اليمن الحالية وجنوب فلسطين. وهو ما كان يعرفه اليهود جيداً، لذا نجدهم استوطنوا تلك المنطقة وبنوا خيبر في المدينة المنورة شمال مكة التابعة يومذاك لليمن جغرافياً استقبالاً منهم للنبي المنتظر الموصوف بأنه يماني.

    تعلّق الترجمة اليسوعية الكاثوليكية للكتاب المقدس على سفر التكوين (25: 18) قائلة: (أحفاد إسماعيل هم عرب الصحراء وحياتهم حياة الترحال والاستقلال وهذا يذكرنا بالعصر الجاهلي وشعره) هامش صفحة 91 - الطبعة السادسة. وهذا هو حال شبه الجزيرة العربية التي منها ظهر وجاء الرسول الأكرم محمد  وتلألأ نوره.

    ثم إنّ تحديد برية فاران أمر غير محسوم لدى مفسري العهدين، وعلى من يصر منهم أنها جنوب سيناء أن يخبرنا عن حدث مهم غيَّر وجه الإنسانية ظهر من هناك بعد موسى وعيسى عليهما السلام بحيث استحق صاحبه أن يكون ظهوره ومجيئه بمثابة ظهور الله ومجيئه، وعليه أن يجيب عما ورد في سفر التكوين (17: 20): «وأما إسماعيل فقد سمعت لك فيه. ها أنا أباركه وأثمره وأكثره كثيرا جدا. اثني عشر رئيسا يلد وأجعله أمة كبيرة»، فأين آثار تلك الأمة العظيمة في جنوب سيناء أو أنّ الله وحاشاه أخلف وعده بنظرهم ؟!!

    قال السيد اليماني أحمد الحسن : (إنّ مسألة اليماني ليست جديدة، بل محمد  أيضاً كان معروفاً عند أهل الكتاب ومبشراً به على أنه اليماني، لهذا ترك اليهود أرض الميعاد المهمة جداً عندهم واستوطن كثير منهم أرض اليمن، أي المسماة باليمن تاريخياً وليس حالياً فقط، والمدينة أيضاً من اليمن. ولا يزال اليهود في اليمن مستوطنين إلى اليوم؛ لأنهم أيضاً مبشرون باليماني وينتظرونه، أي بمحمد  وباليماني من ذريته، تماماً كالبشارة بأحمد وأنها تنطبق على أكثر من مصداق في أزمان مختلفة. فاليماني الأول محمد بُعث في اليمن أي في مكة لأنها من اليمن، واليماني الثاني من ذرية اليماني الأول يُبعث في المشرق في مسيرة عودة الإبراهيمية إلى موطنها الأصلي العراق. ولذا كان أكثر قبور الأئمة في العراق مع أنهم لم يولدوا في العراق، هذه مشيئة الله، ليثبتوا عودة الدين الإبراهيمي إلى العراق باليماني الموعود به في الديانات الثلاث..) رسالة في إثبات وحدة شخصية المهدي الأول والقائم واليماني - علاء السالم. [↑](#footnote-ref-73)
74. - در سفر پیدایش «21: 21» درباره‌ی محل سکونت اسماعیل آمده است: «۲۱ در صحرا ساكن‌، و شکارچی ماهری شد. در صحرا فاران ساکن شد و مادرش‌ زنی‌ از سرزمین‌ مصر برایش‌ گرفت‌» و در «25: 18» از همین کتاب آمده است: «و ایشان‌ از حویله‌ تا شور، كه مقابل‌ مصر است‌، ساكن‌ بودند» و همان‌طور که در فرهنگ کتاب مقدّس آمده است، حویله: «سرزمینی در سرزمین‌های عربی است.... ارتباط بین حویله و حضر موت و مکان‌های دیگر، اشاره به مکانی در وسط سرزمین‌های عربی یا جنوبش دارد». در اینکه حضر موت در یمن است، شکی نیست؛ اما شور، جنوب فلسطین و مقابل مصر است. پس این منطقه بین حکومت یمن فعلی و جنوب فلسطین محصور شده است؛ و جایی است که یهود، آن را به خوبی می‌شناختند. از همین رو در آن منطقه ساکن شدند و خیبر را در مدینه‌ی منوّره و شمال مکه بنا کردند که در آن روزگار از نظر جغرافیایی تابع یمن بود؛ تا از آن پیامبر منتظری که به یمانی توصیف شده بود اِستقبال کنند.

    ترجمه‌ی یسوعیِ کاتولیکیِ کتاب مقدّس، بر سفر پیدایش «25: 18» حاشیه‌ای دارد که چنین می‌گوید: «نوه‌های اسماعیل، اعراب صحرانشین هستند و زندگی آنان زندگی کوچ‌نشینی و مستقل است و این موضوع ما را به یاد زمان جاهلیت و شعرش می‌اندازد» (پاورقی صفحه‌ی 91 ـ چاپ ششم). این همان وضعیت شبه جزیره‌ی عربستان می‌باشد که رسول اکرم حضرت محمد، از آن آشکار شده، آمده و نورش درخشیده است.

    به علاوه مشخص کردن صحرای فاران، از نظر مفسران عهدین موضوعی قطعی نیست؛ و کسانی از آنان که اصرار دارند که این منطقه، جنوب سینا است، لازم است که به ما از اتفاق مهمی در آنجا خبر دهند که صورت انسانیت را تغییر داده و پس از موسی و عیسی آشکار شده باشد؛ به شکلی که صاحبش اِستحقاق این را داشته باشد که ظهور و آمدنش، همانند ظهور و آمدن خداوند باشد. چنین شخصی باید آنچه در سفر پیدایش «17: 20» آمده است را پاسخ دهد: «و اما در خصوص اسماعیل‌، تو را اجابت‌ فرمودم‌. اینک او را بركت‌ داده‌، بارور گردانم‌، و او را بسیار گردانم‌. دوازده‌ رئیس‌ از وی‌ پدید آیند، و امتی‌ عظیم‌ از او به وجود آورم‌». آثار این امت عظیم و بزرگ در جنوب سینا کجا است؟ یا اینکه به نظر اینان، خداوند در وعده‌اش تخلّف کرده است؟!! که چنین چیزی بسی از ساحت او به دور است!

    سید یمانی، احمدالحسن می‌فرماید: «مسأله‌ی یمانی، مسأله‌ای جدید نیست؛ بلکه محمد نیز نزد اهل کتاب معروف و بشارت داده شده بود که او یمانی است. از همین رو یهودیان، سرزمین موعود را که در نظرشان بسیار مهم بود رها کردند و بسیاری از آنان در سرزمین یمن ساکن شدند؛ یعنی آنجا که از نظر تاریخی، یمن نامیده شده است و نه فقط (مکان) فعلی. مدینه نیز از یمن است. همیشه و تا امروز نیز یهود در یمن ساکن بوده‌اند؛ چرا که آنان نیز به یمانی بشارت داده شده و منتظرش هستند؛ یعنی به محمد و یمانی از فرزندانش؛ درست مثل بشارت به احمد و اینکه بر بیش از یک مصداق در زمان‌های مختلف صِدق می‌کند. پس یمانی اول، حضرت محمد در یمن مبعوث شد؛ یعنی در مکه؛ چرا که مکه از یمن است؛ و یمانی دوم از فرزندان یمانی اول در مشرق و در سیر حرکتی بازگشت ابراهیمی به وطن اصلی‌اش عراق برانگیخته می‌شود. به همین دلیل بیش‌تر قبرهای امامان، در عراق است؛ با اینکه آنها در عراق متولد نشدند. این خواست خداوند است، تا بازگشت دین ابراهیمی را به عراق و با یمانی وعده داده شده در ادیان سه‌گانه به اثبات برساند...». رساله‌ای در یگانگی شخصیت مهدی اول، قائم و یمانی ـ علا سالم. [↑](#footnote-ref-74)
75. . جاء في قاموس الكتاب المقدس: ("تِيمن": الصحراء الجنوبية، انظر تيمان) وفي شرح كلمة تيمان: (تَيْمان: اسم عبري معناه "اليميني أو الجنوبي"). [↑](#footnote-ref-75)
76. - در فرهنگ کتاب مقدّس آمده است: «تِیمن: صحرای جنوبی. به تیمان مراجعه کنید» و در شرح کلمه‌ی تیمان: «تَیمان: نامی عِبری است که معنایش یمینی یا جنوبی است». [↑](#footnote-ref-76)
77. . كمثال: يقول الكاتب الفرنسي (موريس بوكاي) في كتابه (التوراة والإنجيل والقرآن والعلم): «أما الوحي القرآني الذي نزل عقب ستة قرون من المسيح، فقد احتفظ بالعديد من تعاليم التوراة والإنجيل اللذين أكثر من ذكرهما، بل وفرض على كل مسلم الإيمان بالكتب السابقة (سورة 4 آية 136) كما أبرز المكانة المهمة التي شغلها في تاريخ الوحي رسل الله كنوح وإبراهيم وموسى؛ وعيسى الذي كان له من بينهم مقام مرموق؛ وقد أظهر القرآن ولادته - كما في الإنجيل - كحدث معجز، كما كرم والدته مريم تكريماً خاصاً وأطلق اسمها على السورة رقم "19". ولا مفر من الاعتراف بأن هذه التعاليم الإسلامية مجهولة على العموم في بلادنا الغربية، وقد يعجب البعض من هذا ! ولكن سرعان ما يزول ذلك إذا ذكرنا الطريقة التي لُقن بها العديد من الأجيال الغربية قضايا الإنسانية الدينية، والجهالة التي تُركوا فيها تجاه كل ما يخص الإسلام..». [↑](#footnote-ref-77)
78. - به عنوان مثال، نویسنده‌ی فرانسوی «موریس بوکای» در کتاب خود «تورات، انجیل، قرآن و علم» می‌گوید: «اما وحی قرآن که شش قرن پس از مسیح فرستاده شد، بسیاری از آموزه‌های تورات و انجیل را حفظ کرده است؛ آموزه‌هایی که بیش از آنچه در این دو ذکر شده است، می‌باشد؛ و حتی بر هر مسلمانی، ایمان به کتاب‌های پیشین را واجب کرده (سوره‌ی 4 آیه‌ی 136)، همان‌طور که جایگاه مهمی را که در تاریخ وحی فرستادگان الهی بوده، آشکار نموده است؛ مانند نوح و ابراهیم و موسی، و عیسی که در بین آنان مقامی والا داشت. قرآن، ولادت ایشان را همان‌طور که در انجیل است، مانند اتفاقی معجزه‌آسا بیان کرده است. همان‌طور که به مادرش مریم، احترام خاصی نهاده و نامش را بر سوره‌ی شماره‌ی «19» اطلاق کرده است. گریزی نیست از اینکه اعتراف کنیم که این آموزه‌های اسلامی، برای عموم مردم در سرزمین‌های غربی ما مجهول می‌باشد. برخی از این موضوع تعجب می‌کنند! ولی این مسأله با شتاب از بین می‌رود؛ اگر ما راه آموختن قضایای مربوط به انسانیت دینی و آن جهالتی که مربوط به هرآنچه به اسلام اختصاص دارد و در آن رها شده‌اند را بیان کنیم....». [↑](#footnote-ref-78)
79. . حديث الفرقة الناجية مشهور وصحيح عند كل المسلمين (شيعة وسنة)، وقد ورد في: سنن أبي داود، وابن ماجة، وسنن البهيقي، والترمذي، وصحيح ابن حبان، ومسند أحمد بن حنبل، وغيرها الكثير. [↑](#footnote-ref-79)
80. - حدیث گروه نجات یافته، در بین همه‌ی مسلمانان «شیعه و اهل سنت» مشهور و صحیح، و در سُنن ابی‌داوود، ابن ماجه، بیهقی و ترمذی و صحیح ابن حبّان و مسند احمد بن حنبل و بسیاری منابع دیگر آمده است. [↑](#footnote-ref-80)
81. . وقد أجاب السيد أحمد الحسن وأنصاره الكثير من الشبهات في الكتب المنشورة في موقع الدعوة الرسمي، والإشكال مهما بلغ لا يمكن أن يواجه به دليل رسل الله، انظر: [www.almahdyoon.org](http://www.almahdyoon.org) [↑](#footnote-ref-81)
82. - سید احمدالحسن و انصار ایشان بسیاری از این شبهات را در کتاب‌های منتشر ‌شده در سایت رسمی دعوت پاسخ داده‌اند. اشکال در هر حدی که باشد، نمی‌توان به وسیله‌ی آن با دلیل و برهان فرستادگان خداوند رویارو شد. به سایت [http://www.almahdyoon.org](http://www.almahdyoon.org/)مراجعه نمایید. [↑](#footnote-ref-82)
83. . (ما بال القرون الأولى، أي هل كان آباؤنا على خطأ ؟!) السؤال الذي يتردد على ألسنة المعترضين على أنبياء الله ورسله دائماً، فبدل أن يذعن الكبراء وأتباعهم لأدلة المرسلين يحملون الناس على مواجهة الرسل بهذه الكلمات، في ذات الوقت الذي يعجزون فيه على مواجهة بينات الرسل وحججهم، أو إقامة الدليل على ما هم عليه سوى إرث الآباء والأجداد. [↑](#footnote-ref-83)
84. - طه: 51. [↑](#footnote-ref-84)
85. - طه: 52. [↑](#footnote-ref-85)
86. - ﴿ما بالُ الْقُرُونِ الْأُولى﴾ (وضعیت اقوام پیشین چگونه است؟)؛ یعنی آیا پدران ما اشتباه می‌کردند؟! پرسشی که همواره بر زبان معترضان به پیامبران و فرستادگان خداوند جاری است؛ به جای اینکه بزرگان و پیروان آنان به دلایل فرستادگان اِذعان کنند، با این جملات مردم را وادار به رویارویی با فرستادگان می‌کردند، و در عِین حال از رویارویی با دلایل و برهان‌های روشن فرستادگان ناتوان هستند یا دلیل و برهانی ـ‌به غیر از میراث بردن پدران و اَجداد‌ـ بر آنچه هستند، اقامه کنند! [↑](#footnote-ref-86)
87. . تمكّن العلماء في جامعة أكسفورد باستخدام تقنيات تصوير متطورة قراءة أقسام من أقدم مخطوط لكتاب رؤيا يوحنا وهي البردية 115 (P115) التي اكتشفت في أوكسيرينخوس (البهنسا)، تعود القطعة لمنتصف القرن الثالث وفيها رقم الوحش (616) (χ ι c) باستعمال (ι) بدل (ξ) كما في معظم المخطوطات. ويعتقد ديفيد باركر أستاذ النقد النصي للعهد الجديد الباليوغرافيا في جامعة بيرمنغهام أن الرقم 616 هو الرقم الأصلي رغم أن الرقم (666) أسهل للتذكر، وقال: (إن العلماء ناقشوا كثيراً الموضوع وهناك اختلاف والذي يبدو الآن أن 616 هو الرقم الأصلي للوحش وهو الارجح بما أن المخطوطة تسبق بمائة سنة تقريباً النسخ الأخرى). [↑](#footnote-ref-87)
88. - دانشمندان در دانشگاه آکسفورد توانستند با استفاده از ابزارهای پیشرفته‌ی تصویربرداری بخش‌هایی از قدیمی‌ترین نوشتارهای خطی کتاب رؤیای یوحنا را بخوانند؛ یعنی پاپیروس 115 (115p) که در اوکسیرینخوس «بهنسا» (از شهرهای باستانی مصر) کشف شده است. این قطعه به نیمه‌ی قرن سوم باز می‌گردد و شماره‌ی وحش در آن «616» « χ ι c» می‌باشد؛ با استفاده « ι» به جای «ξ»همان‌طور که در بسیاری از نوشتارهای خطی است. دیوید پارکر استاد نقد متون پالئوگرافی (علم خواندن خطوط باستانی) عهد جدید در دانشگاه بیرمنگام معتقد است که شماره‌ی 616 شماره اصلی است؛ با اینکه شماره‌ی 666 برای به خاطر سپردن راحت‌تر است؛ و می‌گوید: «دانشمندان، این موضوع را بسیار مورد ‌بحث قرار دادند و اختلافاتی وجود دارد. آنچه اکنون آشکار شده این است که 616 شماره‌ی اصلی وحش است و این، گزینه‌ی برتر است؛ زیرا قدمت این نوشتار خطی تقریباً صد سال پیش از نسخه‌های دیگری می‌باشد». [↑](#footnote-ref-88)
89. .كتاب الجهاد باب الجنة للسيد أحمد الحسن، وهذا نص منه: (الجهاد في الأديان الإلهية: الجهاد أو القتال لإعلاء كلمة الله ونشر التوحيد والدين الذي يرضاه الله سبحانه وتعالى قضية قررها الله سبحانه، وحث عليها المؤمنين وأوجبها عليهم وواعد من جاهد في سبيله الجنة وتوعّد من أعرض عن الجهاد بالنار. والأنبياء والمرسلون  هم حملة كلمة الله سبحانه وهم حملة راية الجهاد والقتال في سبيل الله سبحانه، وهذا تاريخ الأنبياء والمرسلين  بين يديك تصفّحه في التوراة والإنجيل والقرآن لتجد موسى يحمل سيفه ويتأهّب لدخول الأرض المقدسة، ويوشع بن نون يحمل سيفه ويدخل الأرض المقدسة، وداوود يقضي أيامه في القتال لإعلاء كلمة الله ونشر التوحيد ... ثم إنّ عيسى يقول لأتباعه: «من أراد أن يتبعني فليحمل خشبته على ظهره»، أي إنه يدعو للثورة على الظلم والفساد ويأمر أتباعه بالجهاد والقتال في سبيل الله، فالخشبة في ذلك الزمان نظير الكفن عندنا اليوم، أي كأنه يقول لأتباعه من أراد أن يتبعني فليحمل كفنه معه ...

    جاء في التوراة (العهد القديم/ سفر يشوع - الإصحاح العاشر) :«34 ثم اجتاز يشوع وكل إسرائيل معه من لخيش إلى عجلون فنزلوا عليها وحاربوها 35 وأخذوها في ذلك اليوم وضربوها بحد السيف وحرم كل نفس بها في ذلك اليوم حسب كل ما فعل بلخيش 36 ثم صعد يشوع وجميع إسرائيل معه من عجلون إلى حبرون وحاربوها 37 وأخذوها وضربوها بحد السيف مع ملكها وكل مدنها وكل نفس بها. لم يبق شارداً حسب كل ما فعل بعجلون فحرمها وكل نفس بها 38 ثم رجع يشوع وكل إسرائيل معه إلى دبير وحاربها 39 وأخذها مع ملكها وكل مدنها وضربوها بحد السيف وحرموا كل نفس بها. لم يبق شارداً، كما فعل بحبرون كذلك فعل بدبير وملكها وكما فعل بلبنة وملكها 40 فضرب يشوع كل أرض الجبل والجنوب والسهل والسفوح وكل ملوكها. لم يبق شارداً بل حرم كل نسمة كما أمر الرب إله إسرائيل 41 فضربهم يشوع من قادش برنيع إلى غزة وجميع أرض جوشن إلى جبعون 42 وأخذ يشوع جميع أولئك الملوك وأرضهم دفعة واحدة لأن الرب إله إسرائيل حارب عن إسرائيل 43 ثم رجع يشوع وجميع إسرائيل معه إلى المحلة إلى الجلجال» .... هذه صورة لجانب من الأيام التي قضاها يوشع بن نون في الجهاد والقتال لإعلاء كلمة الله ونشر دين الله والتوحيد على هذه الأرض). [↑](#footnote-ref-89)
90. - کتاب جهاد درب بهشت است ـ سید احمدالحسن؛ و متن آن:

    ### جهاد در ادیان الهی:

    جهاد یا پیکار برای برافراشتن کلمه‌ی الله و انتشار توحید و دینی که مورد رضایت خداوند سبحان و متعال است، موضوعی است که خداوند سبحان بر آن صحّه می‌گزارد و مؤمنان را بر آن تشویق می‌فرماید، آن را بر آنها واجب ساخته و وعده داده است که هر کس در راه خدا جهاد کند بهشت از آنِ او است، و هر کس که از جهاد روی گرداند را با آتش تهدید می‌فرماید.

    انبیا و فرستادگان، حاملان کلمه‌ی الله سبحان هستند و آنها کسانی هستند که پرچم جهاد و پیکار در راه خدای سبحان را بر دوش می‌کشند. تاریخ انبیا و فرستادگان پیش روی شما است، تورات، انجیل و قرآن را ورق بزن تا دریابی که موسی شمشیر بر می‌دارد و مهیای ورود به سرزمین مقدّس می‌شود، یوشع بن نون شمشیر بر می‌گیرد و به سرزمین مقدّس وارد می‌شود، و داوود روزگارش را در پیکار برای اِعتلای کلمه‌ی الله و گسترش توحید به پایان می‌رساند... به علاوه، اینکه عیسی به پیروانش می‌ فرماید: «هر کس می‌خواهد از من پیروی کند، باید صلیبش را بر پشتش حمل کند»، یعنی ایشان به قیام علیه ظلم و فساد دعوت می‌کند و پیروانش را به جهاد و پیکار در راه خدا دستور می‌دهد. صلیب در آن روزگار همانند کفن امروزی برای ما است؛ یعنی گویا ایشان به پیروانش می‌فرماید که هر کس می‌خواهد مرا پیروی کند باید کفنش را با خود داشته باشد...

    در تورات (عهد قدیم ـ سفر یشوع: اصحاح دهم) آمده است: «... 34 سپس يوشع به همراه تمامی اسرائيل از لاخيش به عَجْلون گذشتند و به مقابلش اردو زده، با آن جنگ كردند. 35 و در همان روز آن را گرفته، به دم شمشير زدند و همه‌ی كسانی را كه در آن بودند در آن روز هلاک كرد، چنانكه با لاخيش كرده بود. 36 و يوشع با تمامی اسرائيل از عَجلون به حَبرون برآمده، با آن جنگ كردند. 37 و آن را گرفته، آن را با ملكش و همه‌ی شهرهايش و همه‌ی كسانی كه در آن بودند به دم شمشير زدند، و موافق هر آنچه كه با عجلون كرده بود كسی را باقی نگذاشت، بلكه آن را با همه‌ی كسانی كه در آن بودند، هلاک ساخت. 38 و يوشع با تمامی اسرائيل به دَبیر بازگشت و با آن جنگ كرد. 39 و آن را با ملكش و همه‌ی شهرهايش گرفت و ايشان را به دم شمشير زدند، و همه‌ی كسانی را كه در آن بودند، هلاک ساختند و او كسی را باقی نگذاشت؛ و به همان صورتی كه با حَبرون رفتار نموده بود با دَبیر و ملكش نيز رفتار كرد، چنانكه با لَبْنَه و ملكش نيز رفتار نموده بود. 40 پس يوشع تمامی آن زمين يعنی كوهستانی، جنوب، هامون، وادی‌ها و جميع ملوک آنها را زده، كسی را باقی نگذاشت و حتی همه‌ی کسان را هلاک كرد، چنانكه یهوه، پروردگار اسرائيل، امر فرموده بود. 41 و يوشع ايشان را از قادش بَرنيع تا غَزّه و تمامی زمين جَوشن تا جَبَعون را زد. 42 و يوشع جميع اين ملوک و زمين ايشان را به یک باره گرفت، چرا كه یهوه، پروردگار اسرائيل، برای اسرائيل جنگ می‌كرد. 43 و يوشع با تمامی اسرائيل به اردوگاه در جِلْجال بازگشتند»... این تصویری از روزهایی که یوشع بن نون در جهاد و پیکار برای برافراشتن کلمه‌ی الله و نشر دین خداوند و توحید بر روی این زمین گذرانید، می‌باشد. [↑](#footnote-ref-90)
91. - آل عمران: 19. [↑](#footnote-ref-91)
92. - آل عمران: 83. [↑](#footnote-ref-92)
93. - آل عمران: 85. [↑](#footnote-ref-93)
94. - آل عمران: 83 تا 85. [↑](#footnote-ref-94)
95. . كمثال: جاء في مقدمة كتاب قانون الإيمان للبابا شنودة: (... وأهمية قانون الإيمان هو أن جميع كنائس العالم المسيحي تؤمن بقانون إيمان واحد تقره جميع الكنائس، ولذلك كان لابد أن يضعه مجمع مسكوني يضم ممثلي كل الكنائس المسكونة.

    القانون الذي بين أيدينا صيغ في مجمع نيقية المسكوني سنة 325 م وهو أول المجامع المسكونية، وذلك رداً على البدعة الآريوسية التي أنكرت لاهوت المسيح ..كل كنائس العالم - وإن اختلفت في بعض العقائد - تؤمن بكل بنود قانون الإيمان. هذا وأية طائفة لا تؤمن بكل ما في قانون الإيمان لا تعتبر مسيحية. مثل شهود يهوه والسبتيين، الذين يؤمنون بالكتاب المقدس بعهديه "حسب ترجمه خاصة بهم". ولكنهم لا يؤمنون بكل العقائد المسيحية التي وردت في قانون الإيمان..). [↑](#footnote-ref-95)
96. - به عنوان نمونه: در مقدمه‌ی کتاب «قانون ایمان» پاپ شنودا آمده است: «.... اهمیت قانون ایمان در این است که همه‌ی کلیساهای جهانِ مسیحیت به یک قانونِ ایمان، ایمان دارند؛ قانونی که تمامیِ کلیساها آن را پذیرفته‌اند، و به همین دلیل باید شورای مسکونی ـ‌که نماینده همه کلیساهای مسکونی است‌ـ آن را وضع نماید.

    قانونی که پیش روی ما قرار دارد، در شورای مسکونی نیقیه در سال 325 م که اولین شوراهای مسکونی است، پایه‌ریزی شد. این به خاطر ردی بر بدعت آریوسی بود که لاهوت مسیح را انکار نمود.... همه‌ی کلیساهای جهان ـ‌هر‌چند در برخی از عقایدشان با هم اختلاف دارند‌ـ به همه‌ی بند‌های قانون ایمان، ایمان دارند. این از این موضوع؛ و هر گروهی که به کلیّت آنچه در قانون ایمان است، ایمان نداشته باشد، مسیحی شمرده نمی‌شود؛ مانند شاهدان یهوه و سبتیین، که به عهدینِ کتاب مقدّس «براساس ترجمه‌ی خاص خودشان» ایمان دارند، ولی به همه‌ی عقاید مسیحی که در قانون ایمان آمده است، ایمان ندارند....». [↑](#footnote-ref-96)
97. - توبه: 29. [↑](#footnote-ref-97)
98. . استخدام الآية الواحدة بمعزل عن باقي الكتاب أمر يحذر من خطورته أيضاً المسيحيون ويرفضه علماؤهم، ولذلك نجد مثلاً البابا شنودة عقد فصلاً خاصاً في كتابه "كتاب الخلاص في المفهوم الأرثوذكسي" وأسماه "خطورة استخدام الآية الواحدة"، وكذلك الأنبا بيشوي مطران دمياط في كتاب سلسلة محاضرات تبسيط الإيمان حيث الفقرة 115 أيضاً تحمل نفس العنوان "خطورة استخدام الآية الواحدة". وهذا نص كلام البابا شنودة: (في موضوع الخلاص أيها الاخوة - كما في أي موضوع آخر - احترسوا جداً من خطورة استخدام واحدة من الكتاب المقدس. إن الكتاب المقدس ليس هو مجرد آية أو آيات، وإنما هو روح معينة تتمشى في الكتاب كله. الشخص الجاهل يضع أمامه آية واحدة، أو أجزاء من آية، فاصلا إياها عن ظروفها وملابساتها وعن المعنى العام كله، أما الباحث الحكيم، الذي يتوخى الحق فإنه يجمع كل النصوص التي تتعلق بموضوع بحثه، ويرى على أي شيء تدل ..). [↑](#footnote-ref-98)
99. - استفاده یک آیه جدا از بقیه‌ی کتاب، مسأله‌ای است که مسیحیان نیز از خطرناک‌بودنش برحذر می‌دارند و علمایشان آن را رد می‌کنند؛ و به همین دلیل می‌بینم که به عنوان مثال، پاپ شنودا، فصل خاصی در کتاب «رهایی در مفهوم ارتودکسی» خود اختصاص داده و آن را «خطر استفاده از یک آیه» نامیده است. همچنین انبا بیشوی مطران دمیاط در کتاب «سلسله گفت‌گوهای بسط و گسترش ایمان» در فقره‌ی 115 نیز همین عنوان را (خطر استفاده از یک آیه) اختصاص داده است. متن سخن پاپ شنودا: «ای برادران! در موضوع رهایی ـ‌همانند هر موضوع دیگری‌ـ جداً از خطر استفاده از یک قسمت از کتاب مقدّس دوری کنید. کتاب مقدّس، صِرف یک یا چند آیه نیست؛ بلکه روح مشخصی است که در همه‌ی کتاب جریان دارد. انسانِ نا‌آگاه یک آیه یا بخش‌هایی از یک آیه را پیش رویش قرار می‌دهد در حالی که آن را از شرایط، اوضاع و معنای کلّی‌اش جدا می‌کند. اما پژوهش‌گر حکیم که در پِی حق است، همه‌ی متونی را که به موضوع بحثش ارتباط دارد جمع می‌کند و هر چیزی که معنایی در بردارد را مدّ نظر قرار می‌دهد...». [↑](#footnote-ref-99)
100. - بقره: 85. [↑](#footnote-ref-100)
101. - حجر: 91 تا 93. [↑](#footnote-ref-101)
102. - توبه: 29 تا 33. [↑](#footnote-ref-102)
103. . ورد في قاموس الكتاب المقدس شرح كلمة "قتل": (القتل الجائز: ويكون القتل حلالاً أو واجباً في الحالات الآتية كما ذُكِر من أحداث الكتاب ... ج- وتقضي الشريعة بقتل الأعداء في الحرب بلا هوادة. وقد أوصى بعض الأنبياء بتحريم بعض أعداء الله الأردياء أي أوصى بإبادتهم هم ومواشيهم..).

     بل اعتبر علماء الكنيسة الجهاد ومقاومة المحتل والدفاع عن الأوطان قيم ثابتة وأساسية، قال الباب شنودة الثالث: (.. ومن القيم الثابتة الأساسية التي تلزم لكل إنسان: محبة الوطن والدفاع عنه، والتضحية من أجله بالدم، إذا احتاج الأمر) مقالة "القيم والمبادئ بين مسميات ومفاهيم" - منشور في جريدة الأهرام - مقال يوم الأحد 6/ 8/ 2006. [↑](#footnote-ref-103)
104. - در فرهنگ کتاب مقدّس و شرح کلمه‌ی «قتل - کشتن» آمده است: «کشتن جایز است: در حالات زیر و همان‌طور که در اتفاقات کتاب ذکر شده، کشتن، حلال یا واجب است.... ج‌ـ شریعت به کشتن دشمنان در جنگ ـ‌بی هیچ نرمش و مدارا‌ـ حکم می‌کند. برخی از پیامبران به تحریم برخی از دشمنانِ پست خداوند وصیت کرده‌اند. یعنی به از بین‌بردن آنان و مَرکب‌هایشان سفارش نموده‌اند....».

     حتی علمای کلیسا، جهاد و مقاومت با اِشغالگر و دفاع از وطن را ارزشی ثابت شده و زیربنایی می‌دانند: «.... از جمله ارزش‌های ثابت شده‌ی زیربنایی که برای هر انسانی لازم است: دوست داشتن وطن و دفاع از آن و قربانی‌شدن برای آن با خون، می‌باشد؛ البته اگر به چنین چیزی نیاز باشد» (مقاله‌ی «ارزیابی و اصول بین چشم‌اندازها و مفاهیم» ـ چاپ شده در روزنامه‌ی اهرام‌ـ سخن روز یکشنبه 6/ 8/ 2006 ). [↑](#footnote-ref-104)
105. - بقره: 190. [↑](#footnote-ref-105)
106. - نساء: 91. [↑](#footnote-ref-106)
107. - نساء: 90. [↑](#footnote-ref-107)
108. - محمد: 4. [↑](#footnote-ref-108)
109. . وهذا أمر تقره فطرة الإنسان وجميع الكتب السماوية، وقد نقلنا بعض نصوص العهد القديم الذي يؤمن به اليهود والمسيحيون، وأيضاً هو أمر تقره جميع المجتمعات البشرية دينية كانت أو لا دينية. [↑](#footnote-ref-109)
110. - این مسئله‌ای است که فطرت انسان و همه‌ی کتاب‌های آسمانی به آن اقرار می‌کنند. برخی از متون عهد قدیم را که یهودیان و مسیحیان به آن ایمان دارند، نقل نمودیم. همچنین این موضوعی است که همه‌ی جامعه‌های بشری آن را می‌پذیرند؛ چه دینی باشند یا بی دین. [↑](#footnote-ref-110)
111. . ورد في العهد القديم: (1 فتقدمت بنات صلفحاد بن حافر بن جلعاد بن ماكير بن منسى، من عشائر منسى بن يوسف. وهذه أسماء بناته: محلة ونوعة وحجلة وملكة وترصة 2 ووقفن أمام موسى وألعازار الكاهن وأمام الرؤساء وكل الجماعة لدى باب خيمة الاجتماع قائلات 3 أبونا مات في البرية ولم يكن في القوم الذين اجتمعوا على الرب في جماعة قورح، بل بخطيته مات ولم يكن له بنون 4 لماذا يحذف اسم أبينا من بين عشيرته لأنه ليس له ابن ؟ أعطنا ملكاً بين إخوة أبينا 5 فقدم موسى دعواهن أمام الرب 6 فكلم الرب موسى قائلاً 7 بحق تكلمت بنات صلفحاد، فتعطيهن ملك نصيب بين إخوة أبيهن، وتنقل نصيب أبيهن إليهن 8 وتكلم بني إسرائيل قائلاً: أيما رجل مات وليس له ابن، تنقلون ملكه إلى ابنته 9 وإن لم تكن له ابنة، تعطوا ملكه لإخوته 10 وإن لم يكن له إخوة، تعطوا ملكه لإخوة أبيه 11 وإن لم يكن لأبيه إخوة، تعطوا ملكه لنسيبه الأقرب إليه من عشيرته فيرثه. فصارت لبني إسرائيل فريضة قضاء، كما أمر الرب موسى) سفر العدد - الأصحاح 27. هذا قانون الإرث الوارد في التوراة والذي يعتقد به اليهود والمسيحيون وليس فيه مساواة بين المرأة والرجل، بل فيه أنّ البنت لا ترث بوجود الابن. يقول القس انطونيوس فكري: (.. وكان قانون جديد أنه إن لم يكن للمتوفى ابن فترثه بنته وإن لم يكن له إبنة فإخوته أو أعمامه أو أقرب من لهُ في عشيرته) شرح الكتاب المقدس - تفسير سفر العدد. [↑](#footnote-ref-111)
112. . رغم بداهة هذا الأمر، ولكني سأنقل نصاً للبابا شنودة الثالث: (.. فإذا بحثنا فى الكتاب المقدس وتقاليد الكنيسة القديمة نجد ما يلي: 1- عدم قيام المرأة بالتعليم في الكنيسة: وفي ذلك يقول القديس بولس الرسول: "لتتعلم المرأة بسكوت في كل خضوع. ولكن لست آذن للمرأة أن تُعلّم ولا تتسلط على الرجل بل تكون في سكوت. لأن آدم جُبل أولاً ثم حواء. وآدم لم يغو لكن المرأة أغويت فحصلت في التعدي. ولكنها ستخلص بولادة الأولاد إن ثبتن في الإيمان والمحبة والقداسة مع التعقل". ونلاحظ أن تعليم القديس بولس الرسول في هذا المجال قد قدم تبريراً لهذا المنع لا علاقة له بالظروف الاجتماعية السائدة في ذلك الزمان ولا بالظروف الخاصة للكنيسة التي كان يرعاها تلميذه تيموثاوس، بل استند إلى أمور تخص الرجل والمرأة منذ بداية الخليقة ..... 11- عقبات عملية :هناك عقبات عملية بالنسبة للمرأة في فترات الحمل والولادة والرضاعة الأمور التي تأخذ بسببها بعض النساء الموظفات عطلات طويلة من وظائفهن. وربما يؤدي الانشغال بعمل الكهنوت إلى إهمال وظيفة ربة البيت تماماً بما في ذلك تربية الأطفال..) رأي الكنيسة الأرثوذكسية في كهنوت المرأة. [↑](#footnote-ref-112)
113. - در عهد قدیم آمده است: «و دختران‌ صَلُفْحاد بن‌ حافر بن ‌جلعاد بن ‌ماكیر بن‌ مَنَسّی‌، از قبایل‌ مَنَسّی‌ بن ‌یوسف‌، نزدیک آمدند و این‌ها است‌ نام‌های‌ دخترانش‌: مَحَله‌، نوعه‌، حجله‌، مِلكَه‌ و تِرصَه‌. ۲ و به‌ حضور موسی‌ و عازار كاهن‌ و به‌ حضور سروران‌ و تمامی‌ جماعت‌ نزدِ درِ خیمه‌‌ی اجتماع‌ ایستاده‌، گفتند: ۳ پدرِ ما در بیابان‌ مرد و او از آن‌ گروه‌ نبود كه‌ در جمعیت‌ قورح‌ بر‌ ضد خداوند هم‌دست‌ شدند. بلكه‌ در گناه‌ خود مرد در حالی که پسری‌ نداشت‌. ۴ پس‌ چرا نام‌ پدر ما از این‌ جهت‌ كه‌ پسری‌ ندارد از میان‌ عشیره‌اش محو شود؟ از این رو ما را در میان‌ برادران‌ پدرمان نصیبی‌ بده‌. ۵ پس‌ موسی‌ دعوی‌ ایشان‌ را به‌ حضور پروردگار آورد. ۶ و خداوند موسی‌ را خطاب‌ كرده‌، گفت‌: ۷ دختران‌ صَلُفْحاد راست‌ می‌گویند. البته‌ در میان‌ برادران‌ پدر ایشان،‌ ملک موروثی‌ به‌ ایشان‌ بده‌ و نصیب‌ پدر ایشان‌ را به‌ ایشان‌ منتقل کن. ۸ و بنی‌اسرائیل‌ را خطاب‌ كرده‌، بگو: اگر كسی‌ بمیرد و پسری‌ نداشته‌ باشد، ملک او را به‌ دخترش‌ بدهید. ۹ و اگر او را دختری‌ نباشد، ملك‌ او را به‌ برادرانش‌ بدهید.۱۰ و اگر او را برادری‌ نباشد، ملک او را به‌ برادران‌ پدرش‌ بدهید. ۱۱ و اگر او را برادری‌ نباشد، ملک او را به‌ هر كس‌ از قبیله‌اش‌ كه‌ خویش‌ نزدیكتر او باشد بدهید تا آن را میراث بَرَد. پس‌ این‌ برای‌ بنی‌اسرائیل‌ فریضه‌ای شرعی‌ باشد؛ چنانكه‌ پروردگار به‌ موسی‌ امر فرمود» (سفر عدد ـ اصحاح 27). این قانون ارث است که در تورات آمده و موضوعی است که یهودیان و مسیحیان، به آن اعتقاد دارند و در آن، بین زن و مرد مساوات و برابری نمی‌باشد؛ بلکه در این قانون اینگونه است که دختر با وجود پسر، ارث نمی‌برد. کشیش آنتونیوس فکری می‌گوید: «.... و قانون جدید این بود که اگر میِّت پسری نداشته نباشد، دخترش از او ارث می‌برد و اگر دختری نداشته نباشد، برادران یا عموهایش یا نزدیک‌ترین فرد به او از عشیره‌اش» (شرح کتاب مقدّس ـ تفسیر ‌سفر اعداد). [↑](#footnote-ref-113)
114. - به رغم بدیهی بودن این موضوع، ولی بنده متنی از پاپ شنودای سوم را نقل می‌کنم: «.... وقتی در کتاب مقدّس و عقاید کلیسای قدیم جست‌و‌جو کنیم، موارد زیر را می‌بینیم: 1ـ نپرداختن زن به آموزش در کلیسا: در این خصوص قدّیس پولس رسول می‌گوید: «زن باید با سکوت در کمال خاضع بودن آموزش ببیند. ولی به زن اجازه داده نشده که آموزش دهد و بر مردی چیره شود؛ بلکه باید در سکوت باشد. زیرا اول، آدم سرشته شد، سپس حوا؛ و آدم فریب نخورد، بلکه زن فریب خورد و آن سرپیچی رُخ داد. بلکه زن باید در ولادت فرزندان خالص شود، اگر در ایمان و دوستی و پاک بودن همراه با تعقُّل پایدار باشد». ملاحظه می‌کنیم که تعالیم قدّیس پولس رسول، در این زمینه توجیهی برای این ممانعت قرار می‌دهد که ارتباطی با شرایط اجتماعی در آن زمان و شرایط خاص کلیسا که شاگردش تیموتائوس رعایت می‌کرد، ندارد؛ بلکه به مواردی که به مرد و زن از ابتدای آفرینش اِختصاص دارد، استناد داده شده است.... 11ـ عقوبت‌های عملی: عقوبت‌های عملی درباره‌ی زن و در محدوده بارداری و ولادت و شیردهی وجود دارد؛ مواردی که براساس آنها تعطیل شدن‌های طولانی در وظایف برخی از زنان مکلّف به وجود می‌آید، و چه بسا مشغول‌شدن به کار کاهنی به طور کامل او را از وظیفه‌ی خانه‌داری بازمی‌دارد؛ که تربیت کودکان نیز از جمله‌ی آنها است....» (نظر کلیسای ارتودکسی در خصوص کاهن بودن زن). [↑](#footnote-ref-114)
115. - انجیل لوقا: اصحاح 11. [↑](#footnote-ref-115)
116. - نحل: 125. [↑](#footnote-ref-116)
117. - نسا: 36. [↑](#footnote-ref-117)
118. - لقمان: 18. [↑](#footnote-ref-118)
119. - حدید: 23. [↑](#footnote-ref-119)
120. - اسرا: 22 تا 39. [↑](#footnote-ref-120)
121. . انظر الملحقين (1) و (2). وأما النص فقال في كتاب التوحيد ما يلي: (فصل الخطاب من الإنجيل"عيسى سلام الله عليه يجهل الساعة": عيسى يقول عن نفسه إنه يجهل الساعة التي تكون فيها القيامة الصغرى: «وأما ذلك اليوم وتلك الساعة فلا يعلم بهما أحد ولا الملائكة الذين في السماء ولا الابن إلا الآب»، والجهل نقص بينما اللاهوت المطلق كامل مطلق لا يعتريه نقص أو جهل؛ لأنه نور لا ظلمة فيه، فالجهل يعتري المخلوق لوجود الظلمة في صفحة وجوده. إذن، عيسى نور وظلمة وهذا يثبت المطلوب أنّ عيسى ليس لاهوتاً مطلقاً، بل عبد مخلوق من ظلمة ونور، وليس نوراً لا ظلمة فيه تعالى الله علواً كبيراً. وفي هذا فصل الخطاب وبيان وموعظة لأولي الألباب..). [↑](#footnote-ref-121)
122. - به پیوست 1 و 2 مراجعه نمایید. اما متن؛ ایشان در کتاب توحید می‌فرماید: «فصل الخطاب از انجیل. عیسی از ساعت (رستاخیز) بی‌اطلاع است. عیسی درباره‌ی خودش می‌گوید که از ساعت که در آن قیامت صغری بر پا می‌شود بی‌اطلاع است: «و اما از آن روز و ساعت هیچ کس خبر ندارد، نه فرشتگان آسمان و نه پسر، فقط پدر از آن آگاه است». جهل، نقص است، حال آنکه لاهوت مطلق، کامل مطلق است و نقص یا جهل در آن راه ندارد؛ زیرا او نوری بدون ظلمت است ولی مخلوق به دلیل ظلمتی که در صفحه‌ی وجودی او هست، جهل او را فرا می‌گیرد. بنابراین عیسی نور و ظلمت (با هم) است و این مطلوب را اثبات می‌کند که عیسی لاهوت مطلق نیست، بلکه بنده‌ای آفریده شده از نور و ظلمت می‌باشد و نه نوری بدون ظلمت، تعالی الله علواً کبیراً. این مطلب، فصل الخطاب و کلامی حکمت‌آمیز و موعظه‌ای برای صاحبان خرد و اندیشه است...». [↑](#footnote-ref-122)
123. . وهذه بعض أقواله: «.. ثم تقدم قليلاً وخر على وجهه وكان يصلي قائلاً يا أبتاه إن أمكن فلتعبر عني هذه الكأس ..» انجيل متى: 26. «.. ثم تقدم قليلاً وخر على الأرض وكان يصلي لكي تعبر عنه الساعة إن أمكن \* وقال يا أبا الآب كل شئ مستطاع لك فاجز عني هذه الكأس ..». مرقس: 14. «.. وانفصل عنهم نحو رمية حجر وجثا على ركبتيه وصلى \* قائلاً يا أبتاه إن شئت أن تُجز عني هذه الكأس ..» لوقا: 22. [↑](#footnote-ref-123)
124. - اینها برخی از سخنان ایشان است: «... 39 سپس قدری پیش رفته، به روی زمین در افتاده، دعا می‌کرد، در حالی که می‌گفت: ای پدر! اگر ممکن باشد این پیاله را از من بگذران....» (متی: 26) ، «... 35 و قدری پيش‌تر رفته، به روی زمين افتاد و دعا كرد تا اگر ممكن باشد آن ساعت از او بگذرد36 پس گفت: ای پدرِ پدران، هر چيزی برای تو امکان‌پذیر است. اين پياله را از من بگذران....» (مرقس: 14) و «... 41 و از ايشان به مسافت پرتاب سنگی دور شده، به زانو درآمد و دعا كرده42 گفت: ای پدر، اگر تو بخواهی اين پياله را از من بگردان...» (لوقا: 22). [↑](#footnote-ref-124)
125. . سيأتي مزيد توضيح عن مسألة الشبيه في الموضوع القادم، وبخصوص أهمية الصلب والفداء انظر الملحق رقم (4). [↑](#footnote-ref-125)
126. - توضیح بیشتر درباره‌ی مسأله‌ی «شبیه» در موضوع پیش رو و به خصوص اهمیت به صلیب رفتن و فدا شدن خواهد آمد. به پیوست 4 مراجعه نمایید. [↑](#footnote-ref-126)
127. . انظر ملحق رقم (3). [↑](#footnote-ref-127)
128. - به پیوست 3 مراجعه کنید. [↑](#footnote-ref-128)
129. . يعترف القمص عبد المسيح بسيط في كتابه "إنجيل يهوذا هل يؤثر اكتشافه على المسيحية" بأنّ هذا الانجيل موجود سنة 180 م، وهو رغم تعريضه به لكن يهمني الآن اعترافه بقدم الوثيقة، يقول في ذكر الفرقة المسيحية المعتقدة بما فيه: (كان أول من ذكر هذه الفرقة وعقائدها من آباء الكنيسة الأولى، وكتب عن تأليفهم لإنجيل يهوذا، هو القديس إيريناؤس أسقف ليون بالغال "فرنسا حالياً" سنة 180م، وهذا الرجل كان تلميذاً للقديس بوليكاربوس الذي كان بدوره تلميذاً للقديس يوحنا تلميذ المسيح). والتاريخ الذي يقدمه القمص يعني أنّ ما يعتقد به بعض المسيحيين مما هو وارد في إنجيل يهوذا كان قبل بزوغ الإسلام وقبل مجمع نيقية المعقود سنة 325 م، انظر الملحق رقم (2). [↑](#footnote-ref-129)
130. - کشیش عبد المسیح بسیط، در کتابش «انجیل یهودا؛ آیا اکتشاف این انجیل بر مسیحیت تأثیرگذار است؟» اعتراف می‌کند که این انجیل در سال 180 م موجود بوده است. به رغم طعنه‌ای که او به آن می‌زند، آنچه اکنون برای من اهمیت دارد اعتراف او به قدمت این سند می‌باشد. وی در بیان فرقه‌ی مسیحی که به مطالب درون آن اعتقاد دارند، می‌گوید: «اولین شخص از پدران کلیسای اولیه که این فرقه و عقاید آنان را ذکر کرد و از گردآوری این عقاید، انجیل یهودا را به نگارش درآورد، قِدّیس ایرنائوس اسقف لیون بالکان (فرانسه فعلی) در سال180 م بوده است. این مرد، شاگرد قدّیس بولیکاربوس بوده که او نیز به نوبه‌ی خود شاگرد قِدّیس یوحنا شاگرد مسیح بوده است». تاریخی که این کشیش ارائه می‌دهد به این معنا است که آنچه برخی از مسیحیان به آن اعتقاد دارند و در انجیل یهودا آمده است، پیش از برآمدن اسلام و پیش از شورای نیقیه در سال 325م بوده است. به پیوست 2 مراجعه کنید. [↑](#footnote-ref-130)
131. .جدير ذكره أنّ ما دعا علماء الكنيسة إلى الطعن بإنجيل يهوذا هو حملهم "يهوذا" المذكور فيه على يهوذا الاسخريوطي، قال الانبا بيشوي: (237- كيف يكون يهوذا هو كاتبه ؟ كيف يكون يهوذا الإسخريوطي هو الذى كتبه ويهوذا كان قد انتحر بعد أن سلم السيد المسيح ؟ فمتى كتبه ؟ خاصة أنه كتب عن الساعات الأخيرة التي سبقت الصلب) سلسلة محاضرات تبسيط الإيمان. وشبيه به قول العالم الكاثوليكي توماس دي وليامز "عميد كلية اللاهوت في جامعة ريجينا في روما" عن إنجيل يهوذا: (.. وثيقة ترسم يهوذا الاسخريوطي في ضوء إيجابي).

     وأقل ما يقال عن هكذا فهم: إنه خيانة علمية وإيهام للناس؛ لأن إنجيل يهوذا ليس فيه تصريح بأنّ المدح المذكور فيه أو أنّ كاتبه هو "يهوذا الاسخريوطي" الخائن، إنما هذا فهم علماء الكنيسة ليس إلا. فاليقين بخيانة هذا اللعين يستدعي وفق الإنصاف والأمانة العلمية عدم حمل اسم "يهوذا" في هذه الوثيقة عليه، والبحث عن شخص آخر اسمه يهوذا كان موجوداً في وقت الصلب، بل كان هو المصلوب بدلاً عن عيسى بعد أن استجاب الله دعاءه وأبعد عنه كأس الصلب الذي طلب تنحيته عنه كما هو صريح إنجيل متى ومرقس ولوقا، وقد تقدمت النصوص. [↑](#footnote-ref-131)
132. - شایان ذکر است انگیزه‌ای که باعث شد علمای کلیسا به انجیل یهودا طعنه بزنند این است که «یهودای» موجود در آن را به «یهودای اسخریوطی» باز می‌گردانند. انبا بیشوی می‌گوید: «237ـ چطور یهودا نگارنده‌ی آن است؟! چطور می‌شود که یهودای اسخریوطی همان کسی باشد که آن را نگاشته باشد؟! در ‌حالی که یهودا پس از تحویل دادن سید مسیح خودکشی می‌کند! کِی آن را نگاشته است؟ به خصوص اینکه درباره‌ی آخرین ساعت‌های پیش از به صلیب رفتن بوده است!» (سلسله گفت‌وگوهای آسان‌سازی ایمان). شبیه به این سخن را دانشمند کاتولیک، توماس دی ولیامز ـ‌مسئول دانشکده‌ی لاهوت در دانشگاه رجینای روم‌ـ درباره‌ی انجیل یهودا می‌گوید: «... سندی که یهودای اسخریوطی را در چشم‌اندازی مثبت قرار می‌دهد».

     حداقل سخنی که درباره‌ اینچنین فهمی می‌توان گفت این است که: این، خیانتی به علم و به اشتباه انداختن مردم است؛ چرا که در انجیل یهودا هیچ صراحتی مبنی بر اینکه مدح و ستایش یاد ‌شده در آن یا نگارنده‌ی آن یهودای اسخریوطیِ خائن باشد، وجود ندارد. این چیزی جز فهم علمای کلیسا نیست! به قطع و یقین با توجّه به خیانت این ملعون، انصاف و امانت‌داری علمی چنین می‌طلبد که نام یهودا در این سند را حمل بر او نکنیم؛ و بررسی و تحقیق باید درباه‌ی فرد دیگری صورت گیرد که به نام یهودا در هنگام به صلیب رفتن وجود داشته است؛ و حتی او همان کسی است که به جای عیسی به ‌صلیب کشیده شد؛ البته پس از اینکه خداوند دعایش را اجابت فرمود و جام به صلیب کشیده شدن را که تقاضای معزول داشتنش کرده بود، از او دور گردانید؛ همان‌طور که به صراحت در انجیل متی، مرقس و لوقا دیده می‌شود. این متون، پیش‌تر ارایه شد. [↑](#footnote-ref-132)
133. - انجیل یهودا: مشهد سوم. [↑](#footnote-ref-133)
134. . تقدم بيان ما في قاموس الكتاب المقدس وشرحه كلمة "يَهوذا ابن يعقوب" وأنها بمعنى حمد، وسيأتي مزيد من التوضيح في معرفة الشبيه واسمه والنصوص المثبتة لهذه الحقيقة المخفية والتي تخبط في بيانها الجميع في النقطة اللاحقة. [↑](#footnote-ref-134)
135. . للمزيد راجع كتاب وصي ورسول الإمام المهدي في التوراة والإنجيل والقرآن، ورسالة الهداية، للسيد أحمد الحسن، وكذا باقي كتبه التي كشفت الكثير من الحقائق الإلهية المجهولة لدى علماء الأديان.

     وهذا رابط تحميلها: http://vb.al-mehdyoon.org/t4451.html [↑](#footnote-ref-135)
136. - این بیان در فرهنگ کتاب مقدّس و شرح کلمه‌ی «یهودا پسر یعقوب» به معنی «حمد ـ ستایش» آمده است. در ادامه توضیحات بیش‌تر برای شناخت شبیه و نامش و متون ثابت کننده‌ی این حقیقت پنهان که همگی در بیانش اشتباه کرده‌اند، در نکته‌ی بعدی خواهد آمد. [↑](#footnote-ref-136)
137. - برای کسب اطلاعات بیشتر به کتاب «وصی و فرستاده‌ی امام مهدی در تورات، انجیل و قرآن» و «نامه‌ی هدایت» سید احمدالحسن و همچنین به سایر کتاب‌های ایشان که از بسیاری از حقایق الهی پنهان مانده از علمای اَدیان پرده برداشته است، مراجعه نمایید.

     لینک دانلود:http://vb.al-mehdyoon.org/t4451.html [↑](#footnote-ref-137)
138. - کتاب غیبت طوسی: ص 423. [↑](#footnote-ref-138)
139. - بقره: 259. [↑](#footnote-ref-139)
140. . كتاب المتشابهات بأجزاء أربعة للسيد أحمد الحسن ، أوضح فيه ما تشابه في مسائل العقيدة، وفي الجزء الرابع تعرض إلى مسألة الشبيه المصلوب، انظر: الملحق رقم (5). [↑](#footnote-ref-140)
141. -کتاب متشابهاتِ سید احمدالحسن در چهار جلد، که ایشان در آن، مسائل متشابهِ عقیدتی را روشن فرموده و در جلد چهارم به مسئله‌ی شبیه که به صلیب کشیده شد پرداخته است. به پیوست 5 مراجعه کنید. [↑](#footnote-ref-141)
142. - نساء: 157. [↑](#footnote-ref-142)
143. - نساء: 157. [↑](#footnote-ref-143)
144. - جن: 26 تا 28. [↑](#footnote-ref-144)
145. - بقره: 255. [↑](#footnote-ref-145)
146. . بالنسبة إلى المسيحيين، فيكفي في بيان اختلافهم وعدم اتضاح الحقيقة لهم وجود فرق منهم تؤمن بما في إنجيل يهوذا، وهم مسيحيون ولا تستطيع الكنيسة الحالية سلبهم هويتهم، للمزيد انظر ملحق رقم (3).

     وأما بالنسبة إلى المسلمين، فأكتفي بنقل قول عالمين من علماء المسلمين:

     الأول: للطبري السني (ت: 310 هـ) إذ يقول: (.. واختلف أهل التأويل فـي صفة التشبيه الذي شُبِّه لليهود فـي أمر عيسى، فقال بعضهم: لما أحاطت اليهود به وبأصحابه، أحاطوا بهم، وهم لا يثبتون معرفة عيسى بعينه، وذلك أنهم جميعاً حُوّلوا في صورة عيسى، فأشكل على الذين كانوا يريدون قتل عيسى، عيسى من غيره منهم، وخرج إليهم بعض من كان في البيت مع عيسى، فقتلوه وهم يحسبونه عيسى.. وقال آخرون: بل سأل عيسى من كان معه في البيت أن يُلْقَـى على بعضهم شبهه، فانتدب لذلك رجل فأُلقي عليه شبه، فَقُتل ذلك الرجل ورُفع عيسى ابن مريم ) جامع البيان.

     والثاني: للشيخ الطوسي (ت 460 هـ) حيث يقول: (واختلفوا في كيفية التشبيه الذي شبه لليهود في أمر عيسى فقال وهب بن منبه ...)، ثم نقل أقوال المفسرين في ذلك، انظر: التبيان: ج3 ص382 - 385.

     فشخصية المصلوب ومجريات ما حصل إذن مجهولة لدى علماء المسلمين، تماماً كمجهوليتها لدى علماء الكنيسة، فهم وإن كانوا اليوم يتبنى أغلبهم القول بأنّ عيسى هو من صلب، إلا أنّ المسيحين الأوائل كان لديهم قول آخر، كما أنهم عاجزون في نفس الوقت عن التوفيق بين ذلك وبين نصوص إنجيلية توضح أنّ المصلوب شخص آخر كما بينها السيد أحمد الحسن في كتابه هذا بأروع بيان. [↑](#footnote-ref-146)
147. - در خصوص مسیحیان، برای بیان اختلاف آنان و روشن نبودن حقیقت برای ایشان، همین مسأله کفایت می‌کند که فرقه‌هایی از آنها وجود دارد که به آنچه در انجیل یهودا است ایمان دارند؛ درحالی که اینها، مسیحی هستند و کلیسای فعلی نمی‌تواند هویّت‌شان را آنان بگیرد. برای اطلاعات بیشتر به پیوست 3 مراجعه کنید.

     اما در خصوص مسلمانان، فقط به بیان سخن دو دانشمند از علمای مسلمان بسنده می‌کنم:

     اول: طبری سُنّی (متولد 310 هـ) آنجا که می‌گوید: «.... تأویل‌گران در ویژگی شبیهی که در قضیه‌ی عیسی برای یهودیان مُشتبه شد، دچار اختلاف می‌باشند؛ برخی از آنان می‌گویند: وقتی یهود به او و یارانش اِحاطه پیدا کردند، آنها را دوره کردند در حالی که آنان در شناخت با چشمان خود هم‌نظر نبودند؛ و این، به آن دلیل بود که همگی آنان به شکل عیسی دگرگون شدند. این موضوع باعث ایجاد اشکال برای آنان که خواستار قتل عیسی بودند گردید. عیسی، غیر از آنان بود و یکی از کسانی که در خانه و با عیسی بود، به طرف آنان بیرون رفت. آنها او را کشتند در ‌حالی که فکر می‌کردند او عیسی است.... و دیگران گفتند: عیسی از کسانی که در خانه بودند، خواست که شباهتش بر برخی از آنان انداخته شود. یکی از آنان پیش قدم شد و شباهت او، بر او انداخته شد. پس آن مرد کُشته و عیسی بن مریم بالا برده شد» (جامع البیان) .

     دوم: شیخ طوسی (متولد460 هـ) که می‌گوید: «و در چگونگی تشبیهی که مورد مسأله‌ی عیسی برای یهود به وجود آمد، اختلاف نظر دارند. وهب بن منبه می‌گوید:....» سپس سخنان مُفسّران را در این خصوص نقل می‌کند. به تبیان: ج 3 ص 382 تا 385 مراجعه کنید.

     بنابراین شخصیت به صلیب کشیده شده و آنچه اتفاق افتاده، برای علمای مسلمان مجهول است؛ درست همانند مجهول ماندن آن برای عالمان کلیسا. هر ‌چند بیشتر آنان امروز نظرشان بر این است که عیسی همان کسی بود که به صلیب رفت مگر نزد مسیحیان اولیه که نظر دیگری داشتند، اما در عِین حال آنها از سازگار کردن این نظر با متون انجیلی که بیان می‌کنند که شخص به صلیب کشیده شده، شخصیت دیگری است، ناتوان هستند؛ نکته‌ای که سید احمد الحسن در کتاب خود با گویاترین بیان روشن کرده است. [↑](#footnote-ref-147)
148. - متی: 26. [↑](#footnote-ref-148)
149. - مرقس: 14. [↑](#footnote-ref-149)
150. - لوقا: 22. [↑](#footnote-ref-150)
151. - انجیل متی: 27. [↑](#footnote-ref-151)
152. - انجیل مرقس: 15. [↑](#footnote-ref-152)
153. - انجیل یوحنا: 18. [↑](#footnote-ref-153)
154. . بالرغم من وضوح هذا، لكن علماء الكنيسة مرة أخرى يلجأون الى مسألة الاقانيم ليبرروا مخاطبة عيسى لأمه بيا امرأة، يقول القمص تادرس يعقوب في تفسيره: (لم يقل "يا أماه" بل "يا امرأة"، لأن ما يمارسه بخصوص تحويل الماء خمرًا لا يصدر بكونه إنسانًا أخذ جسدًا منها، وإنما بعمل لاهوته)، وكأنّ هذه العقيدة الباطلة شماعة يعلقون عليها أوهامهم متى ما شاءوا !! [↑](#footnote-ref-154)
155. - علی رغم روشن بودن این موضوع، ولی علمای کلیسا بار دیگر به مسأله‌ی اَقانیم پناه می‌برند تا اینکه عیسی مادرش را با عبارت «ای زن» خطاب قرار می‌دهد را توجیه کنند. کشیش تادرس یعقوب در تفسیرش می‌گوید: «او نمی‌گوید: «ای مادر» بلکه می‌گوید: «ای زن» چرا که آنچه او در دگرگون کردن آب به شراب به انجام می‌رسد، به این دلیل نیست که او انسانی است که جسدی دارد، بلکه این، تنها با عمل لاهوتی او به انجام رسیده است» و گویی این عقیده‌ی باطل، دست‌آویزی است که هر وقت بخواهند خیالات و اوهام‌شان را به آن می‌آویزند! [↑](#footnote-ref-155)
156. - انجیل یوحنا: 19. [↑](#footnote-ref-156)
157. - انجیل لوقا: 22. [↑](#footnote-ref-157)
158. - انجیل یوحنا: 13. [↑](#footnote-ref-158)
159. - یوحنا: 18 – 11. [↑](#footnote-ref-159)
160. - مرقس: 14. [↑](#footnote-ref-160)
161. - انجیل یهودا: مشهد سوم. [↑](#footnote-ref-161)
162. - انجیل لوقا: 23. [↑](#footnote-ref-162)
163. - انجیل لوقا: 23. [↑](#footnote-ref-163)
164. . وللمثال أنقل نصين، الأول: لبدر الدين العيني إذ يقول في بيان "وما قتلوه وما صلبوه لكن شبه لهم": (.. وذلك أنهم لما نصبوا له خشبة ليصلبوا عليها، ألقى الله تعالى شبه عيسى على الذي دلهم عليه، واسمه: يهوذا، وصلبوه مكانه، وهم يظنون أنه عيسى، ورفع الله عيسى إلى السماء ..) عمدة القاري في شرح صحيح البخاري: ج12 ص35.

     الثاني: للمفسر الشيعي ناصر مكارم الشيرازي، إذ يقول: (يستنتج من نصوص جميع الأناجيل أن المقبوض عليه قد اختار الصمت أمام "بيلاطيس" الحاكم الرومي لبيت المقدس - آنذاك - ولم يتفوه إلا بالقليل دفاعا عن نفسه ويستبعد كثيرا أن يقع عيسى المسيح في خطر كهذا ولا يدافع عن نفسه بما يستحقه الدفاع عن النفس، وهو المعروف بالفصاحة والبلاغة والشجاعة والشهامة. ألا يحتمل في هذا المجال أن يكون شخص آخر - ك‍ "يهوذا الأسخربوطي" الذي خان ووشى بعيسى المسيح وكان يشبهه كثيراً - قد وقع هو بدل المسيح في الأسر وأنه لهول الموقف قد استولى عليه الخوف والرعب، فعجز عن الدفاع عن نفسه أو التحدث أمام الجلادين بشئ..) تفسير الأمثل: ج3 ص529.

     ويجيب مركز الأبحاث العقائدية التابع للسيستاني عن الشبيه فيقول: (.. من المسلَّم به أن إلقاء القبض على المسيح حصل نتيجة خيانة أحد الحواريين وهو يهوذا الاسخريوطي والقرآن الكريم يثبت أن المسيح الذي ألقي القبض عليه ثم صلب شُبِّه لهم، أي أن الله تعالى عاقب يهوذا الخائن وشبهه بالمسيح وصلب هو بدلاً عن المسيح: "وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَكِن شُبِّهَ لَهُم" النساء: 157. وبذلك يتضح الغموض الإنجيلي والتناقض العجيب في بيان كيفية نهاية يهوذا حيث اختلفت الأناجيل في توبته وندمه وعدم ذلك، وكذلك اختلفوا في كيفية موته بل حتى في موته أصلاً، فلنا الحق أن نقول خائن مثل يهوذا كيف تغافل عنه المسيحيون آنئذٍ ولو بعد حين كيف تركوه وتركوا أخباره وتركوا معرفة مصيره الذي ينبغي الاهتمام به وجزائه وخزيه في الدنيا ليزداد الناس إيماناً واطمئناناً؟).

     مركز الابحاث العقائدية التابع للسيستاني <http://www.aqaed.com/faq/2052/> [↑](#footnote-ref-164)
165. - برای مثال، دو متن را ذکر می‌کنم: اول: بدر الدین عینی آنجا که در بیان (و حال آنکه آنان مسيح را نکشتند و بر دارش نکردند بلکه امر بر ايشان مشتبه شد) می‌گوید: «.... و این از آن جهت بود که وقتی آنان چوبه‌ی داری قرار دادند تا او را بر آن به صلیب بکشند، خداوند متعال شباهت عیسی را بر کسی که آنان را به سوی او راهنمایی کرد، افکند. نام این شخص یهودا بود و به جای او به صلیب رفت در حالی که آنان گمان می‌کردند که او عیسی است؛ و خداوند، عیسی را به سوی آسمان بالا برد...» (عمدة القاری در شرح صحیح بخاری: ج 12 ص 35).

     دوم: مُفسّر شیعی، ناصر مکارم شیرازی؛ آنجا که می‌گوید: «از متون همه‌ی انجیل‌ها، این نتیجه به دست می‌آید کسی که دستگیر شد، در حضور «پیلاتس» حاکم رومی بیت المقدّس در آن زمان سکوت را برگزید و دهان به سخن نگشود مگر اندکی برای دفاع از خودش؛ و این بسیار دور از ذهن است که عیسی مسیح در چنین موقعیت خطری واقع شود، ولی به آن گونه‌ای که باید از خود دفاع کند، از خودش دفاع نکرده باشد؛ در‌حالی که او به فصاحت، بلاغت، شجاعت و شهامت معروف است. آیا این احتمال وجود ندارد که در این عرصه، شخص دیگری وجود داشته باشد؟ مانند «یهودای اسخریوطی» که خیانت و از عیسی مسیح بدگویی نمود و بسیار به او شبیه بود. در هنگام دستگیر ‌شدن بدل مسیح بر او افتاد و از ترس این موقعیت، ترس و رُعب بر او چیره شد؛ در ‌نتیجه از دفاع از خودش یا اینکه در حضور جلّادان سخنی بگوید، ناتوان گردید...» (تفسیر‌ نمونه: ج 3 ص 529).

     مرکز تحقیقات عقیدتی زیر نظر سیستانی درباره‌ی شبیه پاسخ داده، می‌گوید: «.... این پذیرفته شده است که دستگیر‌شدن مسیح در اَثر خیانت یکی از حواریون که یهودای اسخریوطی بود، صورت پذیرفت؛ و قرآن کریم ثابت می‌کند مسیحی که دستگیر شد و به ‌صلیب رفت، بر ایشان مُشتبه شد؛ یعنی خداوند متعال یهودای خائن را عقوبت کرد، او را به مسیح شبیه کرد، و او به جای مسیح به صلیب رفت: (و حال آنکه آنان مسيح را نکشتند و بر دارش نکردند بلکه امر بر ايشان مشتبه شد) (نسا: 157). به این ترتیب ابهام انجیل و تناقض عجیبی که در بیان چگونگی عاقبت یهودا وجود دارد، روشن می‌شود؛ آنجا که انجیل‌ها در توبه و پشیمان شدن او، و اینکه چنین اتفاقی رخ نداد، اختلاف دارند. همچنین در چگونگی مردنش و حتی در اینکه او مرده باشد، اختلاف دارند. ما حق داریم بگوییم که چگونه مسیحیان در آن زمان از خائنی چون یهودا غافل شدند؛ هر ‌چند پس از مدتی! چگونه او را رها کردند، اخبارش را ترک گفتند و شناخت آخر و عاقبتش را رها کردند؟! شناختی که باید به آن توجه شود و (همچنین) جزا و پستی و حقارت او در این دنیا؛ تا به این ترتیب ایمان و اطمینان مردم افزایش بیابد؟»

     (مرکز تحقیقات عقیدتی زیر نظر سیستانی <http://www.aqaed.cpm/faq/2052/> ). [↑](#footnote-ref-165)
166. .سيأتي بعد قليل بيان الروايات من كتب الشيعة والسنة. [↑](#footnote-ref-166)
167. - تفسیر قمی: ج 1 ص 103. [↑](#footnote-ref-167)
168. - انجیل لوقا: 22. [↑](#footnote-ref-168)
169. - انجیل یوحنا: 13. [↑](#footnote-ref-169)
170. . في المصدر: (قلبت) والصحيح ما أثبتناه. وفي طبعة مؤسسة الأعلمي، بيروت - لبنان، ط1 لسنة 1428 هـ - 2007 م، ص700 – 701، بلفظ (قبلت)، كما اثبتناه. [↑](#footnote-ref-170)
171. - در منبع عبارت «پذیرفتند» آمده است و درست، همان است که ما نگاشتیم. در چاپ موسسه‌ی اعلمی بیروت ـ لبنان چاپ 1سال 1428هـ ـ 2007 م، ص700 و 701 با لفظ «پذیرفتند» آمده است؛ همانطورکه ما نگاشتیم. [↑](#footnote-ref-171)
172. - تفسیر قمی: ج 2 ص 365 و 366. [↑](#footnote-ref-172)
173. - انجیل یوحنا: اصحاح 18. [↑](#footnote-ref-173)
174. - **اللهم أعطه جلادة موسى، واجعل فی نسله شبیه عیسى**، **اللهم إنک خلیفتی علیه وعلى عترته و ذریته الطیبة المطهرة التى أذهبت عنها الرجس والنجس** غیبت نعمانی: ص 144. [↑](#footnote-ref-174)
175. - زاد المسیر فی التفسیر ـ ابن جوزی: ج 2 ص 218. [↑](#footnote-ref-175)
176. - جامع البیان در تفسیر قرآن: ابن جریر طبری: ج 6 ص 21. [↑](#footnote-ref-176)
177. - جواهر الحسان در تفسیر قرآن ـ ثعالبی: ج 2 ص 326. [↑](#footnote-ref-177)
178. - تفسیر مدارک التنزیل و حقایق التأویل ـ نسفی. [↑](#footnote-ref-178)
179. - تفسیر ابن کثیر: ج 1 ص 587. [↑](#footnote-ref-179)
180. - ص: 75. [↑](#footnote-ref-180)
181. - ذاریات: 47. [↑](#footnote-ref-181)
182. - ص: 75. [↑](#footnote-ref-182)
183. - ذاریات: 47. [↑](#footnote-ref-183)
184. - نجم: 56. [↑](#footnote-ref-184)
185. - ص: 75. [↑](#footnote-ref-185)
186. - زخرف: 81. [↑](#footnote-ref-186)
187. - مجمع النورین ـ مرندی: ص 272. [↑](#footnote-ref-187)
188. - بحار الانوار: ج 6 ص 249. [↑](#footnote-ref-188)
189. - خصال ـ صدوق: ص 482. [↑](#footnote-ref-189)
190. - بحار الانوار: ج 25 ص 2. [↑](#footnote-ref-190)
191. - بحار الانوار: ج 25 ص 3. [↑](#footnote-ref-191)
192. - امالی طوسی: ص 305؛ یک‌صد منقبت ـ ابن شاذان قمی: ص 174؛ کنز الفوائد ـ کراجکی: ص 80. [↑](#footnote-ref-192)
193. - بحار الانوار: ج 15 ص 27. [↑](#footnote-ref-193)
194. - بحار الانوار: ج 25 ص 22. [↑](#footnote-ref-194)
195. - بحار الانوار: ج 25 ص 24. [↑](#footnote-ref-195)
196. - بحار الانوار: ج 25 ص 21. [↑](#footnote-ref-196)
197. - ینابیع المودة: ج 1 ص 47. حدیث روایت شده از سلمان را می‌توانید در تاریخ شهر دمشق: ج 42 ص 67، مناقب ابن مغازلی: ص 87، فضایل صحابه ـ ابن حنبل: ج 2 ص 662 و مناقب خوارزمی: ص 145 نیز ببینید. [↑](#footnote-ref-197)
198. - ینابع المودة: ج 1 ص 47. [↑](#footnote-ref-198)
199. - نظم درر السمطین ـ زرندی حنفی: ص 79؛ و در کتابش «معراج الوصول الی معرفة آل رسول الله»: ص 33 نیز آن را آورده است. [↑](#footnote-ref-199)
200. - طبقات کبری: ج 1 ص 149. [↑](#footnote-ref-200)
201. - سنن ترمذی: ج 5 ص 245. [↑](#footnote-ref-201)
202. - مستدرک ـ حاکم: ج 2 ص 608. [↑](#footnote-ref-202)
203. .ظهور الروح أو الملاك في جسد أمر ثابت في العهدين القديم والجديد كظهوره لهاجر (انظر: تكوين - 16: 7)، ومريم ويعقوب، يقول انطونيوس فكري عند تفسير ظهور الملاك ليعقوب: (المخلوقات الروحية كالملائكة لا يمكننا أن نراها إلا إذا أخذت شكلاً محسوساً نراه بها، وذلك حين يريد الله ويسمح بذلك) تفسير لوقا - أصحاح1.

     وأما مسألة ظهور جبرئيل بصورة دحية الكلبي فهو أمر معروف جداً عند جميع المسلمين، وسأكتفي بأمثلة مختصرة:

     عن محمد بن يحيى الخثعمي، عن أبي عبد الله ، قال: (إن أبا ذر أتى رسول الله  ومعه جبرئيل في صورة دحية الكلبي وقد استخلاه رسول الله، فلما رآهما انصرف عنهما ولم يقطع كلامهما ..) الكافي - الشيخ الكليني: ج2 ص587.

     قال الشيخ المفيد: (وأما الروايات في رؤية الملائكة بصورة إنسان في الأمم السابقة وفي هذه الأمة فلا تعد ولا تحصى فقد روى رؤية بعض الصحابة جبرئيل بصورة دحية الكلبي ..) أوائل المقالات: ص288.

     وروى النسائي في سننه: (أخبرنا محمد بن قدامة، عن جرير، عن أبي فروة، عن أبي زرعة، عن أبي هريرة وأبي ذر ... وإنا لجلوس ورسول الله صلى الله عليه وسلم في مجلسه إذ أقبل رجل أحسن الناس وجهاً .... وإنه لجبريل نزل في صورة دحية الكلبي) سنن النسائي: ج8 ص101 – 103.

     وأخرج الألباني في السلسلة الصحيحة، عن ابن عمر قال: (كان جبريل يأتي النبي  في صورة دحية الكلبي) ج3 ص104 تحت رقم 111، وقال عنه: "وإسناده صحيح على شرط مسلم.

     قال ابن حجر: (هل من الملائكة صحابة ؟ الملائكة أجسام نورانية قادرة على التشكيل والظهور بأشكال مختلفة، وهي تتشكل بأشكال حسنة، شأنها الطاعة وأحوال جبريل مع النبي صلى الله عليه وسلم حين تبليغه الوحي وظهوره في صورة دحية الكلبي تؤيد رجحان هذا التعريف للملائكة على غيره) الإصابة: ج1 ص9. [↑](#footnote-ref-203)
204. - ظهور و آشکار‌ شدن روح یا فرشتگان در جسد، موضوعی است که در عهد قدیم و جدید ثابت شده است؛ مانند ظهورش برای هاجر (مراجعه کنید به: سفر پیدایش ـ 16: 7) و مریم و یعقوب. آنتونیوس فکری در تفسیر ظهور فرشتگان بر یعقوب می‌گوید: «برای ما امکان دیدنِ آفریده‌های روحانی ـ‌مانند فرشتگان‌ـ وجود ندارد؛ مگر اینکه شکل قابل حسّی به خود بگیرند تا با آن بتوانیم آنان را ببینیم، و این هنگامی است که خداوند اراده فرماید و اجازه‌اش را صادر فرماید» (تفسیر لوقا ـ اصحاح 1).

     اما مسئله‌ی ظهور جبرئیل به شکل دحیه‌ی کلبی، برای همه‌ی مسلمانان معروف و شناخته شده است و تنها به مثال‌های مختصری بسنده می‌کنم:

     از محمد بن یحیی خثعمی از امام صادق روایت شده است که فرمود: «ابوذر نزد رسول خداآمد در حالی که با ایشان جبرئیل به شکل دحیه‌ی کلبی بود و رسول خدا با او خلوت کرده بود. وقتی آن دو را دید، از آنها روی گرداند و سخنشان قطع نشد...» (کافی ـ شیخ کلینی: ج 2 ص 587).

     شیخ مفید می‌گوید: «اما روایات در خصوص دیدن فرشتگان به شکل انسان در امت‌های پیشین و در این امت، به شماره در نمی‌آید. روایت شده است که برخی از صحابه، جبرئیل را به شکل دحیه‌ی کلبی دیده‌اند» (اوائل ‌المقالات: ص 288).

     نسائی در سُنن خود روایت کرده است: «محمد بن قدامه به ما خبر داده است از جریر، از ابو فروه، از ابو زرعه، از ابوهریره، از ابوذر... و ما نشسته بودیم و رسول خدا در جای نشستن خود بود. ناگهان مردی آمد که بسیار زیبارو بود.... او جبرئیل بود که به شکل دحیه‌ی کلبی در آمده بود» (سنن نسائی: ج 8 ص 101 تا 103).

     آلبانی در سلسلة الصحیحة از ابن عمر آورده است که گفت: «جبرئیل به شکل دحیه‌ی کلبی نزد پیامبر می‌آمد» (ج 3 ص 104 ذیل شماره‌ی 111) و درباره‌ی آن گفته است: سندش به شرط مسلم، صحیح است.

     ابن حجر می‌گوید: «آیا صحابه‌ای از فرشتگان وجود داشت؟ فرشتگان، جسم‌هایی نورانی هستند که می‌توانند به شکل‌های مختلفی شکل بگیرند و آشکار بشوند. آنها شکل‌های نیکویی به خود می‌گیرند. شأن و جایگاه آنان، اطاعت است و حالات جبرئیل با پیامبر هنگام رساندن وحی و آشکار ‌شدن به شکل دحیه‌ی کلبی، سزاوار ‌بودن. این شناسایی و تعیین هویت برای فرشتگان برتر بودن آنها را بر غیرشان تأیید می‌کند.» (اصابة: ج 1 ص 9). [↑](#footnote-ref-204)
205. . هذا الملحق هو نص ما ذكره السيد أحمد الحسن في كتاب التوحيد، وما فيه من تعليقات هي بقلمه . [↑](#footnote-ref-205)
206. - این پیوست، متنی است که سید احمدالحسن در کتاب توحید ذکر فرموده و پاورقی‌هایی که در آن است به قلم ایشان می‌باشد. [↑](#footnote-ref-206)
207. - انعام: 101. [↑](#footnote-ref-207)
208. . وهذا أيضاً أمر فطري وعقلي وهو أن الحقيقة البسيطة المطلقة لا يمكن أن ينفصل عنها شيء مغاير لها أو متميز عنها، ولا يمكن أن يكون فيها أقسام أو أجزاء أو أصول أو أقانيم كما يسمونها متمايزة؛ لأن هذا يعني أنها حقيقة مركبة وليست بسيطة، والتركيب دلالة الافتقار وينفي عنها الغنى، وبالتالي لينفصل شيء ما متميز عن الحقيقة البسيطة المطلقة لابد من وجود حقيقة بسيطة مطلقة أخرى، وهذا أمر محال؛ لأن الحقيقة البسيطة المطلقة واحدة ولا يمكن أن تتعدد. [↑](#footnote-ref-208)
209. - این به طور فطری و عقلی پذیرفته شده است که از حقیقتِ بسیطِ مطلق نمی‌تواند چیزی صادر شود که مغایر یا متمایز با آن باشد و نمی‌تواند در آن گونه‌ها، اجزا، اصول و یا اقانیم متمایز آن‌گونه که ایشان نام نهاده‌اند، وجود داشته باشد؛ زیرا در این صورت به این معنی خواهد بود که آن حقیقت، حقیقتِ مرکب می‌باشد و نه بسیط، و مرکب بودن، دلالت بر فقر و نیاز دارد و بی‌نیازی و غنی بودن را نفی می‌کند. بنابراین برای جدا شدن چیزی متمایز از حقیقتِ بسیطِ مطلق باید حقیقت بسیط مطلق دیگری هم وجود داشته باشد که این، محال است؛ چرا که حقیقت بسیط مطلق، یگانه است و نمی‌تواند متعدد باشد. [↑](#footnote-ref-209)
210. - مؤمنون: 91. [↑](#footnote-ref-210)
211. - صافات: 151 و 152. [↑](#footnote-ref-211)
212. - کهف: 4 و 5. [↑](#footnote-ref-212)
213. - یونس: 68. [↑](#footnote-ref-213)
214. - شمس: 8. [↑](#footnote-ref-214)
215. - نور: 35. [↑](#footnote-ref-215)
216. - مریم: 35. [↑](#footnote-ref-216)
217. - (در اين سخن برای صاحبدلان يا آنان که با حضور قلب گوش فرا می‌دارند، اندرزی است) (ق: 37) (مترجم). [↑](#footnote-ref-217)
218. .ولهذا تجدهم دائماً يقولون: إن الثالوث غير معقول ولا يدرك بالعقل، ولكن يجب الإيمان به. [↑](#footnote-ref-218)
219. - از این رو می‌بینیم که مرتب آنها می‌گویند: اقانیم سه‌گانه، عقلانی نیست و با عقل درک نمی‌شود ولی ایمان به آن، واجب است. [↑](#footnote-ref-219)
220. . هذا الملحق هو نص ما ذكره السيد أحمد الحسن في كتاب التوحيد، وما فيه من تعليقات هي بقلمه . [↑](#footnote-ref-220)
221. - این پیوست، متنی است که سید احمدالحسن در کتاب توحید ذکر فرموده و پاورقی‌هایی که در آن است به قلم ایشان می‌باشد. [↑](#footnote-ref-221)
222. . يقصد به كتاب التوحيد، (المعلِّق). [↑](#footnote-ref-222)
223. . «وأما ذلك اليوم وتلك الساعة فلا يعلم بهما أحد ولا الملائكة الذين في السماء ولا الابن إلا الآب» مرقس: 13. [↑](#footnote-ref-223)
224. - منظور، کتاب توحید است (گردآورنده). [↑](#footnote-ref-224)
225. - و اما آن روز و آن ساعت، هیچ کس آن را نداند و نه هیچ فرشته‌ای که در آسمان است و نه پسر، مگر پدر. (مرقس: 13). [↑](#footnote-ref-225)
226. . في الحقيقة هم لا يعتقدون بهذا، بل يعتقدون بالتمايز ولكن لكثرة تخبطهم وأقوالهم واختلافاتهم في محاولة ترقيع الخلل في عقيدة اللاهوت عندهم اضطررت أن أرد على ما قالوا وما يحتمل أن يقولوا. [↑](#footnote-ref-226)
227. - در حقیقت آنها به این موضوع اعتقاد ندارند، بکه به «تمایز» اعتقاد دارند ولی به دلیل زیادی خطاهای آنها و سخنانشان و اختلافاتشان در مقوله‌ی وصله‌پینه کردن حفره‌هایشان در زمینه‌ی لاهوت مطلق، آنچه آنها گفته‌اند را می‌گویم و ممکن است این گونه عقیده نداشته باشند. [↑](#footnote-ref-227)
228. - تورات: سفر پیدایش ـ اصحاح اول. [↑](#footnote-ref-228)
229. - تورات: سفر پیدایش ـ اصحاح اول. [↑](#footnote-ref-229)
230. - تورات: اشعیا- اصحاح هشتم ـ عهد قدیم و جدید: ج 1 ـ مجمع کنیسه‌های شرق. [↑](#footnote-ref-230)
231. - انجیل متی: اصحاح اول - عهد قدیم و جدید: ج 2 ـ مجمع کنیسه‌های شرق. [↑](#footnote-ref-231)
232. .[حضر افتتاح المجمع الإمبراطور [قسطنطين الأول](http://ar.wikipedia.org/wiki/%D9%82%D8%B3%D8%B7%D9%86%D8%B7%D9%8A%D9%86_%D8%A7%D9%84%D8%A3%D9%88%D9%84) وبدأ مجمع نيقية جلساته في [20 مايو](http://ar.wikipedia.org/wiki/20_%D9%85%D8%A7%D9%8A%D9%88)[325](http://ar.wikipedia.org/wiki/325)، عقد المجمع بناء على تعليمات من الإمبراطور [قسطنطين الأول](http://ar.wikipedia.org/wiki/%D9%82%D8%B3%D8%B7%D9%86%D8%B7%D9%8A%D9%86_%D8%A7%D9%84%D8%A3%D9%88%D9%84) لدراسة الخلافات بين [آريوس](http://ar.wikipedia.org/wiki/%D8%A2%D8%B1%D9%8A%D9%88%D8%B3) وأتباعه من جهة وبين [كنيسة الإسكندرية](http://ar.wikipedia.org/w/index.php?title=%D9%83%D9%86%D9%8A%D8%B3%D8%A9_%D8%A7%D9%84%D8%A5%D8%B3%D9%83%D9%86%D8%AF%D8%B1%D9%8A%D8%A9&action=edit&redlink=1) ممثلة ب[الكسندروس الأول (بابا الإسكندرية)](http://ar.wikipedia.org/wiki/%D8%A7%D9%84%D9%83%D8%B3%D9%86%D8%AF%D8%B1%D9%88%D8%B3_%D8%A7%D9%84%D8%A3%D9%88%D9%84_(%D8%A8%D8%A7%D8%A8%D8%A7_%D8%A7%D9%84%D8%A5%D8%B3%D9%83%D9%86%D8%AF%D8%B1%D9%8A%D8%A9)) وأتباعه من جهة أخرى، حول طبيعة يسوع هل هي نفس طبيعة الرب أم طبيعة البشر. أنكر [آريوس](http://ar.wikipedia.org/wiki/%D8%A2%D8%B1%D9%8A%D9%88%D8%B3) ألوهية يسوع فاعتقد بأنه كان هناك وقت لم يكن يسوع موجوداً فيه، واعتبره رفيعا بين مخلوقات الله ومِنْ صُنْعِهِ، كما اعتبر أن [الروح القدس](http://ar.wikipedia.org/wiki/%D8%A7%D9%84%D8%B1%D9%88%D8%AD_%D8%A7%D9%84%D9%82%D8%AF%D8%B3) من صُنْعِ الله أيضا. بينما أكد [الكسندروس الأول (بابا الإسكندرية)](http://ar.wikipedia.org/wiki/%D8%A7%D9%84%D9%83%D8%B3%D9%86%D8%AF%D8%B1%D9%88%D8%B3_%D8%A7%D9%84%D8%A3%D9%88%D9%84_(%D8%A8%D8%A7%D8%A8%D8%A7_%D8%A7%D9%84%D8%A5%D8%B3%D9%83%D9%86%D8%AF%D8%B1%D9%8A%D8%A9)) على أن طبيعة المسيح هي من نفس طبيعة الله و تغلب رأي [الكسندروس الأول (بابا الإسكندرية)](http://ar.wikipedia.org/wiki/%D8%A7%D9%84%D9%83%D8%B3%D9%86%D8%AF%D8%B1%D9%88%D8%B3_%D8%A7%D9%84%D8%A3%D9%88%D9%84_(%D8%A8%D8%A7%D8%A8%D8%A7_%D8%A7%D9%84%D8%A5%D8%B3%D9%83%D9%86%D8%AF%D8%B1%D9%8A%D8%A9)) بالاقتراع الذي كان تحت سلطة الإمبراطور قسطنطين المؤيد لبابا الإسكندرية ورفض [آريوس](http://ar.wikipedia.org/wiki/%D8%A2%D8%B1%D9%8A%D9%88%D8%B3) واثنان من القساوسة بإصرار التوقيع من ثم تم نفيهم إلى اليرا (حالياً البلقان) وحرقت كتب [آريوس](http://ar.wikipedia.org/wiki/%D8%A2%D8%B1%D9%8A%D9%88%D8%B3) و سمي مذهبه ببدعة آريوس ووصم أتباعه إلى اليوم بلقب أعداء المسيحية.

     ونتج عن مجمع نيقية أول أشكال قانون الاعتقاد بألوهية المسيح ألوهية مطلقة وبدأت علاقة الكنيسة بالسلطة بالتشكل بعد أن كانت كياناً دينياً. وبعد ثلاثة قرون من تطور الفكر الكنيسي واختلاطة بالأفكار والأديان المحيطة في كل الاتجاهات ومنها الوثنية الرومانية الديانة السابقة لقسطنطين أصبحت الكنيسة المدعومة من الإمبراطور الروماني هي المرجع والسلطة في تحديد من يدخل في نطاق الإيمان من عدمه).

     هذا الكلام تقريباً مطابق لكل ما ورد عن الكنيسة وتاريخياً عن هذا المجمع بتصرف طبعاً، فلا أعتقد أن باحثاً منصفاً سيغفل عن إسناد قسطنطين لإلكسندروس وتثبيت عقيدته الوثنية في المسيحية، فبعد أن كان نصف القساوسة المسيحيين يؤيدون آريوس جعلهم الخوف من بطش قسطنطين يتراجعون، ومن لا يعلم من هو قسطنطين وكيف كان جبارا ويبطش بمن خالفه، ولو كان أقرب الناس منه فليراجع تاريخ هذا الطاغية الذي نشر المسيحية المحرفة في أوربا، والذي لم يتوانَ عن قتل أرحامه وأقرب الناس منه أن خالفوه. بينما تجد قساوسة اليوم يغضون النظر عن تاريخ قسطنطين الدموي ويصورون قسطنطين بأنه حمل وديع عقد المجمع وأعطى الحرية للجميع من وافقه ومن خالفه، ورغم أن نفي واضطهاد آريوس وتحريم اعتقاده بعد المجمع كاف للتعرف على الغاية والهدف من عقد هذا المجمع وهما القضاء على آريوس والاعتقاد بأن المسيح مجرد مخلوق ونشر الاعتقاد الوثني بالمسيح وإنه هو الله.

     وهذا هو ما أقر في مجمع نيقية:

     (ترجمة النص اليوناني:

     نؤمن بإلهٍ واحد، آبٍ قادر على كل شيء، صانع كل الأشياء المرئيّة واللامرئيّة، وبربٍ واحدٍ يسوع المسيح، ابن الله، مولود الآب الوحيد، أي من جوهر الآب، إله من إله، نور من نور، إلهٌ حق من إلهٍ حق، مولود غير مخلوق، مساوٍ للآب في الجوهر، الذي من أجلنا نحن البشر ومن أجل خلاصنا نزلَ وتجسَّد، تأنَّس، تألَّم وقام في اليوم الثالث الذي بواسطتهِ كل الأشياء وُجِدَت، تلك التي في السماء وتلك التي في الأرض [و] صعدَ إلى السماوات، آتٍ ليدين الأحياء والأموات وبالروح القدس، أما أولئكَ الذين يقولون: "كان هناك وقتٌ فيهِ (الكلمة) لم يكن"، و: "قبل أن يكون مولوداً لم يكن" وبأنّهُ وُجِدَ ممّا هو غير موجود أو يقولون عن كيان ابن الله أنهُ من شخص أو جوهرٍ آخر أو (أنه "مخلوق "!( أو أنهُ متحولٌ أو متغَيِّرٌ، أولئكَ( الكنيسة الجامعة تحرمهم.

     وقام جميع الأساقفة الحاضرين بالتوقيع على قانون الإيمان هذا فيما عدا اثنين منهم - وربما أكثر - بالإضافة طبعاً إلى آريوس وجماعته).

     ويقول بابا الأرثوذكس في مصر شنودة الثالث في كتابه طبيعة المسيح (كان [آريوس](http://st-takla.org/Coptic-History/CopticHistory_02-History-of-the-Coptic-Church-Councils-n-Christian-Heresies/Al-Magame3-Al-Maskooneya/Encyclopedia-Coptica_Councils_05-Magma3-Nikeya-02-Arios-Wa-Hartakato.html) ينكر لاهوت المسيح، ويرى أنه أقل من الآب في الجوهر، وأنه مخلوق. وما زالت جذور الأريوسية قائمة حتى الآن. حتى بعد أن شجبها [مجمع نيقية المسكونى سنة 325 م](http://st-takla.org/Coptic-History/CopticHistory_02-History-of-the-Coptic-Church-Councils-n-Christian-Heresies/Encyclopedia-Coptica-History__005-Magma3-Nekia-325.html)، ظل أريوس والأريوسيون من بعده سبب تعب وشقاق وشك [للكنيسة المقدسة](http://st-takla.org/Coptic-Faith-Creed-Dogma/Coptic-Rite-n-Ritual-Taks-Al-Kanisa/Dictionary-of-Coptic-Ritual-Terms/7-Coptic-Terminology_Kaf-Kaaf-Laam/Al-Kanisa-Kaneesa__Church.html)).

     وطبعاً شنودة الثالث هنا يعرض بشهود يهوه المذهب المسيحي الذي أخذ بالانتشار بشكل كبير في العالم المسيحي وخصوصاً في الغرب وشهود يهوه لا يقرون بكثير من ضلالات الكنيسة من أمثال الثالوث وأن الكلمة هي الله وغيرها من البدع، ومما يدل على أن القول بلاهوت المسيح هو بدعة ثبتت في مجمع نيقية هو أن نصف الحاضرين في مجمع نيقية كانوا يؤيدون آريوس أو محايدين وإن الاعتقاد بأن عيسى (يسوع) مجرد مخلوق كانت هي المنتشرة والسائدة في عهد آريوس وهذا أمر يعترف به القساوسة في كتبهم وإلى اليوم:

     جاء في أبحاث في [المجامع المسكونية المسيحية - للمطران بيشوي](http://st-takla.org/Coptic-History/001-History-of-Christianity__Al-Tarikh-Al-Masi7i_index.html): (...... [4- مجمع نيقية: 1 ظروف انعقاده](http://St-Takla.org) .........

     ب- أما السبب المباشر لعقد المجمع فقد كان بدعة أريوس، لأن الإمبراطورية كادت تنقسم بسبب تلك البدعة ...........

     انعقد المجمع المسكوني بأمر الملك قسطنطين خوفاً من الانقسام الحاد الحادث في الإمبراطورية بسبب بدعة أريوس. وكان انعقاده سنة 325م في نيقية بعدد 318 أسقفاً، كما ذكر [القديس أثناسيوس](http://st-takla.org/Saints/Coptic-Orthodox-Saints-Biography/Coptic-Saints-Story_97.html) الذي كان شاهد عيان وأحد أعضاء المجمع فى خطاب له فى البداية كان 16 أسقفاً مؤيدين لأريوس، و22 أسقفاً مؤيدين [للبابا ألكسندروس](http://st-takla.org/Saints/Coptic-Synaxarium-Orthodox-Saints-Biography-00-Coptic-Orthodox-Popes/Life-of-Coptic-Pope-019-Pope-Alexander-I_.html)، والباقي لم يكن موقفهم قد تحدد بعد. أما بنهاية المجمع فقد ظل أسقفين فقط مؤيدين لأريوس وهما سيكوندوس وثيئوناس اللذين رفضا التوقيع على إيمان المجمع مع الكهنة الملتصقين بهما، وفى أيام القديس إبيفانيوس كانت توقيعات الـ 318 الحاضرين فى نيقية لازالت موجودة. هذا كان بفضل شرح القديس أثناسيوس للإيمان ورده على إفتراءات أريوس، وفى هذا نرى مدى عظمة الدفاع السكندرى في المجمع. ولم يكن الوصول لقرار المجمع بالأمر الهين بل استدعى الأمر مجهوداً رهيباً .............

     [5- مجمع نيقية: 2) آريوس وهرطقته](http://St-Takla.org).........

     مر وقت كاد فيه العالم كله تقريباً أن يصير أريوسياً لولا أثناسيوس. ففي وقت من الأوقات عزل الإمبراطور البابا الروماني وعين آخر مكانه ليوقع على قانون الإيمان الأريوسي، ولما عاد البابا من سجنه إلى كرسيه وقّع على قانون الإيمان الأريوسي الذي كان قد رفض التوقيع عليه من قبل. هذه هي المرحلة التى لم يبقَ فيها سوى أثناسيوس وأساقفته في مصر وحدهم هم المتمسكون بالإيمان الصحيح. لذلك ليس غريباً أن يقول اشعياء النبي: "مبارك شعبى مصر" (أش19: 25). لكن فى أوقات أخرى كثيرة ساند كرسى روما البابا السكندري، مثل الباباوات معاصري البابا أثناسيوس الذين ساندوه.

     انهارت المسيحية فى العالم كله وخضعت أمام الطغيان الأريوسي ولم يبقَ سوى كرسي الإسكندرية ممثلاً فى البابا السكندري المنفى وأساقفته المصريين. ونحن علينا أن نقتفي آثار خطوات آبائنا ..........] المجامع المسكونية المسيحية - [المجامع المسكونية والهرطقات - المطران بيشوي](http://st-takla.org/Coptic-History/001-History-of-Christianity__Al-Tarikh-Al-Masi7i_index.html). [↑](#footnote-ref-232)
233. - «مجمع امپراتور کنستانتین اول افتتاح شد و شورای نیقیه جلسات خود را از 20 مِی 325 آغاز نمود. مجمع، جلسات خود را بر پایه‌ی فرمان امپراتور کنستانتین اول جهت بررسی اختلاف بین آریوس و پیروانش از یک سو و بین کلیسای اسکندریه با نمایندگی الکساندریوس اول (پاپا اسکندریه) و پیروانش از سوی دیگر، حول مسئله‌ی ماهیت یسوع (عیسی) که آیا او همان خداوند است یا طبیعتی بشرگونه دارد، برگزار نمود.

     آریوس الوهیّت یسوع را منکر می‌شد و اعتقاد داشت که زمانی بوده که طی آن یسوع موجود نبوده است و برای او جایگاهی رفیع بین مخلوقات خداوند و آفریده‌هایش معتقد بود همان‌طور که اعتقاد داشت که روح‌القدس نیز صُنع و آفریده‌ی خداوند می‌باشد. در حالی که الکساندریوس اول (پاپا اسکندریه) تأکید می‌نمود که ذات مسیح از خود ذات خداوند است. نظر الکساندریوس اول (پاپا اسکندریه) با رأی گیری‌ای که تحت فرمان امپراتور کنستانتین که پاپا اسکندریه را تایید و آریوس را رد می‌نمود، غالب شد. دو اسقف از امضای بیانیه‌ی نیقیه خودداری کردند که به همراه آریوس به الیرا (بالکان امروزی) تبعید شدند و کتاب‌های آریوس سوزانیده شد و مذهب و عقاید آریوس، بدعت نامیده شد و پیروان او را تا امروز لقب دشمنان مسیحیت دادند.

     نتیجه‌ی شورای اول نیقیه شکل‌گیری قانون اعتقاد به اولوهیت مطلق برای مسیح و شروع ارتباط کلیسا با حاکمیت پس از موجودیت پیدا کردن به عنوان نهادی دینی، بود. پس از سه قرن از تغییر تفکر کلیسا و اختلاط با افکار و ادیان موجود در محیط پیرامون آن از هر نظر از جمله ثنویّت ـ‌دین سابق کنستانتین رومی‌ـ کلیسا به عنوان مرجعی از طرف امپراتور روم شناخته شد و به عنوان ابزاری جهت محدود ساختن و از بین بردن هر کسی که در چهارچوب ایمان وارد می‌شود، تبدیل گردید».

     سخن فوق تقریباً با تمام تاریخ‌هایی که از کلیسا درباره‌ی این شورا روایت می‌شود و طبیعتاً با کمی اختلاف، تطابق دارد. به نظر من، هیچ محقق منصفی از اسناد حمایت کنستانتین از الکساندریوس و تثبیت عقیده‌ی تثلیث در مسیحیت، غفلت نمی‌کند، پس از آن که نیمی از اسقف‌های مسیحی که آریوس را تایید می‌کردند بر اثر ترس از درنده‌خویی کنستانتین تغییر عقیده دادند و کیست که نداند کنستانتین تا چه حد زورگو بود و با چه درنده‌خویی‌ای با مخالفانش برخورد می‌کرد حتی اگر نزدیک‌ترین افراد به او بودند. به تاریخ این طاغوتی که مسیحیت منحرف را در اروپا منتشر ساخت، مراجعه نمایید؛ کسی که حتی از قتل نزدیکان و بستگانش که با او مخالفت می‌نمودند نیز فروگذار نکرد. در حالی که اسقف‌های امروزی از تاریخ کنستانتین خون‌آشام چشم می‌پوشند و تصور می‌کنند که کنستانتین تابع نتیجه‌ی شوری بود و برای همه‌ چه موافقان و چه مخالفانش، آزادی به ارمغان آورد؛ تبعید و آزار و ستم آریوس و حرام دانستن اعتقاد او پس از بیانیه‌ی شورا کافی است هدف و غایت تشکیل این شورا را بشناسیم که همان محکوم کردن آریوس و اعتقاد به مخلوق بودن مسیح و در نهایت نشر اعتقادات کفرآمیز برای مسیح و این که او خدا است، بود.

     این، متن بیانیه‌ی شورا می‌باشد (ترجمه از متن یونانی (به عربی و از عربی به فارسی)):

     «ما ايمان داريم به خدای واحد، پدر قادرِ مطلق و خالق همه‌ی چيزهای مرئی و نامرئی، و به خداوندِ واحد، عيسی مسيح پسر خدا، مولود از پدر یگانه، مولودی كه از ذات و جوهر پدر است، خدا از خدا، نور از نور، خدای حق از خدای حق، كه مولود است نه مخلوق، برابر در ذات با پدر، کسی که برای ما آدميان و برای نجات ما نزول كرد و مجسّم شد و انسان گرديد و زحمت كشيد و روز سوم برخاست، کسی که به وسيله‌ی او همه چيز وجود يافت، آنچه در آسمان است و آنچه بر زمين است؛ و به آسمان‌ها صعود كرد و خواهد آمد تا زندگان و مردگان را داوری نمايد و (ايمان داريم) به روح القدس و لعنت باد بر كسانی كه می‌گويند «زمانی بود كه او (کلمه) وجود نداشت» و يا آنكه «پيش از آنكه وجود يابد (مولود شود) نبود»، يا آنكه از نيستی به وجود آمد و بر كسانی كه اقرار می‌كنند، وی از ذات يا جنس ديگری است و يا آنكه پس از خدا خلق شده يا قابل تغيير و تبديل است. اینان کسانی هستند که کلیسای جامع، تکفیرشان نموده است.

     و تمام اسقف‌های حاضر برای ادای ایمان به این سوگندنامه قیام نمودند که در این بین دو نفر و چه بسا بیشتر، بودند که با نظر آریوس و همفکران او موافق بودند».

     پدر ارتودکس در مصر می‌گوید: «شنوده‌ی سوم» در کتابش «طبیعت مسیح» می‌گوید: «آریوس، لاهوت بودن مسیح را انکار می‌کرد و او را در ذات، پایین‌تر از پدر می‌دید و او را مخلوق می‌دانست. ریشه‌های تفکر آریوسی تا حال حاضر نیزّ باقی مانده است. حتی پس از حکم به ارتداد و دیوانگی او توسط شورای نیقیه در سال 325، آریوس و طرفدارانش به سبب آزار و اذیت و سوء ظنّ کلیسای مقدّس خاموشی گزیدند».

     طبیعتاً در اینجا شنوده‌ی سوم به معتقدین به یَهُوه‌ی مذهب مسیحی که در عالم مسیحیت و به خصوص در مغرب زمین به شکل وسیعی انتشار یافته است اشاره می‌نماید؛ معترفین به یَهُوه (لفظ خداوند در تورات) بسیاری از انحرافات کلیسا را قبول ندارند مانند تثلیث یا این که کلمه، همان خداوند است و سایر موارد از این دست. این که نیمی از حاضرین در شورا نظر آریوس را تأیید می‌کردند یا قبول داشتند خود دلیلی است بر اینکه اعتقاد به این که «مسیح، لاهوت می‌باشد» بدعتی است که در شورای نیقیه تثبیت شده است؛ این که مسیح (یسوع) فقط مخلوقی است در زمان آریوس منتشر شده بود و طرفدارانی داشت. این سخنی است که کشیشان نیز تا به امروز در کتاب‌هایشان معترف هستند: در کتاب تحقیقی درباره‌ی مجامع مسکونی مسیحی-مطران بیشوی آمده است: «....4- مجمع نیقیه: 1- دلایل انعقادش.....

     ب- اما علت اصلی تشکیل شورا، بدعت آریوس بود؛ چرا که به سبب این بدعت، امپراتوری در حال چند پاره شدن بود....

     به سبب بدعت آریوس، مجمع مسکونی با فرمان امپراتور کنستانتین برای جلوگیری از پاره‌پاره شدن امپراتوری تشکیل شد و با 318 اسقف در سال 325 میلادی تشکیل گردید. آن گونه که اسقف اتناسیوس که خود از شاهدان و یکی از اعضای مجمع بود یادآوری می‌کند که در ابتدا، 16 اسقف مؤیّد آریوس و 22 اسقف تأیید‌کننده‌ی پدر الکساندریوس بودند و بقیه موضع مشخصی نداشتند که بعداً مشخص شد. اما در نهایت کار شورا، دو اسقف به نام‌های سیکوندوس و تیئوناس که به تنهایی آریوس را تایید می‌کردند و از نوشتن تاییدیه بر سوگند‌نامه‌ی مجمع که کاهنان به آن پیوست کرده بودند، خودداری می‌ورزیدند، طرد شدند و در ایام قدّیس ابیفانیوس، نوشته‌های 318 فرد حاضر در شورا موجود بوده است. این به برکت شرح قدّیس اتناسیوس بر افتراء‌های آریوس بر سوگندنامه بود و در این، وسعت بزرگی و عظمت دفاع الکساندریوس در شورا را می‌بینیم. رسیدن به سوگند‌نامه‌ی شورا، آسان نبود بلکه تلاشی آکنده از ترس و وحشت را می‌طلبید....

     5- شورای نیقیه: 2: آریوس و بدعت‌گذاری....

     زمانی که در آن تقریباً همه‌ی عالم خط فکری آریوسی داشتند و نه اتناسیوسی، سپری شد. در برهه‌ای از آن زمان، امپراتور، پاپ روم را عزل کرد و او، آخرین نقطه‌ی تکیه‌گاه ایمان به اعتقاد آریوسی بود. هنگامی که پاپ از زندان به مسندش بازگشت بر ایمان آریوسی که پیش از آن رد شده بود، معتقد بود. این مرحله‌ای بود که جز اتناسیوس و اسقف‌های مصر که بر ایمان صحیح بودند، بر آن باقی نماندند. از این روی جای تعجب ندارد که اشعیای نبی می‌فرماید: «مبارک است قوم من، مصر» (اشعیا: 19: 25). ولی بعدها بسیاری کرسی روم پدر الکساندری را یاری نمودند مانند پدران هم‌عصر پدر اتناسیوس که او را یاری کردند.

     مسیحیت به طور کامل در جهان ویران شد و در مقابل طغیان آریوسی ذلیل شد و نماینده‌ای از کرسی اسکندریه باقی نماند جز پدر الکساندری تبعید شده و اسقف‌های مصری و بر ما است که از آثار باقی‌مانده از گام‌های پدرانمان پیروی کنیم....». مجامع مسکونی مسیحی ـ مجامع مسکونی و بدعت‌گذاری‌ها ـ مطران بیشوی. [↑](#footnote-ref-233)
234. - رساله‌ی اول پولس به تیموتاؤوس- اصحاح اول- عهد قدیم و جدید ـ جلد: 2- مجمع کنیسه‌های شرقی. [↑](#footnote-ref-234)
235. - رساله‌ی اول پولس به تیموتاؤوس- اصحاح سوم- عهد قدیم و جدید ـ جلد: 2- مجمع کنیسه‌های شرقی. [↑](#footnote-ref-235)
236. . اقرأ التفصيل في كتاب المتشابهات. [↑](#footnote-ref-236)
237. - نور: 35. [↑](#footnote-ref-237)
238. - تفصیل آن را در کتاب متشابهات مطالعه نمایید. [↑](#footnote-ref-238)
239. - بحار الانوار: ج 55 ص 39. [↑](#footnote-ref-239)
240. - فتح: 10. [↑](#footnote-ref-240)
241. - الرحمن: 27. [↑](#footnote-ref-241)
242. - تورات ملاکی نبی ـ اصحاح اول- عهد قدیم و جدید: ج 1ـ مجمع کلیساهای شرقی. [↑](#footnote-ref-242)
243. - انجیل لوقا ـ اصحاح دهم ـ عهد قدیم و جدید: ج 2 ـ مجمع کلیساهای شرقی. [↑](#footnote-ref-243)
244. - تورات مزامیر ـ مزمور 29 ـ عهد قدیم و جدید: ج 1 - مجمع کلیساهای شرقی. [↑](#footnote-ref-244)
245. - انجیل متی ـ اصحاح پنجم ـ عهد قدیم و جدید: ج 1 ـ مجمع کلیساهای شرقی. [↑](#footnote-ref-245)
246. . لأنّ بعضها تسمي جماعة بأنهم أبناء الله، فهل يكونون أبناء حقيقيين لله وآلهة على مبنى من اعتبر أنّ ذكر عيسى في الإنجيل بأنه ابن الله يدل على ألوهيته وبنوته الحقيقية لله ؟ تعالى الله. [↑](#footnote-ref-246)
247. - از آنجا که بعضی‌ها جماعتی با عنوان فرزندان خداوند نامیده می‌شوند، آیا فرزندان حقیقی خداوند و خدایان هستند تا براساس آن گفته شود که چون در انجیل آورده شده که عیسی فرزند خداوند است دلیل بر الوهیّت و فرزند حقیقی بودن وی برای خدا می‌شود؟ تعالی الله! [↑](#footnote-ref-247)
248. - مختصر بصائرالدرجات: ص 125. [↑](#footnote-ref-248)
249. - انبیا: 26. [↑](#footnote-ref-249)
250. - زمر: 4. [↑](#footnote-ref-250)
251. - کافی: ج 1 ص 134؛ توحید صدوق: ص 103. [↑](#footnote-ref-251)
252. - تورات سفر پیدایش اصحاح اول. [↑](#footnote-ref-252)
253. - قیامت: 22 و 23. [↑](#footnote-ref-253)
254. - عیون اخبار الرضا: ج 2 ص 106. [↑](#footnote-ref-254)
255. - زخرف: 81. [↑](#footnote-ref-255)
256. - انبیا: 26. [↑](#footnote-ref-256)
257. - مریم: 88 تا 92. [↑](#footnote-ref-257)
258. - تثنیه: 4: 39. [↑](#footnote-ref-258)
259. - تثنیه: 6: 4. [↑](#footnote-ref-259)
260. - تثنیه: 32: 39. [↑](#footnote-ref-260)
261. - اشعیا: 44: 6. [↑](#footnote-ref-261)
262. - اشعیا: 44: 24. [↑](#footnote-ref-262)
263. - اشعیا: 45: 1. [↑](#footnote-ref-263)
264. - ملاکی: 2: 10. [↑](#footnote-ref-264)
265. - خروج: 20: 2 و 3. [↑](#footnote-ref-265)
266. - مرقس: 12: 23. [↑](#footnote-ref-266)
267. - یوحنا: 5: 44. [↑](#footnote-ref-267)
268. - رومیان: 3: 30. [↑](#footnote-ref-268)
269. - اول کورنتوس: 8: 4. [↑](#footnote-ref-269)
270. - غلاطیان: 3: 20. [↑](#footnote-ref-270)
271. - اول تیموتائوس: 3: 5. [↑](#footnote-ref-271)
272. - یعقوب: 2: 19. [↑](#footnote-ref-272)
273. . هذا الملحق يحوي توثيق مختصر عن اكتشاف إنجيل يهوذا والتحقق منه وبعض أقوال علماء مسييحين فيه. (المعلق). [↑](#footnote-ref-273)
274. - این پیوست، اسناد مختصری از اکتشاف و قطعی شدن انجیل یهودا و برخی از سخنان دانشمندان مسیحی درباره‌ی آن را در بردارد (گردآورنده). [↑](#footnote-ref-274)
275. - 17 فروردین 1385 هـ . ش (مترجم). [↑](#footnote-ref-275)
276. - National Geography [↑](#footnote-ref-276)
277. - The National Geography Society [↑](#footnote-ref-277)
278. - Maecenas Foundation for Ancient Art [↑](#footnote-ref-278)
279. - Waitt Institute for Historical Discovery [↑](#footnote-ref-279)
280. - Tim Jull [↑](#footnote-ref-280)
281. - Greg Hodings [↑](#footnote-ref-281)
282. - mccrone associates [↑](#footnote-ref-282)
283. - Raman spectroscopy [↑](#footnote-ref-283)
284. - Palaeography: دانش قرائت خطوط باستانی (مترجم). [↑](#footnote-ref-284)
285. . انظر الرابط التالي: http://www.religioustolerance.org/gospj4.htm [↑](#footnote-ref-285)
286. - به تارنمای مقابل مراجعه کنید: http://www.religioustolerance.org/gospj4.htm [↑](#footnote-ref-286)
287. . هذا الملحق هو نص أجابة السيد أحمد الحسن على سؤال، تم نقله والإجابة عليه حرفياً في كتاب التوحيد وكتاب الجواب المنير عبر الأثير - الجزء الرابع، وطرح هنا مختصراً للفائدة. [↑](#footnote-ref-287)
288. - این پیوست متن پاسخ سید احمدالحسن به یک پرسش است، که این پرسش و پاسخش در کتاب توحید و کتاب پاسخ‌های روشنگر بر بستر امواج ـ جلد 4 به طور کامل آمده و در اینجا برای بهره‌مند شدن به اختصار بیان شده است. [↑](#footnote-ref-288)
289. - کافی: ج 4 ص 217. [↑](#footnote-ref-289)
290. - فتح: 2. [↑](#footnote-ref-290)
291. - اعراف: 172. [↑](#footnote-ref-291)
292. - المحاسن: ج 1 ص 65. [↑](#footnote-ref-292)
293. - طه: 115. [↑](#footnote-ref-293)
294. - کافی: ج 4 ص 249. [↑](#footnote-ref-294)
295. - یوسف: 4. [↑](#footnote-ref-295)
296. - حج: 18. [↑](#footnote-ref-296)
297. - انجیل متی: اصحاح بیست و یک. [↑](#footnote-ref-297)
298. - تورات ـ مزامیر ـ مزمور یکصد و هیجده ـ عهد قدیم و جدید: ج 1ـ مجمع کلیساهای شرقی. [↑](#footnote-ref-298)
299. - تورات ـ سفر دانیال ـ اصحاح دوم. [↑](#footnote-ref-299)
300. . هذا الملحق مأخوذ من كتاب (المتشابهات - الجزء الرابع) للسيد أحمد الحسن. [↑](#footnote-ref-300)
301. - این پیوست از کتاب «متشابهات ـ جلد4» سید احمدالحسن برگرفته شده است. [↑](#footnote-ref-301)
302. - نسا: 157. [↑](#footnote-ref-302)
303. - تفسیر قمی: ج 1 ص 103؛ بحار الانوار: ج 14 ص 336 و 337؛ قصص الانبیا جزایری: ص 473. [↑](#footnote-ref-303)
304. - انجیل متی: اصحاح 27. [↑](#footnote-ref-304)
305. - انجیل متی: اصحاح 26. [↑](#footnote-ref-305)
306. - انجیل متی: 27. [↑](#footnote-ref-306)
307. - انجیل مرقس: 15. [↑](#footnote-ref-307)
308. - انجیل لوقا: اصحاح 22. [↑](#footnote-ref-308)
309. - انجیل یوحنا: 18. [↑](#footnote-ref-309)
310. . غاية المرام - السيد هاشم البحراني: ج7 ص93. [↑](#footnote-ref-310)
311. - غایت المرام ـ سید هاشم بحرانی: ج 7 ص 93. [↑](#footnote-ref-311)
312. . الملاحم والفتن - السيد بن طاووس الحسني: ص134. [↑](#footnote-ref-312)
313. - ملاحم و الفتن ـ سید بن طاووس حسنی: ص 134. [↑](#footnote-ref-313)
314. . بحار الأنوار: ج14 ص338. [↑](#footnote-ref-314)
315. - بحار الانوار: ج 14 ص 338. [↑](#footnote-ref-315)
316. . قصص الأنبياء للجزائري: ص474، نقلاً عن عيون الأخبار . [↑](#footnote-ref-316)
317. - آل عمران: 55. [↑](#footnote-ref-317)
318. - قصص الانبیا جزایری: ص 474 نقل شده از عیون اخبار. [↑](#footnote-ref-318)
319. . بحار الأنوار: ج14 ص344. [↑](#footnote-ref-319)
320. - بحار الانوار: ج 14 ص 344. [↑](#footnote-ref-320)
321. - متی: 26. [↑](#footnote-ref-321)
322. - مرقس: 14. [↑](#footnote-ref-322)
323. - لوقا: 22. [↑](#footnote-ref-323)
324. . هذا الملحق أعددته بما عرفته من كلمات الحواري والوصي الثالث عشر السيد أحمد الحسن ، (المعلق). [↑](#footnote-ref-324)
325. - این پیوست را با توجه به سخنانی که از سیزدهمین حواری و وصی، سید احمدالحسن درک کردم، آماده نمودم (گردآورنده). [↑](#footnote-ref-325)
326. - New york Herald [↑](#footnote-ref-326)
327. - Smithsonian Magazine [↑](#footnote-ref-327)
328. . للمزيد يمكن الاطلاع على كتاب (أحمد الموعود ملتقى رسالات السماء وسفينة نجاة المختارين) أحد إصدارات انصار الامام المهدي . [↑](#footnote-ref-328)
329. - برای به دست آوردن اطلاعات بیشتر می‌توانید به کتاب «احمد موعود، پیوند ‌دهنده‌ی رسالت‌های آسمانی و کشتی نجات برگزیدگان» که یکی از انتشارات انصار امام مهدی است، مراجعه نمایید. [↑](#footnote-ref-329)